وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ

بحثی دربارهٔ

مسائل واجب بعداز

صلوة در اسلام

م ج احمد - نواندیش

انگیزهٔ تألیف این کتاب

وجود مطالب ضد ونقیضی که درمقدمه گذشت با مبانی شریعت جاودانی اسلام که عین‌الحیوة ابدیّ است که پروردگارجهان دراختیار بشر نهاده است همواره این ناچیز را در تحیر و تحسر میداشت و درحقیقت آلام دردناك و عقده های الم‌انگیزی‌بودکه بعلت‌غفلت وجهالت‌اکثریت ابراز واظهارآنرا روا نمیداشتم وکشف واظهارآنرا برای فرصتی مناسب میگذاشتم تا اینکه در چهارسال قبل وصیتنامهٔ مرحوم علامهٔ‌خالصی‌را ترجمه‌کرده ودرمقدمهٔ آن‌مطالبی بقلم‌اینجانب با این جملات نشرشد :

«... آنچه‌مرا قانع‌کرد که دین‌اسلام کاملترین‌ادیان بلکه تنها راه وصول به‌کمال بی‌پایان و لقاء پروردگارجهان‌است این بود که :...

اما اینکه پاره‌ای ازمتفقهین جامد وکم‌ادراك آئین جاویدان پروردگار جهان را به اقتضای برهه‌ای اززمان میخکوب‌کرده ومتوقف داشته و بصورت ناپسندی معرفی میکنند . اگر واقعاً درك حقیقتی بالاتر از آنچه میکنند ندارند حکمشان حکم دوست نادان است که در عوض سود زیان میرسانند و چهرهٔ نورانی وخیره‌کنندهٔ شریعت مقدس الهی‌را کریه ومشوه جلوه میدهند ...

یکی دیگر از احکام‌اسلام که بافریضهٔ نمازهمواره ردیف و مقارن و از بزرگترین مزایای‌دین واقوی دلیل برحقانیت و آسمانی بودن آن است فریضهٔ زکات‌است که پروردگار عالم‌برای نظم عباد وصلح وامن‌بلاد مقررداشته و در صدها آیات‌کتاب مجیدخود پرداخت مقداری ازاموال را برای تأمین حوائج فقرا وتنظیم‌کشور اسلامی‌به‌متمکنین دستور داده‌است صرفنظر ازاینکه‌این‌حکم

نیزمانندسایر احکام‌الهی متروك ومهجور مانده‌است وچنانکه مقرر است فقهاء یعنی‌دانشمندان دین‌میباید باقاعدهٔ: «خذوا مناالاصول وعلیکم ان تفرعوا» و با بازبودن باب‌اجتهاد برطبق احتیاج واقتضای‌زمان حکم‌هرقضیه وواقعه‌ای‌رااز کتاب وسنت‌استنباط واستخراج نموده دردسترس عامه قراردهند .

بادقت در رساله‌های عملیه‌که بحمدالله تعداد و تیراژ آن فراوان‌است : می‌بینید که درنیمهٔ دوم‌قرن‌بیستم که صنعت‌ماشین درصدد است که کرات‌آسمانی را نیزدراختیار انسان‌گذارد معهذا! هنوزاموالی که‌مشمول‌زکات‌است، عبارت است ازشتر وگاو غیرمعلوفه وآنچه ازآن‌مأخوذ میشود ابن‌لبون وبنت، مخاض وبچه شتر وگوساله شش‌ماهه ویکساله وامثاله است. ویا طلا ونقرهٔ مسکوك‌که امروزآنها را بایددر موزه‌ها یاخزانه‌ها زیارت‌نمود! وگرنه‌ماشینهای غول‌پیکر کارخانه‌ها واتومبیلهای بارکش واتوبوسهای مسافربری و تاکسی‌های فراوان که برای کرایه تعداد آن درپاره‌ای افراد از صدها تجاوز میکند و اسکناسها و اوراق بهادارکه سربه‌میلیونها میزند مشمول زکات نمیشوند !

راستی خنده‌آور وتعجب‌افزاست‌که دراین‌مملکت فلان‌شاهسون بدبخت که پنج شترمردنی داردکه‌باآن دربعض ایام بار هیزمی‌به شهرمی‌آورد یاجوال نمکی به‌ده میبرد باید زکات دهد (درحالیکه شترهایش معلوف وعامل‌نباشد).[1]

اماآن میلیاردری که‌صاحب کارخانه‌های بزرگ بوده ویا صدها دستگاه ماشین‌اتوبوس وتاکسی وغیره‌درجاده‌ها وشهرها بکارانداخته است ازپرداخت زکات‌معاف‌است هرچندروزانه صدها هزارتومان درآمدآن باشد !

عجب‌تر اینست‌که صدها حدیث ازنبی‌مختار (ص) و اهل‌بیت اطهار او سلام‌الله علیهم شرف‌صدور یافته است‌که مضمون‌آنها اینست‌که : خداوندبقدر احتیاج فقرادراموال اغنیا زکات را مقرر فرموده است .

---

۱ ـ طبق‌آماری‌که در مجله کشاورزی است در سالهای ۱۳۴۲-۱۳۴۵ درتمام ایران فقط پنجاه‌هزار شتروجود داشته‌که بطور قطع ویقین تمام‌آنها هم‌معلوف وهم عامل بوده‌اند که مشمول زکات نمیشوند هر چند مال یکنفر باشند و حال اینکه مسلماً صاحبان آنها نزدیك بهمین شماره‌اند .

آیا واقعاً باپرداخت زکات‌شتروگاو وگوسفند غیر معلوفه درتمام سال، وزکات طلا ونقره مسکوك معدوم دراین‌زمان احتیاجات فقراومصارف زکات تأمین‌میشود ؟!

شما تمام آیات کتاب آسمانی خودرا دقیقاً از زیرنظر گذرانیده ببینید آیا درهیچکدام سخنی‌ازشتروگاو وطلاونقره مسکوك‌وغیر مسکوك رفته‌است ؟ مگرنه‌این است که درهرجا سخن از پرداخت زکات بوده مضمون تمام‌آیات اینست‌که ازآنچه‌خدا داده‌است بپردازیدمانند این‌آیات :

« الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون‌الصلوة و مما رزقناهم ینفقون » آیهٔ ۲ سورة البقره .

«الذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون» آیهٔ ۲ سورةالانفال .

«والمقیمی‌الصلوة وممارزقناهم ینفقون» آیهٔ ٥٤ سورةالقصص ـ آیهٔ ۲۸ سورة الشوری .

«انفقوا ممارزقناکم» ۲۵ البقره ـ ۱۰ المنافقون «انفقوا من‌طیبات‌ماکسبتم و مما اخرجنا لکم من‌الارض» ۲٦۷ البقره .

«انفقوا مما رزقکم‌الله» ٤۷ یس. «انفقوا مما جعلکم مستخلفین‌فیه» آیهٔ ۷ سورة الحدید .

«وانفقوا مما رزقناکم سراً وعلانیةً» ۲۲ الرعد و۲۹ الفاطر « وآتوهم‌من مال‌الله الذی‌آتیکم » ۳۲ الشوری وآیات دیگر . درکدام یك ازاین‌آیات مراد ازدادهٔ خدا فقط وفقط شتر وگاو و اشیاء تسعه مخصوص مورد زکات‌است ؟!

البته صحیح است که در زمان رسول خدا (ص) اشیاء و اموالی که در سرزمین حجاز دارائی‌آنروز مردم‌را تشکیل میداده‌است، عبارت ازهمان شتر وگاو وگوسفند وطلاونقره وگندم وجو و انگور بوده‌است ، وچون‌خود وجود مقدس نبوی (ص)متصدی اخذ زکات میشدودرزمان‌خود عاملینی‌رابیلاد وقبایل عرب میفرستادروی‌نصاب مقررازاشیاء مذکور ازآنان زکات میگرفت وامروز هم هرکس آن اشیاء را داشته باشد البته بایدروی همان میزان زکات بدهد .

اما آیا مراد ازاین‌همه آیات که درتمام آنها امرمیفرماید که ازآنچه‌خدا بشما داده بدهید، انفاق کنید، منظورش فقط همان شتروگاو وطلاونقرهٔ مسکوك و اشیاء معدودی است که آن روز مالیهٔ سرزمین حجاز را تشکیل میداد ؟ ! و دیگر این همه اموال و اشیائی که در تمام عالم است از زکات معاف است ؟ !

بدبختانه می‌بینید که آنچه‌هم که امروز داده میشود به‌اشخاصی داده میشود که‌درحین تشریع‌زکات اساساً وجود عنوانی نداشتند !

و باز میدانید که‌درصدر اول فقط دولت اسلامی آن را مأخوذ میداشت وپرواضح‌است که تا ابد جابی‌آن دولت است ومصارف آن نیزباید تحت نظر دولت انجام‌گیرد: اما امروزچه‌عرض کنم ؟!

اینگونه جمود و بی ادراکی باعث شده که عموم کشور های اسلامی از قوانین مالی و سیاسی و حتی مدنی اسلام صرف نظر کرده با قوانین ساختگی و احیاناً ظالمانه هزینهٔ مصارف کشور را از طرقی نامشروع مانند باندرل مشروبات الکلی و مالیات بستن به ارزاق عمومی و امثال آن تأمین کنند !

چرا ازآن‌همه احادیثی که دربارهٔ زکات مال‌التجاره‌است (واتفاقاً قرآن نیز آنرا تصدیق کرده بلکه شرح‌متن قرآن‌است چون‌آیهٔ :
« انفقوا من‌طیبات ماکسبتم...») وزکات‌جمیع‌حبوبات و به‌تعبیرامام(ع) «کل‌ماکیل بالصاع» ـ ویا «کل‌شیء جرعلیك‌المال‌فزکه» وامثال‌آن حتی زکات عسل ومرکبهای سواری مانند اسب وبرازین وامثال‌آن وبطورکلی‌آنچه عنوان مالیت دارد ببهانهٔ مستحب بودن زکات درآن صرفنظرشده‌است ؟!

خود این تقسیم بندی بنام واجب ومستحب از اختراعات و ساخته های کیست ؟ چراخود پیغمبر وامام این‌نامهارا روی این مطالب نگذاشتند ؟

آیا براستی با زکات شتروپرداختن ابن لبون وبنت مخاض وجذعه و حقه

و امثال آن دراین ایام مصالح مسلمین وحوائج فقرا تأمین میشود که بگوئیم زکات مال‌التجاره و حبوبات و سائر اموال مشمول زکات مستحب است ؟! آیا چنین اختیاری داریم ؟

دراینجا ما ازچنین دانشمندان این‌مسئله را تفقهاً میپرسیم : آیادین‌اسلام یك‌دین ابدی وجاوید است یایك دین موقت و مخصوص برهه‌ای از زمان ؟ ! اگر دین ابدی وجاوید است آیا باید عمل‌کردن به‌آن‌را با تطور وتحول‌زمان که ازسنت‌های تغییرناپذیر الهی است در نظرداشت واحکامرا بامقتضای عصر وفق داد یا باید برای عمل‌کردن به‌آن قوانین ، حرکات‌آسمان و زمین را هم متوقف ومیخکوب کرد ونگذاشت که‌عالم‌حرکت‌کند وتحول‌پذیرد تابدان‌وسیله دینی ابدی معرفی‌شود؟ کدامیك را باید اختیار کرد ؟

یعنی اگرپیغمبراسلام (ص) درآنروز ازشیخ فلان قبیلهٔ عرب که ثروت‌او منحصر به شتر یاگوسفند بود زکات ازهمان شتروگوسفند میگرفت. امروزهم باید برای تحقق بخشیدن به زکات‌اسلامی (آنطورکه فقها میگویند) دنیارا برگردانیم بچهارده قرن قبل که دارائی مردم ، شتر وگوسفند و پول رابجشان طلا و نقرهٔ مسکوك بود ؟! و برای تأمین حوائج فقرا و تأسیس مؤسسات عامه واعمال فی سبیل‌الله ازاین چیزها زکات بگیریم ؟!

ویاهمان ماشینها وتراکتورها واسکناسها واوراق بهادارراداراٸی مردم دانسته بامقیاس و میزان همان نصاب طلا ونقره و شتر وگوسفند زکات آن را تعیین کنیم ؟ بگوئید چه بایدکرد ؟

شما اگر جمودکنید به‌اینکه چون رسول خدا (ص) فرموده است : شتر زکات‌دارد، وازماشین‌واسکناس‌نامی‌نبرده‌است ، ما شمارا بامسئله‌ای مشکلتر و اشکال بزرگتری رخ برخ‌میکنیم :

در بسیاری‌ازکتب معتبره احادیث واخبارچون تفسیر قمی وکتاب‌شریف کافی و تفسیر عیاشی که ازکتب معتبرهٔ شیعه میباشد درتفسیر این‌آیهٔ شریفه :

« واعدوا لهم ما استطعتم من‌قوة ... » از پیغمبر خدا (ص) و امام صادق (ع) روایت شده : که مراد ازاعداد قوا که باید مسلمین آماده کنند تا دشمنانشان از ایشان بترسند: سپر و شمشیر است !

بدیهی‌است که درآنزمان جواب ازچنین سؤالی‌که چه نیروئی باید آماده شود که دشمنان از آن همواره در بیم و هراس باشند . سپر و شمشیر بود !

اما آیا امروز هم میتوان در جواب سؤال از اعداد قوا ، همین پاسخ را داد ؟!

راستی‌آیادین وشریعتی‌که برای تأمین مصالح مسلمین و حوائج بینوایان و درماندگان در این‌زمان ، بنت مخاض و ابن‌لبون ذخیره وحواله‌کند وبرای اصلاح جهان و ارعاب دشمنان در این اوان شمشیر و سنان آماده نمایـد ! آیا چنین‌دینی ابدی‌است؟! وپیروان آن‌صاحب سیادت‌وسعادت خواهندشد[1] ؟!

---

۱ - جمود پاره‌ای از فقها و محدثین برالفاظ خسارتی بس عظیم بار آورده تا آن حد که گفته‌اند: چون حضرت‌صادق(ع) برکفن اسمعیل‌فرزند خود نوشته‌بود : « اسمعیل یشهد ان لااله‌الا الله ... » پس اگرکسی خواست درکفن خود چنین شهادتی بنویسد باز هم باید بنویسد: «اسمعیل‌یشهد ان لااله الاالله!» وازخود نامی‌نبرد. اینگونه جمود زیانهای‌بزرگی بار می‌آورد ومردم را ازبرکات دین محروم میکند بعلاوه موجب خرابیهای زیاد دیگری میشودچنانکه پاره‌ای ازمحققین ودانشمندان درزیان مقررات‌دین بهمین‌معنی نظر داشته‌اند راستی اگر بنا باشدکه برالفاظ اینگونه اهمیت نهاده جمودکنند نه‌تنها الفاظ اخبار چنانکه درمتن‌آوردیم باعث‌محرومیت مردم از فواید دین ومتروك ماندن مقرزات شریعت میشود بلکه حتی‌الفاظ آیات هم این‌خطر را دارد !

چنانکه مثلا آیه شریفهٔ « و اذن فی النـاس یاتوك رجالا وعلی کـل ضامر یأتین من کل فج عمیق » که میفرماید : در مردم اعلان ده که بیایند بسوی‌تو یعنی درحال پیاده وسوار برشتران لاغر ازهر درهٔ ژرفی !

جمود برالفاظ این آیهٔ‌شریفه لازمه‌اش آن‌است که‌مردم فقط درحال پیاده یادرحالی که برشتران لاغر سوارند بحج مشرف شوند ! وکسی دیگر نمیتواند با مرکبهای دیگر مخصوصاً دراین‌زمان‌بااتومبیل وهواپیما وامثال‌آن بحج برود ! درحالیکه‌معلوم‌است که :
←

→ مراد از این قیود اهمیت امر حج است که با حد اقل استطاعت‌که پای‌پیاده یاسوار برشتران لاغراست باید انجام شود .

اساساً تصرف و تبدیل دربیان احکام اسلام بمقتضای عصر ازهمان‌صدراول بوسیلهٔ اولیای اسلام انجام‌شده چنانکه بعنوان‌مثال نمونه هائی آورده میشود :

۱) درهمان احکام حج در موضوع قربانی‌که از شعار مهم اسلامی‌است در کتاب شریف‌کافی جلدچهارم‌چاپ‌جدید تهران ص۵۰۰ حدیث۷از محمدبن مسلم ازحضرت‌صادق (ع) که محمد میگوید از آن‌حضرت سؤال کردم از خارج کردن گوشت های قربانی از صحرای منی؟ حضرت‌فرمود : « کنا نقول لایخرج منها شیء لحاجة الناس الیه فاما الیوم فقد اکثر الناس فلا بأس باخراجه ; آن روزها که ما میگفتیم نباید چیزی از گوشت قربانی را از منی خارج کرد برای آن بود که مردم بدان احتیاج داشتند اما امروز چون حاجیان زیادشده اند وقربانی بیش ازاحتیاج است بیرون بردن‌آن عیبی ندارد » !

ودرحدیث ۱۰ در ص ۵۰۱ ازحضرت باقر وحضرت صادق (ع) بوسیلهٔ ابی‌الصباح روایت شده که آن دوبزرگوار فرمودند :

« نهانا رسول‌الله(ص) عن‌لحوم الاضاحی بعد ثلاث ثم اذن‌فیها وقال کلوا من‌لحوم الاضاحی بعد ثلاث وادخروا ». ونیزدرکتاب علل‌الشرایع صدوق ومحاسن برقی ازمحمدبن مسلم ازحضرت امام محمدباقر(ع) مرویست که فرمود :

« ان‌النبی(ص) نهی‌ان‌تحبس لحوم الاضاحی فوق‌ثلاثة ایام من اهل‌الحاجةواماالیوم فلا بأس به ». ودر همان کتاب از یونس‌بن جمیل روایت است که از حضرت صادق (ع) پرسیدم از حبس گوشت‌های قربانی درصحرای منا بیش از سه‌روز حضرت فرمود : «لا بأس بذلك‌الیوم ان رسول الله انما نهی عن ذلك ان الناس کانوا یومئذ مجهودین فاما الیوم فلابأس به ». ومفاد تمام این احادیث آن است که اینگونه تصرفات اشکالی ندارد اساساً جعل قربانی درعید اضحی برای منظوری بوده که‌امروزه فاقدآن است .

چنانکه درعلل الشرایع ازحضرت صادق از پدران بزرگوارش روایت است کـه :

« قال رسول‌الله (ص) انما جعل هذه الاضاحی لتشبع مساکینکـم من اللحم فاطعموهم » چنانکـه آیهٔ شریفه ۲۸ سورةالحج میفرماید : « فکلوا منها واطعموا البائس‌الفقیر » وآیهٔ ۳۶ همان سوره نیز میفرمایـد : « فکلوا منها واطعموا القانع و المعتر » ، جعل قربانی برای وسعت دادن بفقیران واطعام آنان بوده است ، نه‌ذبح بیهودهٔ حیوانات‌حلال گوشت وافکندن آنها در بیابان ومدفون کردن آنها بوسیلهٔ تراکتور که موجب استهزاء جهانیان به سنت مسلمانان است .

۲) ونیز درکتاب کافی از معاویةبن عمار روایت است که حضرت ابوعبدالله امام جعفرالصادق (ع) فرمود :
←

→ «کنا نقول‌لابدان نستفتح بالحجرونختم به واماالیوم فقد اکثرالناس» : ما میگفتیم که بناچار باید طواف خانه را از حجرالاسود شروع کرده و بدان ختم کنیم . اما امروز مردم (حجاج) زیاد شده‌اند (واین‌کارممکن نیست پس مس، نکردن حجراشکالی‌ندارد) .

۳) درکتاب و سائل الشیعه شیخ حرعاملی روایت شده که ابوبصیر بحضرت امام زین‌العابدین عرض‌کرد : مردم‌مکه سه چیزرا کهشما بجا می‌آورید بر شما انکار میکنند : حضرت فرمود : آنها کدامند ؟ ابوبصیر عرضکرد :

اول اینکه ازجحفه محرم شدی وحال‌اینکه‌میدانی‌که رسول‌خدا (ص) ازذی‌الحلیفه محرم شد حضرت فرمود :

«ان رسول‌الله (ص) جعل ذلك وقتاً و هذا وقت» : رسول خدا این کار را در زمانی کرد واین زمانی دیگراست » .

ابوبصیر عرضکرد دیگر اینکه برتو انکار می‌کنند که تو حجرالاسودرا نمی‌بوسی و حال آنکه رسول خدا آن‌را میبوسید !

حضرت فرمود : «ان‌رسول‌الله (ص) اذ انتهی الیه افرج له وانهم لایفرجون لنا : برای او مردم راه را بازمیکردند و برای ما باز نمیکنند» .

ابوبصیرعرضکرد دیگراینکه انکارمی‌کنند برتوکه قربانی‌را درمنزل‌خود ذبح‌میکنی حضرت فرمود: «ان‌مکة کلها منحر» .

٤) درنهج‌البلاغه است‌که‌حضرت امیرالمؤمنین(ع) را ازاین‌فرمایش رسول خدا(ص) پرسیدند که فرموده است : غیّروا الشیب ولا تشبّهوا بالیهود فقـال (ع) انما قال (ص) ذلك و الدین قل فاما الان و قدا تسع نطاقه و ضرب بجرانه فامرؤ و ما اختار . فرمود : آن‌روزکه پیغمبرخدا چنین دستور میداد مردم متدین کم بودند و اما اکـنون قلمرو دین وسعت گرفته و قدرت واستحکام یافته پس‌هرکه هرچه خواست بکند !

۵) درجلد دهم تهذیب چاپ‌نجف ص۱۶۰ حدیث٦٤٠ ازابن ابی‌لیلی روایت‌میکند که وی میگوید :

درزمان جاهلیت دیه صدشتر بودکه رسول‌خدا نیز آن‌را امضا ومقرر داشت آنگاه برکسانی‌که‌گاو داشتند دویست‌گاو مقرر نمود وبردارندگان گوسفند هزار گوسفند فرض فرمود وبر اهل‌یمن صدحلهٔ یمنی مقرر داشت .

عبدالرحمن که راوی این‌حدیث است میگوید : این روایت‌را بحضرت صادق (ع) عرض‌کردم حضرت فرمود :

امیرالمؤمنین علی (ع) میفرمود : دیه هزار دینار است و قیمت هزاردینار ده هزار درهم است . پس آنانکه طلا دارند هزار دینار میدهند و آنانکه پول دارند دمهزار درهم
←

در شهرستانها میدهند واهل‌بادیه صدشتر میدهند و اهل سواد دویست‌گاو یاهزارگوسفند میدهند (منظور مبلغ معینیٰ است حال‌هرچه‌درمقابل ومساوی‌آن باشد)

پس جمود برلفظ نبایدکرد وباید معنی را درنظر داشت ومنظور شرع‌را که‌رسیدن حق بصاحب حق‌است درنظر گرفت .

٦) در من لایحضره الفقیه درکتاب «الدیات» ازحکم بن عتبه درمسائلی که خدمت حضرت‌ابوجعفر امام محمدباقر(ع) عرضکرده است میگوید : «فقلت ان الدیات انما کانت تؤخذ قبل‌الیوم من الابل والبقر والغنم فقال (ع) انما کان‌ذلك فی‌البوادی قبل الاسلام فلما ظهرالاسلام وکثرالورق فی الناس قسمها امیرالمؤمنین (ع) علی الورق قال‌الحکم : فقلت له ارأیت من کان الیوم من‌اهل البوادی بالذی یؤخذمنه فی الدیـة الیوم : الورق او الابل ؟ فقال : الابل مثل الورق بل هی افضل من الورق فی الدیة انهم انما کانوا یأخذون منهم فی دیة الخطا مائة من الابل یحسب لکل بعیر مائة درهم فذلك عشرة الاف درهم » .

حکم میگوید : بحضرت باقر (ع) عرض‌کردم که دیه‌ها را قبل‌از این از شتر وگاو وگوسفند میگرفتند حضرت فرمود : همانا این‌عمل در بادیه‌ها قبل از اسلام معمول بود . اما همینکه اسلام ظاهرشد وپول درمیان مردم زیاد شد امیر المؤمنین (ع) دیه رابر پول تقسیم ومقرر داشت .

حکم میگوید بحضرت عرضکردم آیا در این‌زمان از اهل بادیه‌ها دردیه چه چیزباید گرفته شود ؟ پول یاشتر ؟ حضرت فرمود : شتر هم مانند پول‌است بلکه دردیه شتر بهتر ازپول است برای اینکه مردم بادیه در دیهٔ خطا صد شتر میگرفتند (هرشتری بصد درهم حساب شده‌است پس دمهزار درهم شده است) .

یعنی مقصود عدد و شمارهٔ جنس خاصی نیست مقصود این‌است‌که صاحب حق بحق خود برسد . یك‌روزی شتربوده ودربادیه‌ها بازهم شتر ارزش‌دارد که‌پول ازاین جهت شتر افضل است . ولی درشهرستانها پول : روزی یك‌شتر ارزش صد درهم داشته و صد درهم قدرت خرید ده خروارگندم!

پس باید ارزش اشیاء را درنظرگرفت نه‌جنس خاص وعدد مخصوص‌را ! زیرا تحول وتطور ازسنت ابدی خلقت است : « لاتکرار فی‌التجلی وکل یوم هوفی‌شأن » وکلمه مال و انفاق هرروزی برچیزی اطلاق می‌شود زیرامعانی درالفاظ اعم‌است یکروز کلمهٔ چراغ به چیزی اطلاق میشد و امروز بچیزدیگر .

۷) درکتاب الذکری شهید اول رحمةالله علیـه در احکام مساجد ازعمروبن جمع از حضرت صادق (ع) روایت میکند که در خصوص نمـاز در مساجدی که مصور و نقاشی
←

بلی این‌بود مقدمه‌ای‌که چهارسال‌قبل‌من برترجمهٔ‌وصیتنامهٔ علامه‌خالصی (ره) نوشتم ، بعداز انتشار آن وصیتنامه کسانی بعنوان اعتراض، گفتند: چرا چنین‌مطالبی را عنوان‌کردم، درمیان‌معترضین یکی دونفربودندکه‌خودرامجتهد ودراحکام دین صاحبنظر وبه اصطلاح فقیه میدانند ، حتی بایکی از آنان شبی دردعوت افطاری اتفاق ملاقات افتاد ودرآن مجلس سخنانی ردوبدل شدکه حاصل گفتهٔ‌او این بود که باید علی‌العمیا و تعبداً تابع نظر گذشتگان بود : و این اشیاء نه گـانه که منحصراً مشمول زکاتند نتیجهٔ فرمایش امام است کـه فقهاء گذشته بدین ترتیب جمع آوری‌کرده ونظر و فتوی داده‌اند وکسی‌را حق چون‌وچرا برآن نیست !

من درهمان مجلس به‌آن مدعی اجتهـاد گفتم : من به اشخاص چندان اهمیت‌نمیدهم هرگاه سخنان‌آنان خارج ازحد منطق‌وحکمت باشد ،وهمواره این‌کلام سراسر حقیقت‌را نصب‌العین خود قرارداده‌ام که فرموده‌اند:

« انظرالی ماقال ولاتنظر الی‌من‌قال» حتی پیغمبر وامام‌را باحقانیت بیان ودعوتشان میتوان تشخیص‌داد که پیغمبر وامامند ! واهل حق‌را بوسیلهٔ حق‌باید شناخت‌که‌گفته‌اند : «اعرف‌الحق تعرف اهله» .

اگر سخنی بیهوده وخالی ازحقیقت باشد چه‌سودی دارد و چراباید پابند آن بود هرچند گوینده‌اش بفضل وعلم مشهور باشد ؟

به‌اوگفتم من دراخذ مذهب وانتخـاب مسلك خودرا و تمام جهانیان را مختار وآزاد میدانم ومعتقدم که :هرکسی باید عقل و اندیشهٔ خودرا بکار برد وبدون تعصب و جانبداری ازمذهب و مسلکی خاص ، تاآن اندازه که درحد قدرت واستطاعت اوست مذاهب و ادیان موجوده درجهان را مطالعه‌وتحقیق

→ شده است سؤال میکنند . امام میفرماید : « لایضرکم ذلك الیوم ولوقام‌العدل رأیتم کیف یصنع فی‌ذلك » .

وهمچنین حلبی روایت میکند که از آن حضرت سؤال‌کردند ازمساجد مظلله‌که آیا قیام درآنها مکروه است؟ حضرت فرمود : « نعم ولکن لایضرکم صلوة فیها الیوم . »

نماید ، آنگاه هرمذهب ومسلکی که‌عقل و اندیشهٔ اورا قانع و وجدان و ضمیر اورا اشباع وسیراب نمود و درپیشگاه افکار وعقول مردم فهمیدهٔ دنیاآبرومند وپیروز از عهدهٔ مشکلات فکری و اجتماعی بشر بیرون آمد آنرا اتخاذ کرده وسیلهٔ تقرب وتعبد به‌پروردگارعالم قراردهدکه « فبشرعبادالذین یستمعون‌القول فیتبعون احسنه » وگرنه تبعیت کورکورانه ازمحیط و تقلید بدون تحقیق ازآباء و امهات ، مذموم عقل ووجدان ومورد ملامت پروردگار وقرآن‌است . به او گفتم : من معجزات و آیات انبیای‌گذشته را درقرآن وکتب احادیث واخبار خوانده‌ام امورعجیبه درخرق‌عادات به‌پیغمبران پیشین‌نسبت‌داده‌شده وقرآن‌هم‌پاره‌ای از آنهارا گواهی‌میدهد ، ودربارهٔ پیغمبر بزرگوار اسلام‌هم درکتب اخبار و احادیث چنین‌نسبتها هست‌هرچند درقرآن مجیدبطورصریح‌دراین خصوص‌چیزی نیست، هرچه بوده پیغمبران گذشته توانسته‌اند معاصرین خودرا به‌ای نحو کان قانع‌کرده وثابت نمایندکه ازطرف‌پروردگارعالم برآنها مبعوثند، امابرای من وهمه جهانیان ازآن همه معجزات و آیات بینات که به‌انبیای گذشته و پیغمبر اسلام نسبت داده‌اند چیزی باقی نمانده که بتوان بدان‌وسیله استدلال بنبوت و رسالت آنان کرد وعقل ووجدان را بدان راضی وقانع‌نمود که آنان فرستادهٔ خداوندجهان بوده اند! وهرشخص منکری‌میتواندبگویدکه‌این ادعاها افسانه‌ها و موهوماتی است کـه هوا داران این اشخاص در بارهٔ آنان بهم بافته اند و چون جنبهٔ تقدس و احترام گرفته در میان مردم و امت‌های هر دینی باقی مانده است !هرچه بوده‌راست یادروغ‌مربوط بزمان‌وامت مردم‌زمان‌خودآنان بوده ومردم دیگر دنیارا ملزم نمیکند که‌تصدیق‌کرده تابع شوند بلی‌فقط حجت و دلیلی که امروز مردم دنیارا راضی وقانع کند که فلان پیغمبر برانگیخته و مبعوث‌ازجانب‌خدابوده‌است، فقط‌آثار واحکامی‌است‌که‌ازاوباقی‌مانده‌است، آری‌آثار واحکامی‌که درپیشگاه عقل ووجدان جنبه و جلوهٔ خدائی داشته باشد یعنی معلوم و مسلّم‌شود که این حکم وقانون ازطرف خداست . قانونی است که‌پیروان‌خودرا سعادتمند ومتمسکین‌خودراسربلند میکند وچنین‌خاصیت‌را فقط

دراحکام اسلام میتوان یافت .

من اگربدین اسلام معتقد وبدان شریعت الهیه مؤمن وعاشق وبداشتن آن مفتخر وبرخود میبالم ازروی تعبد وتقلید پدرومادر ومحیط نیست ، من تاسرحد امکان به‌شرایع و ادیان دیگرجهان توجه وتحقیق کرده‌ام وکتب اصول وفروع آنانرا دیده وسنجیده‌ام ، احکام وقوانین آنهارا بامقررات دین‌اسلام مقارنه و مقایسه کرده‌ام .

پس‌از این‌همه تحقیقات و تتبعات جانم به‌حقیقت این‌دین آرامش گرفته ووجدانم بحقانیت آن آسایش یافته است واکنون به‌خدائی‌بودن آن یقین‌دارم بیش از یقین بروشنی آفتاب درنصف‌النهار !

ویکی از دلایل محکم و حجتهای قوی من در حقانیت دین اسلام همین مسئلهٔ زکات است .

موضوع ومسئلهٔ زکات آنطور که کتاب خدا میگوید و عقل و وجدان و ضرورت اجتماع آنرا تصدیق‌میکند .

اما باین‌صورتی که رساله‌ هـای متفقهین این‌عصر این‌معجزه کبرای دین اسلام‌رامعرفی‌میکندگمان نمیکنم هیچ‌عاقل آشنا به‌اوضاع‌زمان وحوائج‌جامعه انسانرا قانع کند !

اما اینکه‌میگوئی این‌مطلب‌را فلان امام‌گفته یافلان فقیه نظر داده است ، چنانکه گفتم من‌به‌افراد واشخاص‌خیلی‌اهمیت‌نمیدهم هرگاه‌گفتارشان‌برخلاف عقل ووجدان‌باشد ! من همان ساعت اول آب پاکرا به‌دست توریختم‌وگفتم : اگر دینی عقل ووجدان مرا قانع نکند وبا دلائل روشن حقانیت آن برمن‌ثابت نشود نمیتوانم‌چنین دینی‌را بپذیرم وآنرا وسیلهٔ‌تقرب بخدا ونجات وسعادت‌در عقبی بدانم هرچندگوینده ودعوت‌کنندهٔ آن مشهور دنیا باشد !

اگرعقل‌ووجدان‌راکناربگذاریم وبه‌هرچه‌محیط وعادات‌وسنن گذشتگان حکم‌میکندگردن نهیم ،چه ممیزی بین‌حق وباطل‌است؟!

وبرصلاح یافساد چه مذهبی میتوانیم حکم کنیم ؟ در آنصورت هرکسی

حق دارد هرچه‌میخواهد بگوید وبکندوهرمذهبی‌را ولوخلاف‌عقل ووجدان‌باشد چون محیط و پدرومادر باوتحمیل میکند بپذیرد !

اگر بناباشدمحیط‌وتقلیدپدر ومادر حاکم بوده ودین ومذهبی رابرشخص تحمیل‌کنند،پس هیچ فرد وملتی‌را براخذ هیچ دین وشریعتی هرچند باطل وفاسد باشد نباید ملامت نمود ! وموضوع هدایت و ضلالت منتفی است وبعث رسل وانزال‌کتب از طرف خدا بیهوده وعبث است ! ! هندیها حق‌دارند که باداشتن سیصد میلیون‌گاو ازگرسنگی بمیرند ! چون‌گاو درشریعت آنهـا مقدس است نه‌تنها قصدذبح‌آنها برای‌رفع‌گرسنگی نکنند بلکه تاسرحد عبودیت به‌آنهاتعظیم و احترام کنند !

ویهود حق دارند درشیطنت و خیانت سرآمد جهانیـان باشند زیرا کتب آسمانی فعلی‌آنها مملو ازخیانت‌وجنایت انبیای بنی‌اسرائیل‌است ! و مسیحیان حق دارند درشرب مسکرات وارتکاب فسق وفجور آزاد باشند زیرا در انجیل موجودآنها این اعمال موردمذمت نیست بلکه‌ممدوح ومقدس‌است ! وقس‌علی ذلك، هرمسلك ومذهبی ازحق و باطل !

چون طهارت نبود کعبه وبتخانه یکی‌است ! نه‌خیر این‌را هیچ فرد عاقلی قبول نمیکند !

پس با این بیان صحیح‌است اگرگفته شود که بهترین ادیان وصحیحترین مذاهب آن دین و مذهبی است که اصول آن عقل و وجدان را قانع کند و فروع آن سعادت پیروان خود را درهمین جهان تا چه رسد به آن جهان تأمین و تضمین نماید .

وچنین دینی تنها دین‌اسلام‌است که اصول مبرهن واحکام متقنش‌سیراب کنندهٔ دل وجان وسعادت بخش پیروان آن است .

اما بهمان ترتیبی که خدا خواسته و درکتاب آسمانی آن (قرآن‌مجید) مقرر ومقدر است نه آراء وافکار این‌و آن ونظرورأی فلان وبهمان !

اگر بخواهیم چنین طریقی‌را انتخاب و اتخاذ نمائیم باید آراء و اهواء

رجالی را که‌همچون بت مانع درك حقیقتند کنار بگذاریم و خود مستقیماً با عقل واندیشهٔ بدون تعصب و تقلید ، به‌کتاب‌خدا وسنت رسول‌الله مراجعه کنیم واوضاع زمان و تطوّر وتحوّل دوران‌را درنظرگرفته راه‌حق وطریقهٔ صدق‌را درپیش‌گیریم !

آن‌شب باآن مدعی اجتهاد گفتگو دراین‌خصوص درهمین حد متوقف‌شد ودر حقیقت بجائی نرسید وبنابراین‌شد که درمجلسی مناسب این‌مطلب دنبـال شود ، من‌که بقدرکافی در این موضوع مطلب را در آن مقدمه دنبال و دراین گفتگو تکمیل کرده بودم لکن‌میدیدم که ممکن است اندك‌سستی درآن ، موجب تحریکاتی شود وشاید روزی چنین مجلسی تشکیل گردد .

لذا در صدد تکمیل دلایل برآمدم ودر ضمن‌مطالعهٔ کتب متنوّعه آنچـه مربوط به‌این‌موضوع بود یادداشت کردم تااینکه اخیراً متوجه شدم‌کـه اثبات این مدعی (که زکاة منحصر به اشیاء تسعه نیست) احتیاج بشرح وبیان‌بیشتری دارد ، زیرا درطی قرون متمادی فقهاء امصار واعصاردرمتون‌کتب فقهی این موضوع‌را به تبعیت وتقلید از یکدیگرچنان دنبال‌کرده اند که‌خلاف آن برفکر و اندیشهٔ هیچ‌کس گذرنکرده است و این‌فریضهٔ عظمای الهیه راکه‌خود معجزهٔ کبرای دین اسلام است چنـان کوچك و ناچیز بلکـه موهن جلـوه داده اند که هر عاقل متفکری در اولین وهله پی بحقـارت و سستی آن میبرد و بالمآل موجب وهن بدین مبین اسلام میشود دراین زمانی‌که عقول وافکار حد ومرزی برای خود قائل نیست !

لذا برخود واجب‌شمردم که‌این یادداشتها را بصورت کتاب ورساله‌ای ازنظر محققین وحقیقت جویان بگذرانم تا پس از مطـالعه و مداقه بحقیقت و عظمت دین مبین واقف‌گشته وبدانند که اگر چهرهٔ نورانی آنرا از گرد وغبار آراء وافکار اشخاص ورجال پاك‌کنند خورشید خیره‌کننده وعین‌الحیوةنجات بخشندهٔ جهان وجهانیان درتمام ادواروازمنه‌است .وضمناً چنانکه‌درمقدمه گفته شد معلوم‌شودکه پیغمبربزرگوار اسلام برای‌شریعت‌جاویدان‌خودزکاتی نیاورده

است‌که اگر مثلاً در کشور ایران کـه ازجملهٔ بهترین‌کشورهای اسلامی‌است هرگاه زکاة آن بطور دقیق هم جمع‌آوری شود وفقط برصنف‌فقراء آن تقسیم شود (صرفنظر از اصناف دیگر.) بهرفقیری سالیانه بیش‌از سه الی چهارتومان نمیرسد ودرمقابل‌خمسی‌راکه‌اینان‌میگویندپیغمبرخدا برای‌ذریه‌وعشیرهٔخودوضع نموده که‌مقصودشان طبقهٔ سیدهاست هرگاه‌دقیقاً پرداخت شود بهرسیدی‌روزانه حداقل هزار تومان‌باید پرداخت ! واین مطلب درطی فصول این‌کتاب با دلایل اثبات شده‌است واین کیفیت خود تهمتی است بزرگ برپیغمبر اسلام و ضربتی است‌کشنده بر پیکـر اسلام ! زیرا دشمنان اسلام را دستاویزی مهم است پس همچنان‌که‌گفته‌شد ما برای‌رفع آن‌تهمت ودفع این‌ضربت ، این‌زحمت‌رابرخود هموار کرده‌ودرمقابل‌زیانهای‌مادی‌وخسارات معنوی که بوسیلهٔ جهال‌ومتعصبین متحمل خواهیم شد اجر و پاداش خودرا از پروردگار علیم وبصیر امیدواریم. به‌او توکـل کرده و از وی توفیق می‌طلبیم .

«علیه توکلت و الیه انیب وهوحسبی نعم‌المولی ونعم النصیر»

یادآوری نکاتی چند !

قبل از آنکه وارد اصل‌مطلب شویم لازم است این‌نکته را متذکر گردیم که‌مقصود مادرنگارش‌این‌رساله ازپیش‌بردن مقصد وغلبه‌برخصم‌وخدای‌ناکرده مجادله بباطل نیست بلکه‌آنست‌که :

۱ـ ما دین‌اسلام‌راکامل و برای سعادت هردو جهـان جهانیـان کافی و کافل میدانیم اما آنرا ازدید خود وبافهم خود نه بتبعیت وتقلید کورکورانه از دیگران‌یا بگفتهٔ فلان ونوشتهٔ بهمان ! بلکه بامراجعه بقرآن‌کریم ومطالعهٔ سیرهٔ نبی‌کریم (ص) .

۲ ـ ما درطی مطالعات خود متوجه‌شدیم که اکثر مردم وحتی پاره‌ای‌از دانشمندان مشهور مقلد علی‌العمیاء بوده واقـل‌قلیلی این دین مبین را ازجهـات اجتماعی وسیاسی و مدنی تحت تحقیق وتدقیق قرار داده و بحقایق آن دست

یافته اند بلکه بسیاری در همان چهار چوب تقلید و تعبدجنب و جوش کرده و کرّوفرّی نموده‌اند !

۳ ـ ماحقانیت‌دین اسلام‌ورسالت پیغمبر بزرگوارآن‌را از آیات کتاب آسمانی و احکام سعادت بخش و نورانی آن شناختیم و تصدیق کردیم و بنا براین باور نمی‌کنیم که هیچ حکمی از احکام آن مخالف عقل و علم و وجدان باشد !

۴ ـ ما درقضاوت وتحقیق ، عقل وفهم خودرا برخود حجت میدانیم و خودرا بقضاوت ومقتضای عقل خداداد خود در پیشگاه خدا ووجدان مسؤول میدانیم وعقل وفهم دیگران هرچقدر هم بزرگی‌مشهورباشند برما حجت نیست مگر آنکه باز ازطریق عقل‌وفهم خود دیگران‌را برتر ازخود تشخیص‌دهیم که‌در اینصورت هم بدستورعقل خود ازاو تبعت میکنیم !

۵ ـ بسیاری از دانشمندان دینی که‌شهرت‌عام وتام یافته اند درفهم‌مطالب دینی از خود بهتر نیافته بلکه درپاره ای از مسائل بعضی از آنانرا سطحی و عامی میدانیم چنانکه انشاءالله‌درطی همین‌رساله مطالعه‌وملاحظه خواهید فرمود لذا ازتبعیت وتقلید آنان معذوریم .

۶ـ مسئلهٔ زکاة را از فرائض‌عظیمهٔ الهیه وازارکان‌مهم‌ومحکم دین‌اسلام میدانیم . اما نه به‌این‌صورتی‌که تاکنون‌معرفی‌می‌شودبلکه‌به‌آن‌حقیقت‌وکیفیتی که خدا و رسول دستور داده اند که درطی مباحث این کتاب روشن خواهد شد انشاء الله .

۷ ـ با تمام این اوصاف مامطالب ومباحث این رساله راکه ما حصل مطالعات و مولود تحقیقات ماست بعنوان یك پرسش حقجویانه و یك سؤال متفقهانه در معرض مطالعه و پاسخ دانشمندان آزاده وحقیقت خواه میگذاریم و میگوئیم :

این‌نتیجهٔ مطالعات و تحقیقات ماست . درحالی‌که‌نه خودرا محقق‌کامل ونه‌دانشمند صائب میدانیم بلکه خودرا واقعاً از خطا ولغزش مصون ندانسته و

دستخوش هرگونه آفات این‌راه میدانیم و امیدواریم ارباب فضل و خداوندان علم وعدل دراین‌راه مارا یاری ومعاونت فرمایند وخطا و اشتباه مارادوستانه بما یادآور شوند ، باشدکه قدمی بجانب حقیقت برداریم .

درخاتمه‌میگوئیم : ما درعین اینکه بگذشتگان ازفقهاء وعلمای‌بزرگوار خود احترام میگذاریم واجرجزیل آنان‌را ازدربار پروردگار مسئلت می کنیم ، لکن این گفتهٔ ابن رشد را در کتاب «فصل‌المقال» دستور و شعار خود میدانیم که مینویسد :

« علینا ان‌ننظر فیما قاله القدماء وما اثبتوه فی‌کتبهم فماکان منهاموافقاً للحق قبلناه منهم وسررنا به وشکرناهم علیه وماکان منها غیرموافق للحق نبهنا علیه و حذرنا منه و عذرناهم» .

یا فرمودهٔ شیخ مفیدرا که درکتاب اوائل‌المقالات ص ۹۰ نوشته :

«ولم یوحشنی من خالف فیه اذبالحجة لی اتم انس ولاوحشة مع الحق والحمدلله» .

یاگفتهٔ شاگردش‌مرحوم سیدمرتضی راکه درپاره‌ای مسائل‌فرموده‌است :

«واعلم انه لایجب ان یوحش من المذهب فقد الذاهب الیه والعاثرعلیه بل ینبغی ان لایوحش الافیما لادلالة یعضده ولاحجة تعمده ، والحمدلله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان‌هدانا الله» .

تشریع زکاة و صدقات بزرگترین امتحان بندگان

ازطرف خالق‌البریات است

تشریع فریضهٔ زکاة ازطرف آفرینندهٔ ارضین وسماوات تا آنجا که عقل واندیشهٔ ما میتواند دریابد آن‌است‌که :

حکمت بالغه ومشیت کاملهٔ الهیه جهان کون وفسادرا در هندسهٔ آیجـاد چنان طرح ریخت‌که برای مدت‌نامعلومی ازنظر ما یا-قیقتاً جایگاه آمد وشد فرزندان‌آدم باشد و آفرینش انسان‌که‌متحتم بهموت وحیات ومختلط وممزوج بشرور وخیرات است زمینه‌ای برای آزمایش وابتلاء وافتتان وامتحان‌قرارداد چنانکه در کلام مجید خود میفرماید :

«خلق‌الموت والحیوة لیبلوکم‌ایکم احسن‌عملا» ودر- ای‌دیگر میفرماید : «ونبلوکم بالشر والخیر فتنة و الینا ترجعون» .

واین آزمایش‌را بیشتر درجان ومال وگاه در اولاد وعیال انجام میدهد چنانکه میفرماید :

«ولنبلونکم بشیء من الجوع و الخوف و نقص من الاموال والانفس و الثمرات وبشر الصابرین» .

ونیز میفرماید : «لتبلون فی اموالکم وانفسکم» .

چون آزمایش در مال شدیدترین وپرمحنت ترین امتحانات‌است اینست که‌آن را ملاك ومیزان مهمی در ارزش وآزمایش قرار داده‌است وروی همین علت و دراهمیت این حکمت‌است‌که پاره‌ای ازآدمیان را فقیر وبرخی راغنی بواسطهٔ اختلاف محیط وتفاوت وسایل مقدر فرموده واغنیارا بتفقد حال فقراء

دستور داده و بذل اموال را بدین منوال از بزرگترین عبادات و فاضل ترین طاعات شمرده‌است .

هرگاه با نظری دقیق وحقیقتجو آیات‌کتاب‌آسمانی خودرا مطالعه‌کنیم در می‌یابیم کـه مهمترین و عظیمترین احـکام الهی بعد از بذل جان درراه‌خدا انفاق مال فی‌سبیل‌الله است بلکه در بسیاری از آیات آن‌را برابر با بذل جان شمرده میفرماید: « ان‌الله اشتریٰ من‌المؤمنین‌انفسهم واموالهم بانّ لهم‌الجنة» .

ودربعض آیات بذل‌مال را بربذل جان‌هم مقدم‌گرفته است ! چنانکه در سورة التوبه آیهٔ ۲۰ میفرماید: « الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل‌الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله» .

و در آیهٔ ٤٠ همین سوره میفرماید: « انفروا خفـافاً و ثقالاً و جاهدوا باموالکم و انفسکم » .

و از آنجائیکه دربسیاری از نفوس اهمیت مال حتی‌ازجان‌هم‌بیشتراست لذا درتشریع زکات‌که‌منظور اصلی از آن تأمین حوائج فقیران وتعدیل اوضاع آدمیان‌است بنابرحکمت‌کامله، مراحل‌تدریج وتسویف‌را درآن رعایت‌فرموده وبا مداراو مماشاة این طریق‌را پیموده‌است بااینکه ازهمان‌روزهای نخستین‌که وجود مقدس‌پیغمبراسلام مهبط‌وحی والهام‌شد ودرهمان‌آیات‌اولیه وسوره‌های نخستین قرآن دستور زکاة داده شد مانند آیه ۲۰ سورةالمزمل که بنا برمشهور سومین‌سورهٔ نازله‌بررسول‌الله‌است‌درآن‌میفرماید: «واقیموا الصلوةواتواالزکوة واقرضوا اللهقرضاً حسناً» ودرآیهٔ ۷ سورهٔفصلت‌که ازسورمکی‌است میفرماید: « وویل للمشرکین الذین لا یؤتون الزکوة » .

معهذا تاسال‌هشتم ویا نهم‌هجرت درانجام این‌منظور واجرای‌این‌دستور تسویف ومماطله شد ! حتی درآن سال‌هم‌که رسول خدا (ص) مردم‌را بفریضهٔ زکاة اعلام نمود طبق روایات‌معتبره درماه رمضان‌بود معهذا تایکسال‌صبرکرد آنگاه در سرسال عاملین زکاة را برای‌اخذ صدقات، اعزام داشت چنانکه در کتاب «من‌لایحضره‌الفقیه» وکتاب‌فروع‌کافی: کتاب‌الزکاةحدیث ۲ میفرماید:

« عن عبدالله بن سنان: لما نزلت آیة الزکوة خذ من اموالهم صدقةً تطهرهم و تزکیهم بها و انزلت فی شهر رمضان ... فنادی فیهم بذلك فی شهر رمضان لم یفرض بشیء من اموالهم حتی حال علیهم الحول » .

تاآخر این حدیث شریف که مضمون حدیث میرساند: رسول‌خدا مدت یکسال از دستور تا عمل آن امهال فرمود . تا از سنگینی حکم زکاة بکاهد و بتدریج مسلمین پرداخت آنرا آماده نماید؛ پس اگر در روزهای اول اخذ زکاة رسول خدا (ص) به اشیاء نه‌گانه اکتفا فرموده باشد برعایت این حکمت و ملاحظه این علت بوده است تا نفوس شحیحه تدریجاً برای پذیرش این قول ثقیل آماده شوند. آنگاه زکوة را بتمام اموال تعمیم دهد، چنانکه تذییل یونس بن عبدالرحمن در ذیل حدیث عبدالله بن مسکان مبیّن این حقیقت است که ان‌شاءالله بعداً خواهد آمد.

زکاة در عموم ادیان الهی

درتمام ادیان وشرایع الهیه زکاة یك اصل مهم ورکن اعظم آنرا تشکیل میداده است . زیرا چنانکه گفتیم اساس سازمان خلقت وپایهٔ دستگاه آفرینش روی‌دواصل‌لازم وواجب‌نیاز وبی‌نیازی‌است واصلاح وتعدیل‌درشرایع‌آسمانی بذل اموال فی‌سبیل‌الله و تأمین حوائج اجتماعی خصوصاً فقرا است .

درسورهٔ‌انبیاء پروردگارجهان پس‌ازآنکه‌شرح‌حال‌حضرت‌خلیل‌الرحمن را بیان میکند . ازآیهٔ ۷۱ ببعد میفرماید : « ونجیناه و لوطاً الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین و وهبنا له اسحق و یعقوب نافلة وکـلاً جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و أوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة وکانوا لنا عابدین : ابراهیم و لوطرا بسوی سرزمینی‌که‌آنرابرای جهانیان مبارك‌کرده‌ایم نجات دادیم وبه‌ابراهیم‌اسحاق ویعقوب‌راکه دنبال‌او بودند بخشیدیم‌وهمه‌را شایسته‌کردیم وایشانرا پیشوایانی‌قراردادیم‌که بدستورما راهنمائی‌میکردند و انجام خیرات وبرپای داشتن نماز ودادن زکاة را به‌ایشان وحی‌کردیم وآنان مرمارا پرستش‌کنان‌بودند» .

دراین آیه بیان‌میکند که عموم پیغمبرانی‌که ازفرزندان حضرت ابراهیم و اسحق ویعقوب بودند مأموربه اقامهٔ صلوة وایتاء زکاة بودند .

و نیز در سورهٔ مریم آیهٔ ۳۰ و ۳۱ از زبان حضرت عیسی میفرماید : « قال انی‌عبدالله‌آتانی‌الکتاب وجعلنی نبیاً وجعلنی مبارکاً اینما کنت واوصانی بالصلوة و الزکوة مادمت حیاً » عیسی‌گفت: من بندهٔ خدایم‌که خدا مرا کتاب داده وپیغمبرنموده‌است و مرا خجسته فرموده است درهرجا که بوده باشم ومرا

به انجام نماز و دادن زکات وصیت فرموده است مادامی که زنده باشم .

و در همین سوره آیهٔ ۵۴ ـ ۵۵ میفرماید : « و اذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان رسولاً نبیاً وکان یأمر اهله بالصلوة والزکوة وکان عندربه مرضیاً : و یادآور اسمعیل راکه بهپیمان خود راست بود وفرستادهٔ خدا وپیغمبر بودوهم او بودکه خاندان خودرا بهنماز وزکوة امرمیکرد ودرنزد پروردگار خود پسندیده بود» .

درسورة المائده آیهٔ ۱۲ میفرماید: « ولقد اخذالله میثاق بنی اسرائیل وبعثنا منهم اثنی عشر نقیباً وقال الله انی معکم لئن اقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة و آمنتم برسلی وعزرتموهم و اقرضتم الله قرضاً حسناً لاکفرن عنکم سیئاتکم ولادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار فمن کفر بعدذلك فقد ضلّ سواء السبیل: بتحقیق خدا پیمان ازبنی اسرائیـل گرفته واز ایشان دوازده نفر نقیب برانگیختم وخدا بهایشان فرمود: همانا من با شمایم ، اگرنمازرا بر پا دارید وزکاة را بپردازید و به پیغمبران من ایمان آورید و ایشانرا کمك و یاری کنید و بهخدا قرض نیکو وامدهید هرآینه گناهان شمارا ازشما درپوشانم وشمارا البته داخل باغستانهائی کنم که از زیر درختان آن نهرها جاری است پس کسیکـه بعداز آن کافر شود بتحقیق که از راه راست گم شده است » .

ودر آیهٔ ۸۳ سورة البقره میفرماید: «واذاخذنا میثاق بنی اسرائیل لاتعبدون الاالله وبالوالدین احساناً وبذی القربی والیتامی والمساکین وقولوا للناس حسناً واقیموا الصلوة وآتوا الزکوة ثم تولیتم قلیلاً وانتم معرضون » .

ودر آیهٔ ۶۲ سورة النساء میفرماید: « لکن الراسخون فی العلم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیك والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة » .

ودر آیهٔ ۱۵۶ سورة الاعراف میفرماید: «ورحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون ویؤتون الزکوة والذینهم بآیاتنا یؤمنون الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوباً عندهم فی التوراة والانجیل» .

که تمام این آیات دلالت دارد براینکه درامم گذشته و ادیان الهیه زکاة

ازفرایض مهم و تالی تلو نماز بوده است !

پس معلوم شد که زکات درتمام امم وملل گذشته که تحت تبعیت انبیاء روزگار میگذرانیدند مقرر وفرض بوده است [1] .

وباید همچنین باشد زیرا بلندوکوتاهی افکار وعلوّ وپستی همم واختلاف فقر وغنا لازمهٔ خلقت انسانی بوده وبوتهٔ امتحان ازجانب پروردگار منّان در تمام جهان بوسیلهٔ شرایع وادیان گسترده بوده است وتقسیم ارزاق وتعدیل ثروت که درلسان شرع ازآن بهزکاة تعبیرمیشود لازمهٔ حسن نظام اجتماع وبزرگترین وسیلهٔ امتحان و آزمایش ازجانب آفریدگار عالم درفرزندان آدم است .

---

۱ ـ درکتب عهد عتیق موجود آثار وجود زکاة مشهود است چنانکه در سفر تثنیه باب ۱۴ آیهٔ ۲۸ و ۲۹ چنین آمده است :

۲۸: ودر آخر هرسه سال عشرمحصول خودرا درهمان سال بیرون آورده ودراندرون دروازههایت ذخیره نما .

۲۹: ولاوی چون که باتو حصه ونصیبی ندارد وغریب ویتیم وبیوه زنی که درون دروازههایت میباشد بیایند وبخورند وسیر شوند تا یهوه خدایت ترا درهمه اعمال دستت که میکنی برکت دهد .

همچنین ایضاً در سفر تثنیه باب ۱۵ ـ آیهٔ ۹ و ۱۰ چنین آمده است :

۹: وچشم توبربرادر فقیرخود بدشده چیزی به اوندهی واو ازتو نزد خداوند فریاد برآورد برایت گناه باشد .

۱۰: البته به اوبدهی ودلت ازدادنش آزرده نشود زیرا بعوض این کار یهوه خدایت ترا در تمامی کارهایت رهرچه دست خود را برآن درازکنی برکت خواهد داد چونکه فقیر از زمین معدوم نخواهد شد بنابراین من ترا امر فرموده میگویم : البته دست خود را برای برادر مسکین و فقیر خودکه در زمین باشد گشاده دار .

در مزامیر داود ۴۱ چنین آمده است :

خوشا بحال کسیکه برای فقیرتفکرمیکندخداوند اورا درروزبلاخلاصی خواهد داد .

علاوه براین اسرائیلیان مأموربودندکه گوشهها وکنارهای مزارع خودرا درموقع حصاد صرفنظرکرده خوشهچینی نکنند و برای فقرا بگذارند .

در سفر لاویان باب ۱۹ آیهٔ ۹ و ۱۰ و ۲۳ و سفر تثنیه باب ۲۴ آیهٔ ۱۹ کتلب

←

→

تواریخ ایام ص ۷۱۷ چاپ ۱۸۹۵ باب ۳۱ آیهٔ ۵ : وچون این امر شایع شدبنی‌اسرائیل نوبر گندم وشیره وروغن وعسل وتمامی محصول زمین‌را بفراوانی دادند وعشرهمه چیز را بکثرت آوردند .

درکتب عهد جدید ـ انجیل‌متی باب ٦ آیهٔ ۲ : پس‌چون صدقه دهی پیش‌خودکرنا منواز چنانکه ریاکاران درکنایس وبازارها کنند . باب ۱۹ ـ آیهٔ ۲۱ : عیسی بدوگفت : اگر بخواهی کامل شوی رفته مایملك خود را بفروش و بفقرا ده که در آسمان گنجی خواهی یافت .

در انجیل مرقس باب ۱۰ ـ آیهٔ ۲۱ نیز همین مضمون است ـ باز در انجیل متی باب ۲۳ آیهٔ ۲۳ : وای برشما ای‌کاتبان و فریسیان ریا کار که نعناع و شبدر و زیره را عشر میدهید واعظم احکام شریعت یعنی‌عدالت ورحمت را ترك‌کرده‌اید .

دراین جمله معلوم میشود که‌زکاة برنعناع وشبدر وزیره هم هست . درانجیل‌لوقا باب ۱۱ آیه ٤۲ نیزهمین مضمون است .

ایضاً در انجیل لوقا باب ٦ آیهٔ ۳۸ : بدهید تابشما داده شود . وبازدرهمین انجیل باب ۱۱ آیهٔ ٤۱ : از آنچه دارید صدقه دهید .

ایضاً در همین انجیل باب ۱۸ ـ آیهٔ ۱۲ ـ دعای فریسی : هر هفته دو مرتبه روزه میدارم و ازآنچه پیدا میکنم ده‌یك میدهم .

انجیل مرقس باب ۱۲ ـ آیهٔ ٤۱ : وعیسی مقابل بیت المال نشسته نظاره میکرد که مردم بچه‌وضع پول به بیت‌المال‌می‌اندازند و بسیاری از دولتمندان بسیار می‌انداختند آنگاه بیوه‌زنی فقیر آمد دوفلس‌که یك‌ربع است انداخت پس‌شاگردان خودرا پیش خوانده به ایشان گفت : هر آینه بشما میگویم : این بیوه زن مسکین از همه آنانیکه در خزانه انداختند بیشتر داد ـ وده‌ها آیات دیگر .

اهمیت امرزکاة ازنظر اسلام

اهمیت امرزکاة درنظرخدای جهان‌چنانچه ازآیات‌کریمهٔ قرآن استنباط میشود مابه‌التفاوت کفر و ایمان و ممیز مشرك و مسلمان است چنانکه در آیهٔ شریفهٔ ۷ سورهٔ فصلت میفرماید: «وویل للمشرکین الذین لایؤتون الزکوة وهم بالاخرة هم کافرون : وای برمشرکینی‌که زکاة نمیدهند وآنان‌به‌آخرت کافرند» پس‌کسانی راکه زکاة نمیدهند هم مشرك میشمارد وهم به‌آخرت کافرمیداند !

قرآن پرداخت زکاة را شرط دخول دراسلام وسزاوار اخوت با مسلمین میداند چنانکه درآیهٔ ۱۱ سورة التوبه میفرماید: «فان تابوا و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة واخوانکم فی الدین : آن‌کسانی که ازکفرتوبه کرده‌اند همینکه اقامهٔ نماز نمایند و زکاة دهند دردین برادران شمایند» . پس دادن زکاة شرط مسلمانی و استفاده از اخوت اسلامی است . کتاب خدا تعقیب وقتال وجدال مشرکین‌را تاآنجا واجب میشمارد‌که توبه‌کنند واقامهٔ صلاة وایتاء زکاة نمایند چنانکه‌درآیهٔ۵ سورةالتوبه میفرماید: «فاذا انسلخ‌الاشهرالحرم فاقتلواالمشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اقعدوا لهم کل مرصد فان تابوا و اقاموا الصلوة واتوا الزکوة فخلوا سبیلهم : همینکه ماههای حرام تمام شد هرجاکه مشرکین را یافتید آنانرا بکشید و بگیرید و محاصره‌شان‌کنید (وبرای گرفتن‌آنها) درهرکمینگاه بنشینید ، پس‌اگرتوبه‌کردند و نمازرا برپاداشتند و زکاة را پرداختند راه آنهارا بازگذارید» . اهمیت و عظمت این فریضهٔ عظمی ازآنجادانسته میشود که پروردگار جهان دربیش‌ازسی‌وچندآیه ازآیات قرآن کلمهٔ زکاة را درمقامات متعدده تکرار فرموده و درتمام آنها زکاة را مقارن

صلاة و همردیف ونظیر آن گرفته وآورده است ، که کاهی آنرا شرط دخول دردین اسلام وگاهی شرط رفع شمشیراز گردن مشرکین، وگاهی ازصفات ممتازهٔ مؤمنین وگاهی ازمأموریتهای بزرگ انبیا و مرسلین میشمارد ودرهمین حدود یا بیشتر کلمهٔ انفاق راکه مراد ازآن نیز زکاة است خصوصاً درجاهائی که امر بصلاة میکند و دردنبال آن امر به انفاق می‌نماید بدون شك و به اعتقاد جمیع مفسرین مراد ازآن زکاة است، آورده است .

پس درهرجا کلمهٔ انفقوا ، مما رزقناهم ینفقون وازاین قبیل است مراد ومعنا بنحو اعم زکاة است چنانکه درضمن مباحث آتیه خواهد آمد انشاءالله .

علاوه برآیات متعدده صدها احادیث وروایات ازنبی مختار وائمهٔ اطهار سلام‌الله‌علیهم دراهمیت امرزکاة صادرشده که ازآن جمله حدیث مشهورمتواتر بین تمام فرق مسلمین است که زکاة‌را یکی ازارکان خمسهٔ اسلام شمرده‌اند .

این حدیث تنها ازطریق شیعه در ۳۳ عبارت نزدیك بهم که ۳۳ حدیث را از طرق مختلف تشکیل میدهد آمده وتنها دریکی ازکتب شیعه (بحارالانوارجلد۱۵) چاپ کمپانی ازصفحهٔ ۱۹۳ تا ۲۱۳ از۱۳ کتاب مهم شیعه، چون: کافی ـ محاسن ـ کتاب حسین بن سعید ـ بیان انواع القرآن ـ تفسیرنعمانی ـ الطرف سیدبن طاوس ـ تفسیرعیاشی ـ بشارة المصطفی ـ امالی طوسی ـ خصال صدوق ـ ثواب الاعمال صدوق ـ امالي شیخ مفید ـ علل الشرایع و امثال آن درباب «دعائم الاسلام» آورده‌است که عبارت آن حدیث تقریباً اینست :

«بنی الاسلام علی خمس علی الصلوة والزکوة والصوم والحج والولایة»

آنچه دراین حدیث مورد اتفاق عموم مسلمین است کلمهٔ «زکاة» است که آنرا ازارکان بزرگ اسلام شمرده است .

وچنانکه گذشت در تمام آیات قرآن زکاة قرین وهمتای نماز است که اقرار واعتراف بعبودیت پروردگار عالم‌است .

علت و حکمت تشریع زکاة

درمقدمهٔ این مطلب بایداین نکته یادآوری شود که اساس بنیاد جهان کون و فسادبرتحویل وتبدیل، وجریان امور درموجودات این عالم برتجزیه وتحلیل است. سازمان وجودآدمي نیزبهمین نسق برنشو ونما وادامهٔ حیات او برجلب وجذب اشیائی است که مناسب ساختمان پیکر اوست وهضم آن بنحوی است که بوجود او منضم و به اعضاء وی مدغم شود .

بعبارت دیگـر دوام وجود انسان براکل وشرب غذای ملایمی است که طبیعت قبل ازخلقت وی درسفرهٔ آفرینش مهیا ومهنا نموده است. غذائی که ملایم وجود انسان است چون گیاهانی نیست که برای حیوانات گیاهخوار ، بیدریغ درسفرهٔ طبیعت نهاده وبی هیچ تصرف برای خوراك اوآماده باشد ! بلکه میباید آن اشیاءرا به انواع تصرفات واقسام ترکیبات، ملائم ومناسب وجودخودسازد. همچنین پوشاك ومسکن انسان نیزدررهگذز تغییر وتبدیل وتصریف وتحویل است. وسیلهٔ تهیه و تأمین این حوائج درآدمی کار وکوششی است که ازوجوداوساخته وبرای این منظور درجبلت اوپرداخته است . نتیجهٔ کاروکوشش انسان بصورت مواد واشیاء وفراوردهای خاصی پدیدار میشودکه آن را مال میگویند . وچون انسان موجودی است مدنی بالطبع و ضروری الاجتماع ناچار نتیجهٔ کار اوهم جمع وترکیبی است که بالضروره نتیجهٔ کاراجتماعی است وتجزیه وتفکیك آن امکان پذیر وشایسته نیست .

پس مالی که نتیجهٔ کاراست وکاری که به اشتراك جمعیت وجماعت انجام

گرفته است لابدآن مال‌هم اشتراکی است وهرفردی‌را درآن سهمی است. از طرف دیگر وجود مال درپیکر اجتماع همچون خون در بدن انسان است و همچنانکه‌هرگاه‌خون بنحوعادلانه درمیان اعضاء انسان تقسیم‌شود وهرعضوی سهم لازم ولایق خودرا ازآن دریافت‌کند اقلیم وجود اواز فساد وفنا مصون است همچنین‌هرگاه مال بنحوعادلانه بین‌افراد انسانی تقسیم‌شودکشوراجتماع از فساد وخرابی محفوظ خواهدبود . وبالعکس هرگاه جریان خون در اورده وشراءین بخوبی گردش نکند و توسط عروق طاغی واعصاب یاغی درگوشه و کنار ذخیره و انبار شود موجد امراض وآفات و موجب آلام وبلیات است، همچنین هرگاه مال در شریان اجتماع بخوبی ونظام احسن درجریان نباشد و بوسیلهٔ افراد حریص‌وبخیل واشخاص محتکر ولئیم درخزانه‌ها و انبارها ذخیره وجمع شود موجد هزاران فسادوخراب وموجب جنگها وپریشانی و اضطراب خواهدشد چنانکه مشهود عموم است وجود کشورهای‌سرمایه داری وپیدایش میلیونرهای‌محتکروکارتلهای‌سوداگرکه‌اکثرسکنهٔ‌روی زمین‌را درحال‌گرسنگی و پریشانی نگهداشته‌اند شاهد این‌مقال‌است

اما دریغ‌که انسان ظلوم وجهول است و بااینکه کم‌وبیش این‌حقیقت‌را درک‌میکند ومیداند که‌سعادت او در اجتماع تقسیم‌عادلانهٔ مال‌است که‌نتیجهٔ کار وکوشش همان اجتماع‌است وبقا وسعادت‌او واجتماع وی‌نیز در همین تقسیم عادلانه است معهذا نفس خبیث وچشم حریص‌او مانع انجام این‌منظور میباشد که جریان نظام احسن درحسن‌اموراست ولذا می‌بینیم که‌افرادبسیار وبیرون‌از شماری ازتودهٔ انسان بلکه‌عموم افرادآن الا شاذ ونادرازحدخودتجاوزکرده و خیلی بیش از احتیاج خود اشیاء واموالی را کـه برای دوام وقوام زندگی‌بشر است جمع‌آوری کرده وبخود اختصاص داده وظالمانه احتکار نموده است. و همین خاصیت و کیفیت است‌که تاریخ جنایات اورا پراز حوادث گوناگون کرده است . و بالاخره همین حب بی منطق مال است که اورا بقتال وجدال

کشانیده وعرصات حیات‌اورا ازفجایع وجنایات مالامال نموده است[1].

بااینکه مال فی‌حدنفسه مطلوب ومحبوب خالق وخلق‌است وقرآن کریم آنرا درمواردمتعدده بنام (خیر) نامیده است ، اما چون جمع‌آوری‌آن‌به‌شرحی که‌گذشت مبغوض پروردگار عالمیان وموجب خرابی ونزاع جهان وجهانیان است ، لذا درآیات شریفهٔ قرآن درموارد بسیارازمال وجمع‌آوری آن‌مذمت شده است . وبنیان‌گذار اسلام از همان‌آغاز بعثت و ابتدای رسالت ، اعلان مبارزه ومخالفت بااین سجیت وخصلت را شعار خود قرار داده وپرچم‌مبارزه باجمع وذخیرهٔ مال واحتکارثروت‌را برافراشته است ! بشرحی که‌ذیلامی‌آید.

---

۱ ـ با وضع فریضهٔ زکاة از یکطرف تأمین‌حوائج‌فقرا شده ومصالح اجتماع مسلمین‌فراهم آمده واز تمرکز ثروت که موجب فساد و هلاکت است جلوگیری می‌شود وازطرف دیگر الفت ومحبت وعلاقه ومودت بین فقیر و غنی ایجاد میشود ، و چون بتقدیر خدای قدیر همیشه فقرا براغنیا اکثریت‌داشته و طبقهٔ محرومین بیش از مترفین است ، هرگاه درتقسیم ثروت رعایت انصاف وعدالت نشود ووسایل تعدیل بنحوشایسته فراهم نگردد ومسرفین ومترفین باقتضای قدرت ووسعت بتعین وتجمل بپردازند وفقرا با تحسر و تنافس به آنان بنگرند حس‌حسادت ورقابت درایشان تحریك شده به انواع تشبثات متوسل گشته وسایل زحمت ومحنت اغنیا را فراهم آورده و موجبات نهب اموال و قتل نفوس آنان را آماده نمایند وچون درثروت ونعمتی نصیب خود را نیابند لاجرم زوال آن را با تمام امکانات خود آرزو نمایند !

اذا لم یکن للمرء فی دولة امریء   نصیب من الدنیا تمنی زوالها[*]
نباشد چه در دولتی بهره‌اش   شکافد ز دیدار آن زهره‌اش

مبارزه قرآن کریم با جمع و تمرکز ثروت

و دعوت به انفاق و صدقه

در اولین سوره‌ای که برقلب نازنین حضرت خاتم‌النبیین(ص) بوسیلهٔ جناب روح‌الامین نازل شده ، درمورد اغنیا و صاحبان اموال این آیهٔ شریفه بچشم میخورد که درسورهٔ العلق آیهٔ٦ میفرماید :

« کلا انّ الانسان لَیطغیٰ اَن رآه استغنی: انسان هنگامیکه خودرا غنی و بی‌نیاز پندارد طاغی میشود ! »)

تصور وخیال بی‌نیازی درانسان طغیان می‌آورد و اورا ازحدودانسانیت خارج میکند . !

چارهٔ این درد وعلاج این‌مرض جز تعدیل‌ثروت وتقسیم آن بطریق بذل‌و انفاق که درعین انجام مساوات تولیدمحبت میکندچیست ؟

دوم سوره‌ای که در امّ‌القری برخاتم انبیا نازل‌شده برحسب ترتیب نزول سورهٔ ن‌والقلم‌است .

دراین سورهٔ مبارکه این آیات‌را درمذمّت اغنیا می‌خوانیم :

« ولا تُطِعْ کلَّ حلّافٍ مَهین (١٠) همّازٍ مشّاءٍ بنمیم (١١) منّاعٍ للخیر معتدٍ اَثیم (١٢) عُتُلٍّ بعدَذالِكَ زَنیم(١٣)اَن کانَ ذا مالٍ وَبنین(١٤)اذا تُتلی علیه آیاتُنا قال اَساطیرالاوّلین(١٥)سَنَسِمُهُ علی الخُرطوم(١٦) : مطیع هرسوگندپیشهٔ بیمقدار مشو که عیبجو ورونده است برای سخن‌چینی و مانع خیر و ستمکار و گناه پیشهٔ است . وبا همهٔ اینها پرخور وپست وفرومایه. برای آنکه صاحب‌مال وفرزندان‌است .

هنگامیکه آیات ما براو تلاوت‌میشودمیگوید: افسانه‌های پیشینیان است‌بزودی اورا داغ بردماغ (بینی) خواهیم نهاد».)

انسان همینکه صاحب‌مال وفرزندشددارای‌عیوب بسیار ومفاسد اخلاقی بیشمارمیشود. با اوچه‌بایدکرد ؟!

سومین سوره به‌ترتیب نزول سورةالمزمّل است . این‌آیات شریفه‌را در بارهٔ صاحبان‌مال ونعمت درآن سوره قرائت میکنیم :

«وذَرنی والمکذّبینَ اُولی‌النعمة ومهّلهم قلیلا (١١) اِنّ لدینا انکالاً وجحیمًا (١٢) وَطعاماً ذاغُصّةٍ و عذاباً الیمًا : مرا باتکذیب کنندگان ثروتمند واگذار و ایشانرا اندك‌مهلتی‌ده‌همانا که درنزد ما عذابها وآتش‌سوزان‌و خوردنی گلوگیر وعذابی دردناك است» .

سورهٔ‌چهارم به‌ترتیب نزول ،سورهٔ المدثراست ودراین سورهٔ مبارکه نیز این‌آیات‌شریفه را درباره صاحب‌مال واولاد میخوانیم :

«ذرنی وَمَن خلقتُ وحیداً ١١ وجَعلتُ له مالا مَمدوداً ١٢ وبنین شهوداً ١٣ و مَهّدتُ له تمهیداً ١٤ ثمّ یطمَعُ اَن اَزید ١٥ کلّا انّه کانَ لایاتِنا عَنیداً ١٦ سَاُرهِقُهُ صَعوداً ١٧ انه فکّرَ وقدّرَ ١٨ فَقُتِلَ کیفَ قدّر ١٩ ثمّ قُتِلَ کیفَ قدّر ٢٠ ثمّ نَظَرَ ٢١ ثمّ عَبَسَ وَبَسَر ٢٢ ثمّ اَدبَرَ واَستکبَرَ ٢٣ فقال اِنّ هذا الاّ سِحرٌ یُؤثَر ٢٤ اِنْ هٰذا الاّ قولُ البشر ٢٥ سَاُصلیهِ سَقَر ٢٦ : مرا با آن کس واگذار که او را تنها و یگانه آفریدم ومالی دامنه‌دار وفرزندانی حاضر به‌او داده وبرای اوآماده کردم وبازهم طمع داردکه افزونترش‌دهم هرگزچنین‌نشودزیرا اوبه‌آیات‌ما ستیزه‌جو است بزودی او را بسختی رسانم ..»

پنجمین‌یا ششمین سورهٔ قرآن مجید برحسب ترتیب نزول،سورهٔ (المسد) است واین سورهٔ‌کریمه با این آیهٔ شریفه آغاز میشود :

«تبّت یدا ابی‌لهبٍ وتبّ(١) مااَغنیٰ عَنهُ مالُهُ وماکَسَب(٢) سیَصلیٰ ناراً ذات لَهَب(٣): بریده‌باد دودست ابی‌لهب وهلاك باد،مال او وآنچه‌کسب کرد اورا کفایت‌نکرده وبرای‌او کاری‌نساخت بزودی‌درآتشی‌شعله‌ور واصل‌خواهد شد» .

معلوم میشود یکی از علل سرپیچی وطغیان ابولهب از پذیرفتن حق برای آن بوده که وی صاحب مال وثروت و دارای کسب و تجارت بود !

هشتمین سوره (الاعلی) است . دراین سوره است که پس ازمذمت از «اشقی الذی یصلی النار الکبری» که بر حسب تفسیر ولید بن مغیره یا عتبة بن ربیعه است ، آنگاه برای اولین بار درسورمکی موضوع زکاة بچشم می‌خورد که میفرماید :

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكّٰى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلّٰى : البته رستگار است کسیکه تزکیه داد و نام پروردگار خود را یاد کرد ونماز خواند» و بدنبال آن مذمت خداوندان اموال میکند که میفرماید : «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيٰا و الْاٰخرة خَيْرٌ وَ أَبْقٰى : بلکه اینان زندگی دنیا را اختیار کرده‌اند درحالی که آخرت بهتر وباقی‌تر است» .

در نهمین سوره کـه سورهٔ (واللیل) است موضوع عطا وبخل را بمیان می‌کشد ودرعلاج ونجات ازشومی کمی اموال ، طریق سعادت وشقاوت را نشان میدهد ومیفرماید :

«فَأَمّٰا مَنْ أَعْطٰى وَاتَّقٰى(۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنٰى(۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرٰى(۷) و أَمّٰا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنٰى(۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنٰى(۹) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرٰى(۱۰) وَ مٰا يُغْنِى عَنْهُ مٰالُهُ اِذٰا تَرَدّٰى(۱۱) : واما آن کسیکه بخشید وتقوی پیشه کرد وقرآن را تصدیق نمود پس بزودی اورا بسوی آسانی وآسایش بریم واما آن کسیکه بخل ورزید وغنا جسته اظهاربی‌نیازی نمود وسخن‌خوب(قرآن) را تکذیب کرد پس بزودی سختی‌را برای اوپیش‌آوریم وچون واژگون شود مالش از وی کفایت نکند» .

آنگاه دراجتناب از«نارا تلظی» میفرماید : «وَسَيُجَنَّبُهَا الْاَتْقَى الَّذِى يُؤْتِى مٰالَهُ يَتَزَكّٰى(۱۸) وَمٰا لِاَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزٰى اِلَّا ابْتِغٰاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْاَعْلٰى وَلَسَوْفَ يَرْضٰى : وزوداکه اجتناب کند ازآن آتش بریان کننده آنکسیکه تقوی پیشه کرده ومالش را میدهد تاپاك و پاکیزه شود و هیچکس را درنزد اونعمتی نباشد کـه پاداش داده‌شودمگربرای جستن رضای پروردگار بلندقدراو وچنین کسی بزودی

راضی وخوشنود شود» .

ضمناً توجه خوانندگان را به‌این نکته جلب می‌کنیم که ملاحظه میفرمایند که پروردگار جهان در نزول آیات قرآن پس از مذمت جمع واحتکار اموال و بیم صاحبان‌آن بعذاب و نکال ، بتدریج موضوع زکات و بخشش اموال را با مدارا ومسامحت زمزمه میکند واین‌مطلب‌را درمباحث آتیه بهتردرك‌خواهید نمود انشاءالله .

دهمین سوره به ترتیب نزول . سورهٔ «الفجر»است. دراین‌سورهٔ مبارکه آیاتی است‌که استماع‌آن موی‌را براندام راست میکند . آنجاکه میفرماید :

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعٰادٍ اِرَمَ ذٰاتِ الْعِمٰادِ الَّتِى لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهٰا فِى الْبِلٰادِ وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جٰابُوا الصَّخْرَ بِالْوٰادِ وَفِرْعَوْنَ ذِى الْاَوْتٰادِ[1] الَّذِينَ طَغَوْا فِى الْبِلٰادِ فَاَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسٰادَ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذٰابٍ اِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصٰادِ : مگر ندانستی که پروردگار تو بقوم عاد (قوم هود) که دارای باغ و کاخ دارای ستونهابود که مانندآن درکشورها ساخته نشد چه‌کرد وقوم ثمود (قوم‌صالح) که سنگها بریدند دروادیها برای‌بناهای خود وفرعون که‌دارای حشمهای بسیار وجنود بیشمار بود . آنانیکه دربلاد عالم سربطغیان برداشتند پس پروردگارت تازیانه عذاب برآنها فرودآورد همانا پروردگارتودر کمینگاه کفار وناسپاسان‌است» .

پس از شرح حال وسوء مآل شداد وثمود و فرعون که فقط بعلت‌داشتن جاه ومال آن‌همه فساد درروی زمین میکردند وآخر دچارسوء خاتمه‌شدند در شرح حال انسان میفرماید :

« فَاَمَّا الْاِنْسٰانُ اِذٰا مَا ابْتَلٰاهُ رَبُّهُ فَاَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّى اَكْرَمَنِ وَاَمّٰا اِذٰا مَا ابْتَلٰاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّى اَهٰانَنِ كَلّٰا بَلْ لٰا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ وَلٰا تَحٰاضُّونَ عَلٰى طَعٰامِ الْمِسْكِينِ وَتَأْكُلُونَ التُّرٰاثَ اَكْلًا لَمًّا وَتُحِبُّونَ الْمٰالَ حُبًّا جَمًّا» : واما انسان همینکه پروردگارش اورا امتحان کند و ارجمندش داشته براو نعمت بخشد ،

۱ ـ ذی‌الاوتاد بمعنای درمیخ کشیدن افراد است که بوسیلهٔ او انجام میگرفت .

خواهدگفت : پروردگار من مراگرامی‌داشت ! و اما هنگامی که‌اورا بیازماید و روزیش‌را براو تنگ گیرد خواهدگفت : پروردگار من مرا خوار داشت ! هرگز چنین نیست بلکه شما یتیمرا گرامی نمیدارید ویکدیگر را بر غذا دادن مسکین ترغیب نمی‌کنید ومیراث‌را یك‌جا ویك کاسه میخورید و مال را بسیار دوست میدارید ! » یعنی علت تنگ گرفتن روزی واهانت گرامی نداشتن یتیم و طعام ندادن مسکین است

در این سوره نیز طبیعت وسرشت انسانرا مینمایاند و اورا برای اطعام مسکین و دادن مقداری ازمال خود به آماده بودن تحریك‌میکند .

درسورهٔ یازدهم که سورهٔ «والضحی» است درمقام تأدیب یتیم قریش پس از آنکه تاریخچهٔ حیات اورا به وی یادآور میشود و نعمت هائی را که بوی در طول زندگی انعام فرموده بر میشمارد آنگاه بشکرانه آنها چنین دستور میدهد :

« فَاَمَّا الْیَتِیمَ فَلا تَقْهَرْ وَاَمَّا السّائِلَ فَلا تَنْهَرْ وَاَمّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ : واما یتیمرا پس قهر وستیزمکن واما سائل‌را پس به‌او بانگ خشونت‌آمیز مزن واما نعمت پروردگارت را بازگو کن» .

درسورهٔ چهاردهم (والعادیات) درمذمت انسان که‌دوستی مال‌را اختیار کرده است سرزنش‌کنان میفرماید :

«اِنَّ الاِنسانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ وَاِنَّهُ عَلی ذٰلِكَ لَشَهِیدٌ وَاِنَّهُ لِحُبِّ الخَیْرِ لَشَدِیدٌ: همانا انسان بپروردگار خود ناسپاس است درحالیکه اوخود براینوضع گواه است، ونیز او در دوستی مال خیلی‌سخت وبخیل است» .

درسورهٔ پانزدهم (الکوثر) حضرت سیّدالبشر را به انجام نماز وزکات رهبری میفرماید، که: «فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ: برای پروردگار خود نماز بگذار وبرای‌حاجتمندان شتر نحر کن» .

درسورهٔ شانزدهم به‌ترتیب نزول که «التکاثر» است‌آدمیان را به تکاثر و تفاخر به‌اموال‌واقرباسرزنش‌کرده‌میفرماید :

« اَلْهٰکُمُ التَّکاثُرُ حَتّی زُرْتُمُ المَقابِرَ : فزونی فروختن و بسیار نمائی

آنقدر مشغول و سرگرمتان ساخت تا آنجا که قبرستانها را هم زیارت کردید (یا اینکه تا وقتی‌که مردید وبه قبردر آمدید) ». ودردنبال آن میفرماید: «کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ثُمَّ کَلّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ : مطلب آنچنان نیست که شما تصورمیکنید وکثرت اموال واولادرا سعادت میشمارید» ! این حقیقت را بزودی بعد خواهید دانست !

سورهٔهفدهم (الماعون) مکذّبین دین‌را مانعین‌زکاة معرفی کرده با علامت مشخصه نشان داده میفرماید :

«اَرَأَیْتَ الَّذِی یُکَذِّبُ بِالدِّینِ فَذٰلِكَ الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ وَلا یَحُضُّ عَلی طَعامِ الْمِسْکِینِ فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَهُم عَنْ صَلٰوتِهِم ساهُونَ وَ الَّذِینَهُمْ یُراؤُونَ وَیَمْنَعُونَ الماعُونَ : مگر ندیدی آن‌کس را که روز قیامت و دین را تکذیب میکند ؟ این‌همانکسی است که‌یتیمرا بعنف وستیز ازخود میراند وبر طعام‌دادن مسکین ترغیب نکرده علاقمند نیست . پس وای برآن نماز گزارانی‌که ازنماز خود غافلانند . و آنانیکه ریا و خودنمائی می‌کنند واز دادن زکاة خودداری مینمایند» .

در اینجا دقّت خوانندگان را به سیاست‌مدارا و تدریج صاحب‌شریعت متوجّه میکنیم که با چه روانشناسی خاصی زمینهٔ پرداخت زکاة را می چینند .

وبالاخره درسوره ۲۲[1] به ترتیب نزول که‌سورهٔ «النجّم» است می‌بینیم‌که این‌فرقهٔ بدبخت را دنبال‌کرده میفرماید :

«اَفَرَأَیْتَ الَّذِی تَوَلّی واَعْطی قَلِیلاً واَکْدی : آیا ندیدی آن کسی را که روی از حق برگردانید بدینطریق که اندکی از مال خود را بخشید و بقیه را نگاه داشت» .

دقّت در معنی آیهٔ شریفه کیفیت بذل اموال را در مسلمین اولین و صدر نبوت میرساند که بعضی با زحمت و سختی چیزی میدادند وقرآن مجید باچه شدتی آنانرا توبیخ میکند .

۱ـ باید دانست که‌سورهٔ النجم راآنگاه میتوان سورهٔ ۲۲ دانست‌که دو سورهٔ معوذتین‌را مکی بشماریم واگرنه سورهٔ بیستم است و سورهٔ مابعد آن.

آنگاه‌به‌سورهٔ بیست‌وپنجم به‌ترتیب‌نزول که‌سورهٔ «عَبَسَ» است‌برمیخوریم که خدای صاحب عظمت و کبریا چگونه باکمال‌شدت محمد مصطفی(ص)را مورد ملامت قرارمیدهد که اندك‌توجهی بمردی از اغنیاکرده واز فقیری روی گردانیده است و نیز سعادت و پاکیزگی را درفقیران بیشتر میجوید تا دراغنیا و میفرماید :

«عَبَسَ وَتَوَلّٰى اَنْ جٰاءَهُ الاَعْمٰى وَمٰا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكّٰى اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرٰى اَمّٰا مَنِ اسْتَغْنٰى فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰى وَمٰا عَلَيْكَ اَلّٰا يَزَّكّٰى : روی ترش کرده و پشت بگردانید بجهت آنکه آن‌مرد نابینا بسوی اوآمد ! (البته صیغهٔ غائب، حاضررا درتقریع اشدّ است) توچه میدانی شاید اوپاك‌شود یا پندگیرد وپندگرفتن اووی را نفع بخشد وسود دهد ! اما آن‌کس که توانگراست یا اظهار بی‌نیازی‌میکند تو متوجه او میشوی ! که اگر پاك هم نشود بر تو گناهی نیست و برای تو ضرری ندارد ! »

آیا تازیانه‌ای دردناکتر والم انگیزتر ازاینگونه سرزنش وجود دارد که خدا پیغمبرخود را بدان تأدیب میکند ؟

درسورهٔ سی‌ویکم به‌ترتیب نزول‌که سورهٔ «القیامه» است نیز می‌بینیم این انسان میشؤم ازطرف خدای‌حیّ وقیوم خود بحبّ مال مذموم وملوم‌است .

«كَلّٰا بَلْ تُحِبُّونَ الْعٰاجِلَةَ وَتَذَرُونَ الاٰخِرَةَ : نه‌چنین‌است‌که شما می‌پندارید اصلاً شما دنیای زودگذررا دوست میدارید و آخرت‌را واگذار نموده دست باز میدارید! » تاآنجاکه میفرماید :

«كَلّٰا اِذٰا بَلَغَتِ التَّرٰاقِىَ وَقِيلَ مَنْ رٰاقٍ وَظَنَّ اَنَّهُ الْفِرٰاقُ وَالْتَفَّتِ السّٰاقُ بِالسّٰاقِ اِلٰى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسٰاقُ فَلٰا صَدَّقَ وَلٰا صَلّٰى وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰى : نه‌آن چنانست که اومی‌پندارد همینکه جان به‌گلوگاه رسید وگفته شودکه کیست شفا دهنده و نجات بخشنده ؟ وانسان پنداردکه‌آن‌هنگام جدائی‌است و ساق او در هم پیچد آنروز راندن بسوی پروردگار است. درحالیکه نه صدقه (زکاة) داده ونه‌نماز خوانده ! بلکه تکذیب کرده ورو‌ی گردانیده است».

آه‌آه ازاین آیات زهره گداز ! خدایا مدعیان مسلمانی چه می‌کنند و چه میگویند ؟!

در سورهٔ سی و دوم که سورهٔ «الهمزة» است سوء اختیار انسان که جمع آوری مال است بقبیحترین صورت آشکار میشود زیرا پروردگار قهار درآن میفرماید:

«وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ الَّذِى جَمَعَ مٰالاً وَعَدَّدَهُ يَحْسَبُ اَنَّ مٰالَهُ اَخْلَدَهُ كَلّٰا لَيُنْبَذَنَّ فِى الْحُطَمَةِ : وای برهرعیب کننده درغیبت وچشمك زننده وطعن زن در حضور، آن‌کسی‌که مالی را جمع‌کرده وآن را بارها میشمارد و می‌پندارد که مال‌او اورا پایدار وجاوید خواهدساخت ! نه‌هرگز چنین نیست بلکه‌اووبا مال او درآتشی شکننده افکنده میشود» .

خدایا در چه امتی چنین کتابی با این آیات آتشین وجود دارد ؟ و در عین حال چه ملتی بکتاب خود بیش از امت اسلام خیانت و عصیان کرده است ؟ !

در سی وسومین سوره به‌ترتیب نزول که «المرسلات» است خدای عالم خداوندان مال‌را بسوء احوال وشومی‌مآل انذارکرده میفرماید:

« كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلاً اِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ : بخورید و بر خوردار شوید که بهر صورت شما مجرمانید ، وای در این روز برتکذیب کنندگان » .

درسورهٔ سی‌وچهارم که «ق» است این آیهٔ‌کریمهٔ جگر گداز را تلاوت می‌کنیم که‌میفرماید :

«اَلْقِيٰا فِى جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّٰارٍ عَنِيدٍ مَنّٰاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ: ای دوفرشتهٔ سائق وشهید درجهنم بیفکنید هر ناگرونده ستیزه‌کنندهٔ درامرحق‌راکه‌بسیارمنع کننده ازمال وبازدارندهٔ حقوق مفروضه بود وازحدگذرنده وشك‌آورنده‌بود» .

چنانکه ملاحظه میشود اینها آیاتی‌است که درصدر نبوت وهمان آغاز مأموریت حضرت ختمی مرتبت (ص) بر قلب نازنینش نازل گشته و سرلوحهٔ

مأموریت بزرگ اوست . عنوان رسالت وطلیعهٔ نبوت اواینست که به ترتیب و تواتر تأکید شده است . که صاحبان اموال را بتعدیل ثروت که اصل عدالت است انذار و تبشیر کند

سپس آیات دیگر سور مکی‌را مورد مطالعه قرار میدهیم که درهرکدام آنها این موضوع (مبارزه با تجمع ثروت) ازروشن‌ترین هدف کتاب آسمانی ماست که درآن ارباب نعمت ومال‌راکه درکنارگودال هلاکت وضلال‌هستند از سوءِ مآل بر حذر میدارد چنانکه در سورهٔ «الحاقه» که از سور مکی است این آیات زهره گداز هوش ربا را که جگر شیر را آب می‌کند میخوانیم که میفرماید :

«فامّامَن اُوتِی کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَیَقُولُ یالَیتَنی لَمْ اُوتَ کِتابیَه ولَمْ اَدرِماحِسابیَه یالَیتَها کانَتِ القاضِیَةُ ما اغنیٰ عَنّی مالیَهْ هَلَکَ عَنّی سُلطانِیَه خُذُوه فَغُلُّوهُ ثُمّ الجَحِیمَ صَلّوهُ ثُمَّ فی سِلْسِلَةٍ ذَرعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُکُوه اِنَّهُ کانَ لایُؤمِنُ بِاللهِ العَظِیم ولایَحُضُّ علی طَعامِ المِسْکین :) واما آنکس که نامهٔ عملش به‌دست چپش داده شود خواهد گفت : ای کاش نامهٔ عمل‌من بمن داده نمیشد ونمیدانستم که حساب من چیست ؟ ای کاش مرگ من پایان کارمن بود ، مال من رفع نیازی از من نکرد (وبدرد من نخورد) و قدرت وسلطنتم از دستم رفت . همیگیرید او را ودرغل کنید آنگاه به زنجیری که درازای آن هفتاد ذراع‌است اورا درکشید زیرا او به‌خدای بزرگ ایمان نداشت وبرغذا دادن برمسکین و مستمند ابراز علاقه نمیکرد» .

زهرهٔ کدام مؤمن است که از شنیدن این‌آیات آب نشود ، وای برحال مسلمانان امروزبا این آیات قرآن !

درسورهٔ «النّبأ» که نیز مکّی است علت سرکشی و طغیان انسان را از فرمان پروردگار عالمیان داشتن‌مال واولاد میشمارد .

درآیهٔ ۳٤ این‌سوره بعدازگفتگوی مستکبرین ومستضعفین دریوم‌الدین‌در محضر حضرت رب‌العالمین میفرماید :

«وَما اَرْسَلْنا فی قَرْیَةٍ مِنْ نَذیرٍ اِلّاقالَ مُتْرَفُوها اِنّا بِما اُرْسِلْتُم بِهِ کافِرُونَ وقالُوا

نَحْنُ اَکْثَرُ اَموالاً واَوْلاداً وَمانَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ : درهیچ‌قریه‌وشهري پیغمبری‌نفرستادیم مگراینکه ثروتمندان عیّاش آن گفتند که بدانچه شما پیغمبران فرستاده شده‌اید ماکافرهستیم ! و نیز گفتند ما ازجهت اموال واولاد فزونی داریم و ما معذب نخواهیم شد» .

آری این درحقیقت زبان حال‌تمام صاحبان اموال است که‌بعلت‌فزونی مال حتی‌برسفیران دربار جلال وجمال‌الهی کبروناز‌میفروشند !

ولی پروردگارجهان درپاسخ‌پندارآنان درذیل‌همین‌آیات میفرماید :

«وَما اَمْوالُکُمْ وَلا اَولادُکُم بِالَّتی تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنا زُلْفی اِلّا مَنْ آمَن و عمل صالِحاً : اموال واولاد شما چیزی‌نیست که شمارا درنزدما مقرب کند ونزدیکی بخشد مگرآنکس که ایمان آورد وعمل صالح وشایسته انجام دهد» پس اموال و اولاد آنگاه سودمند است که با ایمان بوسیلهٔ آن مال و اولاد ، عمل صالح وشایسته وخداپسند انجام‌گیرد وگرنه وبال است .

این‌آیات‌شریفه درمکهٔ معظمه‌و اکثرآدرابتدای‌بعثت حضرت‌ختمی‌مرتبت نازل‌گشته وخط‌الرسم مسیردعوت رسالت را تعیین‌مینماید .

اینك نگاهی به آیاتی که در مدینهٔ منوره هنگام قدرت و نصرت پیغمبر اکرم (ص) نازل شده است .

تدبّر درآن آیات نیز معلوم میدارد که هدف مشخص صادع بزرگوار اسلام‌دراین ایام نیزهمان است که‌ازپیش تعیین‌شده‌است .

درآیهٔ۲۸ سورهٔ «الانفال» که ازسور مدنی‌است درهشداردادن بصاحبان اموال‌میفرماید :

«واعْلَموا اَنّما اَموالُکم واَولادُکُم فِتْنَةٌ واَنَّ اللهَ عِنْدَه اَجْرٌعَظیمٌ : بخوبی بدانیدکه اموال و اولاد شما وسیلهٔ آزمایش است وهمانا در نزد خدا در این آزمایش اجری بزرگ است» .

درسورهٔ آل‌عمران نیزکه مدنی‌است میفرماید :

«وَلا یَحْسَبَنَّ الَّذینَ کَفَروا اِنَّما نُملی لَهُم خَیْرٌ لِاَنفُسِهِم اِنَّما نُملی لَهُم لِیَزْدادُوا

اثماً ولهم عذاب مهين» ـ که بنابر تفسیر ابن عباس معنی آیه چنین است ـ : کسانیکه کافر شدند نپندارند که این اموال واولادی که بایشان دادیم خیر آنهاست مافقط اموال و اولاد به ایشان داده ایم تا گناهانشان را بیشتر کنند و برای ایشان عذابی خوار کننده است» . البته پاره‌ای از تفاسیر کلمهٔ (نملی) را (مهلت دادیم) تفسیر کرده‌اند .

درسورهٔ «التوبه» دردومورد : اول درآیهٔ ۵۵ میفرماید :

«فلا تعجبك اموالهم ولااولادهم انما يريدالله ليعذبهم بها في الحيوة الدنيا وتزهق انفسهم وهم كافرون» : دیدن اموال واولاد ایشان ترا به‌عجب نیاورد وخوش نیاید زیراخدا فقط میخواهد بوسیلهٔ آن اموال واولاد آنانرا درزندگی دنیا معذب دارد وجان ایشانرا بگیرد درحالیکه کافرند» .

ودیگر درآیهٔ ۸۵ که‌در آن نیز میفرماید ودرحقیقت تأیید وتکرار همان معنای نخستین است :

«ولاتعجبك اموالهم واولادهم انما يريدالله ليعذبهم بها في الدنيا وتزهق انفسهم وهم كافرون» .

درهمین سورهٔ توبه درآیهٔ ۲٤ میفرماید :

«والذين يكنزون الذهب والفضة ولاينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم يوم يحمى عليها في نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم وظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون : کسانیکه طلا و نقره (پول رایج) را ذخیره کرده وگنج نهاده وآنرا درراه‌خدا انفاق نمیکنند آنانرا بعذابی دردناك مژده ده ، روزیکه آنهارا درآتش دوزخ گرم کرده و باآن صورتها وپهلوها و پشت‌های آنانرا داغ کنند وبگویند اینست آن گنجی که برای خود نهادید پس بچشید آنچه راکه گنج نهاده‌اید» .

درسورهٔ المؤمنون میفرماید :

«ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين نسارع لهم في الخيرات بل لايشعرون ان الذين هم من خشية ربهم مشفقون والذينهم بآيات ربهم يؤمنون والذينهم بربهم

لايشركون والذين يؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم راجعون اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون» .

وبالاخره درسورهٔ «المنافقون» نیز که مدنی است درآیهٔ ۹ و ۱۰ میفرماید :

«يا ايها الذين آمنوا لاتلهكم اموالكم واولادكم عن ذكرالله ومن يفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون وانفقوا مما رزقناكم من قبل ان يأتي احدكم الموت فيقول رب لولا اخرتني الى اجل قريب فاصدق واكن من الصالحين ولن يؤخرالله نفساً اذا جاء اجلها والله خبير بما تعملون : ای کسانیکه ایمان آورده‌اید اموال و اولادشما ، شمارا ازیادخدا مشغول وسرگرم نکند که‌هرکه چنین کند البته آنان اززیانکارانند و انفاق کنید از آنچه روزی‌شما کرده‌ایم پیش‌از آنکه مرگ بر هریك ازشما درآید پس بگوید که : پروردگارمن چرامرگ مرابتأخیر نینداختی بمدتی اندك که درآن تصدق کرده واداى حقوق مال خود نمایم وازشایسته‌گان باشم ! وخداهرگز برای‌هیچ نفسی تأخیر نیندازد اجل اورا هنگامیکه درآید وخدا بدانچه میکنید بسی آگاه‌است» .

اینها برخی ازآیاتی است که خداوند ذوالجلال درمذمت جمع ثروت و احتکار مال بررسول خاتم خود نازل فرموده است .

تو ای خوانندهٔ عزیز ! اگر میتوانی برو و در تمام ملل و اقوام جستجو کرده وآثارنویسندگان ورهبران وحتی‌پیغمبران آنانرا ببین آیادارای چنین آثار و انذار هستند ؟

اما افسوس کـه مسلمین بکتاب خدا و دین خود از تمـام ملل جاهلتر و بی‌اعتناترند «وقال الرسول يارب ان قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً» .

برای تتمیم کلام دراین مقام داستان قارون‌را از صاحبان اموال که‌مورد مذمت قادرذوالجلال است از سورهٔ «القصص» یادآورمیشویم که‌سرنوشت‌شوم آن‌بدبخت میشوم‌را بااین آیهٔ‌شریفه آغازمیکند :

«ان قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم وآتيناه من الكنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولي القوة اذقال له قومه لاتفرح ان الله لايحب الفرحين تاآخرآن

داستان عبرت‌خيز حيرت‌انگيز» !

و اينك ميپردازيم بذكر پاره‌اى از احاديث ورواياتى كه‌ازطرق اهل‌بيت عصمت سلام‌الله‌عليهم درابنباب شرف‌صدور يافته‌است :

در كتـاب خصال صدوق « عن ابى اسحق عـن الحرث قال : قال اميرالمؤمنين(ع) قالَ رسُول اللهِ صلى‌الله عليه وآله الدينار و الدِّرهم اَهلَكا مَنْ كان قَبلكم وهُما مُهلكاكم» .

رسول خدا صلى‌الله‌عليه وآله فرمود : دينار ودرهم كسانى راكه پيش‌از شمابودند هلاك نمودند وهم‌آنها شما را هلاك‌كننده‌اند .

درهمين كتاب‌درضمن حديثى ازاصبغ‌بن‌نباته ازحضرت اميرالمؤمنين(ع) آورده‌است كه‌آن حضرت فرمود :

« حُبّ الدينارَ و الدِّرهم هُوَ سَهْمُ الشيطان : دوستى دينار و درهم تير شيطان است . »

درهمين كتاب و كتاب معانى‌الاخبار صدوق ازحضرت اميرالمؤمنين(ع) آورده‌است كه‌آنحضرت فرمود :

«السّكرارْبَع‌سكرات سكرالشراب وسكرالمال وسكرالنوم وسكرالملك : مستى چهار گونه است : مستى شراب ، مستى مال ، مستى خواب و مستى پادشاهى » .

درتفسير عياشى ازحضرت امام جعفر صادق (ع) در تفسير آيهٔ شريفهٔ : «كذلك يريهم الله اعمالهم حسرات عليهم» آورده است كه آنحضرت فرمود : «هوالرجل يَدَع‌المال لاينفقه فى طاعةالله بُخلاً ثم يموت فيَدَعه لمن يعمَل به‌فى طاعة الله اوفى‌معصيته فانْ‌عمَلَ فى‌طاعةالله رآه فى ميزان غيره فزاده حسرة وقد كان‌المال‌له اوعمل به فى معصيةالله قواه بذلك‌المال حتى عمل‌به فى‌معاصى‌الله» (اين حديث دركافى‌نيزوارد شده) : از جمله كسانى‌كه درروز قيامت اعمالشان برايشان حسرت خواهد بود مردى است‌كـه مالى ميگذارد كه آن را از روى

بخل درراه طاعت‌خدا انفاق نكرده است آنگاه ميميرد و آن‌مال‌را براى كسى ميگذارد كه‌آنرا يادرطاعت خدا بكارميبرد ويادرنافرمانى‌او . پس‌اگردرطاعت خدا بكاربرد ثواب آنرا درترازوى عمل ديگرى مى‌بيند وحسرتش زياده ميشود درحالى‌كه مال مال‌او بوده ! واگر آنرا درمعصيت خدا بكار برد بوسيلهٔ اين مال‌است كه‌اورادرمعاصى خداتقويت نموده‌است» (وبهمين‌جهت‌موجب‌حسرت وندامت اوخواهدبود) .

دركتاب سفينةالبحار جلد ۲ ص۳۲۶ : «اوحى‌الله تعالى الى موسى (ع) لاتفْرَحْ بكَثرةِالمال ولا تدع‌ذكرى على كل‌حال فان كثرة المال تنسى الذنوب وان ترك ذكرى يقسى القلوب: خدا بحضرت موسى وحى كرد كـه : بفزونى مال‌شادمان‌مشو ودرهيچ حال‌ياد مرا ازخاطر مبربراى‌آنكه‌زيادى مال گناهان را بفراموشى ميدارد وترك‌كردن ذكرمن دلها را به قساوت مى‌آورد» .

در نوادر راوندى آمده است كه حضرت امام موسى‌كاظم(ع) از پدران بزرگوارخود ازحضرت رسول (ص) روايت‌كرده كه فرمود : «ماقرب‌عبدمن سلطان الا تباعد من‌الله ولا كثر ماله الااشتد حسابه ولاكثرتبعته الاكثر شياطينه: هيچ بنده اى در نزد سلطانى تقرب نمى يابد مگر اينكـه ازخدا دور ميشود و مالش زياد نميشود مگراينكه‌حسابش سخت ميشود وپيروانش زيادنميشوندمگر اينكه شياطين‌او زياد ميشوند» .

ودرفضيلت قناعت ورذيلت كثرت‌مال‌وثروت همين‌بس كه‌پيوسته‌مناجات حضرت رسول‌الله اين بودكه عرض ميكرد : « اللهم ارزق محمداً و آل‌محمد ومن اَحبَّ محمداً وآل‌محمد العفاف والكفاف وَارْزُق مَنْ اَبغَضَ محمداً وآل محمد كثَرةَ المالِ وَالوَلد» . يعنى خدايا روزى محمد وآل محمد وآنكه محمد وآل محمد را دوست دارد باكدامنى وكفاف كن وآن كس كه محمد وآل محمد را دشمن دارد فزونى مال و فرزند ده .

اكنون‌نگاهى به‌احاديث و اخبارى‌كه از طرق اهل‌سنت دراين موضوع وارد شده است :

۱ـ ازآنجمله‌حديثى‌است كه‌امام‌احمدوعبدالرزاق[1] ازحضرت اميرالمؤمنين

(۱) عبدالرزاق صنعانى متولد ۱۲۶ ومتوفى ۲۱۱ تصريح علماى رجال بشيعى مذهب بوده است

علی‌بن ابیطالب (ع) روایت کرده‌اند که فرمود :

«لما انزلت الاية : وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذهب والفضة ولاينفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم والتی تلیها قال رسول الله (ص) تباً للذهب وتباً للفضة، ثلاث مرات ، فشق ذلك علی اصحاب رسول الله فقالوا : فای المال نتخذ ؟ فقال عمر : انا اتعلم لکم ذلك ، ثم اتی رسول الله (ص) فقال یارسول الله ان اصحابك قدشق علیهم وقالوا : فای المال نتخذ ؟ فقال (ص) لساناً ذاکراً وقلباً شاکراً و زوجة تعین احدکم علی دینه» .

میفرماید : «هنگامیکه آیهٔ والذین یکنزون الذهب والفضة الخ وآیهٔ بعدی آن نازل شد ، رسول خدا (ص) سه مرتبه فرمود : مرده باد طلا ومرده باد نقره ! این فرمایش حضرت براصحاب گران آمدو گفتند : پس چه مالی را فراگیریم ؟ عمر گفت : من این را معلوم میکنم ، آنگاه به خدمت رسول خدا آمد وعرض کرد : یا رسول الله براصحاب تو این فرموده‌ات سخت آمده است و میگویند : پس چه مالی را فراگیریم ؟ رسول خدا فرمود : زبانی ذاکر وقلبی شاکر وهمسری که هریك شمارا بردینتان یاری کند» .

٢ ـ حدیثی دیگر بهمین مضمون باندك تفاوت، ابن ابی‌حاتم ازعبدالله‌بن عباس درهمین موضوع روایت کرده‌است .

٣ ـ وهمچنین روایتی نزدیك بهمین مضمون ترمذی از ثوبان نقل نموده‌است که: درسفری با پیغمبر خدا بودیم یکی از اصحاب آن بزرگوار عرضکرد : یارسول الله دربارهٔ طلا ونقره نازل شده آنچه نازل شده است ، چه خوب بود میدانستیم که چه مالی را فرا گیریم ؟ حضرت همان جواب فوقرا فرمود .

٤ ـ بازحدیثی را بخاری ازابوذر واو از حضرت رسالت (ص) روایت نموده است که فرمود :

«ان المکثرین هم المقلون یوم القیامة الا ما اعطاه الله خیراً فنفح فیه یمینه و شماله و بین یدیه و وراءه وعمل فیه خیراً : همانا زیادت طلبان در اموال سبك اعمالند درروز قیامت مگر کسیکه خدا باوچیزی بخشیده باشد که براست وچپ

وجلوی رووپشت سرش آب پاشد (یعنی نگذارد غبارثروت جمال حقیقت اورا بپوشاند) و درآن عمل خیر انجام دهد» .

کلمهٔ فنفح که دربعضی ازنسخه‌هاست بنظرصحیح نمیرسد .

٥ ـ ونیز حدیثی را بخاری ومسلم و ترمذی از عبدالله از پیغمبرخدا (ص) روایت کرده‌اند که آنحضرت فرمود :

« لا حسد الا فی اثنتین : رجل اتاه الله مالاً فسلطه علی هلکته فی الحق و آخر اتاه الله حکمة فهو یقضی بها : رشك نباید مگر درخصال دوکس : یکی مردی که خدا اورا مالی داده باشد وویرا برخرج کردن درراه حق مسلط کند و دیگری آن کس که خدا او را حکمتی داده باشد ووی بدان حکمت حکم و قضاوت نماید» .

٦ ـ بغوی حدیثی را درتفسیر آیهٔ « اِنَّ الذین یکنزون الذهب» از ابی‌ذرغفاری روایت نموده است که وی گفت :

« انتهیت الی رسول الله (ص) وهوجالس فی ظل الکعبة فلما رآنی قال هم الاخسرون اعمالاً و ربّ الکعبة فجئت حتی جلست فلم البث ان قمت فقلت یارسول الله فداك ابی وامی من هم ؟ فقال : الاکثرون اموالاً الا من قال هکذا وهکذا من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله وقلیل ماهم : خدمت رسول خدا رسیدم درحالی که آنحضرت درسایهٔ کعبه نشسته بود همینکه مرا دید فرمود: آنان ازحیث اعمال زیانکارانند قسم بپروردگار کعبه پس من آمدم تا نشستم و پس ازاندکی برخاستم وگفتم یارسول الله پدر ومادرم فدای تو باد ایشان کیانند؟ حضرت فرمود : فزون مالان! مگر کسیکه چنین کند ازجلو وعقب وراست وچپ خود وچنین کسان بسی اندکند ! یعنی اموال خودرا درهرجهت در راه خدا بذل کند

٧ ـ ونیز حدیثی است که طبری آن را از ثوبان واو از پیغمبر خدا (ص) روایت کرده است که آنحضرت فرمود :

«من ترك بعده کنزاً مثل له یوم القیامة شجاعاً اقرع له زبیبتان یتبعه فیقول : ویلك ما انت ؟ فیقول : اناکنزك الذی ترکته بعدك ولا یزال یتبعه یلقم یده فیقضمها ثم

یتبعها سائر جسده»[1] : کسیکه بعدازخودگنجی‌راواگذارد آن‌گنج درروز قیامت بصورت اژدهائی‌گر، که‌برای‌او دوشاخ‌بوده‌باشد مَمَثّل گشته واورا دنبال‌میکند وی باومیگوید: وای‌برتو ! تو دگرچه‌چیزهستی؟ میگوید من همان‌گنجی هستم که مرا بعداز خود واگذاشتی وهمواره اورادنبال میکند تا دستش‌رابه دهان او میبردآن‌اژدها دستش‌را میجود وهم‌چنین سایرجسد اورا» . (مراد ازاقرع یعنی ازکثرت سم موی‌سراوریخته است)

۸ - طبری همچنین حدیثی‌را از ابوسعید واو ازرسول‌خدا (ص) روایت کرده است که آنحضرت‌فرمود :

« الق‌الله فقیراً ولاتلقه غنیاً قال یا رسول‌الله کیف لی بذلك قال ما سئلت لاتمنع ومارزقت لاتخبأ؟ قال هوذاك والا فالنار : خدارا ملاقات‌کن درحالیکه فقیرباشی نه‌درحالی‌که غنی‌باشی گفت یارسول‌الله چگونه برای‌من‌ممکن است که‌چنین باشم ؟ حضرت‌فرمود : آنچه ازتو خواستند منع مکن و آنچه روزی داده‌شده ای پنهان‌مکن . عرض‌کرد یا رسول‌الله چگونه این‌حال برای‌من‌ممکن است؟ حضرت‌فرمود: راه‌حق‌همین است‌وگرنه‌آتش‌است» .

۹ - ونیز حدیثی‌که مسلم وترمذی روایت‌کرده‌اندکه راوی‌گفت: خدمت رسول‌الله رسیدم درحالیکه آنحضرت میفرمود :

«الهیکم‌التکاثر‌قال‌یقول‌ابن‌آدم مالی‌مالی وهل‌لك من‌مالك الاماتصدقت فابقیت و اکلت فافنیت و البست فابلیت- ظاهراً در تفسیر سورهٔ شریفه الهیکم التکاثرحضرت میفرمود- فرزند آدم میگوید مال من ! مال من ! آیا مگر مال تو جزآن است‌که تصدق دهی وبرای خود بگذاری یابخوری و فانی شوی ویا بپوشی وبپوشانی!؟ »

۱۰ - باز ترمذی از ابن‌عباس روایت کرده‌است که‌پیغمبر خدا میفرمود: «لکل امة فتنة وفتنة امتی مال: برای هرامتی وسیلهٔ آزمایشی بوده‌است وفتنه و

۱ مضامین اکثر این احادیث درروایات وارده از اهل بیت عصمت سلام‌الله‌علیهم با اندك تفاوتی موجود است .

آزمایش امت‌من‌مال است» .

۱۱- ونیز حدیثی‌را بخاری ومسلم از ابوسعید ازپیغمبرخدا (ص) روایت کرده‌اند که‌آنحضرت فرمود :

«ان هذاالمال حلومن‌اخذه بحقه ووضعه فی‌حقه فنعم‌المعونة هوومن‌اخذه بغیرحقه کان کالذی یأکل ولایشبع : این‌مال بسی‌شیرین است هرگاه‌کسی آنرا بحق اخذکرده ودرحق خرج‌کند پس‌نیکوکمکی است اما آنکسیکه‌آنرا بدون حق اخذ کند مانند کسی است‌که هرچه میخورد سیر نمیشود» (یعنی چون کسی است‌که‌چیزی ندارد جززحمت بیهوده) !

۱۲- بغوی‌نیز حدیثی‌راازرسولخدا (ص) روایت‌کرده‌است که‌آنحضرت فرمود : «نعم‌المال الصالح للرجل الصالح: چه خوب است مال خوب برای مرد خوب» .

۱۳ - ونیزحدیثی را بخاری ومسلم وترمذی از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که فرمود: «والله ما الفقر اخشی علیکم ولکنی اخشی علیکم ان تبسط الدنیا علیکم کما بسطت علی من قبلکم فتنافسوها کما تنافسوهم وتهلککم کما اهلکتهم :بخدا سوگند ازفقر برشما نمیترسم ولکن میترسم که‌دنیا برشماگسترده شود چنانکه‌برکسانیکه پیش‌ازشما بودندگسترده‌شد آنگاه بیکدیگر رشک‌برید[1]

۱ - فساد جمع مال وتمرکز ثروت درزمان‌ما بقدری روشن است‌که تاکنون باعث دوجنگ جهانی‌شده‌که ازهرکدام‌بیش ازصد میلیون ازنفوس بشری ومیلیاردها ثروت بصورت‌اسلحه وامتعه ومسکن نابود شده است .

وهم اکنون کمپانی‌های عظیم مانند کمپانی یونایتد فروت‌که بیش از ۵۰ در صداز منافع مربوط بسرمایه گذاری‌های‌خارجی را درامریکا میبرد وساختمان اقتصادی شش‌کشور از کشورهای امریکای لاتین را در نظارت و اسارت خود دارد و کشور ثروتمند ونزوئلا دربست درچنگال‌کمپانی استاندارداویل نیوجری است که متعلق بخانوادهٔ راکفلر میباشد ونیز شرکت عظیم (ا - ب - ا - س) که ازهمین خانواده است.

ومؤسسهٔ‌آندرسن کلیتن وبطورکلی‌امروزسرنوشت بشریت‌بدست‌یك‌مشت‌سیاست‌پیشه صاحب برنامه و مدیران کارخانه های عظیم و بانکهای بزرگ است و قانون و عدالت

←

و شمارا هلاك‌كند چنانکه آنانرا هلاك‌کرد» .

١٤ـ ترمذی وامام احمد ازکعب بن‌مالك از پیغمبرخدا روایت کرده‌اند که فرمود: «ما ذئبان جائعان ارسلا فی غنم بافسد من حرص المرء علی المال والشرف لدینه: دوگرگی که گرسنه‌باشند ودرگلهٔ گوسفندی‌رها شده باشند فاسدکننده‌تر ازحرص مرد برمال وشرف ودینش نیستند» .

از آیات وروایات گذشته معلوم‌شدکه جمع مال و تمرکز ثروت درنزد صاحب شریعت مبغوض ومورد نفرت وموجب‌لعنت است[1] ازآن سبب‌که تمام

→

چیزی است که از دهان و دست این قبیل اشخاص صادر میشود .

و نتیجهٔ اعمال آنهاست که امروز بنا بقول مطلعین و سیاستمداران رسمی دنیا محصول این کارخانه های سرمایه‌داری را اگر بتمام افراد بشر تقسیم‌کنیم بهرنفری بیش از ٢٤ تن مواد تخریبی و اسلحه جنگی میرسد درحالیکه اگر محصول خوراکی حاصل از کوشش ورنج بشری‌را بافراددنیا تقسیم‌کنیم بهرکدام درسال بیش‌از١٥ کیلو گندم‌نخواهد رسید و زمینهٔ جنگ‌سوم را با وحشتناکترین صورت می‌چیند .

١ـ باید دانست که تمرکز ثروت و تجمع مال در تمام ادیان حقهٔ ماقبل اسلام نیزمورد نفرت و بغض انبیای الهی بوده‌است .

چنانکه درباب ١٢ آیهٔ ٢٣ انجیل متی مینویسد : عیسی بشاگردان خود گفت : هرآینه بشما میگویم کـه شخص دولتمند به ملکوت آسمان بدشواری داخل می‌شود و باز به شما میگویم که گذشتن از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا .

و در انجیل لوقا باب ١٨ ـ آیهٔ ٢٤ میفرماید : چه دشوار است کـه دولتمندان داخل‌ملکوت خدا شوند زیرا گذشتن‌شتر ازسوراخ سوزن آسانتراست ازدخول دولتمندی در ملکوت خدا .

ودر انجیل مرقس باب ١٠ آیهٔ ٢٣ : عیسی گرداگرد خود را نگریسته بشاگردان خودگفت : چه دشواراست‌که توانگران داخل‌ملکوت‌خداشوند !

در مدح فقیر در انجیل لوقا باب ٦ آیهٔ ٣ : پس نظرخود را به شاگردان خویش افکنده گفت :

←

مردم وموجودات جهان آفریدهٔ آفرینندهٔ زمین وآسمانند ودر مهمانسرای‌دنیا وروی سفرهٔ طبیعت میهمان پروردگار عالمیانند و هیچیك را بر دیگری درحق حیات واستفاده از ارزاق پراکنده ومواٸد منتشره درروی کرهٔ ارض مزیت و رجحانی نیست وهمه باید ازمواهب زندگی ووسایل آسایش‌آنچه طبیعت در دسترس ابناء خود نهاده‌است برخوردارشوند .

پس آن‌کسیکه مواهب طبیعت و از آن همه خلاصه وزبدهٔ‌آن راکه پول ومال وثروت است بخود اختصاص‌دهد ودیگران‌را از استفادهٔ آن محروم و ممنوع دارد . در حقیقت به‌جمیع ملـل عالم از فرزندان آدم حتی بوحوش و حیوانات نیز ظلم وخیانت‌کرده است .

وازآنطرف چون‌حب‌جمع‌مال وعلاقه بگردآوری‌ثروت که اسباب‌قدرت است مجبوب ومطلوب عموم مردم‌است روی‌حکمت ومصلحتی بزرگ‌که فعلا مجال شرح آن‌نیست لذا بنیان گزار اسلام علیه و آله السلام بفرمان ملك علام تشریع قانون زکاة کرد تا بدین وسیله هم وجدان علاقه به‌مال جریحه‌دار نشده وانسان‌را ازسعی وکوشش درآبادی جهان باز ندارد وهم ازفساد تضییع طبقهٔ ضعیف وبینوا وطغیان وفساد شوریدن‌کارگر برکارفرما جلوگیری شود !

وما اینك دونظریه ازدو دانشمند بزرگ اسلام ازقدیم وجدید درحکمت

→

خوشا بحال‌شما ای‌مساکین زیرا ملکوت خدا ازآن شماست .

و در آیهٔ ٢٤ میفرماید : لکن وای برشما ای دولتمندان زیرا تسلی خودرا یافته‌اید وای برشما ای سیرشدگان زیرا گرسنه خواهیدشد وای برشما که الآن خندانید زیرا کـه ماتم وگریه خواهیدکرد . وای‌برشما وقتیکه جمیع مردم شمارا تحسین کنند زیراه‌چنین پدران شما با انبیای کذبه‌کردند .

ودرباب ١١ آیهٔ ٣ . دعائیکه عیسی تعلیم شاگردان خود می‌کند یك جمـلهٔ آن اینست : نان کفاف ما را روز بروز بما بد ! واین دعا چقـدر شبیه بدعای پیغمبر اسلام (ص) است‌که بارها عرض‌میکرد : «اللهم ارزق محمداً وآل‌محمد ومن‌احب‌محمداً وآل‌محمد العفاف والکفاف» .

فریضهٔ زکاة دراین اوراق ازنظر شما میگذرانیم .

این دودانشمند یکی امام‌محمدفخررازی ودیگری آقای‌محمد فریدوجدی دانشمند معروف مصری است .

حکمت تشریع زکاة ازنظر فخررازی

۱ـ امام محمد فخر رازی درتفسیر کبیرخود موسوم بمفاتیح الغیب در جلد چهارم ص۴۶۹ چاپ‌قدیم‌مصر درذیل‌تفسیر آیهٔ‌شریفهٔ «خذ من‌اموالهم‌صدقة تطهرهم و تزکیهم » عباراتی باین مضمون‌است:

درمسئلهٔ زکاة چند مقام است :

مقام اول : درمیان‌حکمت اخذ قلیلی از اموال‌اغنیا وصرف آن‌بمردمان نیازمند ودرآن چندوجه‌است :

وجه اول ـ آنکه مال‌بالطبع محبوب است و سببش آن است که قدرت صفتی از صفات کمال‌است‌وبذاته محبوب است ومحبوبیت آن‌بعین‌خوداوست نه‌بغیراو ، برای اینکه‌ممکن‌نیست گفته‌شود هرچیزی که محبوب است برای‌معنای دیگری است وگرنه تسلسل ودور لازم می‌آید و این هردو محـال است . پس لازم است که سرانجام دراشیاء محبوب ، بمحبوب بالذات رسیدن البته کمال بالذات محبوب بوده و نقصان بالذات نیز مکروه است .

پس چون قدرت‌صفت‌کمال‌است وصفت‌کمال‌هم بالذات محبوب‌است وچون مال‌سبب حصول این قدرت وموجب‌کمال بشر است لذا اقوی اسباب قدرت دربارهٔ بشر همان‌مال‌است وهرچیزی که وجود محبوب متوقف بروجود آن‌باشد خودآن‌چیز نیزمحبوب است ازاین‌سبب مال‌محبوب است ، پس همین جهت باعث‌محبوبیت مال‌است جزاینکه استغراق درحب مال نفس را از حب خدا وآماده بودن برای‌آخرت‌غافل میکند ، ازاین جهت است که‌حکمت‌شرع اقتضاکرده است که‌مالك‌را به‌اخراج مقداری ازمال تکلیف کند تاهمین‌اخراج

مال از شدت علاقهٔ اوبکاهد واز انصراف و توجه‌کلی اوبمال‌مانع گرددواورا متنبه سازدکه‌سعادت‌انسان دراشتغال بطلب مال‌نیست ، بلکه‌حصول‌این‌سعادت در انفاق‌مال است درطلب رضا وخوشنودی باریتعالی . لذا ایجاب زکاة خود تدبیر متعین وخوبی برای ازالهٔ بیماری مستی دنیا ازقلب است و بهمین جهت و حکمت است کـه خدای سبحان زکاة را واجب فرمود ومراد اوجل شأنه که میفرماید «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها ...: آنانرا از استغراق درطلب دنیا بسبب اخذ زکاة پاك وپاکیزه‌گردان » .

وجه دوم ـ آن است‌که کثرت مال موجب شدت قوت و نیرو وکمال قدرت وتوانائی میگردد وچون‌فزونی‌مال موجب فزونی قدرت میشودوزیادتی قدرت موجب فزونی التذاذ به‌آن قدرت میگردد و تزاید آن لذات انسان را وامیدارد که درتحصیل مالی‌که سبب حصول‌آن‌لذات روز افزون است سعی و کوشش‌کند وبه اینطریق این‌مسئله‌یك‌مسئلهٔ دوری‌میشود ! ومقطع وانتهائی‌برای آن ظاهر نیست و پایانی‌ندارد، لذا شرع‌شریف برای آن‌مقطع ومنتهائی ثابت فرموده است وآن همین است که بر هر صاحب مال صرف مقـداری از آنرا بطریق انفاق در طلب رضای خدا واجب فرموده است تا نفس را از این طریق ظلمانی وتاریك‌که پایانی‌ندارد برگردانیده و متوجه بعالم عبودیت گردانیده و طالب رضوان الهی سازد .

وجه‌سوم ـ کثرت‌مال سبب‌حصول طغیان وقساوت قلب می‌شودوعلتش همان‌است که مذکور داشتیم که‌کثرت‌مال سبب حصول قدرت است وقدرت بذاته مطلوب ومحبوب‌است وعاشق همینکه به‌وصل معشوق رسید دراومستغرق میگردد پس‌انسان غرق درطلب‌مال‌میشود واگر مانعی‌عارض‌وی‌گردد واوراز طلب آن‌مال مانع شود بامال وقدرت‌خود بردفع آن مانع استعانت میجوید و این همان طغیان است‌که خدای تعالی‌هم بدان اشارت‌کرده آنجا که فرموده است: «ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی : انسان همینکه خودرا مستغنی بیند یاغی میشود » .

پس وجوب زکاة طغیان را تقلیل داده و مال را به‌سمت طلب رضوان خدای رحمن برمیگرداند .

وجه چهارم ـ نفس ناطقه دارای دوقوهٔ نظریه وعملیه است ، کمال‌قوهٔ نظریه در تعظیم امرالهی است وکمال قوهٔ عملیه در شفقت برخلق خدا است‌لذا زکاة را واجب فرمود تا برای گوهر روح این کمال حاصل گردد وآن کمال متصف‌گشتنش به‌نیکوئی‌کردن به‌خلق‌خدا وسعی‌درایصال خیرات به‌بندگان‌خدا ودفع‌آفات ازایشان است، وهمین‌است سرفرمودهٔ رسولخدا(ص) که‌میفرمود: «تخلّقوا باخلاق الله : باخلاق خدا متخلق‌شوید» .

وجه‌پنجم ـ مردم همینکه دانستند که شخصی درایصال خیرات به‌ایشان ودفع آفات از ایشان ساعی‌وکوشاست بالطبع اورا دوست میدارند ولامحاله نفوسشان به وی علاقمند می شود ، بنـابر فرمایش رسول خدا (ص) که میفرمود: «جبلت‌القلوب علی‌حب من احسن الیها وبغض من اساء علیها : دلها سرشته شده‌اند بر دوستی‌کسیکـه بآنها خوبی کند وبر دشمنی کسیکه بر آنهـا بدی نماید » .

پس همینکه‌فقرا دانستند که‌فلان مردغنی مقداری ازاموال‌خودرا دربارهٔ ایشان‌صرف مینماید واینکه هرچقدر مال این‌شخص بیشترشود درراه نفع آنان بیشتر صرف خواهد کرد اورا به دعا و همت مدد میکنند وقلوب و ارواح را هرگاه متوجه‌کسی شود نیز آثار وحرارتی‌است‌لذا آن دعاها سبب بقای این شخص درخیر وفراوانی میگردد وخدای تعالی نیز بهمین معنی اشارت دارد آنجا که میفرماید: «واما ماینفع الناس فیمکث فی‌الارض: آنچه بمردم نفع میرساند در زمین درنگ ودوام میکند» .

ورسول‌خدا نیزفرمود: «حصنوا اموالکم بالزکوة : اموال‌خود رابادادن زکاة نگاهبانی کنید » .

وجه ششم ـ استغنا وبی‌نیازی ازشیء بزرگتر وعظیمتر از استغناء بشیء است ! پس استغناء بشیء موجب نیـازمند بودن به‌آن است مگرآنکه‌توسل

به‌استغناء از شیء ازغیر اوشود، اما استغنـاء ازشیء خود غنای تام وبی‌نیازی کامل است و بهمین جهت است کـه : استغناء ازشیء صفت حق جل وعلا و استغناء بشیء صفت خلق است ، پس چون خدای سبحان برپاره‌ای ازبندگان خود اموال بسیاری عطافرمود . درحقیقت نصیب وافری از استغناء بشیء اورا روزی نموده است . لـذا او را به دادن زکاة مأمور کرد که مقصود از آن انتقال از درجهٔ استغناء بشیء ومقام گرفتن در مرتبهٔ اعلی و اشرف که استغناء ازشیء است میباشد .

وجه هفتم ـ مال‌را برای‌این‌مال نامیده‌اندکه‌هرکس‌را میل‌بدان‌است، و آن درصبح وشام درمعرض زوال ومشرف بر پراکندگی و انعدام است پس مادامی که‌آن دردست انسان‌است همچنان مشرف برهلاك وتفرق است . اما همینکه انسان آن‌را دروجوه خیر وبرّ ومصالح انفاق کرد ببقائی باقی میماند کـه زوال برای او امکان ندارد و موجب مدح دائم در دنیا و ثواب ابدی در آخرت می‌شود .

وجه هشتم ـ اینست که : بذل مال تشبه به فرشتگان و پیغمبران است و امساك آن تشبه ببخیلان و مذموم است پس بذل که تشبه بفرشتگان است اولی است .

وجه نهم ـ اینکه افاضهٔ خیر ورحمت ازصفات حق سبحانه‌وتعالی‌است و سعی درتحصیل این صفت بقدرمقدور تخلق به‌اخلاق‌خدائی‌است واین‌منتهای کمال انسانیت است .

وجه دهم ـ انسان راجز سه‌چیزنیست : روح ـ بدن ـ مال . پس‌همینکه مأمور به‌ایمان‌شد گوهرروح درآن تکلیف مستغرق میگردد وهمینکه مأمور به نماز شد زبان مستغرق ذکر و قرائت میشود و درواقع بدن به‌این‌اعمال مستغرق است باقی‌می‌ماند مال ، پس‌اگر آنرا درخیرونیکوئی مصروف‌ندارد لازمه‌اش آن‌است که بخل انسان به‌مال بالاتر ازبخل اونسبت به‌روح وبدن باشد و این خود جهلی‌است آشکار ، برای اینکه سعادت‌را سه مرتبه‌است :

اول ـ سعادتهای‌روحانی وآن‌مرتبهٔ اعلی‌است . دوم ـ سعادت بدنی‌وآن مرتبهٔ وسطی است . و سومین آن سعادتهای خارجی‌است وآن سعادت مال و جاه است ، پس آن‌مرتبه‌ها جاری مجرای خادم سعادتهای نفسانی است یعنی همینکـه روح در مقـام عبودیت مبذول شد آنگاه بخل به مال حاصل گشت لازمه‌اش آن است که خادم در اعلی مرتبه از مخدوم باشد و این خود جهلی است واضح !

پس‌ثابت شدکه برعاقل نیز بذل‌مال درطلب خوشنودی خداواجب‌است.

وجه یازدهم ـ دانشمندان گفته‌اند که: شکر نعمت عبارت از مصروف داشتن آن‌نعمت درمورد رضای منعم است و زکاة نیز شکر نعمت است پس قائل بودن بوجوب آن واجب است زیرا که ثابت شده است کـه شکر منعم واجب است .

وجه دوازدهم ـ واجب بودن زکاة،موجب حصول الفت ومودت بین مسلمانان و زوال حقد وحسد از ایشان است و همهٔ اینهـا از مهمات است .

پس وجوه معتبره دربیان‌حکمت ناشی ازوجوب زکاة عائد دهندهٔ زکاةاست .

سپس فخر رازی در حکمت و فوائدی که عائد گیرندهٔ زکاة میشود داد سخن داده است کـه ما برای احتراز از تطویل کلام فعلا از آن خود داری می کنیم .

دانشمند دیگری‌که دراین موضوع به‌حکمت قانون‌زکاة پرداخته‌دانشمند معروف مصر : محمد فرید وجدی صاحب دائرةالمعارف قرن بیستم وتألیفات دیگر است . وی درجلد چهارم دائرة المعارف خود ص۵۷۲ به موضوع زکاة پرداخته وپس‌از شرح شرایط زکاة وچند روایت دراین‌باب ،مقدار زکاة را از قرار صدی دوونیم درکشورهای‌اسلامی می‌سنجد وآن‌را برای امورعام‌المنفعه کافی میشماردومیگوید :

اگر در شرایع و قوانین غربی‌هـا قانونی شبیه زکاة میبود هرگـز کار اشتراکیون وبلشویکها که‌با سرمایه داران درخصوص حقوق مالکیت دائماًدر

نزاع و مخاصمه هستند و آنانرا دزدان اجتماع مینامند ومجتمع انسانی را به‌بزرگترین مصیبت‌ها تهدید میکنند آنقدر بالا نمیگرفت ! پس از آن بشرح مالکیت‌درامم مختلفه پرداخته وبیان میکندکه حق مالکیت حقی‌است که‌درتمام امم‌وملل‌محترم‌است .

آنگاه بشرح اصل ثروت وتعریف آن میپردازد و مینویسد : ثروت‌های زمین دونوع است : یك‌نوع آن ثروتهای طبیعی‌است که درروی زمین موجود است مثلاً مانند ذغال‌سنگ : وای بسا میلیونها خروار ذغال سنگ که دردل زمین مدفون‌است ومعهذا مردم بسیاری ازسردی وسرما هلاك‌میشوند، اما این دست کارگران است که‌آن‌را استخراج کرده ودر اختیار مصرف کنندگـان میگذارد آنگـاه اززبان طرفداران مرام بلشویکی و کمونیستی میگوید : پس چرا باید همان دستهاکه این‌همه ذغال ازدل زمین بیرون می‌آورد خود از همه محرومتر باشد ومحکوم سرمایه باشد که هیچ عملی از آن ناشی نمیشود ! آیا این مالکین اموال نیستند که بر حقوق طبیعی مردم و بر نظـام وجود جنایت می کنند ؟! ایناننـدکه طبقهٔ کارگررا بسبب همان‌سرمایه ای‌که دردست آنهاست به‌بندگی و بردگی می‌گیرند !

پس برحکومت واجب‌است که این طفیلهای اجتماع‌راکه با احتکارطلا ونقره کارگررا برده‌گرفته ودرراه اجرای‌شهوات خود آلت می‌کنند از جامعه براند و اجتماع‌را از لوث وجود آنها پاك کند ! وچون مردم در حقوق طبیعی یکسانند وثروت نیز نتیجهٔ زحمات آنهاست. لذاباید جمعیت بشری جمعاً ازآن استفاده کند وبهرشخصی به‌هراندازه که میتواند ازقوای شخصی درکسب مال استفاده‌کند به‌یکسان‌داده شود، تا بدینوسیله هیچ انسانی‌حق برادرخود را بدون جهت وحقی‌غصب نکرده و برحقوق دیگران تسلط پیدا نکند .

البته این‌همان مذهبی‌است که عده‌ای از بزرگان فلاسفه‌ازآن طرفداری میکنند وجمهوریت افلاطون نمونه‌ای ازآن است .

آنگاه بررد نظریهٔ آنها پرداخته است و تاریخچـهٔ پیدایش این نظریه را

آورده واقوال دانشمندان وفلاسفهٔ مخالف را درباره مالکیت آورده است و در اینمورد نوشته‌است: مالکیت به‌دو وسیله صورت میگیرد: اول ، نتیجهٔ کار. دوم، وضع ید .

انسان موقعی‌که از شکم مادر برروی زمین افکنده میشود عاری الجسد و عادم السلاح لخت وبرهنه است آنگاه بوسیلهٔ کار وکوشش و رنج وزحمت قوت ضروری خود را تحصیل میکـند وچون آلام واسقام اورا رنج میدهند با فکر واندیشه به‌مبارزهٔ آنها برمی‌خیزد وهمین اندیشه وفکراست که‌اورا ازمرحلهٔ مبارزه باآفات حیات بسرمنزل زراعت وخانه‌ساختن و حیوانات‌را رام واهلی کردن می کشاند وبسایر نعمتها وبرکات حیات دست می‌یابد. لکن درمیان‌این اجتماع کسانی یافت میشوند که‌تنبل ومهمل وبیکاره و ضایع روزگارند واگر مالی‌هم داشته باشند یابدست آورند بااسراف و تبذیر دراندك مدت آنرا تلف میکنند وبارسنگینی بر گردهٔ اجتماعند !

آیـا این هر دو دسته یکسانند و می باید بیك نحو از تمتعات حیـات بهره ور شوند ؟!

سپس به‌رد نظریهٔ این‌دسته ازطرف‌دستهٔ مخالف‌میپردازد وحجتهای‌طرفین رامی‌آورد وسرانجام چنین نتیجه میگیرد کـه نه قول طرفداران سرمایه داری همه‌اش صحیح است و نه گفتار طرفداران مرام کمونیستی و حامیان کارگر ! و بهترین طریقی‌که میتوان بدان وسیله از شر سرمایه داری و شومی کمونیستی نجات یافت قانون زکاة است .

فقط زکاة است‌که علاج این بی‌عدالتی‌ها را دراجتماع مینماید . اسلام که‌بهترین وبزرگترین‌منادی عدالت درمیان بشراست ملاحظهٔ‌حال اغنیاوفقرارا کرده است وهردوطبقه را مورد عنایت خویش قرار داده‌به اغنیاء چنین‌میگوید وبفقراء چنان ! وهرکدام‌را به‌وظایف و تکالیف خویش آشنا میکند ودر مرز خویش وا میدارد .

وبالاخره درنظراین‌دانشمند بهترین‌علاج ومؤثرترین مبارزه با کمونیستی

که‌امروز شرعظیمی است درروی کرهٔ‌ارض وآتش‌سوزانی‌است که عالمرا در لهیب خودگرفته است همان تشریع واجرای‌قانون زکاة است .

مانیز در حدخود نظریهٔ این دانشمندرا تأیید میکنیم وباشرح وتفصیلی که دراین‌رساله داده‌ایم یقین‌داریم که‌اگر مقررات اسلامی در امرزکاة چنانکه‌باید انجام‌شود بزرگترین مانع ومحکمترین سد این‌بلیات ومصیباتی است که اکنون بشریت باآن دست در گریبان‌است . اگر مسلمانان توجهی بمقررات مالی و اجتماعی قوانین اسلام داشتند هرگز جامعهٔ انسانی امروز دچاراین‌همه‌مصیبت وفلاکت نمیشد .

اما شرط لازم‌آن همانست که به‌اصل وحقیقت‌این قانون که منبع ومصدر آن‌کتاب خداست بهمانطریقی که عقل وشرع دستورمیدهند انجام‌شود نه‌آراء واهواء‌کسانی که‌بساباشد ندانند که درچه‌دنیائی‌زندگی‌می‌کنند واز مرور قافلهٔ حیات فقط‌طلوع وغروب‌آفتاب را تشخیص‌میدهند ! وازخروش‌امواج‌حوادث دنیا فقط صدای بوق درشکه واتومبیل را میشنوند !

و معهذا خودرا لایق زعامت ومتبوعیت عامه دانسته بلکه خود را وارث منحصردین وشریعت میشناسند وگاه‌باشد که‌بامغزکوچك ومفلوك وفکرکودکانهٔ خود ازتوجه عوام سوء استفاده‌کرده مانع هرگونه اندیشه وعمل مفید باشند !

دردنیائی‌که بشر درآستانهٔ تسخیر کرات سماوی است هنوز زکاة‌رافقط شامل شتر وگاو وغیرمعلوفه وغیرعامله وطلاونقرهٔ مسکوك معدوم وامثال‌آنها میدانند ، وهرگز بخود نمی‌آیندکه اگرشریعت الهی این‌است و اقتصاداسلامی چنین!؟ مدتهاست‌که زمان‌آن‌منقضی‌گشته وگرد کهنگی وفراموشی‌برچهره‌اش نشسته است بلکه باین‌صورتی‌که اینان معرفی می‌کنند بایدگفت مرده‌است ! و البته ازمرده انتظارهیچ‌حس وحرکتی‌نبایدداشت چنانکه اکنون وضع‌مسلمانان و اسلامی‌که مدعی پیروی آنند چنین است ! اما هیهات : نه چنین است بلکه حقیقت غیراینست ، « تعالی‌الله عمایصفون و سبحان الله عما یقول الظالمون و نستجیر به‌عما زعم‌الجاهلون وسیعلم‌الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» .

وضع‌مالی‌حجاز قبل‌ازاسلام وتأثیرآن درامر زکاة

اینك باید دید تشریع زکاة از جانب آفرینندهٔ کائنات بوسیلهٔ حضرت خیرالبریات بچه‌کیفیت صورت گرفته است ؟

هرگاه اوضاع‌اقتصادی‌عربستان‌مخصوصاًسرزمین حجازرا درآن‌زمانی که آیات‌زکاة نازل‌میشد درنظربگیریم که مردم‌آن‌خطهٔ بی‌آب‌وعلف بچه‌نکبت وفلاکت روزگار میگذرانیدند تاجائیکه فرزندان دلبند خودرا از ترس فقر و فلاکت می‌کشتند تااینکه ازجانب‌آفریدگار خلاق موردنهی شدید : « لاتقتلوا اولادکم من‌خشیة املاق » قرارگرفتند وبرای سدجوع‌خود تاپای قتل‌وهلاکت میرفتند وشاعرشان (حسان‌بن ثابت) درمقام مفاخره میسرود :

« لناالجفنات الغر یلمعن فی‌الضحی : مائیم‌که دارای کاسه‌های چوبین ازآبگوشت شترهستیم که درچاشتگاه درمقابل آفتاب میدرخشد » .

وبزرگترین شاعرعرب (امرؤالقیس کندی) درقصیدهٔ غرای خود که از جملهٔ معلقات سبعه است افتخارمیکند که‌شترش‌را کشته وازگوشت‌آن معشوقهٔ خود وهمراهان اورا سیرکرده‌است ؟!

آنوقت متوجه میشویم که‌محبوبیت مال درنظر آن گروه بدمآل بچه حد بوده کـه از طرفی ثروتمندان سنگـدل بوسیلهٔ بتخانهٔ کعبه زائرین و ساده دلان بت‌پرست‌را بنام وعنوان‌بت‌های‌مخصوص خودشان بجانب‌بطحا جلب وجیب آنانرا خالی‌میکردند .

وازطرف دیگر همان پول‌را بطریق نا مشروع وظالمانه (بربای اضعاف مضاعف) به‌همان بینوایان بدبخت داده وخون ورمق آنهارا می‌مکیدند ودر

نتیجه عدهٔ معدودی ثروتمندان بی‌عاطفه وجنایت‌کار وعدهٔ کثیری مردم‌مفلوك و بیچاره که اکثریت جامعهٔ‌نگون‌بخت‌حجاز رابه‌وجود آورده‌بود درمقابل‌یکدیگر قرارگرفته بودند .

اکنون‌که شریعت آسمانی میخواهد این جامعهٔ واژگون بخت را ازاین نکبت وذلت نجات‌دهد بایستی چه‌رویه‌ای پیش میگرفت ؟!

شکی‌نیست‌که درچنین اجتماعی بذل‌جان وبه‌هدر دادن تن وروان بسی آسانتر از دادن پول ومال‌است ؟![1] به‌همین جهت‌است‌که می‌بینیم بنیان‌گزار حکیم اسلام برای اصلاح حال این‌جامعهٔ درمانده درتشریع زکاة طریق مدارا ومماشاة ورویهٔ مسامحه ومساهله‌را پیش‌میگیرد ! وبرای اخذصدقات که‌مسلماً انجام‌آن خیلی‌خیلی سنگین‌تر ازانجام صلوة است باید مدارا کند چنانکه در تشریع نماز رویهٔ مماشاةرا مسلوك‌میداشت ودرابتدای امر ازنماز به‌ذکرقلیلی قانع میشود بلکه درمسلمانی‌فقط بگفتن «لااله الاالله»ی اکتفا میکندکه «قولوا لااله‌الاالله تفلحوا» وآنگاه نمازرا درشبانه‌روز به‌دونوبت قناعت‌میکندوهرنوبتی

۱ ـ مطالعهٔ تاریخ صدر اسلام ودقت در احادیث واخباریکه.به مناسباتی وارد شده معلوم میداردکه بذل مال درنظر مردم آن زمان‌بسی مشکلتر از بذل جان بوده است چنانکه در کتاب گرانقدر قرب‌الاسناد ص ٤٨ و ج ۲ بحار ص ۳۲۱ چاپ جدید از هارون بن صدقه از حضرت صادق از پدران بزرگوارش روایت شده که همینکه آیهٔ : «قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی» نازل شدرسول اکرم (ص) برپاخاست وفرمود : «ایها الناس ان الله تبارك و تعالی قد فرض علیکم فرضاً فهل انتم مؤدّوه : خدای متعال بر شما وظیفه‌ای واجب فرموده آیا شما آنرا انجام میدهید؟ » حضرت صادق میفرماید هیچکس جواب حضرت را نداد ، حضرت‌منصرف‌شد وچون‌فردا شد باردیگر درمیان ایشان‌برخاست وهمان را فرمود ، همچنین تا روز سوم‌که مانند روزهای‌گذشته آن سخن را تکرارکرد و کسی‌سخنی نگفت‌آنگاه فرمود : «ایها الناس‌انه‌لیس‌من‌ذهب ولافضة ولا مطعم ولامشرب: ای‌مردم این‌فرض که میگویم ازقبیل طلا ونقره وطعام وشراب نیست» پس معلوم میشود که با اینکه رسول‌خدا این‌مطلب را سه روز تکرار فرمودمردم از ترس‌اینکه در این‌فرض تقاضای‌مالی‌باشد جواب‌آنحضرت‌را نمیدادند در صورتی‌که میدانیم اگر رسولخدا تقاضای جانبازی ازآنان میکرد یقیناً بزودی اجابت میکردند .

را به دورکعت اکتفامینماید وچنانکه تاریخ سیر احکام نشان میدهد در اکثر احکام حلال وحرام همین رویه را مسلوك‌میدارد .

چنانکه در تحریم خمر و امرجهاد وسایر احکام شرع همین‌کاررا کرده تدریجاً حمل تکلیف‌را برگردهٔ مکلفین بار میکند !

پس زکاة که‌حکم آن بر مؤمنان آن زمان بسی‌گران بود و انجام آن بهیچ وجهی آسان نمی‌نمود نیز ناچار مراحل تدریج‌را پیمود[1] و درابتدای امر در تشریع آن طبق پاره ای اخبار هرگاه صحیح باشد به اشیاء معدودی انحصار داد وسپس آنرا بسایر اشیاء تعمیم بخشید چنانکه صدق این مدعی در مطاوی اوراق این کتاب ومضامین سطوراین رساله معلوم ومسلم خواهدشد انشاء الله تعالی .

۱ ـ چنانکه در اول زکاة فطره را که برهرنفری بیش‌از یك‌صاع تعلق نمی گرفت واجب‌کرد .

درکتاب تهذیب شیخ طوسی ص۸۵ چاپ نجف حدیث ۲٤۸ از حضرت صادق (ع) روایت‌است که‌فرمود: « نزلت‌الزکوة ولیس للناس اموال و انما کانت‌الفطرة : دستورزکاة وقتی‌نازل‌شد.که مردم را اموالی‌نبود وفقط زکاة فطره بود که به عنوان حقوق‌مالی‌برای تامین معیشت فقرا مقررشد » .

حکم زکاة مورد کراهت اکثر مسلمین بود

امر زکاة چنانکه گفتیم مورد کراهت مردم حجازبود وطباع مردم غنی آن‌سامان ازآن نفرت داشت .

آری اکثرمردمی که زیرفشارعقل ووجدان دربرابرآیات قرآن مسلمان وصاحب ایمان می‌شدند وحقیقت آنرا از دل‌وجان اذعـان مینمودند معهذا همینکه رسول‌خدا و خلفای وی ازآنان مطالبهٔ‌زکاة میکردند راه ارتدادرا در پیش میگرفتند !

چنانکه پاره‌ای ازآیات‌شریفهٔ قرآن‌وسیرهٔ پیغمبرآخرالزمان(ص)حاوی وحاکی ازاین‌حقیقت است

درسورهٔ « التوبه » آیهٔ ۱۰ ضمن بر شمردن صفات منافقین ، حضرت رب‌العالمین میفرماید :

« ولا ینفقون الا وهم کارهون: آنان زکاة نمیدهند مگردرحالی‌که‌ازآن کراهت دارند » .

درهمین‌سوره آیهٔ ۷۵بعد میفرماید : «ومنهم من‌عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن ولنکونن من‌الصالحین فلمــاآتاهم من‌فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون فاعقبهم نفاقاً فی‌قلوبهم الی‌یوم یلقونه بما اخلفواالله ما وعدوه وبما کانوا یکذبون»

مضمون آیهٔ‌شریفه اینستکه: «بعضی ازایشان باخداعهدکردندکه‌اگرخدا ازفضل‌خود بما داد البته زکاة میدهیم وازشایستگان میشویم اماهمینکه خدا از فضل‌خود به‌ایشان داد بخل‌کرده ورویگردانیده اعراض‌کنان بودند وآن بخل

دردل‌ایشان تاروزی‌که خدارا ملاقات‌کنندنفاق افکند بعلت‌اینکه با وعده‌هائی که‌باخداکردند خلاف‌نمودند وبجهت آنکه دروغگوبودند» .

در تفاسیر وتواریخ مسطور است که‌از جمله‌کسانی کـه مشمول این‌آیهٔ شریفه‌هستند حاطب بن‌ابی‌بلتعه وثعلبهٔ‌بن‌حاطب بودند که ازپرداخت زکاة نکول نمودند بااینکه‌دراول‌ازاصحاب‌ایمان‌بودند امانزول آیهٔ‌زکاة‌ومطالبهٔ‌آن‌ایشان‌را در ردیف منافقان درآورد و همچنین بلتعهٔ‌بن حاطب‌که مردی محتاج بود ونذر کردکه اگرغنی شود زکاة بپردازد . ابن‌اسحاق‌گفته است بلتعهٔ و معتب‌بن قشیر سبب نزول این آیه‌شدند[1] .

در سورهٔ مبارکهٔ « یس » در وصف حال این گروه به آیین می‌خوانیم که میفرماید :

«واذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم‌الله قال‌الذین کفروا انطعم من‌لو یشاءالله اطعمه‌ان‌انتم الافی‌ضلال‌مبین: همینکه به‌ایشان‌گفته‌میشود که‌ازآنچه‌خداروزی شماکرده است انفاق‌کنید (زکاة دهید) آنانکـه (بجهت نپرداختن زکاة) کافر شدند بکسانیکه مؤمنند میگویند : آیاطعام دهیم بکسانیکه اگر خدا میخواست خود اورا طعام میداد؟ همانا شماها درگمراهی‌آشکارید ! »

ونیز آیهٔ‌شریفهٔ «ومن‌الاعراب من‌یتخذ ماینفق مغرماً» گواهی‌صادق است که پاره‌ای از اعراب انفاق‌را غرامت وتاوان میشمردند . ودرآیهٔ شریفهٔ ۱۰۱ سورهٔ‌التوبه که‌درذم منافقین است میفرماید :

«سنعذبهم مرتین» به‌تصریح شیخ طوسی درتفسیرالتبیان‌ص۸۵۵ ج۱ «وقال احدیهما اخذالزکاة منهم والاخری عذاب الیم» .

مطالعهٔ آیاتی‌که‌قبلاً در مبارزهٔ‌اسلام باجمع‌مال و احتکار ثروت‌گذشت نیز مبین این‌حقیقت است .

داستان قارون ومطالبهٔ زکاة ازوی‌ازجانب حضرت موسی‌بن‌عمران(ع)

---

۱ ـ تفسیرالتبیان ص ۸۴۵ ج ۱ .

نیز شاهدی براین قضیه‌است که درامم گذشته نیز امر زکاة موجب کراهت و مورد نفرت بوده‌است .

قرآن مجید نیز کراهت واعراض بنی‌اسرائیل‌را ازپرداخت زکاة صریحاً بیان میفرماید چنانکه درسورهٔ «البقره» آیهٔ ۸۳ میفرماید:

«واذاخذناميثاق بنی‌اسرائيل‌لاتعبدون‌الاالله‌وبالوالدين احساناً وذی‌القربی واليتامی والمساكين وقولوا للناس حسناً واقيموا‌الصلوة وآتواالزكوة ثم‌توليتم الاقليلاً وانتم معرضون» .

دقت در آیهٔ مبارکه بروشنی معلوم میدارد که اکثر اوامر اسلامی در شریعت موسوی نیز محبوب و مطلوب خالق عالم بوده و از جمله زکاة که بلافاصله روی گردانیدن واعراض بنی‌اسرائیل را به‌ایشان با خطاب عتاب‌آمیز یادآور میشود .

بهترین بیان بعداز آیات قرآن دراین‌باره فرمایش‌امام بحق‌ناطق‌حضرت جعفربن محمدالصادق(ع) است چنانکه درفروع کافی ودر من‌لایحضره الفقیه شیخ صدوق ودرکتاب «المجالس» او باین‌عبارت صادرشده است:

« ... عن رفاعة‌بن‌موسی انه سمع ابا عبدالله (ع) یقول: ما فرض‌الله علی هذه‌الامة شیئاًاشدعلیهم من‌الزکوة وفیها تهلك عامتهم: خدا هیچ چیزی‌رابراین امت فرض نکرده است که سخت‌تر اززکاة باشد وهلاکت عمومی‌آنان‌هم در همین امرزکاة است» (بجهت عدم رعایت مقررات آن وسرپیچی وبهانه‌جوئی از پرداخت‌آن) .

کراهت امر زکاة پاره‌ای از مسلمین‌را

تا مرحلهٔ ارتداد کشید

پرداخت فریضهٔ زکاة آنچنان برمسلمانان گران وسخت بود که پاره‌ای از آنان هم در زمان شخص رسول الله (ص) از پرداخت آن سرباز زدند وراه ارتداد پیش گرفتند و رسول خدا نیز باآنان معاملهٔ کفار و مشرکین را پیش گرفت .

درکتاب «طبقات‌الکبری» ابن‌سعد جلد اول ص۲۹۳ مینویسد:

« ... بعث‌رسول‌الله(ص) بشربن سفيان ويقال‌النخام العدوی علی‌صدقات بنی‌كعب من خزاعة ... »

ترجمه ومضمون قضیه درآن کتاب اینست که: رسول‌خدا (ص) بشربن سفیان وبعضی‌گفته‌اند نخام‌عدوی را برای اخذ صدقات بنی‌کعب ازقبیلهٔ‌خزاعه فرستاد ، بشر بجانب ایشان آمد درحالی‌که درنواحی آنها بنی عمروبن جندب منزل‌گرفته‌بودند پس بنی‌خزاعه گوسفندان‌وسایر حیوانات‌خودرا برای‌پرداخت زکاة جمع‌آوری‌کردند لکن بنی‌تمیم آنرا زشت و منکر شمردند لذا کمانهای خودراکشیده وشمشیرهای‌خودرا برهنه نموده‌آمادهٔ‌قتال‌شدند ناچارمأمورزکاة بحضور پیغمبرخدا مراجعت‌کرده قضیه‌را بآن‌حضرت خبرداد. رسول‌خدا(ص) فرمود : « من لهؤلاءالقوم ؟!: چه‌کسی داوطلب جنگ بااین گروه است ؟! » آنگاه عیینة‌بن بدر فزاری بجنگ ایشان داوطلب‌شد . رسول‌خدا (ص) اورا با پنجاه سوار ازعرب‌که درمیان آن پنجاه‌نفر هیچکس از مهاجر وانصار نبود فرستاد . عیینه برایشان‌حمله برد یازده‌نفرمرد ویازده نفرزن وسی کودك‌ازایشان

اسیر گرفت و بسوی مدینه جلبشان کرد ؟![1] و پس از آن بنی تمیم بمدینه آمدند وداستان آنان بهتفصیل درسیرهٔ ابن‌هشام ص۲۲٤ ج٤ درضمن‌وقایع‌سال نهم هجرت و درناسخ التواریخ ج ۱ از کتاب دوم ضمن وقایع سال نهم ص ۳۹٦ چاپ محمد اسماعیل‌آمده‌است .

در این قضیه دو امر بهچشم برمیخورد که در نهایت اهمیت است برای کسیکه درصدد تحقیق حقیقت باشد .

اول آنکه چنانکه‌گفتیم دادن زکاة برای مسلمانان بسی سخت وگران وناگوار بوده است که تاپای‌قتال حاضرمیشدند .

دوم‌آنکه رسول‌خدا (ص)باکسانیکه ازپرداخت زکاة خودداری‌میکردند معاملهٔ کفار ومشرکین مینمود وقتل‌ایشان و اسیری زن وفرزندان ایشانرا جایز ولازم میدانست .

اساساً رسول‌خدا (ص)درنامه‌هائیکه به‌رؤساء قبایل‌میفرستاد درموضوع پرداخت‌زکاة آنانرا درصورت تمرد بغزاوجنگ‌تهدید میفرمود: چنانکه‌طبرانی وبزاز اخراج کرده وحافظ (ابن‌رجب) دراربعین خود آورده‌است،درنامه‌ای که‌رسولخدا به‌اهل‌عمان‌نوشت : این‌عبارت شریفه بود :

« من‌محمد رسول‌الله إلی‌اهل عمان اما بعد فاقروا بشهادة ان لااله‌الاالله والنبی‌رسول‌الله و ادواالزکوة و احضروا المساجدوالاغزوتکم :درجمله صریحاً میفرماید : اگر زکاة ندهید باشما جنگ میکنم ! »

داستان مأموریت ولیدبن عتبه برای اخذ زکاة ازقبیلهٔ (بنی‌المصطلق) نیز یکی‌ازشواهد تاریخی این مدعی درسیرت رسول‌الله‌است که دراثر اشتباه‌کاری ولید که‌گفته بود مسلمانان ازپرداخت زکاة خودداری کردند رسول‌خدا (ص) تصمیم به‌جنگ ومحاربه باآن‌قبیله‌گرفت لکن نزول آیهٔ شریفه : « وان جائکم

۱ ـ آثارکراهت مسلمانان درابتدای امر درپرداخت زکاة درپاره‌ای از احادیث و اخبار باقی است چنانکه درسنن بیهقی جلد ٤ ص ۱۱۵ درحدیثی‌که رسول‌خدا درخصوص پرداخت زکاة بمسلمین توصیه کرده است فرموده‌است: « سیأتیکم رکب متبغضون:آنانرا مورد بغض نشان داده‌است » .

فاسق‌بنبأ فتبینوا ان‌تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی مافعلتم نادمین»مانع‌انجام چنین پیش‌آمدی شد .

داستان‌ثعلبه ونکول وسرکشی‌وی ونزول آیهٔ‌شریفه‌درمذمت وبیان‌نفاق‌آن بدبخت یکی از قضایای سیرهٔ مسلمهٔ رسول‌الله‌است .

ظاهراً رسول‌خدا (ص) درامرغزا وجهاد بامانعین‌زکاة هم درمرحلهٔ‌اول مداراکرده وشدت کمتری بکاربرده وبه‌توبیخ وتهدید سبک‌تری پرداخته است و سپس‌بتشدید امر یعنی‌جنگ وغزا مبادرت فرموده است .

چنانکه درکتاب تهذیب جلدچهارم ص۱۱۲ چاپ‌نجف ازکافی‌نقل‌کرده بسند آن‌ازحضرت امام محمدباقر (ع) که‌فرمود :

« بینا رسول‌الله فی‌المسجد اذقال قم‌یافلان، قم‌یافلان، حتی‌اخرج‌خمسة‌نفر فقال: اخرجوا من‌مسجدنا لاتصلوا فیه وانتم لاتزکون: روزی رسول‌خدا(ص) درمسجد بود که‌بناگاه فرمود برخیز آی فلان ! برخیز آی‌فلان! تا اینکه‌پنج‌نفر را ازمسجد بیرون‌کرد و فرمود: از مسجد ما بیرون روید درآن نماز نکنید درحالیکه شما زکاةرا نمی‌پردازید !»

وگرنه جهاد وقتال بامانعین‌زکاة واجب بوده وآنانرا خداوند درردیف مشرکین شمرده‌است وفرموده‌است:

« فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم و اقعدوا لهم‌کل مرصد فان تابوا واقامواالصلوة وآتوا الزکاة فخلوا سبیلهم».

وخودداری‌رسول‌الله ازجهاد بامانعین‌زکاة درابتدای امربنابرمماشاةبوده کراهت امرزکاة درمیان اعراب از مسلمات است .

جرجی‌زیدان درکتاب تاریخ تمدن اسلامی خود در جلد اول در قسمت خلفای راشدین مینویسد :

« عربها زکاة را مانند باج ایام جاهلیت پنداشته از پرداخت آن عار داشتند » .

و چنانکه می‌بینیم بعداز رسول خدا (ص) نیزیکی ازبزرگترین گرفتاری

خلفای‌وی اخذزکاة بودکه‌بسیاری‌ازمسلمین بهمین‌جهت راه ارتداد پیش گرفتند و با اینکه درانجام سایر فرائض الهیه چون نماز وروزه وحتی جهاد حاضرو تسلیم بودند اما از پرداخت زکاة طفره رفته وتعلل میورزیدند. چنانکه شیخ ابوالفتوح رازی درکتاب تفسیرخود ذیل آیهٔ: «وویل‌للمشرکین الذین‌لایؤتون الزکوة» گفته‌است :

وازاینجاست‌که اهل‌رده گفتند، درعهد ابوبکر: «اما الصلوة فنصلی و اماالزکوة فلایغصب اموالنا: نمازرا بجا می‌آوریم ولی‌زکاةرا خیر! زیرا مال واموال‌خودرا به‌غصب نمیدهیم».

درسیرهٔ حلبی ص۲۳۵ ج ۳ مینویسد: «ارتدت طوائف من‌العرب و قالوا نصلی ولا ندفع الزکوة».

بعضی‌صحابه‌گفتند بساز با ایشان تا بیکبار مرتد نشوند، رهاکن تانماز می‌کنند، وزکاة ندهند، ابوبکرگفت :

«والله لافرق بین شیئین جمع‌الله بینهما والله لومنعوا عقالاً مما فرض‌الله ورسوله لقاتلتهم علیه : به‌خدا سوگند که‌بین دوچیزی‌که‌خدا درمیان آنها جمع کرده‌است جدائی نمی‌اندازم (نماز و زکاة که خدا دراکثرجاها نام نماز برده بلافاصله نام زکاة آورده‌است). بخدا قسم اگر زانوبند شتری‌را ازآنچه خدا ورسولش‌فرض‌فرموده‌است ندهند هرآینه باایشان‌قتال خواهم کرد».

وشاید یکی‌از انگیزه‌های ارتداد عرب بعد ازرسول خداکه درمیان آنها چهار پیغمبر نوظهور ادعای‌نبوت کردند وتاحدی منظورخودرا پیش‌بردندهمین امرزکاة بوده است ؟!

آری همین اموربوده‌که رسول‌خدارا مجبور مینموده است که درابتدای امرازگرفتن‌زکاة به‌اشیاء واموالی‌که اکثریت‌داشته‌اکتفاکند وازبقیه‌فعلاصرفنظر یابعبارت‌پاره‌ای احادیث عفوفرماید ودراین‌محظورآنقدرراه احتیاط‌پیش‌گیرد که برای رفع تهمت حتی اکل از زکاة را برخود و اهل‌بیت طاهرینش ازباب مصلحت تحریم فرماید چنانکه شرحش بیاید انشاء الله .

اوامر و نواهی الهی بتدریج و با سیاست ومدارا

اجرا و انجام شده است

چنانکه سبق ذکریافت پرداخت زکاة موردکراهت ونفرت اکثر کسانی که‌مشمول‌پرداخت آن‌میشدندبود وچنین‌حکمی‌رانمیشد به‌آسانی‌درمرحلهٔ اجرای کامل درآورد. وبا اینکه بصریح‌کتاب خدا وشهادت کتب آسمانی در تمام شرایع و ادیان حقهٔ ماقبل اسلام نیز زکاة مقرر بوده و آیات راجع به‌آن در همان ابتدای بعثت و آغازرسالت حضرت ختمی‌مرتبت (ص) نازل‌شده وسور مکی اکثراً شامل موضوع زکاة است[1]. معهذا طبق روایات و احادیث معتبره بلکه متواتره رسولخدا (ص) تا سال هشتم یا نهم هجرت عملا اقدام بـه اخذ

۱ـ آیاتی‌که در خصوص زکاة درمکهٔ معظمه نازل‌شده آیات شریفهٔ: ذیل‌است:
درسورهٔ الذاریات : «انهم کانوا قبل ذلك محسنین کانوا قلیلا من اللیل مایهجعون وفی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم» ۱٦ - ۱۹ .
ودر سورهٔ الفاطر: «ان الذین یتلون کتاب‌الله واقاموا الصلوة وانفقوا ممارزقناهم سراً وعلانیة یرجون تجارة لن تبور» ۲۹ .
درسورهٔ النمل: ـ «هدی وبشری للمؤمنین الذین‌یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم بالاخرة هم یؤمنون» ۲ - ۳ .
درسورهٔ الاسراء : «وآت ذالقربی حقه ولاتبذرتبذیراً» ۲٦ .
درسورهٔ المؤمنون : «قدافلح‌المؤمنون» تا آیهٔ «والذین هم‌للزکوة فاعلون» ۱-٤
درسورهٔ الروم : «و ماآتیتم من رباً لیربو فی اموال الناس فلا یربو عندالله وما آتیتم من زکوة تریدون وجه‌الله فاولئك هم المضعفون» ۳۹ .
درسورهٔ المعارج: «وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم» ۲٤ .

زکاة اموال نفرمود[1] بلکه فقط بهاخذ زکاةابدان که زکاة فطرهباشد اکتفانمود و امرزکاة اموال را تدریجاً وبمدارا با تخفیف و عفو و اغماض از سال هشتم ببعد انجام داد ·

وچنانکه کتباخبار وسیرحاکیاست نهتنها زکاة کهپرداختآنازانجام هر حکمی سختتر بود بلکه چنانکه اشاره شد اکثر احکام آسانتر هم با همان سیاست، مراحلتدریج وتأنی را پیموده است مثلاً :

۱ ـ دراداء صلاة (ازجملهٔ اوامر) طبقروایات وارده دراینباب درابتدا فریضهٔ نماز دردونوبت صبح وعشاء ودرهرنوبت هم دو رکعت بود![2] وپساز آنکهبهپنجوقت مقررشدبازهم مدتیهرکدام ازنمازهایپنجگانهٔ یومیهدورکعت بود !آنگاه رسولخدا (ص) نمازوسطیرا مقررداشت وسپس برنمازظهروعصر و عشاء هرکدام دو رکعت دیگر افزود و برمغرب یکرکعت . وطبق کتب سیر این افزایش دروقتی انجامگرفتکه آنحضرت بمدینه مهاجرت فرمود !

۲ ـ همچنین درتحریم خمر (از جملهٔ نواهی) که آن را در چهار مرحلهٔ مدارا تدریجاً بحرمت ابدیکشید. چنانکه ابتداءً درسور مکی درحرمت خمر به رمز حرمت (اثم) اکتفا نمود و درآیهٔ شریفهٔ ۳۲ (الاعراف) کـه از سور

۱ ـ آیهٔ «خذ من اموالهم صدقة» که رسولخدا را امر بهاخذ زکاة ازمسلمانان میفرماید درسورهٔ التوبة است وچون طبق تصریح مفسرین این سوره درسال نهمهجرت نازلشده و بهتصدیق پارهای ازتواریخ رسولخدا درسال نهم هجرت مامورانی برای اخذ زکاةگسیل فرمود ودرکتب تواریخ وسیر مسلم استکه رسولخدا ماموران زکاة وصدقاترا در سال نهم یا دهم هجرت بهاطراف وقبایل اعزامداشت چنانکه درسیرهٔ ابنهشام کهاقدم تواریخ است داستان اعزام مأمورین را درجلد چهارم ص۲۷۱ ضمنحوادث سال دهم آورده است ودر تاریخ طبری ص ٤۰۰ ج ۲ ضمنحوادث سال دهم ودر تاریخ کاملابناثیر چاپلبنان ص ۱۹۹ ج ۲ ضمنحوادث سال ده در تاریخ یعقوبی ص ۱۸۰ ج ۲ چاپ بیروت ۱۳۷۵ ه ق درسال جنگ تبوك .

۲ ـ درکتاب الوفاء باحوال المصطفی تألیف عبدالرحمن بن الجوزی ص۱٦٦ ـ قالمقاتل ابن سلیمان : «فرض الله علی المسلمین فی اول الاسلام صلوة رکعتین بالغداة و رکعتین بالعشی ثم فرض الخمس فی لیلة المعراج» .

مکیهاست فرمود : « قل انما حرم ربیالفواحش ماظهر و مابطن والاثم والبغی بغیرالحق » .

دراینآیهٔ شریفه کلمهٔ «اثم» که جزو محرماتاست مراد ازآنخمراست کهصراحت بحرمت آن مینماید[1].

وسپس درآیهٔ «یسئلونك عنالخمر والمیسر» خمررا دارای اثمونفعدانسته فقط بهکلمهٔ «اثمهما اکبر مننفعهما» زیانشرا بهسودش میچرباند وعاقلرا از سود اندك باتحمل گناه بیشتر برحذر میدارد .

درمرحلهٔسوم ، خمررا فقط درحالنماز حراممیشمارد و ازسایر اوقات حرفی بمیان نمیآوردکه « یا ایهاالذین آمنوا لا تقربواالصلوة وانتم سکاری » تاتدریجاً بمرحلهٔ چهارم برسدکه درآن صریحاً وشدیداً میفرماید: « انماالخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس منعمل الشیطان فاجتنبوه» .

ودراینمرحلهاستکهآن را حرامابدی نموده وبرمرتکبآنعقابدنیوی وعذاباخروی وعدهمیدهد .حرمتخمر تازهگی نداشته ودرتمام ادیانوشرایع آسمانیحرام بوده است .

چنانکه درکتاب تهذیبالاحکام شیخطوسی جلد ۹ ص ۱۰۲ حدیث ٤٤۳ اززرارةبن اعین روایتاست کهگفت:

«قال ابوجعفر مابعثالله نبیاً قط الاوفی علمالله عزوجل اذااکملدینهکان فیه تحریم الخمر فلم یزل الخمر حراماً وانما ینقلون من خصلة الی خصلة ولو

۱ـ درکتاب شریفکافی ازعلیبنیقطین روایتاستکهگفت : «سأل المهدی اباالحسن(ع) عنالخمر هی محرمة فیکتاب الله عزوجل؟ فانالناس انما یعرفون النهی عنها ولایعرفون تحریمها فقال لهابوالحسن بلهیمحرمة فقالفی ایموضع هیمحرمة فیکتابالله عزوجل ؟ یااباالحسن فقال قولالله تعالی: « انما حرم ربی الفواحش ما ظهرمنها و ما بطن و الاثم والبغی بغیر الحق» الی انقال : فاما الاثم فانها الخمر بعینها وقد قالالله تعالی فی موضع آخر: «یسألونك عنالخمر والمیسرقل فیهما اثمکبیرومنافع للناس واثمهما اکبرمن نفعهما فاما الاثم فیکتابالله فهی الخمر والمیسر واثمهما اکبرمننفعهما » کما قالالله تعالی ...

حمل علیهم جملة لقطع لهم دون الدین قال : وقال ابوجعفر علیه‌السلام لیس احد ارفق من‌الله عزوجل فمن رفقه انه نقلهم من‌خصلة الی‌خصلة ولوحمل علیهم جملة لهلکوا» .

مضمون حدیث شریف آنستکه زراره میگوید : حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود: خدا هیچ‌پیغمبری‌را نفرستاده‌است‌مگر اینکه درعلم‌خدا بوده‌که هنگامی‌که دینش‌را تکمیل‌کند درآن‌دین تحریم‌خمرباشد . پس‌همیشه‌خمرحرام بوده وفقط ازروی‌مدارا ومماشاة پیغمبران مردم را از خصلتی بخصلت دیگر انتقال میدادند واگریك‌مرتبه برایشان حمل میشد رابطهٔ آنها بادین‌قطع می‌شد. زراره میگوید: آنگاه حضرت‌باقر(ع) فرمود: هیچکس‌ازخدا ملایمتر ومهربانتر نیست‌وازجمله مدارا وملایمت‌اواست‌که بندگان خود را تدریجاً ازخصلتی به‌خصلت دیگر نقل میدهد واگر بیکبار بار تکلیف را برآنها حمل کند البته هلاك میشوند !

ایضاً در همین‌کتاب حدیث ٤٤٤ نیز از زراره واو ازحضرت باقر (ع) روایتی بهمین مضمون آورده‌است‌که‌ما از خوف تکرار وتطویل ازآوردن‌آن خودداری‌می‌کنیم .

مضمون‌این دو حدیث شریف‌بخوبی میرساند که بارتکلیف ازطرف پروردگارعالم بتدریج ومدارا بربندگان تحمیل‌می‌شود هرحکمی‌که بوده باشد تاچه‌رسد به‌حکم‌زکاة وبذل اموال که بمثل مشهور : مال است نه‌جان‌است‌که آسان بتوان‌داد !

۳ - تحریم‌ربا - حرمت ربا که‌درشرع شریف اسلامی بعدازشرك بخدا از بزرگترین گناهان‌است تاحدی‌که‌مرتکب آن بنص کتاب خدا محارب خدا ورسول است معهذا نهی آن نیزبتدریج ومدارا بصورت حرمت شدیده درآمده است . چنانکه‌ظاهراً اولین‌آیه‌ای‌که درزشتی‌آن درمکه نازل‌شده‌آیهٔ ۳۹ سورهٔ «الروم» است‌که: « وماآتیتم من رباً لیربو فی‌اموال الناس فلایربو عندالله وما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئك هم المضعفون » .

آنگاه درسورهٔ‌آل‌عمران ازربای اضعاف مضاعف نهی‌کرده میفرماید: «یا ایهاالذین‌آمنوا لاتأکلوا الربا اضعافاً مضاعفة». وازرباهای‌کوچکترسخنی بمیان‌نمی‌آورد تاسرانجام درآیات ۲۷۵ تا ۲۸۱ سورهٔ «البقره» حرمت‌خوردن آنرا تأکیدوتشدید مینمایدتاآنجاکه‌آنرا محاربه باخداورسول میداندکه«وان‌لم تفعلوا فأذنوا بحرب من‌الله و رسوله» .

٤ - حرمت زنا که دراسلام ازگناهان بسیار بزرگ‌است . اما بامطالعهٔ آیات‌کتاب‌خدا می‌بینیم‌که حرمت‌آن نیز بتدریج صورت‌گرفته‌است چنانکه‌در مورد زنای باکنیزان وکرایه دادن‌آنان درسورهٔ «النور» میفرماید: «ولاتکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصناً» .

و در سورهٔ بنی اسرائیل میفرماید : « ولا تقربوا الزنا انه‌کان فاحشة و ساء سبیلا » .

وسپس برای آن حدی مقرر میدارد که : «الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین‌الله» . همچنین سایراحکام الهی بتدریج وتأنی بمرحلهٔ‌اجرا درآمده‌است با آنکه‌ازحیث سنگینی وکراهت اززکاة کوچکتربوده‌اند .

پس حکم زکاة نیز چنانکه شرح خواهیم داد بتدریج و مدارا باصطلاح پیاده‌شده‌است! زیرا به‌مدارا ومماشاة بیشتراحتیاج داشته‌است‌هرچند درابتدای امر نزول احکام تدریجی بوده ولی‌پس ازتکمیل نبایداین‌عذری‌باشد .

اجرای حکم زکاة نیز تدریجی بوده‌است

گفتیم که اکثربلکه تمام‌احکام شریعت بتدریج و مدارا اجرا شده‌وانجام گرفته وبراین‌مدعی‌سیرت نبوی(ص) شاهد واحادیث وارده‌گواه وبالاتر ازهمه آیات کتاب‌خداست که‌نمونه‌هائی‌ازسیرتدریجی احکام‌درمباحث‌گذشته‌معروض داشتیم وآیهٔ‌شریفهٔ ۱۰۶ سورهٔ بنی‌اسرائیل مبین ودلیل‌این‌ادعاست که میفرماید: «وقرآناً فرقناه لتقرأه علی‌الناس علی‌مکث ونزلناه تنزیلا» .

امرزکاة نیزبتصدیق‌آیات وگواهی سیرت ودلیل‌احادیث‌شریفه نیزبتدریج وبامدارا ومماشاة انجام‌گرفته است خصوصاً که فریضهٔ پرداخت اموال امری مهم وبرمسلمین ثروتمندآن‌زمان پرداختش بسی شاق‌ومشکل بوده‌است بشرحی که شمه‌ای ازآن گذشت ناچار چنانکه رویهٔ صاحب شریعت است کـه غالب احکام‌را باتدریج ومدارا بمرحلهٔ‌انجام درمیآورد این‌فریضهٔ عظمی‌را نیزتدریجاً وبامدارا ومماشاة باجراگذاشت .

اینك پاره‌ای ازاحادیث شریفه‌که مبین‌این‌معنی ومصدق این‌مدعی‌است :

۱- درکتاب فروع‌کافی، کتاب الزکاة حدیث ۲ : « عن‌عبدالله‌بن سنان . لمانزلت‌آیة‌الزکوة خذ من‌اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وانزلت فی‌شهر رمضان فامررسول‌الله (ص) منادیه فنادی فی‌الناس : ان‌الله فرض‌علیکم‌الزکوة کمافرض‌علیکم‌الصلوة ففرض‌الله عزوجل‌علیهم‌من‌الذهب والفضة‌وفرض‌الصدقة من‌الابل والبقروالغنم ومن‌الحنطة والشعیر والتمر والزبیب فنادی فیهم بذلك‌فی شهر رمضان وعفالهم عما سوی‌ذلك قال لم یفرض بشیء من‌اموالهم حتی حال علیهم الحول من قابل فصاموا و افطروا فامر منـادیه فنادی فی المسلمین :

ایها المسلمون زکّوا اموالکـم تقبل صلوتکم قال ثم وجه عمال الصدقة و عمال الطسوق» .

این‌حدیث‌که بصورت ظاهر سندش بمعصوم نمیرسد مضمونش اینست : هنگامیکه‌آیهٔ زکاة‌که : «خذمن‌اموالهم‌صدقة»بود نازل‌شد واین‌آیه درماه‌رمضان نازل‌گشت ، رسول خدا منادی خود را امرفرمود که در میان مردم ندا دردهد که : خدا برشما زکاة را واجب فرموده‌چنانکه نمازرا واجب‌نمود ، پس‌خدا برایشان زکاة‌را ازطلا ونقره (پول‌رایج زمان) فرض‌وواجب‌کرد وصدقه‌را از شتروگاو وگوسفند وازگندم وجووخرما وکشمش واجب‌فرمود پس‌پیغمبرخدا بدین امر درماه رمضان‌ندا درداد وازغیراینها از ایشان عفو فرمود . عبدالله‌بن سنان‌گفت : پیغمبر برایشان چیزی را فرض ننمود تاسال برایشان گـذشت و آینده آمد پس‌سال دیگر بازروزه گرفتند و افطار کردند آنگاه‌منادی‌رسول‌الله در بین مسلمانان ندا در داد : ای مسلمانان زکاة اموال خود را بپردازید تا نمازهایتان قبول شود سپس رسول‌خدا مأمورین اخذ زکاة را و مأمورین اخذ خراج زا گسیل داشت[1].

۱- ازمتن‌آیهٔ‌شریفهٔ «انما الصدقات‌للفقراء والمساکین والعاملین‌علیها والمؤلفة‌قلوبهم...» نیزبخوبی بدست می‌آیدکه‌اجرای حکم‌زکاة ازسال هشتم‌هجرت ببعد است زیرا دراین‌سال فتح‌مکه‌وجنگ‌حنین اتفاق‌افتادورسول‌خدا ازغنائم این‌جنگ برای‌تألیف‌قلوب تازه‌مسلمانان قریش چیزها داد ومسئلهٔ مؤلفة قلوبهم بعد از سال هشتم بمیان‌آمد پس‌زکاة ازآن‌سال ببعد اجرا شده درروایت منقولهٔ زراره ازحضرت‌امام محمدباقر (ع) زراره میگوید : «سئلته‌عن قول‌الله عزوجل: «والمؤلفة قلوبهم»قال‌علیه‌السلام هم‌قوم وحدوالله عزوجل‌وخلعوا‌عبادة من‌یعبد من دون‌الله وشهدوا ان‌لااله الاالله وان‌محمداً رسول‌الله وهم فی‌ذلك‌شکاك‌فی‌بعض ماجاء به‌محمد فامرالله نبیه ان یتألفهم بالمال والعطاء لکی یحسن اسلامهم و یثبتوا علی دینهم الذی دخلوا فیه فان رسول‌الله (ص) یوم حنین تألف روساء القریش و مضر ومنهم ابوسفیان بن‌حرب وعیینة‌بن‌الحصن الفزاری واشباههم من‌الناس .

حدیث شریف براین معنی دلالت روشن داردکه جریان اخذزکاة اموال که یکی از مصارف آن مؤلفة قلوبهم است‌پس ازسال هشتم صورت‌گرفت واز متن‌حدیث فوق نیزاین معنی‌استنباط میشود زیرا درروایت عبدالله سنان میگوید : رسول‌خدا عمال‌زکاة راباعمال خراج توأم فرستاد وخراج در سالهای آخر اخذ میشد .

دقت درحدیث شریف معلوم میدارد که رسول خدا باچه احتیاط ومدارا این امرمهم را بمرحلهٔ اجرا درآورده است .

به اینطریق که اول وجوب زکاة را اعلام داشت آنگاه آن را در اشیاء معدودی نام برد سپس یکسال بتأخیر انداخت و مجدداً پس از یکسال فرمود : «زکّوا اموالکم» وسرانجام مأمورین اخذ زکاة را با مأمورین اخذ خراج توأم باهم فرستاد .

۲ - ابویوسف متوفای سال ۱۸۲ درکتاب الخراج ص۸۳ مینویسد :
«وحدثنی هشام بن عروة عن ابیه : ان النبی(ص) بعث فی اول الاسلام مصدقاً فقال (ص) خذ الشارف والبکر ذات العیب ولا تأخذ من حزرات الناس شیئاً : رسولخدا (ص) مأمور اخذ صدقه را فرستاد وبه او فرمود : بگیر (از بابت زکاة) ناقهٔ پیر وسالدار و شترجوان دارای عیب ، و از برگزیدهٔ اموال مردم چیزی را مگیر» !

در این حدیث نیز سیاست مماشاة رسولخدا در امر زکاة در ابتدای امر بخوبی واضح وآشکار است .

۳ - درهمین کتاب درحدیثی دیگر که باهمین عبارت است درآن مینویسد: «کره النبی(ص) ان ینفر الناس حتی یفقهوا ویحتسبوا: پیغمبر خدا (ص) کراهت داشت که مردم ازحکم زکاة نفرت گیرند وعلاقه داشت که آنان فقیه شوندو باقصد تقرب اختیاراً بدهند» . بااینکه مردم باید بهترین اموال خودرا درراه خدادهند که «لن تنالوا البرحتی تنفقوا مماتحبون» .

ونیزطبق دستورصریح قرآن نباید اموال بی ارزش ووامانده را ازبابت زکاة بپردازند چنانکه میفرماید: «ولاتیمموا الخبیث منه تنفقون» معذلك رسولخدا(ص) ازباب مدارا ومماشاة بامردم درابتدای امر وازباب تسامح دستور میدهد که ناقهٔ پیر ومعیوب رابگیرند وبرزبدهٔ اموال مردم چشم ندارند !

٤ - درصحیح بخاری ومسلم ودرسنن ابن ماجه جلد اول ص٥٦٨ ودرسنن بیهقی جلد ٤ ص٩٦ وسنن نسائی جلد ۳ ص ۲ :

«... عن ابی معبد مولی ابن عباس قال : قال رسول الله(ص) لمعاذ حین بعثه الی الیمن : انك ستأتی قوماً اهل کتاب فاذا جئتهم فادعهم الی ان یشهدوا ان لااله الاالله وان محمداً رسول الله (ص) فان هم اطاعوا لك بذلك فاخبرهم ان الله فرض علیهم خمس صلوات فی کل یوم ولیلة فان هم اطاعوا لك بذلك فاخبرهم ان الله فرض علیهم صدقة تؤخذ من اغنیائهم فترد علی فقرائهم فان هم اطاعوا بذلك فایاك وکرائم اموالهم» .

مضمون حدیث شریف از ابومعبد شاگرد ابن عباس روایت کرده است که اوگفت : رسول خدا (ص) هنگامی که معاذبن جبل را به یمن میفرستادفرمود توبسوی قومی میروی که اهل کتابند (دریمن هم یهود و هم نصاری وهم ایرانیان بودند) پس همینکه برایشان واردشدی آنانرا دعوت کن که شهادت دهندبراینکه جزخدای یکتا خدائی نیست و اینکه محمد رسول خداست پس اگر دراین قسمت ترا اطاعت کردند، آنگاه ایشانرا خبرده که خدا برایشان درهرشبانه روزپنج نماز واجب فرموده است پس اگر دراین قسمت هم تورا اطاعت کردند آنگاه بایشان خبرده که خدا برایشان زکاة را واجب فرموده است که از اغنیای آنها گرفته شود وبفقرای ایشان داده شود پس اگر دراین قسمت هم ترا اطاعت کردند برحذرباش ازاینکه زبده های اموال آنهارا ازبابت زکاة بگیری .

دراین حدیث نیزباکمال وضوح پیداست که رسولخدا(ص) جانب رعایت و مدارا می پیمود وبامردم ازترس خطرارتداد آنها مماشاة مینمود. مخفی نماندکه مأموریت معاذبن جبل بیمن برای اخذ زکاة درسال نهم هجرت بوده است چنانکه درسنن کسائی جلد۳ص۲ آورده است .

۵- ذیل حدیث یونس بن عبدالرحمن درزکاة اشیاء تسعه درفروع کافی جلد۳ ص۵۰۹ آورده است:

«قال: یونس معنی قوله ان الزکاة فی تسعة اشیاء وعفی عما سوی ذلك انما کان ذلك فی اول النبوة کما کانت الصلوة رکعتین ثم زاد رسول الله منها سبع رکعات وکذلك الزکوة وضعها و سنّها فی اول نبوته علی تسعة اشیاء ثم وضعها

علی‌جمیع‌الحبوب » .

یونس‌میگوید اینکه امام‌میفرماید زکاة رسولخدا از نه چیزبود وازغیرآن عفوفرمود همانا آن‌وضع فقط دراول نبوت (دستورزکاة) بود چنانکه نمازهم دوزکعت‌بود سپس رسولخدا درآن‌هفت‌رکعت درشبانه‌روز اضافه‌کردهمچنین زکاة نیزدراول نبوتش درنه‌چیزبودآنگاه برجمیع‌حبوب‌وضع کردیعنی‌دراینمورد رعایت مدارا ومماشاة نموده طریق تدریج تسامح‌را پیمود.

۶ ـ درتفسیر منهج‌الصادقین جلد۲ ص۲۷۲ چاپ اسلامیه تهران درتفسیر آیهٔ شریفه « لن‌تنالواالبرحتی‌تنفقوا مما تحبون » مینویسد:

آورده‌اندکه بعداز نزول آیه ، ابوطلحهٔ انصاری خدمت رسولخدا آمد وعرض‌کرد: یارسول‌الله! اطیب اموال‌من درنزد من: «بیرحاء» است هرجاکه خدا حکم کند وضع‌کن ، وآن باغی‌بود درغایت خوبی ومرغوبی‌که حضرت رسول(ص) گاه‌گاه به‌آن درآمدی وازآب ومیوهٔ‌آن تناول‌میفرمود . حضرت درجواب‌اوفرمود: بهبه این‌مالیست باسودبسیار ؟![1] پس‌حضرت‌آن‌باغ‌را میان اقرباء ابوطلحه قسمت فرمود .

وزیدبن حارثه اسبی‌را نزد رسولخدا (ص) آورد وگفت : یا رسول‌الله این احب اموال من‌است نزدمن، آنرا درراه خدا صرف‌کن،حضرت اسامةبن زید را برآن سوارکرد ! زیدگفت: « انا اردت ان‌اتصدق‌به »: من میخواستم آن را تصدق داده باشم ! حضرت فرمود : قبله منك: (یعنی‌خدا آنرا از تو قبول میکند) .

دراین‌داستان نیزسیاست‌مدارا ومماشاة بسی‌ظاهراست‌که‌رسولخدا(ص) بچه صورت وکیفیتی مردم را تشویق میکرد که درانفاق اموال خوددرراه خدا

---

۱ ـ درصحیح بخاری کتاب الزکاة ـ باب الزکاة علی‌الاقارب داستان بیرحاء ابوطلحه از انس‌بن‌مالك بمضمون فوق روایت شده است ودرصحیح‌مسلم ص۷۹ج۳ ، ص۱٤۷ج۱ و درهمین‌باب داستان صدقه دادن زینب زن ابن‌مسعود روایت شده‌است که‌زیورهای خودرا خواست‌صدقه‌دهد رسول‌خدا(ص) به‌او فرمود: « زوجك وولدك‌احق‌من‌تصدقت‌به‌علیهم» ودرصحیح مسلم: «لهمااجران اجرالقرابة واجرالصدقة» .

پیشقدم‌شوند، و بابذل‌آن به‌خویشان ونزدیکانشان‌پرداخت مال‌راکه درنزدآنان عزیزتر ازجان‌بود سهل وآسان میساخت .

۷ـ درکتاب‌سنن‌الکبری‌بیهقی جلد... ص۱۵۷ : رسولخدا(ص) هنگامیکه سعدرا برای اخذ زکاة اعزام میدارد میفرماید :

مانند ابورغال مباش ! وسپس شرح میدهد که ابورغال مردی بود کـه حضرت‌صالح پیغمبر (ع) اورا برای‌اخذزکاة بطائف فرستاد وی برگوسفندان مرد طائفی درآمد . آن‌مردرا کودك شیرخوار بی‌مادری‌بودکه ازشیربزی‌اورا شیرمیداد . وی ازابورغال پرسید تو چه‌کسی ؟ ابورغال گفت : من‌از جانب رسولخدا (صالح پیغمبر) مأمور اخذ زکاتم ! هنگامی که آن‌شخص خواست زکاة اموال خودرا بدهد ابورغال چشم بهمان‌یك‌بزی دوخته‌بود که‌آن‌مرد از آن بز بکودکش شیرمیداد . وبااینکه آن‌مردحاضرشدکه پنج‌گوسفند درعوض آن‌یك بزبدهد ، معهذا ابورغال راضی‌نشد ! سرانجام آن‌مرد خشمگین‌شد وبا تیروکمانی‌که داشت اوراکشت وخودبخدمت رسولخدا آمد . همینکه حضرت صالح داستانرا‌شنیددومرتبه‌گفت :

« اللهم‌العن ابارغال ـ اللهم‌العن ابارغال! » .

۸ ـ توصیهٔ امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب (ع) به مأمورین صدقات است چنانکه در نهج‌البلاغه و سایرکتب معتبره ثبت است .

بابیان‌مراتب واحادیث مذکور مسلم‌است که درابتدای امرواولین‌باردر امر اخذ زکاة رسولخدا رویهٔ مدارا ومماشاة گرفته‌است واگر درروزهای‌اول اکتفا بگرفتن زکاة از اشیاء تسعه نموده وازغیرآن موقتاً عفوفرمود روی همین نظر وسیاست بوده‌است صرفنظراز اینکه درآن‌زمان اموالی درجزیرةعربستان جزاشیاء تسعه‌نبود واگرفرضاً بوده چندان اهمیتی نداشته‌است وناچیزبوده‌است و با اینکه احادیث میرساند که رسول خدا از اشیاء دیگر نیز یعنی آنچه درآن سرزمین‌بوده‌است‌اخذزکاة نموده است خصوصاً ذیل‌حدیث یونس‌بن‌عبدالرحمن

وسایر احادیثی که انشاءالله بعداً خواهدآمد .

وگرنه چنانکه احادیث معتبره در اخبار متواتره میرساند زکاة در عموم اموال‌واشیاء است‌وما انشاءالله آن‌احادیث‌رادرمحل‌خود درباب‌احادیث زکاة ازنظر اهل‌بیت‌عصمت علیهم‌السلام ازنظرقارئین محترم میگذرانیم انشاءالله .

اینك باید دید خود رسول خدا ﷺ چگونه زکاة میگرفت ؟

باید دانست که فریضهٔ زکاةآن چنان مهم‌است‌که درآن تنها بصدور امر بدادن‌آن اکتفا نشده بلکه رسولخدا (ص) ازجانب قادر یکتا مأمور بود که‌آن را از کسانیکه مالك اموال زکوی بودند اخذ نماید وگرنه با آنان محاربه و مقاتله‌کند وبا مانعین‌زکاة معاملهٔ‌مشرکین‌وکفاررانماید چنانکه آیات‌وروایات دراین‌باب قبلاً گذشت و آیهٔ شریفه ۷۲ درسورهٔ التوبه نیز که میفرماید : « یا ایهاالنبی جاهدالکفار والمنافقین واغلظ علیهم و مأویهم جهنم وبئس‌المصیر » که در خلال آیات مربوط بزکاة است یعني آیاتی‌که در مذمت کسانی است که از دادن زکاة بخل میورزند مؤید همین معنی‌است و جهاد با منافقین در این آیهٔ شریفه همان جهاد باکسانی است که با ادعای مسلمانی از پرداخت زکاة خودداری میکردند و خلفـای وی نیز به استناد همین آیات با تارکین زکاة بمقاتله پرداختند .

اینك‌باید دید خودنفس مقدس نبوی(ص) پس ازفرمان: «خذمن‌اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها ...[1] » اجرای‌آنرا بچه‌کیفیت انجام داده است ؟

---

۱ ـ علامه فخررازی درتفسیر کبیرخود ص۴۹۲ ج ۴ چاپ اسلامبول نوشته‌است: که‌ابن عباس گفته است رسولخدا (ص) روزی اصحاب‌را خطبه خواند وآنـان را به جمع آوری صدقات تشویق‌کرد . عبدالرحمان‌بن‌عوف چهارهزار درهم آورد و گفت مرا هشت هزار درهم بود چهارهزار درهم برای‌خودوعیال‌خود نگاهداشتم و این چهارهزار درهم را به پروردگار عالم قرض میدهم ، رسول‌خدا فرمود خدا ترا برکت دهد درآنچه دادی‌وآنچه برای خود نگاهداشتی . گویند دعای رسول‌خدا دربارهٔ او قبول‌شد تا اینکه یکی از زنانش یك‌هشتم ارث خودرا که درمیان چهار زن‌او تقسیم‌میشد برهشتادهزاردرهم‌صلح کرد .

برای دریافت این حقیقت همینکه به کتب معتبرهٔ تواریخ و سیر مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که شخص رسول‌الله (ص) برای اخذ زکاة عاملینی به اطراف وقبایل اعزام‌میداشت ونامه‌هائی دراین‌خصوص به‌رؤساء قبایل می‌نگاشت وبا کسانیکه بحضرتش وفود میکردند و عهد و پیمانی بسته میشد درضمن‌آن عهود ومواثیق‌موضوع‌زکاة وخمس‌غنائم‌وسایراموالی‌که میبایستی‌مسلمین‌به‌بیت‌المال اسلامی بپردازند تعیین‌میشد .

ما دراین خلاصه شمارا بپاره‌ای ازمکاتیب وعهودیکه رسولخدا نگاشته است ازکتب معتبره آشناکرده ومتون‌نامه‌های رسولخدارا تاآنجا که مربوط بمطلب ماست از نظر خوانندگان خود میگذرانیم .

متون این‌نامه‌ها از کتب معتبره مانند تاریخ طبری والبداية والنهاية ابن کثیر وفتوح‌البلدان بلادری وطبقات الکبری ابن‌سعد و سیرةالحلبیه وسیرهٔ زینی دحلان و سیرهٔ ابن‌هشام وکنزالعمال و سنن بیهقی وتاریخ ابن عساکر و تاریخ یعقوبی وجمع‌الجوامع سیوطی و امثال آنهـا اخذ شده است و ممکن‌است در ذیل هرنامه‌ای صفحه وشمارهٔ آن‌کتاب را نیز برای اطمینان‌وسهولت‌مراجعه یادداشت‌کنیم .

مفاد این‌نامه‌ها درطی مباحث آینده نیزمورد استفاده قرارخواهد گرفت زیرا دراین‌موضوع سندی محکم است .

→ وعمر نیزچنین کرد وعاصم‌بن عدی انصاری هفتادوسق ازخرمای صدقه آورد و عثمان نیز صدقهٔ عظیمی آورد . اما ابوعقیل یك‌صاع تمر آورد وگفت شب‌گذشته اجرت کارخودرا گرفتم ازمردی درمطابق آب دادن نخلستانی‌که به دوصاع‌خرما قرار بود یك صاع آن را برای خود وعیال‌خود نگاهداشتم وآن دیگررا به پروردگار خود قرض دادم . رسولخدا دستوردادکه آن یك‌صاع‌را نیز درصدقات نهند . آنگاه منافقان از روی طعن گفتندکه اینهـا صدقات خودرا از روی ریا وسمعه می‌آورند وابوعقیل یك صاع خود را آورد تا نامش با بزرگان مذکورشود و حال اینکه خدا ازیك‌صاع‌او بی‌نیاز است لذا خدایتعالی آیهٔ شریفهٔ «الذین یلمزون المطوعین فی‌الصدقات»را نازل فرمود. (ازاین داستان معلوم‌می‌شودکه در صدر اول نصابی برای زکاة نبوده وهرمسلمانی خودرا موظف میدانست‌که آنچه‌راتوانایی دارد تقدیم رسولخدا نماید .

متن نامه های رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله

به‌رؤساء قبایل درخصوص زکاة

دراین‌باب نامه‌هائی‌که ازرسول‌خدا (ص) به‌رؤساء قبایل آورده میشود برای اطمینان قارئین وبررسی فضلا واهل تحقیق متن‌عربی آن مکتوبات‌شریفه را عیناً نقل می‌کنیم لکن‌درترجمه بهمان منظور و مطلوب‌خودکه موضوع‌زکاة وخمس‌است اکتفا مینمائیم . زیرا ترجمه تمام جملات این مکتوبات مطلب‌را طولانی میکند و آن‌برخلاف منظور ما میباشد . اینك‌یکی ازآن‌توقیعات‌رفیعه که رسولخدا (ص) به ملوك حمیرصادر فرموده است: متن‌نامه:

۱ـ بسم‌الله الرحمن الرحيم : من محمد النبی رسول الله‌الی‌الحارث ابن عبدكلال ونعيم‌بن عبدكلال‌والنعمان قیل‌ذی‌عين وهمدان و مغافر. اما بعد ذالكم‌فانی احمد اليكم‌الله الذی لااله الاهو . اما بعد : فانه قدوقـع بنا رسولكم‌مقبلنامن ارض‌الروم فلقينابالمدينةفبلغ ما ارسلتم وخبر ماقبلكم وانبأنا باسلامكم وقتلكم المشركين وان الله قد هديكم بهدايته ان اصلحتم و اطعتـم‌الله ورسوله واقمتم الصلوة وآتيتم‌الزكاة واعطيتم من‌المغانم خمس‌الله وسهم نبيه‌وصفيّه‌وما كتب على المؤمنين من‌الصدقة من‌العقار ماسقت العين‌وماسقت‌السماء وكل‌ماسقی بالغرب نصف‌العشرو فی‌الابل فی الاربعين ابنة لبون وفی ثلاثين من‌الابل ابن لبون ذكروفی كل‌خمس من‌الابل شاة وفی‌كل عشر من‌الابل شاتان و فی‌كل اربعين من البقر بقرة وفی كل ثلاثين من البقر تبيع جذع او جذعة وفی‌كل اربعين من‌الغنم‌سائمة شاة وحدها وانها فريضةالله التی

فرض علی المؤمنین فی الصدقة فمن زاد خیراً فهوخیرله و من ادی ذلك واشهد علی اسلامه وظاهر المؤمنین علی المشرکین فانه من المؤمنین، له مالهم، وعلیه ما علیهم ومن کان علی یهودیته اونصرانیته فانه لایفتن عنها وعلیه الجزیة : علی کل حال ذکر او انثی حر او عبد دینار واف اوقیمته من المعافر اوعرضه ثیاباً فمن ادی ذلك الی رسول الله فان له ذمة الله وذمة رسوله ومن منعه فانه عدو لله و لرسوله[1].

دراین‌نامهٔ شریفه چندنکته جالب‌است که ما بعضی ازآنرا درمنظورخود یادآور میشویم :

١ـ اینکه این‌نامه پس از بازگشت رسول خدا از جنگ تبوك‌است که در سال نهم هجرت واقع‌شدکه‌آن سال یاسال قبل از آن اخذ زکاة میشد .

٢ ـ خمس از غنائم جنگ است و رسول خدا از آن جهت از آنان خمس‌را مطالبه مینمایدکه خبر یافته‌است که‌آنان بامشرکین قتال کرده‌اند .

٣ ـ درزکاة بطورکلی هرچه ازچشمه سار وآسمان‌آبیاری میشود یکدهم آن‌را وهرچه بادلو وامثال آن آبیاری‌میشود یك بیستم آنرا خواستار است و دیگرسخنی‌ازغلات‌اربع خاصه‌نیست وانحصار به‌آن‌ندارد بلکه تمام‌محصولات را شامل‌است .

٤ ـ آنگاه تعیین نصاب زکاة حیوانات‌را بشرحی روشن معلوم میکند .

٥ ـ دراین‌نامه سخنی ازطلاونقرهٔ مسکوك نیست و معلوم میشودکه چنین پولی دربین‌آنها رایج نبوده یااینکه رسول‌خدا (ص) درطریق مماشاة و تسهیل بوده است .

٦ ـ آنانرا تشویق میکند که اگر زیاده کنند و بیشتر دهند برایشان بهتر است و مانند پاره ای از متفقهین بخیل و کوردل گفته نشده است که در

١ ـ سیرهٔ ابن‌هشام جلد ٤ ص ٢٥٨ و ٢٦٠ فتوح‌البلدان بلاذری ص٨٢ تاریخ طبری ج٢ ص٣٨١ البدایةوالنهایة ابن‌کثیرجلد٥ ص٧٥ سیرةالحلبیه‌جلد٣ ص٢٥٨ سیرهٔ زینی دحلان که درحاشیهٔ سیرةالحلبیه چاپ شده ج ٣ ص ٣٠ .

فلان مورد دادن زکاة حتی مستحب هم نیست ! چنانکه شرح آن بیاید انشاء الله تعالی .

٢ ـ نامه‌ایست که رسول‌خدا (ص) به عمروبن حزم نوشته است واین در زمانی بوده که اورا به‌ولایت نجران فرستاده است :

بسم‌الله الرحمن الرحیم ـ یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود عهد من رسول‌الله لعمروبن حزم حین بعثه‌الی‌الیمن .

دراین نامهٔ‌مبارك پاره‌ای ازمعالم دین‌را تعلیم میفرماید که‌چون‌با مقصد ما ارتباطی ندارد ازخوف تطویل صرفنظر میکنم تا آنجا که مینویسد :

وامره‌ان یأخذمن‌الغنائم(المغانم‌خل) خمس‌الله وماکتب‌علی‌المؤمنین فی الصدقة : العقار فیما سقت السماء العشر و فیما سقت الغرب نصف العشر و فی کل عشر من الابل شاتان و فی کل عشرین اربع و فی‌کل ثلاثین من البقر تبیع اوتبیعة جذع اوجذعة و فی‌کل اربعین من الغنم السائمة شاة فانها فریضة التی افترض‌الله علی المؤمنین فی‌الصدقة فمن‌زاد فهوخیرله .[1]

دراین نامه چیزی زاید برآنچه درنامهٔ قبلی بود نیست تایادآور شویم و ما آنرا از باب تیمن و تأیید نامهٔ‌قبل ومنظورخود آوردیم .

برطبق نقل ابن عساکر درتاریخ خود جلد ٦ ص ٢٧٤ رسول خدا (ص) نامه ای نیز توسط همین عمروبن حزم برای ملوك حمیر فرستاده که عیناً نقل میکنیم و یادآور میشویم‌که ممکن است این نامه‌را رسول‌خدا بعد ازآن نامه فرستاده باشند . اینك عین نامه :

بسم الله الرحمن الرحیم ـ من محمد النبی الی شرحبیل بن‌عبدکلال و نعیم‌بن‌عبدکلال والحارث‌بن‌عبدکلال قیل ذی عین و مغافروهمدان .

١ ـ سیرهٔ ابن‌هشام ص ٢٦٦ ج ٤ .

اما بعد: فقد رجع رسولکم واعطیتم من‌الغنائم خمس‌الله عزوجل وما کتب علی‌المؤمنین من‌العشر فی‌العقار ما سقت السماء ان کان سیحاً او بعلا ففیه العشر اذا بلغ خمسة اوسق وماسقی بالرشا والدالیة ففیه نصف‌العشر اذا بلغ خمسة اوسق وفی کل خمس اواق من الورق خمسة دراهم فمازاد ففی کل اربعین درهماً درهم و لیس فیما دون خمس اواق شیء و فی کل اربعین دیناراً دینار و ان الصدقة لاتحل لمحمد ولا لاهل بیته انما هوالزکوة تزکوا بها انفسکم ولفقراء المسلمین او فی‌سبیل‌الله‌عزوجل ...

در این نامهٔ شریفه نیز مطالبی است که ما اختصاراً پاره ای از آن را یادآور میشویم :

۱ ـ تأییدمطالب نامه‌های قبلی‌است: از آن‌جمله اینکه‌خمس‌غنائم خاص خدای‌عزوجل‌است تارسولخدا باآن چه‌کند ؟

۲ ـ درمحصولات زراعتی بطورکلی هرگاه آب‌برروی آنها از آسمان یاچشمه‌سارجاری‌شود یااینکه بوسیلهٔ ریشهٔ‌خود اززمین جذب‌آب‌نمایندکه‌عرب به آن بعل میگوید یکدهم است و اگر آبیاری بوسیلهٔ چرخ ودلو و امثال آن ـ از قبیل موتورآلات دراین زمان‌باشد ـ یك بیستم است وانحصار بغلات اربع ندارد .

۳ ـ دراین‌نامه تعیین زکاة پول‌شده که هرگاه پنج اواق (ظاهراً دویست درهم) باشد پنج درهم است و اگر چهل دینار باشد یکدینار است ، واین میرساند که اگر درنامهٔ قبلی ازآنان مطالبهٔ زکاة پول نشده فقط ازباب تسامح ومدارا بوده‌است .

۴ ـ دراین نامه نکتهٔ تازه‌ایست و آن اینکه زکاة برمحمد و خانواده‌اش حلال نیست و فقط برای آن است که اولاً خود شماها از بخل مال و حب جمع‌آوری‌ثروت واتکاء برآن پاك شوید وثانیاً زندگی ومعیشت فقرای مسلمین تأمین‌شود ویا اینکه درراه‌خدا درامورعام المنفعه و مؤسسات اجتماعی وجهاد

فی‌سبیل‌الله مصرف گردد .

واین قید برای آن‌است‌که توهم وسوءظنی پیش‌نیاید که‌رسولخدا ازاین طریق میخواهد زندگی ومعیشت‌خویش را تأمین‌کند .

نامهٔ دیگری نیز طبق‌نقل طبقات ابن‌سعد وفتوح‌البلدان بلادری ص ۸٤ و تاریخ‌یعقوبی رسول‌خدا(ص) به سران یمن نوشته‌است که‌گرچه ازحیث مضمون و حتی عبارت شبیه نامه‌ای‌است‌که به‌ملوك حمیر فرستاده است اما بهرصورت نامهٔ مستقلی‌بوده‌است که‌آنرا ازتاریخ یعقوبی نقل میکنیم .

٤ ـ بسم‌الرحمن‌الرحیم ـ هذاکتاب من محمد رسول‌الله الی اهل‌الیمن فانی احمدالله الیکم الذی لااله‌الاهو . وقع بنا رسولکم مقدمنا من ارض‌الروم فلقینا بالمدینة فبلغنا ما أرسلتم به و اخبرنا ماکان قبلکم ونبأنا باسلامکم و ان‌الله قد هداکم ان اصلحتم و اطعتم‌الله و اطعتم رسوله و اقمتم‌الصلوة وآتیتم‌الزکوة واعطیتم من‌الغنائم خمس‌الله و سهم‌النبی والصفی و ما علی‌المؤمنین من‌الصدقة عشرما سقی‌البعل و سقت السماء و ما سقی بالقرب (الغرب خ ل) نصف العشر و ان فی‌الابل من‌الاربعین حقة قد استحقت الرجل اوهی‌جذعة وفی‌الخمس والعشرین ابن مخاض وفی کل‌ثلاثین من‌الابل ابن لبون وفی کل‌عشرین من الابل اربع شیاه و فی‌کل اربعین من‌البقر بقرة و فی کل ثلاثین من‌البقرتبیع ذکرا وجذعة وفی‌کل اربعین من‌الغنم شاة فانها فریضةالله التی افترض‌الله علی‌المؤمنین فمن زاد فهوخیرله .

در این‌نامه نیزچنانکه قبلاً گفتیم آنچه‌مورد نظر ومطلوب است آن‌است که درکلیهٔ محصولی‌که ازآسمان آبیاری‌میشود ویاباریشهٔ‌خود آب‌را اززمین جذب‌میکند مانند درختان وامثال‌آن‌باید یکدهم‌آن زکاة داده‌شود واگربوسیلهٔ دلو و مشك و چاه و امثال آن آبیاری میشود زکاة در آن یك بیستم است و هرگز سخنی از غلات اربع و انحصار بآنها نیست و نباید هم باشد زیرا

محصولات غذائی عموم درجهان که به‌حد وفور دراکثربلاداست منحصربه‌غلات اربع نیست !

آخرین نامه‌ای که دراین باب می‌آوریم ومناسبت باموضوع ومقصودما دارد نامه‌ایست که طبق نقل ابن سعد درطبقات الکبری جلد۱ ص۳۴۹رسولخدا(ص) به وائل بن حجرنوشته‌است . .

اینك متن‌نامه تا آنجاکه بامقصود ما بستگی دارد :

۵ ـ بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم ـ هذا کتاب من محمد النبی لوائل بن‌حجر قیل حضرموت . انك اسلمت و جعلت لك مافی یدیك من الارضین والحصون و ان یؤخذمنك من کل عشرة واحد لینظرفی‌ذلك ذوعدل .

دراین‌نامه رسول‌خدا میفرماید : تواسلام آورده‌ای وبرای خود درآنچه اززمینها وحصارهاکه درتصرف تومیباشد مقرراتی‌وضع کرده‌ای و اینکه ازهر آنچه که‌داری ازهرده یکی گرفته‌شود! البته‌دراین‌باره باید اشخاص‌عادل‌نظارت کنند . که آنچه از این نامه مفهوم میشود آن است که حداقل آنچه ازصاحبان اموال‌برای‌تأمین‌حوائج فقرا وتهیهٔ مصارف‌فی‌سبیل‌الله گرفته‌می‌شود یکدهم‌است وآن‌منحصر به‌اشیاء تسعه نیست که درهرکجاکه‌بود ازآن‌زکاة بدهند واگرنبود ازپرداخت آن‌معاف‌باشند. هرچندداراى اموال ومحصولاتی‌باشندکه‌چندان‌برابر غلات اربع مصرف وسود ودرآمد داشته باشد !

دراینجا رسول‌خدا میفرماید : باید عادلی‌دراین پرداخت زکاة نظارت کند !

کاش کسی‌هم بجامدین متفقه می‌گفت : دراین چهار چوب خشك اسلام خفه‌کن شما باید اشخاص‌عادل وفهمیده نظارت‌کنند !

نتیجه‌گیری از آنچه نگاشته شد .

مراد ما ازتألیف این‌رساله وترتیب این‌مقاله‌آن است‌که ثابت نمائیم‌که پروردگارجهان وباعث پیغمبرآخرالزمان (ص) ونازل‌کنندهٔ قرآن که زکاة را دردین اسلام ازارکان مهمه وفرائض عظیمهٔ دائمهٔ الهیه‌قرار داده است منحصر به‌اشیاء تسعه: (شتر وگاو وگوسفند ونقدین وغلات اربع) نیست‌که هرکس که دارای فقط این اشیاء بود بحد نصاب ، زکاة براو واجب‌است وآن کس‌که فاقد این اشیاء بود هرچند ازاموال‌واشیاء دیگرمیلیونها ومیلیاردها داشته باشد زکاة براو واجب‌نیست ! چنانکه پاره‌ای‌ازفقهای جامدزمان‌ما به‌تقلید ازفقهاء جامدگذشته قائلند .

چنانکه‌گفتیم منظورما از پیش بردن مدعای خود بباطل و مجادله نیست بلکه آنچه را فهمیده‌ایم بین‌خود وخداآنرا حجتی قوی و دلیلی محکم میدانیم وبمعرض‌مطالعه وقضاوت ارباب فضل‌وانصاف میگذاریم. ویقین‌داریم راه ما صحیح و نظرمان درست و در عین حال بحقانیت و عظمت دین مناسب‌تر و برازنده‌تر است .

مدعای ما این‌است‌که خداوند عالم و آفرینندهٔ بنی‌آدم که در دین مبین خود زکاة را مقرر و مقدر فرموده است از روی حکمت بالغه چنانکه اخبارو احادیث وارده ازاهل‌بیت عصمت سلام‌الله‌علیهم نیز مبین ومؤید آن‌است ، آن بودکه مصارف هشتگانهٔ زکاة درطی ادوار ومرور ازمنه‌که عمدهٔ‌آن مصارف تأمین حوائج فقرا ومساکین و ذخیرهٔ آمادهٔ مصالح اجتماعی مسلمین و پشتوانهٔ حوادث ونکبات وامداران وغارمین‌است همیشه ودرهر عصر ومصری بطریقی سهل وآسان حاصل شود .

واین منظورفقط درصورتی ممکن و میسور است‌که هرچیزی‌که دارائی هرعصرومصری‌را درهرزمانی‌تشکیل‌میدهدمشمول‌زکاةشود. چنانکه درسرزمین حجاز، شترودربلاد دیگر، گاو وگوسفند ودرنقاط مختلفه ، گندم وبرنج وجو و نخود وامثال‌آن ودر زمانی‌که‌پول‌رایج طلا ونقره است‌آن پول ، ودر زمان‌ما که اسکناس وچکهای‌تضمین شده واوراق بهاداردیگری است‌وهمان‌خاصیت پول‌را دارد تمام اینهامشمول زکاةاست وهرگونه ثروت بهرصورت‌که باشد و رفع احتیاجات آدمی کند و در معاش و زندگی بکار آید[1] مشمول فرمان واجب‌الاذعان خالق‌سبحان‌که «و انفقوا مما رزقناکم : از هرچه بشما دادیم زکاة بدهید» وانحصار به‌اشیاء معدود یا ناموجودی‌ندارد ، جمود برلفظ معین وتمسك‌به عادت وشیوهٔ مخصوصی شایستهٔ دین‌مبین ابدی که عهده‌دار سعادت دوجهانی‌خلق جهان‌است نبوده و نیست بلکه‌هر فرد وملتی که بر شیوه و عادت مخصوصی‌جمودکند دیریازود وجودش درعرصهٔ وجودمفقود ونابودخواهدشد. زیرا تطور وتحول درعالم‌کون وفساد ازسنت‌های تغییر ناپذیر الهی است ، و این‌سنت هرگز تابع‌افکار جامد وآراء خشك وبیحاصل عده‌ای‌خشك ومتعصب نخواهدشد ! واین‌خود یك‌آفت‌بزرگ وتهمت‌عظیمی‌است‌که بخواهیم دین‌خدا

---

۱ ـ مثلا دردیه قتل ازطرف رسول خدا صلی‌الله علیه وآله برای آن در زمان رسول خدا اشیائی تعیین شده وفریقین نیز درکتب خودآورده‌اند چنانکه ابویوسف درکتاب(الخراج) ص ۱۵۵ مینویسد: «قال ابویوسف حدثنی‌محمدبن ابحق عن‌عطاء ان‌رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه وسلم وضع الدیة علی‌الناس فی‌اموالهم علی‌اهل الابل مائة بعیر وعلی اهل الشاة الفی‌شاة وعلی اهل البقر مأتی بقرة وعلی اهل البرد مأتی حله» ـ میگوید : رسول خدا دیه‌را بر اموال‌موجود مردم‌وضع‌کرد : برکسانی‌که‌شترداشتند صد شتروبرکسانی‌که گوسفندداشتند دوهزار گوسفند وبرکسانی‌که‌گاو داشتند دویست گاو وبرکسانی که برد داشتند دویست حله مقرر فرمود .

پس درحقیقت مقصود دیه‌بوده نه اخذ جنس وچون درآن زمان درسرزمین عربستان وبیابان‌های هولناك آن شتر اهمیت بسیارداشته لذا صد شتر را برابر با دوهزار گوسفند می‌گرفتند وگرنه درزمان ما صد شتر برابر با پانصد گوسفند هم نیست با اینکه نسل شتر هم در انقراض است‌آیا هنوز هم دیهٔ خون یکنفر برابر باصد شتراست ؟!

را منحصر بعادت‌جاری وسنت‌معمول برهه‌ای اززمان دربین‌عده‌ای ازمردمان درقطعه‌ای از روی زمین کنیم .

وبگوئیم : چون‌درزمان پیغمبرخدا صدشتردیهٔ‌خون یکنفربوده دراین‌زمان نیز درتمام نقاط روی‌زمین دیهٔ خون وقتل همان‌صد شتراست ولاغیر چنانکه تا چندی‌قبل هم درایران پاره‌ای ازآخوندها همین کار را میکردند یعنی موقعیکه دیه مینوشتند شترتعیین مینمودند[1] !

دینی‌که زکاتش‌منحصر به‌اشیاء معدود وگاه ناموجود باشد مانند شتر و طلا ونقرهٔ مسکوك‌که دربسیاری ازممالك دنیا نیست یا اگرهست‌مشمول زکاة نیست یا دیهٔ‌جنایات اومنحصر به شترباشد ویا آلات و ادوات جنگش منحصر به‌تیروکمان باشد، و... و ... چنین‌دینی جزدرخواب وخیال برای‌همیشه وجود وتحقق نخواهد یافت؟ !

---

۱ ـ چنانکه بارها گفته‌ایم پاره‌ای از احادیث‌که درآن قید شیئی بصورت خاصی شده‌است ناظر بوضع‌زمان ومقتضای آن عصربوده‌است مانند تهیهٔ اسلحه ازسپر وشمشیر ونیزه وتیر ودادن زکاة ازشتر وگاو وامثال آن .

چنانکه دربارهٔ زکاة فطره‌درحدیث ۲۲۶ تهذیب جلد ٤ ص ۷۹ روایتی ازحضرت امام علی‌النقی علیه‌السلام درجواب نامهٔ ابراهیم بن‌محمد الهمدان وارداست‌که مضمون آن اینست‌که : فطره‌یکصاع ازقوت اهل بلد تواست براهل مکه و یمن و طائف و اطراف شام ویمامه وبحرین وعراقین وفارس واهواز اما براهل اوساط شام یکصاع‌کشمش‌است وبر اهل‌جزیره وموصل وجبال‌برتمام اینها‌گندم‌یا جواست وبراهل‌طبرستان (گیلان‌ومازندران) برنج‌است وبر اهل خراسان گندم است جز اهل مرو وری که باید کشمش بدهند وبر اهل مصرگندم است و براعراب کشك است !

آیا واقعاً امروز هم‌اهل این‌بلاد باید حتماً از بابت زکاة فطره این‌اشیاء را بپردازند و لا غیر ؟!

درحدیث ۲٤۸ همین باب از همین‌کتاب روایتی‌است «عن ابی عبدالله علیه‌السلام : التمر فی الفطرة افضل من‌غیره لانه اسرع منفعة وذلك انه اذا وقع‌فی ید صاحبه اکل‌منه» حضرت‌حکمت افضلیت‌فطره ازخرما را برای‌آن دانسته‌است که چون در دست فقیر می‌آید بسرعت میتواند ازآن استفاده کرده فوراً بخورد .

آیا واقعاً این‌حکمت‌درهمه وقت وهمه‌جا صدق میکند؟ وبهتر ازخرما چیزی‌نیست؟

پس اگرمی‌بینیم که رسول‌خدا (ص) درزمان‌خود ودرمحیط‌خودش یعنی سرزمین‌حجاز زکاة ازشتر وگاو وگوسفند میگرفته واحیاناً ازگندم وجووامویز وخرما نام برده است (وحال‌اینکه دیدیم درنامه‌های مبارکش به رؤساء قبایل اصلا چنین کاری‌نکرده است) .

ویا اینکه برای اعداد قوا وتهیهٔ آلات جنگ دستور آماده کردن سپر و شمشیر وتهیه نمودن نیزه وتیرداده است ناظر بوضع زمان خود اوبوده و هرگز نظرش‌این‌نبوده‌که‌درتمام ازمنه واعصارمردم ناچار باشند ازهمان‌دستوربهمان صورت وکیفیت پیروی وتبعیت کنند!

چنانکه آیات جاویدان‌کتاب خدا را می‌بینیم که اصلا نامی ازاین‌اشیاء نمیبرد واحکام‌را دراین‌امور به‌حال‌اطلاق‌میگذارد تاشامل تمام ازمنه واعصار باشد چگونه‌میتوان زمین وآسمان‌را درتمام ادوار وازمان‌در یکنقطه‌میخکوب کرد وبیک‌صورت وحالت واداشت تا ازچهارچوب سنت وعادتی‌که‌دراندکی اززمان درمیان قلیلی ازمردمان‌آن‌هم مردمانی بدبخت وبینوا ساری و جاری بوده‌است تجاوزنکنند! تاهمه مردم‌درهمه اعصار وامصارثروت خودرا منحصر به اشیاء تسعه‌معلوم وقوای خود را بشمشیروسپر ونیزه معدوم و چیزهای موهوم کنند «تعالی‌الله عما یقول‌الجاهلون علواً کبیراً» .

نه خیر! هرگزچنین نیست وگرنه بایدگفت: دین‌اسلام‌العیاذبالله منحصرو مقید بعدهٔ‌معدودی‌بوده‌دربرهه‌ای‌اززمان که‌بموازات وتناسب ثروتشان لباسشان نیز منحصر بردا ونعلین وغذایشان بشیرشتر و خرما و خانه‌هایشان به کوههای بی‌سقف وخیمه‌ها وچادرهای‌سیاه ازموی بز وچوبهای‌جنگلی‌بوده ودیگرمورد ومحلی‌ندارد، «نعوذ بالله من‌هذا المقال ونستجیربه‌من‌انحاء هذا الخیال!» این بهتانی‌عظیم وتهمتی‌بزرگ وجنایتی بس‌شنیع‌تر ازکشتن انبیاست ! «فانه ضلال فوق‌کل ضلال» .

و ما بیاری خدا درطی مباحث این کتاب ثابت خواهیم کرد که مطلب چنین نیست و روشن خواهد شد که دین اسلام در تمام ازمنه و اعصار و امکنه

و ادوار پیشاپیش تمام‌جوادث و ترقیات بشری‌است ودر هردور وکوری قابل تبعیت و ضامن سعادت دنیا وآخرت‌پیروان خوداست «والله یهدی‌من یشاء الی صراط مستقیم» .

زکاة شامل هرچیزی است که عنوان مالیت داشته باشد

دلیل ما از کتاب خدا :

اولین ورق‌راکه از کتاب خدا می‌گشائیم بعداز سورهٔ «الحمد» باین‌آیهٔ شریفه برمیخوریم :

«الم ذلك‌الکتاب لاریب‌فیه هدی‌للمتقین الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون : این‌کتابی است که شك وریبی درآن نیست و موجب هدایت‌پرهیزگاران‌است‌آن چنان‌کسانی‌که به‌غیب ایمان داشته ونماز را بپای‌میدارند وازآنچه روزی ایشان‌کرده‌ایم انفاق میکنند (زکاة میدهند)

اگربه آیات‌کریمهٔ قرآن آشنائی داشته‌باشیم دربسیاری ازآیات‌دیده‌ایم که بعدازکلمهٔ صلوة‌کلمهٔ «زکوة» راردیف میکند .

دراینجا نیز بعداز جملهٔ «یقیمون الصلوة» جملهٔ «و مما رزقناهم ینفقون» را به‌دنبال آورده‌است. بسابقهٔ ذهنی متوجه می‌شویم‌که مراد از «مما رزقناهم ینفقون» همان زکاة‌است. پس چرا «مما رزقناهم؟!» یعنی‌ازآنچه روزی ایشان کرده‌ایم؟ شاید بجهت القائات وسفسطه‌هائی‌که مغرضین برای فرار ازحقیقت کرده‌اند درخاطرمان چنان‌خطور کندکه‌ممکن‌است‌مراد از«ممارزقناهم‌ینفقون» زکاة نباشد بلکه‌انفاقات مستحبه‌باشد درحالی‌که قرینه‌مخالف آن‌است‌زیرا :

اولاً - هرگزشارع درکلام مجید از امرواجب عدول نکرده که آن را واگزارنموده بامر مستحب‌بپردازدکه مخالف‌چند اصل است .

ثانیاً - عادت وسنت‌قرآن اینست‌که همیشه دردنبال‌کلمهٔ صلاة‌کلمهٔ زکاة

را می‌آورد ودراینجا نیز همان است .

ثالثاً - کتب تفاسیر عموماً متفقند که مراد از «مما رزقناهم» همان زکاة است‌که دردرجهٔ اولی‌زکاة واجبه‌هست هرچند شامل مستحب‌هم بشود .

اینك‌کتب تفاسیر :

تفسیرمجمع‌البیان طبرسی‌که ازتفاسیر مهم ومعتبر شیعه است درجلد اول ص۳۹ چاپ اسلامیه درذیل‌آیهٔ‌شریفه چنین نوشته است :

«و مما رزقناهم ینفقون یرید و مما اعطیناهم و ملکناهم یخرجون علی وجه‌الطاعة وحکی‌عن‌ابن‌عباس انه‌الزکوة‌المفروضه: مراد ازممارزقناهم‌یعنی‌از آنچه به ایشان عطا کرده و بملکیت آنان در آورده‌ایم از روی فرمانبرداری خدا اخراج میکنند» .

وازابن‌عباس (که‌حبر امت است) حکایت‌شده‌که اوگفته است مراداز‌آن همان زکاة واجب‌است .

به تفسیر «التبیان» شیخ‌طوسی رحمةالله علیه مراجعه می‌کنیم در جلد اول ص ۲۱ چاپ‌تهران درذیل آیهٔ‌شریفه نوشته‌است :

«وقوله: ومما رزقناهم ینفقون حکی‌عن ابن‌عباس انهاالزکوة المفروضة یؤتیها احتساباً» که معنایش‌همان است‌که گفته شد .

به تفسیرمنسوب به‌خود ابن عباس مراجعه می‌کنیم در ص ۹ از جلد اول (درحاشیهٔ الدرالمنثور) چنین نوشته است :

«یؤدون‌زکوة اموالهم» (یعنی‌زکاة‌اموالشان را میپردازند) این‌تفسیرجملهٔ «مما رزقناهم ینفقون» است .

تفاسیرشیعه عموماً آن‌را به‌معنی‌زکاة واجبه‌گرفته‌اند و در تفاسیر عامه و خاصه‌اختلافی نیست‌که مراد ازکلمهٔ «مما رزقناهم ینفقون» زکاة مفروضه‌است یا لااقل اعم‌است .

حال ما ازکسانیکه‌قرآن راکتاب آسمانی خود میدانند ومأمورنداوامر آن‌را اجرا کنند سؤال میکنیم آیا میتوانند خود را قانع‌کنند که مراد از «مما

رزقناهم» فقط شتروگاو وگوسفند ونقدین وغلات اربع است وسایر اموال وغلات ازبرنج ونخود و ارزن و امثال آن و هزاران انواع ماشین‌ها و کارخانه‌ها و تجارتخانه‌ها و اسکناسها و چکها وامثال آن از «مما رزقناهم» نیست و فقط باپرداخت زکاة شتر وامثال آن خودرا بریء الذمه دانند؟! اگرچنین می‌فهمند ما را با آنان کاری نیست !

این کلمهٔ مبارکه «ومما رزقناهم» رادرسایرآیات قرآن از نظر مفسران تعقیب میکنیم :

در سورهٔ الانفال آیهٔ ۲ «انما المؤمنون الذین اذا ذکرالله وجلت قلوبهم واذاتلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً وعلی ربهم یتوکلون الذین یقیمون الصلوة و ممارزقناهم ینفقون اولئك هم المؤمنون حقاً لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم: مؤمنین فقط کسانیند که هنگامی که خدا مذکورمیشود دلهای ایشان ترسان میشود وآن هنگام که آیات خدا برایشان تلاوت گردد ایمانشان فزونی گیرد و بر پروردگارشان توکل نمایند آنان کسانیند که نماز را بر پا میدارند و از آنچه روزی ایشان کرده‌ایم انفاق میکنند (زکاة میدهند) آن گروه حقاً مؤمنانند».

درتفسیر طبرسی جلد ٤ ص ٥١٩ مینویسد: «والذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون قدمر تفسیره فی سورة البقرة وانما خص الصلوة والزکوة بالذکر لعظم شأنهماوتأکـامرهماولیکون داعیاً الی المواظبة علی فعلهما» میفرماید، تفسیر: «یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون» درسورهٔ البقره گذشت (یعنی همان تفسیری که قبلا آوردیم) ونماز وزکاة ازآن جهت اختصاص بیادآوری داشتند که شأن این دو فریضهٔ عظیم وامر آنها مؤکداست ونیزبرای آنکه داعی برمواظبت برامر آنها بوده باشد.

در تفسیر منهج الصادقین جلد ٤ ص ١٦٤ نیز تفسیری بهمین مضمون و عبارت است.

درسورهٔ «الحج» آیهٔ ٣٤ و٣٥ : «وبشرالمخبتین الذین اذا ذکرالله وجلت

قلوبهم والصابرین ما اصابهم والمقیمی الصلوة ومما رزقناهم ینفقون».

نیزدرتفسیرطبرسی جلد۷ ص ۸٤ درتفسیراین آیه مینویسد: «ومما رزقناهم ینفقون ای یتصدقون عن الواجب و غیره».

ودرتفسیرطوسی (التبیان) جلد۲ ص۳۰٤ مینویسد: «ومما رزقناهم ینفقون ای مما ملکهم الله وجعل لهم التصرف فیه».

درتفسیرمنهج الصادقین جلد ٦ ص١٦٦ نیز«مما رزقناهم ینفقون» همان معنای زکاة را دارد.

وبالاخره هرچه ازاین قبیل آیات است مربوط بزکاةاست ومراد از «مما رزقناهم» نیزهمهٔ آن چیزهاست که خدا بهبندگان خود عطافرموده است. حالا فقط مغزنیرومندی میخواهد که بفهمد آیامراداز«مما رزقناهم» فقط شتروگاو وگوسفند است که دارائی آنروز مردم حجاز راکه ازحیث معیشت ودارائی بدبخت ترین مردم روی زمین بودند تشکیل میداد وزکاة فقط براین اموال واجب است؟! یا به هرآنچه که عنوان مالیت داشته ومردم بتوانند ازآن درمعیشت خود استفاده نمایند درهرعصرومصری بعداز تحقق نصاب زکاة واجب میشود!

تا اینجا کلمهٔ «مما رزقنا» را با جملهٔ خبریه که دراصطلاح اهل ادب و اصولیون آکد درامراست آوردیم.

اینك این کلمهٔ مبارکه را با فعل امر (انفقوا) از قرآن ـ کتاب آسمانی خود ـ می‌آوریم.

در سورهٔ «البقره» آیهٔ ۲٥٤ میفرماید: «یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی یوم لابیع فیه ولاخلة ولاشفاعة والکافرون هم الظالمون: ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ازآنچه روزی شماها کرده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی برسدکه درآن خرید وفروشی نیست ودوستی وشفاعتی وجود ندارد وکافران همان ستمگرانند».

درتفسیر این آیه در«التبیان» طوسی جلداول ص ۲٦۳ مینویسد: «یا ایها الذین آمنوا خطاب للمؤمنین یأمرهم بالانفاق مما رزقناهم و الانفاق المأمور به

علی وجه‌الفرض ههنا الزکوة وغیره» ومعلوم میدارد که مراد از «مما رزقناکم» هرچه خداوند بشما روزی کرده‌است بروجه فرض انفاق کنید که فرد شاخص آن زکاة میباشد .

درآیهٔ ۲۶۷ همین سوره میفرماید: «یاایها الذین آمنوا انفقوا من‌طیبات ماکسبتم وممّا اخرجنا لکم من‌الارض: ای‌کسانیکه ایمان‌آورده‌اید انفاق‌کنید ازپاکیزه‌های آنچه‌کسب کرده‌اید (ازتجارت وصنعت وغیره) وازآنچه اززمین برای شما بیرون‌آوردیم» (ازحبوبات ومیوه‌ها ومعادن وامثال آن) .

درتفسیر«التبیان» جلداول ص ۲۷۶ مینویسد: وقوله: «انفقوا من طیبات ماکسبتم یدخل‌فیه الزکوة المفروضه وغیرها»

ودرتفسیر طبرسی جلد ۲ ص۳۸۰ مینویسد: «هذا امر بالنفقه فی‌الزکوة : این‌امری‌است درانفاق‌کردن زکاة دادن» .

ودرتفسیرمنهج‌الصادقین ج ۲ص۱۲۸مینویسد: دراین‌آیه‌امراست‌بهزکاة .

ازعجائب‌امراینست‌که دردنبال این‌آیهٔ‌شریفه یعنی‌درآیهٔ ۲۶۸ میفرماید: «یؤتی الحکمة‌من یشاء ومن یؤت‌الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً» گویاکه‌میخواهد این معنی را برساند که درپرداخت زکاة بایدحکمت وعلت‌آن را درنظرگرفت واز اطاعت‌کورکورانه وتقلیدعلی‌العمیا احترازکرد زیرا شیطان‌رادراین‌مورد حیله‌ها ودامهاست .

درحقیقت جای‌منتهای تأسف‌است‌که باریتعالی دراین‌آیهٔ شریفه صریحاً میفرماید: ازآنچه‌که از راه‌حلال وطرق مشروع‌کسب‌کردید وازآنچه اززمین برای‌شما بیرون می‌آوریم- واین‌معنی‌شامل‌تمام اموال‌درتمام‌ازمنه واعصار در تمام‌روی زمین‌است- انفاق‌کرده و زکاة بپردازید اما پاره‌ای از فقهای جامد باستناد اتکاء احادیثی ناچیز وبیمقدار ومخالف‌کتاب خدا - ودرعین‌حال قابل تأویل-زکاة رامنحصر به اشیاء تسعه‌کرده‌اند واین‌همه‌اموال محصولات‌زراعتی ومعادن سرشاررا از«ممارزقناهم»نمیدانند. روزی‌خدا واموال روی‌زمین بنظر اینها فقط شتروگاو وپول ، طلا ونقره است !

خدایا تودردنبال‌این‌آیه‌که امرمیفرمائی به انفاق‌آنچه مسلمانان ازکسب وکار بدست‌می‌آورند ویاآنچه‌اززمین برای‌ایشان خارج‌میکنی سخن‌ازحکمت میگوئی ولی اینان میگویندآن مهندس‌که ماهیانه صد هزار تومان اسکناس از شغل خودبدست‌می‌آورد وآن‌صنعتگرویاصاحب‌کارخانه‌ای‌که‌سالیانه میلیاردها تومان یا دلار ازساختن انواع اختراعات چون اتومبیل وهواپیما و امثال آن کسب می‌کند ویاآن مالکی‌که خروارها برنج ونخود وماش‌ولوبیا از زراعت بدست‌می‌آوردویا معادنی‌سرشارازنفت ومس وطلا واورانیوم وغیره‌که روزانه میلیاردها عائدمکتشف خود می‌کند زکاةندارد! ولی‌آن‌کسی‌که پنج شترمردنی داردبایدزکاة بدهدزیراآن‌شترمال وروزی خداست ولی‌آن‌همه‌ثروت‌ونعمتهای دیگر روزی‌خدا نبوده ومشمول زکاةنیستند! «تعالی‌الله‌عما یقول‌الجاهلون» .

باز هم کلمهٔ انفقوا !

درسورهٔمبارکهٔ (یس) آیهٔ ٤٧میفرماید: «واذا قیل لهم انفقوا ممارزقکم الله قال الذین کفروا للذین آمنوا انطعم من لو یشاءالله اطعمه ان انتم الا فی ضلال مبین : وهنگامیکه بهایشان گفته شودکه ازآنچه خداروزی شماکرده است انفاق کنید، کسانیکه کافر شدند بکسانیکه ایمان آورده‌اند میگویند: آیا کسانی را اطعام کنیم که اگرخدا میخواست ایشانرا اطعام میکرد؟! نیستیدشماجزدرگمراهی آشکار». دراین آیهٔشریفه بهانه‌جویان ازدادن زکاة را کافر نامیده است . حال بفتوای پاره‌ای از فقهاکسانی که غلات اربع زراعت نکرده‌اند از چنین تکلیفی (اطعام فقرا) معافندهرچند درخانهٔآنها خروارها برنج و روغن و خوردنی‌های دیگروحتی انبارهای گندم وجو وغیره ازغیرزراعت بوده باشد زیرا بفتوای اینان تنها زارعانندکه باید ازغلات خود زکاةدهند وگرنه تاجران محتکر و انباردار ازاین وظیفه معافند .

درتفسیر التبیان جلد۲ ص٤٨١ مینویسد: « و اذا قیل لهم ایضاً انفقوا مما رزقکم الله فی طاعته واخرجوا ما اوجب الله علیکم فی اموالکم من الزکوة وغیرها وضعوها فی مواضعها...» که معلوم میداردکه «انفقوا ممارزقکم الله» امر بپرداخت زکاة است .

درتفسیر«مجمع البیان» جلد۸ ص٤٢٧ نیزتفسیراین آیه بهمین مضمون است.
بهرصورت ما محتاج حل این مشکلیم که آیا مذمومین دراین آیه تنهـا دارندگان شتر وگاو وگوسفند وغلات اربع ونقدین میباشندکه خوشبختانه در زمان ما صاحبان این اشیاء برفرض وجود مشمول زکاة نیستند زیرا باشرائطی که

برای آن درنظر گرفته‌اند بدبختانه یاخوشبختانه فاقد آنند یا اینکه شامل تمام کسانی است که دارای قدرت وغنا بوده میتوانند فقرارا اطعام کنند هرچند فاقد آن اشیاء تسعه بوده ولی درمقابل دارای آلاف الوف کارخانه‌ها، تجارتخانه‌ها، ماشین‌ها واسکناسها وامثال آن میباشند .

درسورهٔ الحدید آیهٔ۷ میفرماید: «آمنوا بالله ورسوله و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه» .

ودر سورهٔ المنافقون آیهٔ ۱۰ میفرماید: «وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب فاصدق واکن من الصالحین ولن یؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها: انفاق کنید از آنچه روزی شما کرده‌ایم پیش ازآنکه هریك ازشمارا مرگ دررسد، آنگاه گوید: پروردگارمن! چه میشد اگراندکی اجل مرا بتأخیر می‌انداختی تا آنگاه زکاة داده و از جملهٔ صالحان بوده باشم! نه هرگزخدا اجل هیچ نفسی را هنگامیکه اجلش دررسد بتأخیر نمی‌اندازد» .

درتفسیراین آیه نیزدر«تبیان» جلد ۲ ص٦٨٠مینویسد: «ثم امرهم بان ینفقوا مما رزقهم الله فیما تجب علیه النفقة فیه من الزکوة والجهاد والحج» .

و در تفسیر طبرسی جلد ۱۰ ص ۲۹۵ مینویسد : «و انفقوا مما رزقناکم فی سبیل الله فیدخل فیه الزکوة وسائر الحقوق الواجبة» .

درتفسیرمنهج الصادقین جلد۹ ص۲۹۸ «مما رزقناکم» بعضی ازآنچه روزی داده‌ایم شمارا، مراد اخراج زکاةوسایرحقوق واجباست .

واز ابن عباس مرویست که این آیه درحق مانعان زکاة نازل گشته .

درقرآن مجید آیه‌ای از این آیهٔ شریفه هول‌انگیزتر و زهره‌گدازتر نیست که فرزندآدم درآخرین نفس عمرخود ازخدا درخواست میکندکه بدنیابازگردد و ادای زکاة کند! اما بتعبیر فقهای جامد این آرزو را فقط کسانی می‌کنندکه صاحب شتر وگاو سائمهٔ غیرعامله بوده‌باشند یا طلاونقرهٔ مسکوك داشته‌باشند با شرائط نزدیك بمحال آن! وخوشبختانه صاحبان کارخانه‌ها ومعادن وتجارتخانه‌ها

وماشین‌ها واسکناسها معافند ! دیگراز آیاتی که صریح است که آنچه‌خدا بشما داده مشمول زکاة است هرچه باشد آیهٔ شریفهٔ ۳۳ سورهٔ «النور» است که در خصوص مکاتبهٔ بردگان دستور میدهد ومیفرماید: «فکاتبوهم ان‌علمتم‌فیه خیراً» آنگاه میفرماید: « وآتوهم من مال الله‌الذی‌آتاکم: به ایشان بدهید ازمالی که خدا بشماداده‌است» تا بردگان‌خودرا آزادنمایند. ومسلم‌است یکی‌ازمصارف زکاة‌آزادی بردگان است . دراین آیه‌نیز دستور پرداخت زکاة ازمال خداکه بشما داده است‌میدهد .

حالا باید دیدآیا مال‌خدا فقط شتر وگاو وگوسفنداست وبالاخره اشیاء تسعه‌است یا چیزهای دیگرهم مال‌خداست؟

سایر آیاتی که دلالت برزکاة درجمیع اموال دارد

بار دیگربقرآن کریم مراجعه‌کرده وآیاتی را جستجومیکنیم‌غیرآن‌آیاتی که با کلمهٔ زکاة یا انفاق بوجوب زکاة دلالت دارند تا ببینیم از کجای آنها میتوان مال‌را فقط‌به اشیاء تسعه انحصارداد .

۱ ـ درسورهٔ «التوبه»آیهٔ ۱۰۳ میفرماید: «خذ من‌اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل‌علیهم ان‌صلوتك‌سکن لهم‌والله سمیع‌علیم: (به اتفاق علمای اصول جمع مضاف مفید عموم است) ازتمام مالهای‌آنها زکاة بگیر تاایشان را بوسیلهٔ‌گرفتن زکاة‌پاکیزه‌گردانی‌ودرود برایشان فرست همانا درودتوموجب آرامش ایشان است وخدا شنوای داناست» .

درتفسیر تبیان‌طوسی جلد اول ص ۸۵۵ مینویسد: «خذ من اموالهم صدقة امر من‌الله تعالی ان‌یأخذ من المالکین النصاب الزکوة» .

آنگاه‌مینویسد: «خذمن اموالهم‌یدل علی‌ان‌الاخذ من‌اختلاف الاموال‌لانه جمع ولو قال خد من مالهم افاد وجوب الاخذ من‌جنس واحد»: میگوید کلمهٔ اموالهم‌دلالت دارد براینکه ازاموال مختلف باید زکاة گرفته شود برای اینکه اموال‌کلمهٔ جمع است .

درتفسیر طبرسی جلد۵ ص ۶۸ می‌نویسد: «خذ یامحمدمن اموالهم ادخل من‌للتبعیض لانه‌لم یجب ان‌یصدق بالجمیع وانما قال: من‌اموالهم ولم یقل من مالهم حتی‌یشتمل علی‌احناس المال‌کلها ... اراد بهاالزکوة المفروضة» .

مضمون‌فرمایش طبرسی هم‌همان تفسیرشیخ‌طوسی است که‌کلمهٔ اموالهم مشتمل برتمام اجناس‌مال است‌ومراد ازآن‌زکاة واجبه‌است .

پس دراین آیهٔ شریفه هم که پیغمبر خدا (ص) مأمورِاخذ زکاة شده است مأمور اخذ ازجمیع اموال‌است .

حالاباید دیدچرا اموال فقط‌منحصر به‌شتر وگاو وگوسفند وغلات‌اربع نقدین مسکوك لاغیر؟! آن‌هم درتمام ازمنه وادوار وامکنه و اعصار؟!

۲ ـ درسورهٔ آل‌عمران‌آیهٔ ۹۲ میفرماید : «لن تنالوا البر حتی‌تنفقوا مما تحبون وما تنفقوا من‌شیء فان‌الله به‌علیم: هرگزخوبی را نائل‌نمیشوید تا اینکه ازآنچه‌دوست میدارید انفاق‌کنید (زکاة دهید) وهرآنچه انفاق کنید خدا بدان آگاه است» .

درتفسیر«التبیان» جلداول ص۳۳۷ درتفسیر این‌آیه‌مینویسد: «وقال‌الحسن هوالزکوة الواجبة ومافرض الله‌تعالی فی‌الاموال خاصة» .

درتفسیرطبرسی‌جلد۲ ص۴۷۳ مینویسد: «حتی‌تنفقوا مما تحبون...» معناه ما تحبون من معاش اموالکم دون ارذالها کقوله تعالی و لاتیمموا الخبیث منه تنفقون وقیل هوالزکوةالواجبة وما فرضه‌الله فی‌الاموال» که‌حاصل تفسیر هر دو مفسراینست‌که بایدچیزی را بعنوان‌زکاةپرداخت‌که موردعلاقه ودوستی‌باشد .

پس دراین آیه‌هم خدایتعالی میفرماید : باید از اموال خود آنچه را که دوست‌میدارید زکاة آنرا بدهید !

حالا باید دید چرا انسان شتر وگاوو... را دوست دارد وکارخانه‌های عظیم وماشینهای‌غول‌پیکر وتجارتهای حیرت‌آور ودرآمدهای دیگر را دوست ندارد ! و از آن جهت آن اموال مشمول زکاة نمیشود! جز اشیاء تسعه ! واقعاً عجیب است !

۳ ـ درسورهٔ «المؤمنون»آیهٔ۶۰ میفرماید: «والذین‌یؤتون‌ما‌آتوا وقلوبهم وجلة...»صفات‌مؤمنین را می‌شمارد تا آنجاکه مؤمنان‌کسانیندکه میدهندآنچه خدا بایشان‌داده است درحالیکه دلهایشان ترسان است .

درتفسیر « التبیان » جلد ۲ ص ۳۲۱ : «ای یعطون ما اعطوا من‌الزکوة: هرچه خدا به‌ایشان داده زکاةآنرا میدهند» .

درتفسیر «مجمع‌البیان» ص ۳۲۱ نیز همین جمله است .

حالاشمافکرکنیدکه چرادادهٔ خدائی فقط شتروگاووگوسفند سائمه‌است و نقدین مسکوك و غلات اربع و دیگر اموال بی حد و حصری که «و ان تعدوا نعمت‌الله لا تحصوها» هیچیك مشمول زکاة نیست؟!

آیا جزشخص دیوانه جرأت بچنین عقیده‌ای دارد ؟

۴ ـ آیهٔ‌دیگری‌که دلالت برزکاة درجمیع اموال دارد همان‌آیهٔ۳۳سورهٔ «النور»است که‌قبلاً‌گذشت .

۵ ـ آخرین آیه‌ای‌که در این‌مبحث بدان استدلال می‌کنیم وبقیه‌راحواله بوجدان وانصاف مؤمنین بقرآن‌کرده‌آنان‌را به‌کتاب آسمانی‌خودشان‌مراجعه میدهیم آیهٔ ۱۷۷ سورهٔ البقره است که درآن میفرماید : «وآتی‌المال علی‌حبه ذوی القربی والیتامی والمساکین» .

درتفسیر این‌آیه نیز درتفسیر تبیان جلداول ص۱۹۵ مینویسد: «... والایة تدل‌علی وجوب اعطاء مال الزکوة بلاخلاف» .

اگر بقرآن‌کریم مراجعه‌شودآیاتی بسی‌صریحتر وروشن‌تر دراینموضوع و معنی هست مانند آیهٔ «الذین ینفقون اموالهم فی‌سبیل‌الله، مثل‌الذین ینفقون اموالهم» و امثال‌آن که عموماً دلالت میکند بهمین معنی واینکه زکاة بر جمیع اموال‌است !

پس چنانکه ملاحظه‌میفرمائید درتمام‌آیاتی‌که درکتاب‌مجید دربارهٔزکاة نازل‌گردیده است چه‌بکلمهٔ «زکاة» وچه بجملهٔ «مما رزقناهم ینفقون» و «انفقوا ممارزقناکم» یا «ممارزقکم‌الله» وامثال‌آن وچه بلفظ «مماتحبون» یا «علی‌حبه» یا «اموالکم» ومانندآن درهیچکدام‌سخنی‌ازشتروگاو وگوسفند وبالاخره‌اشیاء تسعه نیست وکلمهٔ مال‌هم درنزد تمام مردم عالم ازعالی ودانی وعالم وجاهل معلوم‌است وهیچ جهت وعلتی‌ندارد که‌آن‌را اختصاص باشیاء تسعه دهیم‌وفقط شتروگاو وگوسفند ونقدین مسکوك وجو وگندم ومویز وخرما را مال دوست داشتنی وروزی خدا داده بدانیم و سایر اموالی را که مخصوصاً در این زمان

پروردگار جهان بعالمیان اعطا فرموده از کارخانه هـای بزرگ وماشین‌های عظیم و عجیب وتجارتهای مهم و معادن پر برکت و اوراق بهادار کـه وسیلهٔ مبادله وتصاحب میلیونها گاو وگوسفند وصدها هزارخروارگندم و جو و برنج وشکر وعسل وروغن وامثال‌آن است هیچکدام آنهارا مال نشماریم ومشمول زکاة ندانیم ؟! واقعاً عجیب است! عجیب!

ازاین‌عجیب‌ترکه میتوان‌گفت درد بیدرمانی است ومشکل لاینحل اینکه شتروگاو وگوسفند به‌آن‌صورت وکیفیتی‌که فقیهان مشمول‌زکاة میدانند اصلاً درکمترنقطهٔ‌عالم میتوان یافت ! زیرا شرط مهم‌آن که‌همگی درآن‌متفق‌القولند آن‌است‌که میباید این‌حیوانات درتمام سال غیرمعلوفه وغیر عامله باشند واگر کسی‌قهراً یاعمداً یك‌چندی به‌آنهاعلف دهد مشمول‌زکاة نمیشوند ! واگرچهل گوسفند که حد **نصاب** زکاةاست‌یکی‌دوتای‌آن چندی‌علف‌خورد گوسفندان ازحدنصاب افتاده ومشمول‌زکاة نیستند و اگرشتر یاگاوی ازشترها وگاوهای بحد نصاب رسیده در تمام سال یك بار علف خورد یا باری برد یا کاری‌کرد شتران و گاوان بحدنصاب رسیده را از مشمولیت می‌اندازد واز زکاة معاف می کند !

شمارا بخدا چنین‌گاو وشتر و گوسفندی درکجای‌عالم سراغ دارید که مشمول زکاة شود وتأمین‌مصارف هشتگانهٔ زکاة را بنماید ؟! شما میدانید که امروز شتردربیشترنقاط‌عالم درمعرض نابودی است وگاو وگوسفند غیر معلوفه درتمام سال امکان‌ندارد ودراین‌عصرغیرممکن وجزو محالات‌است وطلاونقرهٔ مسکوك درتمام‌دنیا تقریباً ازوسیلهٔ مبادلهٔ اشیاء خارج‌شده و اسکناس واوراق بهادار جای آن‌را گرفته‌است ودربسیاری ازبلاد جهان گندم وجو قوت مردم نیست بلکه برنج وارزن وسایرحبوبات غذای‌مردم آن‌بلاداست همچون چین‌و ژاپون وشمال ایران ودرهمین‌بلاد برنج وسایرحبوبات قوت‌مردم‌است و خرما ومویز هم‌اگر مشمول‌زکاة شوند دربلاد غیرمهم ومعدوداست .

آیا بااینوصف میتوان باورکردکه‌خدای‌جهان که‌آفرینندهٔ تمام‌جهانیان

بوده وعالم‌ومطلع به‌احوال تمام‌بلاد و مردم‌آنهاست زکاة‌را برای تأمین‌حوائج فقیران ومصارف مهمهٔ دیگر منحصر به اشیائی‌نماید که احیاناً درگوشه وکنار پاره‌ای از بلاد حجاز آن‌هم درچهارده قرن قبل یافت میشده است؟ ! این چه تهمت‌بزرگ وافترای عظیمی‌است که بدین‌خدا وکتاب مجید ورسول کریم او میزنند «فمن‌أظلم ممن‌افتری علی‌الله کذباً...»

اگر امروز هم درگوشه وکنار دنیا پاره‌ای‌از اشیاء تسعه‌یافت میشودکه احیاناً مشمول زکاة است مانندگندم وجو ... باوضعی‌که پیش‌می‌آید و نویدی که‌علوم و اختراعات میدهند عنقریب بجای گندم وجو چیزهای دیگر جانشین خواهدشد وقوت بشر بچیزهای دیگر اختصاص‌خواهدیافت! آیا درآن‌صورت هم بایدگفت برای تأمین‌حوائج فقرا وتهیهٔ مصارف فی سبیل‌الله باید فقط ازاین اشیاء زکاة گرفت[1] .

---

۱ ـ درروزنامهٔ کیهان شنبه هفتم دی ماه ۱۳٤۷ ص ۲ ضمن خبر موفقیت‌آمیز آپولو ۸ تحت عنوان : رئیس دانشگاه تهران اعلام کرد :

، از معادن‌ماه بهره برداری می‌شود ! پروفسور فضل‌الله رضا گفت : تا سال ۱۳۷۰ همچنین کار ساختن مواد غذائی از عناصر عملی خواهد گردید . بد نیست‌که به اطلاعتان برسانم که‌هم اکنون جوانی‌که در این رشته تحصیلات و تحقیقات جالبی دارد استخدام کرده‌ایم که با امکاناتی که‌شرکت نفت دراختیار اوگذاشته است درساختن پروتئین ازنفت مطالعه نماید . درسال ۱۳۸۰ بیست درصد از محصولات کشاورزی جهان ازدریا بدست خواهد آمد !

درشمارهٔ ۷۹٤۷ چهارشنبه ۲٤ دی ماه ۱۳٤۸ ص۱۰ روزنامهٔ کیهـان مقاله‌ای تحت عنوان « امکانات درخشان علیه گرسنگـی » درج است که طی چند سال آینده با تهیهٔ غذا ازنفت و خزه‌های دریائی مشکل‌گرسنگی ازبین‌می‌رود . اینك پاره‌ای از جملات آن مقاله :

۱) ... دیرزمانی‌نمیگذرد که دانشمندان برآن شده‌اند تا ازمواد طبیمی کـه در اختیار دارندغذای‌مصنوعی‌تهیه‌نمایند وطرقی‌یافته‌اندکه برطبق‌آنها میتوان ازفرآورده‌های کشاورزی بغذاهای پروتئینی دست یافت زیرا تأمین غذای پروتئین‌دار مهمترین راه برای افزودن مقادیر خواربار جهان است . . . در کنگرهٔ نفت که سال گـذشته در مکزیکو تشکیل‌گردید دانشمندان گزارش دادند که مدت‌زمان لازم برای آنکه گوشت گوساله‌ای

←

→

قابل خوردن‌شود یازده ماه است درحالی‌که‌همین مقدار پروتئین با همان ارزش غذائی‌را میتوان درظرف یك‌روز ازنفت بدست آورد ! دانشمندان شوروی در همین کنگره گزارش دادند که : سالیانه هزاران تن مادهٔ پروتئین ازنفت تهیه می‌کنند که‌چون مصرفی‌برای‌آن پیدا نشده است آن‌را بمصرف خوراك دامها میرسانند ودرعوض آنهارا فربه‌می‌سازند تا از گوشتشان استفاده شود ... در عمل تخمیر روی گازوئیل ، پنج کیلو گرم مخمر که‌روی‌نفت کشت میدهند درمدت ٤٨ ساعت ۱۲۸۰ کیلوگرم پروتئین تولید می‌کنند... تهیهٔ مواد غذائی ازنفت آنقدر جدی است که دانشمندان مربوط معتقدند که کشورهای نفت‌خیز نباید در استخراج معادن نفت خود تعجیل بخرج دهند !

۲) استفاده از خزه‌های دریائی : امروز علم آنقدر پیش رفته است که دانشمندان معتقدند که اگر بفرض تمام زمین‌های کشاورزی عالم‌زیرکشت رفته وبازهم غیرکافی‌باشد تازه میتوانیم ازکشاورزی بدون‌خاك بتولید مواد ادامه دهیم ...

از خزه‌های‌آبی‌رنگ‌که بنام اسپرولین معروف است برای‌موادغذائی استفاده‌میشود. ترکیبات مربوط به‌خزه بدینقراراست :پروتئین ٦٨ درصد، گلوسید ۲ تا ۳۰ درصد ، چربی و نیز مقدار معتنابهی ویتامین‌های ا ـ ب ۱ ـ ب ۲ـ ب ٦ ـ ب ۱۲ .

با مصرف ۹۰ تا صدگرم ازاین خزمها کالری لازم ببدن رسیده و احتیاج بهیچگونه غذای‌دیگر نیست .

دانشمندان دراین باره ثابت کرده‌اند که برخی گیاهان وموجودات ذره‌بینی‌ازلحاظ موادغذائی بسیارغنی‌هستند .

ازجمله میتوان خزهٔ سبزی‌را بنام « کلرلا » نام‌برد که میتوان آن‌را به کمك مواد معدنی در استخرهای بزرگ‌کشت داد . باین‌ترتیب از هر هکتار مربع آب درحدود ۵۰تن خزه تولیدمیشود که اگر با استاندارد غذائی گندم درهمین مساحت مقایسه شود صدبرابر گندم محصول غذا برداشت شده است .

۳) استفاده ازگیاهان وحشی درمبارزه علیه‌گرسنگی: میتوان محصولات‌کشاورزی متداول تعدادی ازگیاهان وحشی‌را افزود .

٤) استفاده از زمین‌های قطبی : تربیت گیاهان متعلق به لیسنکو که در شوروی انجام میشود.!

همچنین در مجلهٔ دانشمند شمارهٔ ۷ اردیبهشت ٤۹ شرحی دربارهٔ غذاهای‌مصنوعی (تهیه پروتئین مصنوعی‌که قبلا درطبیعت حیوانات تهیه میشود) نگاشته شده‌که میتوان آنرا بطریق‌آسان‌تری تهیه‌نمود . وامثال این‌گونه پیش‌بینی‌های علمی .

زکاة در تمام حبوبات و غلات ازنظر ائمه

اهل بیت علیهم السلام

تا اینجا وضع زکاة و اینکه شامل جمیع اموال خدا داد است ازکتاب خدا وسنت‌وسیرهٔ رسول‌الله(ص) دانسته‌شد. اینك‌باید دید اهل‌بیت‌رسول‌الله یعنی ائمهٔ اهل البیت علیهم‌السلام که بیان کنندهٔ صادق و مصدق کتاب خدا و سنت رسول‌الله (ص) میباشند در اینمورد چه فرموده‌اند ؟

باید یادآورشویم که احادیثی‌که دراین‌باب ازکتب‌معتبرهٔ شیعه‌می‌آوریم درسندآن فقط نام شخصی راکه متصل بمعصوم است می آوریم وما احتیاج زیاده برآن نداریم زیرا معتقدیم که هرحدیثی‌که قرآن آن‌را تصدیق‌کند رجال آن از بر وفاجر هرکه باشدگوباش[1] ودراینموضوع بقدروافی‌وکافی درکتاب ارمغان آسمان از ص ۱٦۹ تا ص ۱۸۵ شرح وتوضیح داده‌ایم طالبین مراجعه فرمایند .

اینك‌پاره‌ای ازآن‌احادیث که‌دلالت دارد براینکه زکاة درجمیع غلات و حبوبات است وانحصار به‌غلات اربع ندارد:

۱ـ درکتاب شریف‌کافی «عن‌محمدبن‌مسلم قال‌سألته (ع) عن‌الحبوب‌ما یزکی منها قال‌البّر والشعیر والذرة والدخن والارز والسلت والعدس والسمسم کل هذا یزکی و اشباهه[2]» .

محمدبن مسلم که‌از اصحاب‌کبار حضرت امام باقر وامام صادق‌است

۱ـ صرفنظر ازاینکه احادیثی که دراین‌باب آورده‌ایم ازحیث متن وسند صحیحترین‌احادیث است از لحاظ علم درایه و رجال نیز درحد صحت است .

۲ ـ کتاب فروع کافی جلد سوم ص ۵۱۰ چاپ اسلامیه تهران .

روایت میکند که از آنحضرت (ظاهراً صادق علیه‌السلام) پرسیدم از دانه‌هائی که‌مشمول‌زکاة میشوند؟ حضرت‌فرمود: گندم وجو وذرت وارزن وبرنج وجو گندم‌نما وعدس وکنجد ازتمام‌اینها ومانند اینها باید زکاة داده شود . می‌بینید که امام (ع) بین‌هیچکدام ازحبوب وغلات فرقی قائل نیست وهمه را مشمول زکاة میداند .

۲ ـ ایضاً درهمان‌کتاب : «عن‌زرارة عن‌ابی‌عبدالله (ع) مثله وقال‌کل‌ما کیل بالصاع فبلغ الاوساق فعلیه الزکوة وقال جعل رسول الله الصدقة فی کل شیء انبتت‌الارض الاماکان فی الخضر و البقول وکل شیء یفسد من یومه[1]» : زراره‌که از اوتاد وبزرگان صحابه ائمهٔ معصومین است ازحضرت صادق(ع) مانند همان حدیث محمدبن مسلم را روایت میکند بعلاوه میگوید : حضرت فرمود : هرآنچه باپیمانه‌کیل شود وبه پنج وسق (وشایدکمتر) برسد برآن زکاة است ونیز فرمود : که رسول‌خدا (ص) در تمام چیزهائی‌که از زمین میروید زکاة را جعل فرمود مگر درسبزیها و بقولات و هرچیزی‌که ازهمان روزی‌که چیده میشود شروع بفاسدشدن میکند» .

دراین‌حدیث شریف حضرت صادق پس‌از آنکه میفرماید: هرچه به‌کیل وپیمانه درآید زکاة واجب است ، آنگاه برای تأیید فرمایش خود میفرماید : رسول‌خدا (ص) درهرچه که‌اززمین میروید زکاة جعل فرمود مگر آنچه که از همان‌روزچیدن‌شروع بفسادنماید. من‌نمیدانم با این‌بیان وآن‌آیات‌روشن‌قرآن چرا زکاة فقط درغلات اربع واجب است لاغیر ؟!

این‌حدیث‌را شیخ طوسی نیز درتهذیب‌آورده‌است[2] .

۳ ـ ایضاً درکتاب‌کافی: «عن‌علی بن مهزیار قال قرأت فی‌کتاب عبدالله ابن‌محمد الی ابی‌الحسن(ع) جعلت‌فداك روی عن‌ابی‌عبدالله(ع) انه‌قال: وضع رسول‌الله(ص)الزکوة‌علی تسعة اشیاء : الحنطة والشعیروالتمر والزبیب‌والذهب

۱ ـ فروع‌کافی ج ۳ ص۵۱۰ ، چاپ اسلامیهٔ تهران
۲ ـ تهذیب الاحکام جلد ٤ ص۶۵ حدیث ۱۷۶ چاپ‌آخوندی نجف .

والفضة والغنم والبقر والابل وعفا عماسوی‌ذلك . فقال‌له‌القائل عندناشیء‌کثیر یکون اضعاف ذلك فقال وماهو فقال له‌الارز فقال ابوعبدالله(ع) اقول‌لك ان رسول‌الله وضع‌الزکوة علی‌تسعة‌اشیاء وعفا عما سوی ذلك وتقول عندنا ارز و عندناذرة وقدکانت‌الذرة علی عهدرسول‌الله (ص) فوقع(ع) کذلك هووالزکوة علی‌کل ماکیل بالصاع[1]»

ازعلی‌بن مهزیار روایت است که‌گفت : در نامه‌ای که عبدالله‌بن محمد بحضرت‌ابوالحسن(الرضا) علیه‌السلام‌نوشته‌بودخواندم‌که‌نوشته‌بود فدایت‌شوم ! روایت شده ازحضرت صادق که او فرموده است : رسول خدا(ص) زکاة را برنه‌چیز وضع فرمود: برگندم وجووخرما ومویز وطلا ونقره وگوسفند وگاو و شتر و ازغیراینها عفو فرموده صرفنظرکرد ، پس‌گوینده بحضرت عرض کرد درنزدما چیزهائی‌است که‌چندین‌برابراینهاست. حضرت‌فرمود: آن‌چه‌چیزاست؟ عرض‌کرد برنج ! حضرت فرمود: من‌میگویم رسول‌خدا (ص) زکاةرا برنه‌چیز وضع‌کرد و از غیرآنها صرفنظر نمود وتومیگوئی نزد ما برنج است ؟ نزدماهم ذرت است ، وحال اینکه ذرت درزمان رسول‌خدا بود . پس حضرت رضادر جواب عبدالله‌بن‌محمدنوشت آنمطلب‌چنین‌است وبهرحال‌زکاة برهرچیزی‌است که به پیمانه درآید !

دقت درحدیث‌شریف چند حقیقت‌را روشن‌میکند :

۱ ـ وضع‌زکاة در زمان رسول خدا بر اشیاء تسعه : زیرا رقم درشت و چشمگیر محصول واموال آن‌روز سرزمین حجاز این‌اشیاءبود .

۲ ـ قائل بحضرت عرضکرده است‌که درنزدما چیزهای دیگری است که چند برابر این‌غلات است و ازآن‌جمله برنج است! حضرت باوفرموده‌است‌من میگویم رسول‌خدا (ص) بر نه‌چیز وضع زکاة نمود و تومیگوئی درنزدما برنج است؟ درنزدماهم ذرت‌است و ذرت در زمان رسول خدا هم درمدینه بوده و معهذا پیغمبر خدا ازآن زکاة مطالبه نفرموده است یعنی از جمله چیزهائی بوده

۱ـ کتاب فروع کافی جلد۳ ص۵۱۰ چاپ اسلامیه تهران .

که موردعفو رسول‌الله بوده واین‌قضیه چنانکه‌بیاید درابتدای‌وضع زکاة‌بوده‌که رسول‌خدا از باب‌مماشاة ومدارا ازبسیاری ازاشیاء درابتدای امرزکاة نگرفته است ودراینجاهم‌مقصود حضرت صادق آن‌نیست‌که زکاة جز براین‌اشیاءتسعه نیست بلکه آن‌است‌که شرح وضع زمان رسول خدارا نماید . وبهمین جهت‌از گفتهٔ قائل تعجب‌میکندکه میگوید درنزد ما برنج‌است! یعنی‌من‌شرح وضع‌زمان رسول خدارا میکنم وتو میگوئی درنزدما برنج‌است بلی اگردرمدینه برنج نبود ولی ذرت‌بود ومعهذا رسولخدا ازذرت زکاة نگرفت ومورد عفو آنحضرت‌بود درابتدای‌امر ولی چنانکه بیان‌آن بیاید بعدآهم‌ازذرت وهم‌ازاشیاء دیگرگرفت چنانکه حدیث محمدبن‌مسلم وزراره حاکی این‌حقیقت‌است .

۳ ـ جواب حضرت رضاست که تصدیق آن روایت را میکند که آری رسول خدا برنه‌چیز زکاة را وضع فرمود و روایت حضرت صادق هم ناظر به این پیش آمد است اما زکاة بهر حال در تمام اشیائی است که به کیل وپیمانه درآید .

یعنی‌اگررسول‌خدا درابتدای امرزکاة را برنه‌چیز مقررداشته بااینکه‌بیش ازاین نه‌چیزدرسرزمین حجاز نبوده یا برای مصلحتی از اشیاء دیگرعفو فرموده بهرصورت که باشد زکاة برتمام آن‌چیزهائی‌است‌که به‌کیل و پیمانه درآید و آن پیش‌آمد دلیل براین نمیشود که زکاة بر همان نه‌چیز است لاغیر بلکه بتمام اشیائی‌است‌که به‌پیمانه درآید .

٤ ـ درکتاب تهذیب‌شیخ طوسی «عن‌زرارة قال‌قلت لابی عبدالله (ع) فی الذرةشیء قال: الذرة والعدس والسلت‌والحبوب منهامثل مافی‌الحنطة والشعیر وکل ماکیل بالصاع فبلغ‌الاوساق التی تجب فیها الزکوة فعلیه فیه الزکوة[1] : زراره روایت‌میکندکه به‌حضرت‌ابی‌عبدالله‌صادق(ع) عرضکردم‌آیا درذرت‌هم زکاةاست؟ حضرت‌فرمود: درذرت وعدس وجو گندم‌نما ودرتمام دانه‌ها زکاة واجب‌است همانندآنچه درگندم‌وجوواجب‌است ،وهرچه به‌کیل‌وپیمانه‌درآید و

۱ ـ تهذیب جلد ٤ ص ٦٥ .

بنصاب پنج وسق‌برسددرآن‌زکاةواجب‌است. پس برذرت‌هم زکاةواجب‌است». دراینجا حضرت ملاك ومصداق روشن، گندم وجو را قرار میدهد زیرا این دو جنس‌معروف‌تر وروشن‌تر چیزی بوده‌که ازآن زکاةگرفته میشده .

دراینجا نکته‌ای لطیف ودرعین‌حال خنده‌آور یادآور میشود: پاره‌ای‌از فقهای‌چاره‌پردازکه می‌بینند این‌قبیل‌احادیث‌مخالف فتوا وآراء متخذهٔ‌آنهاست یعنی‌فتوائی‌که‌خود هم‌آنرا ازدیگران‌تقلیدکرده‌اند! بچاره‌جوئی‌پرداخته‌میگویند این‌قبیل احادیث‌مبنی ومحمول برتقیه‌است! درحالی‌که این‌عذرشان بدترازگناه قائل‌شدن بآن‌گونه آراء وفتاوی‌است زیرا :

اولا ـ کتاب‌خدا واحادیث صحیحهٔ اهل‌بیت وسنت‌رسول‌الله حاکی‌است که‌زکاة بربیش ازاشیاء تسعه‌بوده وشامل‌تمام اموال وغلات است پس‌این‌گونه احادیث نیز مؤید ومبین‌این حقیقت است .

ثانیاً ـ اکثرفقهای اهل‌سنت وبه‌اصطلاح مخالفین درزمان‌حضرت‌صادق وائمهٔ دیگرعلیهم‌السلام قائل‌به اشیاء تسعه‌بوده‌اند چنانکه شرح‌آن بیاید پس در آن‌صورت تقیه سودی نخواهدداشت‌زیرا تقیه درموردی‌است‌که صاحب‌قدرتی مخالف آن‌است وحال اینکه چنین نبوده .

ثالثاً ـ برفرض محال‌که اینگونه حدیث ازباب‌تقیه باشدچه علت داردکه سائل ازحضرت‌اززکاة ذرت می‌پرسد؟ حضرت‌درجواب ازعدس وجوگندم‌نما وسایرحبوبات‌را هم‌اضافه میکند! آیا بهترنبودکه تقیةً بهمان جواب از ذرت کفایت‌میکرد ونام اشیای‌دیگر را نمیبرد بااینکه‌تقیه از اصل باطل است جز در موضوعات‌مخصوص. فی‌المثل اگرکسی‌مجبورشودکه ازباب تقیه یك‌نفر دشنام دهد یا دروغی بگوید یا امر خلافی ازباب تقیه مرتکب شود !.آیا بهتر نیست که تنها بهمان دشنام یا دروغ یا عمل خلافی که مجبور شده اکتفا نماید و چند خلاف‌دیگرکه از اونخواسته‌اند مرتکب‌نشود؟ خدایا اینان‌چه میگویند؟ ودرچه وادی هستند ؟!

رابعاً ـ این‌چه مرضی‌بوده‌که اینان خودرا در معرض‌آن درآورده‌اندکه

حتی بزراره‌هم‌خلاف‌بگویند. آیا بهتر نبودکه ترك این‌مسند کنندتا این همه‌خلاف مرتکب نشوند ؟!

۵ ـ درهمان‌کتاب: «عن ابی‌بصیرقال‌قلت لابی‌عبدالله (ع) هل فی‌الارز شیء فقال‌نعم‌ثم قال ان‌المدینة لم‌تکن یومئذ ارض‌ارز فیقال‌فیه و لکنه قد جعل فیه وکیف لایکون فیه وعامة خراج العراق منه[1]» .

از ابوبصیر روایت است که‌گفت به‌حضرت صادق (ع) عرضکردم آیادر برنج‌هم زکاة است؟ حضرت فرمود آری آنگاه فرمود : مدینه درآنروزی که زکاة وضع میشد برنجزار نبودتاگفته‌شود که زکاةبرآن واجب‌است ولکن خدا درآن زکاة قرار داده‌است وچگونه درآن زکاة نباشد وحال‌اینکه تمام‌خراج عراق از برنج است !

دراین‌حدیث شریف حضرت‌دردفعهٔ اول‌جواب از وجوب زکاة دربرنج میدهد وبعد برای‌اینکه‌سائل‌نگویدکه رسول خداکه از برنج‌زکاة نگرفت ومثلا همان‌اشیاء تسعه مصداق وجوب است ! خودبه‌جواب ازسؤال مقدر پرداخته و فرموده‌است که‌اگررسول خدا ازبرنج زکاة نگرفته‌است برای‌آن بوده که درآن روز برنجی در مدینه نبود تا از آن زکاة گرفته شود ، پس در هر سر زمینی هرمحصولی که‌هست مشمول‌زکاة است واشیائی که رسول‌الله ازآن زکاةگرفته ملاك ومعیار نیست .

۶ ـ درکتاب شریف کافی «وروی ایضاً عن‌ابی‌عبدالله (ع) انه قال : کل مادخل فی‌القفیز فهویجری مجری الحنطة والشعیر والتمر والزبیب قال فاخبرنی جعلت‌فداك هل‌علی هذا الارز وما اشبههمن الحبوب : الحمص والعدس زکوة فوقع(ع) صدقوا الزکوةفی‌کل شیء کیل[2]: ونیز ازحضرت صادق(ع) روایت است‌که آن‌حضرت‌فرمود: که‌هر آنچه داخل‌قفیز(کیل مخصوص زمان) میشود پس‌آن نیزجاری مجرای‌گندم وجووخرما ومویزاست. راوی‌گفت : فدایت‌شوم مرا خبرده‌که‌آیا براین‌برنج ومانندآن‌هم ازدانه‌هاچون‌نخود وعدس‌زکاةاست؟

۱ ـ تهذیب ، جلد ۴ ص۶۵ .
۲ ـ فروع‌کافی جلدسوم ص ۵۱۱ حدیث ۴ .

حضرت‌نوشت‌آری درهرچیزی‌که‌کیل‌شود زکاةاست. راست‌گفته‌اندکه‌فرمودهٔ حضرت صادق صحیح‌است‌که درهرچه به پیمانه درآید زکاة است .

دراین‌حدیث که صریح‌است‌که زکاة درجمیع‌حبوبات مانندزکاة در گندم وجو وخرما ومویزاست ممکن‌است بهانه‌جویان چند اشکال کنند :

۱ ـ زکاةمعلوم دراشیاء معین (غلات اربع)است وامام(ع) از باب تقیه اشیاء دیگررا ردیف آورده است !

۲ـ امام‌میفرماید‌که‌زکاةرا بهرچیزی‌که به‌پیمانه درآید تصدیق کنیدوچون درآن زمان ازتمام آنچه به پیمانه درمی‌آمده‌است زکاة میگرفته‌اند امام ناچار شده‌که ازباب تقیه بگوید واصحاب خودرا واداردکه این‌وضع‌را تصدیق‌کنند !

اگرچنین اشکالی شودموهون بودن‌آن بسی واضح‌است زیرا :

اولا ـ زکاة درغلات اربع تنها نظراهل‌بیت علیهم‌السلام نبوده‌بلکه اکثر فقهای عامه قائل بدان بوده‌اندکه بعد از این بیان خواهیم کرد انشاءالله . بلکه چنانکه ثابت خواهیم نمود فقط اهل‌بیت رسولخدا بوده‌اندکه قائل‌بزکاةدرتمام اشیاء واموالند واگرتقیه‌ای بوده همان موافقت آنان بانحصار در غلات اربع است وگرنه اهل‌بیت‌عصمت قائل‌بزکاة درجمیع‌اموالند .

ثانیاً ـ اینکه‌حضرت‌می‌فرماید: «آری‌درهرچیزی‌که کیل‌شود زکات‌است.» برای‌آن بوده‌که درآن زمان هیچکدام ازفقهای عامه قائل بزکاة درتمام اشیاء مکیل‌نبوده‌اند وچون‌شهرت‌زکاة بغلات‌اربع واشیاء تسعه‌شایع بوده وکمترکسی ازآنان باینگونـه زکاة قائل بوده‌اند اینست که حضرت میفرمایـد زکاة درهمه چیزهائی‌است‌که مکیلند .

واین درست بخلاف تصور وتفسیر بهانه جویان است !

۷ـ درکتاب‌کافی: «وکتب‌عبدالله‌وروی‌غیرهذا الرجل عن‌ابی‌عبدالله(ع) انه سأله عن‌الحبوب فقال وماهی ؟ فقال: السمسم و الارز و الدخن وکل هذا غلة کالحنطة والشعیر فقال‌ابوعبدالله (ع) فی‌الحبوب کلها زکوة[1]»: هم‌عبدالله ابن‌محمد وهم‌کسی غیر اوازحضرت‌صادق روایت‌نموده‌اندکه ازاوپرسیدند از

۱ ـ فروع کافی جلد سوم ص ۵۱۰ .

زکاةدانه‌حضرت فرمودکدام دانه‌ها؟ سائل‌عرض کرد: کنجد وبرنج وارزن‌تمام اینهانیزغله‌اند ،مانندگندم وجو ، حضرت فرمود درتمام حبوبات زکاة است .

این حدیث درکتاب شریف کافی با حدیث ششم درذیل سند حدیث سوم است لکن‌هرکدام حدیث‌مستقل ودارای مضمون‌مستقل‌اند وازتمام‌آنها وجوب زکاة درتمام حبوبات ثابت ومحقق‌است .

۸ ـ درکتاب شریف کافی وتهذیب « عن محمدبن اسمعیل ، قال : قلت لابی‌الحسن (ع) انلنا رطبة وارزاً فما الذی علینا فیها ؟ فقال (ع): اماالرطبة فلیس‌علیك فیها شیء واماالارز فماسقت‌السماءالعشروماسقی‌بالدلو فنصف‌العشر من‌کل ماکلت‌بالصاع اوقال وکیل بالمکیال[1] » .

محمدبن اسمعیل میگوید : بحضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (الرضا) عرضکردم که‌نزدما ینجه و اسپرك و برنج است چه‌چیزدرآن برما واجب‌است؟ حضرت فرمود : اما ینجه واسپرك درآن چیزی برتوواجب‌نیست واما برنج‌پس آنچه‌را که‌آسمان‌آبیاری‌میکند یکدهم وآنچه‌که بادلو آب داده‌میشود یك‌بیستم است ازتمام‌آنچه بصاع یاکیل پیموده شود .

دراین حدیث شریف که سائل از برنج پرسیده است : امام (ع) علاوه برآنکه وجوب‌زکاة رادربرنج‌تأکید فرموده بتمام‌آنچه‌به‌پیمانه درآیدنیزوجوب زکاةرا معین‌نموده‌است .

۹ ـ ایضاً در همان‌کتاب کافی : « عن‌ابی‌مریم عن‌ابی‌عبدالله (ع) قال : سألته‌عن‌الحرث‌مایزکی‌منه؟ فقال‌علیه‌السلام: البروالشعیروالذرة والارز والسلت والعدس کل‌هذا مما یزکی وقال کل‌ماکیل بالصاع‌فبلغ الاوساق‌فعلیه الزکوة[2] » .

ابومریم از حضرت صادق (ع) روایت کرده میگوید از آن حضرت از کشت و زرع‌سؤال کردم‌آنچه ازآن‌زکاة داده می‌شود؟ حضرت‌فرمود: گندم و جو وذرت وبرنج وجوگندم‌نما وعدس همهٔ‌اینها ازچیزهائی‌هستند که‌ازآن‌زکاة

۱ ـ فروع کافی جلد سوم ص۵۱۱ حدیث ۵ .
۲ ـ ایضاً درهمین کتاب وهمین صفحه.

داده‌میشود سپس‌فرمودآنچه به‌کیل وپیمانه درآید وبه‌اوساق (ظاهراً پنج وسق) برسد برآن زکاة است .

دراین‌حدیث‌شریف نیز حضرت بطور اطلاق بهرچیزی ازکشت وزرع‌که بکیل وپیمانه درآید زکاةرا واجب‌میداند .

۱۰ ـ ایضاً درکتاب شریف‌کافی: «... عن سماعة قال سألته عن‌الزکوة فی‌الزبیب والتمر فقال فی‌کل‌خمسة اوساق وسق والوسق ستون صاعاًوالزکوة فیهما سواء فاماالطعام فالعشرفیماسقت السماء و اما ماسقی بالغرب والدوالی فانما علیه‌نصف العشر[1] » .

سماعه میگوید: ازحضرت (ظاهراً ازحضرت صادق، ع) پرسیدم‌اززکاة درکشمش وخرما؟ حضرت فرمود : درهرپنج‌وسق یك‌وسق‌است ووسق‌شصت صاع است وزکاة درکشمش و خرمایکسان است (یعنی‌صدی بیست است) اما زکاة خوردنی (گندم وجو و برنج و عدس ومانند آن) یکدهم است در آنچه که بوسیلهٔ آسمان آبیاری‌می‌شود واما آنچه بوسیلهٔ دلووچرخ آبیاری میشود پس درآن یك‌بیستم است .

در این حدیث شریف زکاة کشمش و خرما صدی بیست و زکاة سایر خوردنی ها صدی ده است هرگاه با آب‌باران یانهر آبیاری شود واگر باچاه ودلو و امثال آن آبیاری شود صدی پنج است . پس خوردنی ها هرچه باشد مشمول زکاة است .

درذیل این‌حدیث تذکار این نکته‌لازم‌است که پاره‌ای از محققین برآن رفته‌اند که درزمان رسول خدا (ص) زکاة حدی معلوم و نصابی معین نداشت بلکه هرمسلمانی کـه قادر به ادای مالی برای‌ترفیه‌حال فقراء بود زکاة بروی واجب میشد وچنانکه پاره‌ای روایات‌حاکی‌است نصاب‌زکاة درغلاف شمشیر سیدکاینات(ص) بود وپس‌ازفوت آن جناب خلفا بدان عمل‌کردند .

مطالعه در تاریخ‌اسلام وسیرهٔ رسول والامقام علیه‌وآله‌السلام واصحاب

۱ ـ کافی ج ۳ ص۵۱۲ ودرتهذیب جلد۴ ص۱۵ و استبصارجلد ۲ ص ۱٦ .

کرام نیز تاحدی مبین این حقیقت است که در زمان آن‌حضرت نصاب معینی برای زکاة نبوده است !

مثلا زکاتی که حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) درحال رکوع پرداخت و سبب‌نزول آیهٔ‌شریفهٔ «انما ولیکم‌الله‌ورسوله والذین آمنوا...» گردیدخود جلوه‌ای ازاین‌حقیقت است! زیرااگرحساب نصاب درکاربود آنحضرت‌را درآن‌زمان مالی بحدنصاب نبود که بدان زکاة واجب شود ! واکثر اصحاب رسول‌خدا چنین بودند چنانکه داستان‌ابوطلحه وزید دربذل باغ واسب قبلاً گذشت .

پاره‌ای ازمحققین‌اروپائی نیزباین‌حقیقت همداستانندکه‌درزمان‌رسول‌الله برای‌زکاة نصاب‌معینی‌نبود .

چنانکه Tnupoil قائل‌است که تعیین نصاب با حقایق تاریخی تناقض دارد واین‌ازآن‌جهت است که‌درتاریخ معروف ومسلم‌است که‌صحابهٔ‌رسول‌خدا هرکدام برحسب قدرت خود زکاة میدادند ودراین مورد امر مضبوطی نبود و قرآن‌کریم زکاة را بدون تحدیدی فرض‌نمود و مسلمانان از همان قدیم بدین کیفیت عمل میکردند وهرچه درنزد آنهابود ازجنس‌ونقد وزیور ولباس واشیاء مختلف هرکدام برحسب آنچه داشت میپرداخت .

با مراجعه بقرآن‌کریم نیز معلوم است که‌برای نصاب‌زکاة هیچ مقدار و حدی‌معین‌نشده مثلاً درسورهٔ «البقره» آیهٔ۲۱۹ میفرماید: «یسئلونك ماذاینفقون قل العفو : از تومیپرسند که‌چه‌چیز انفاق کنند بگو آنچه‌زیاده‌است» .

درتفسیراین آیهٔ‌شریفه در «التبیان» جلداول ص۲۳۳ شیخ‌طوسی مینویسد: «قال ابن عباس و قتاده هوما فضل عن‌الغنی وقال الحسن وعطاء هوالوسط من غیر اسراف ولااقتار» . که‌آنچه زیاده ازمؤنه‌است بدون افراط وتفریط مشمول زکاة است یعنی باید آنرا پرداخت .

ونیز مینویسد: «روی عن‌ابی‌جعفر (ع) ان‌العفو ما فضل عن‌قوت‌السنة : حضرت امام محمد باقر فرمود: عفوکه جواب ازسؤال آن است که چه چیزرا انفاق‌کنند یعنی هرچه از قوت سال زیاده باشد» .

شیخ دردنبال این‌جمله مینویسد : «فنسخ ذلك بآیة الزکوة[1]: حضرت باقر فرموده است که این دستور به‌آیهٔ زکاة نسخ‌شده» اماخودشیخ نسخ‌را قبول ندارد ودرهمین صفحه مینویسد : «وقال‌قوم هوادب‌من‌الله ثابت غیرمنسوخ وهوالاقوی لانه لادلیل علی‌نسخها» وحق‌هم باشیخ است وظاهراً آن‌جمله ازراوی‌است‌ودر سیاق‌عبارت بفرمایش‌حضرت اضافه‌شده‌است .

تنها این‌یك آیه نیست که دلالت برعدم نصاب دارد بلکه آیات بسیاری است که ازآن‌جمله آیهٔ ۱۱۰سورهٔ «البقره» است که میفرماید: «واقیموا الصلوة وآتواالزکوة وما تقدموالانفسکم من‌خیرتجدوه عندالله» که‌بدون‌قید وشرط بهرچه امکان دارد دستور میفرماید . ودرآیهٔ ۲۷۳ و۲۷٤ همین سوره‌میفرماید : «و ما تنفقوا من‌خیر فان‌الله به‌علیم الذین ینفقون اموالهم باللیل‌والنهار» وآیهٔ۵۵سورهٔ «المائده» که گذشت «انما ولیکم الله» و آیهٔ ۳۳ سورهٔ «الاحزاب» که بزنان پیغمبر دستور دادن زکاة را میدهد که «و اقمن الصلوة و آتین الزکوة و اطعن‌الله ورسوله» .

وپر واضح است که درزمان رسول خدا (ص) زنان آن حضرت دارای آن‌چنان اموالی نبودند که‌بانصاب معین مشمول زکاة شوند .

و احادیثی که ذیلاً می‌آیند نیز مبین این‌حقیقت‌است زیرا با اختلافی که درآنهاست‌میرساند که‌نصاب‌معینی‌برای پرداخت‌زکاة نبوده‌است هرچندپاره‌ای از احادیث ومکتوبات‌رسول الله نصاب پاره‌ای اشیاء را تعیین مینماید .

احادیث و اخبار در تعیین نصاب زکاة غلات مختلف است . چنانکه در حدیث ۱۰ مصرح است که ازهرپنج وسق باید یك‌وسق‌داده شود وبعبارت دیگر در هرصدی بیست .

۱ـ نسخ باین‌معنی‌که حکمی درکتاب خدا آمده باشد وبعداً نسخ شده باشد حقیقتی ندارد زیرا اگر حکمی نسخ شود باید قرائت آیهٔ آن هم‌نسخ شود . بلی نسخ تدریجی را قبول داریم چون‌حرمت خمر که تدریجی بوده و آیات بعد ناسخ آیهٔ قبل است نسبت بمسلمین فطری که در محیط اسلام بوجود آمده اند لکن نسبت بدیگران صحیح نیست .

اما در حدیث ۳۶ کتاب الزکاة تهـذیب نصاب را در یك وسق میداند چنانکه میفرماید :

۱ ـ «عن عبدالله الحلبی عن ابی عبدالله (ع) قال سألته کم تجب الزکوة من الحنطة والشعیر و التمر والزبیب قال ستین صاعاً[1] : مضمون‌حدیث آن است کـه همینکه گندم و جو و خرما و مویز شصت من تبریز بود زکاة برآن واجب‌میشود» .

۲ ـ درحدیث ۴۲: « ... عن اسحق‌بن عمار عن ابی ابراهیم(ع) قال : سألته عن الحنطة و التمر عن زکاتهما ؟ فقال العشر و نصف العشر ... فقلت : لیست عن‌هذا اسألك انما اسألك عما خرج منه قلیلاً کان اوکثیراً ألهحد یزکی مما خرج منه؟ فقال یزکی مماخرج منه قلیلاً کان اوکثیراً من‌کل‌عشرة واحداً ومن‌کل عشرة نصف واحد قلت‌فالحنطة والتمر سواء ؟ قال نعم[2]» .

در حدیث شمارهٔ ۳۷ تهذیب : « ... عن سماعة بن مهران قال سألت اباعبدالله(ع) عن‌الزکوة فی‌التمر والزبیب قال فی‌کل خمسة اوساق وسق» ودر حدیث ۳۸ که‌آن‌ازکافی ازهمین سماعه روایت‌کرده است ، بعدازعبارت فوق اضافه‌شود: «فاما الطعام‌فالعشرفیما سقت‌السماء واما ماسقی‌بالغرب والدوالی فانما علیه‌نصف العشر» .

مضمون این حدیث میرساند که در طعام نصابی نیست چنانکه در تمر و زبیب هست .

از مضمون این‌حدیث نیز برمی‌آید که‌جنس هرچقدرباشد ،کم یازیاد ، ازهرده یکی (اگرآبیاری‌آن با نهر یا باران باشد) واز هرده یك دوم (هرگاه آبیاری آن باچاه ودلو باشد) باید زکاة خارج کرد .

۳ ـ درحدیث ۴۳: « ... عن ابی بصیر قال: قال ابوعبدالله (ع) لاتجب الصدقة الافی‌الوسقین‌والوسق ستّون‌صاعاً» ازاین‌حدیث استفاده میشودکه‌زکاة

۱ ـ تهذیب جلد ۴ ص ۱۴ .
۲ ـ تهذیب ص ۱۷ .

اجناس درنصاب یکصد وبیست‌من‌تبریز واجب میشود .

۴ ـ درحدیث ۴۴ : « ... عن ابی بصیر عن ابی‌عبدالله(ع) قال: لایکون فی‌الحب ولا فی‌النخل ولافی‌العنب زکوة‌حتی‌تبلغ وسقین والوسق ستون‌صاعاً[1]» مضمون این حدیث همان مضمون حدیث ۴۳ است :

۵ ـ حدیث ۴۵ درکتاب تهذیب که‌مضمون آن‌اینست که زکاة درشصت من‌تبریز واجب میشود. مضمون‌همان‌حدیث ۳۶ بااین‌عبارت «عن ابن‌سنان قال سألت اباعبدالله(ع) عن‌الزکوة‌فی کم‌تجب فی‌الحنطة و الشعیرفقال فی وسق[2]».

پس اختلاف درنصاب غلات که‌دراین احادیث‌است میرساندکه‌درزمان‌رسول خدا (ص) وبین اصحاب آن‌حضرت برای نصاب اشیاء مخصوصاً غلات میزان ومقیاس روشن‌ومعینی‌نبوده است وحق‌آن‌است‌که‌آنان بمجرد توانائی‌پرداخت خودرا مدیون ومسؤول میدانستند و میپرداختند.

اما عجب در این است که چگونه فقهائی کـه در امور کم اهمیت راه احتیاط می‌پیمایند واقوی احتیاط ترك‌نشودمیگویند ومینویسند درامرزکاة‌آنقدر دست ودل باز بوده‌اند که بسود اغنیا وضرر فقرا نصاب را درحدی اعلی معین کرده و باز داشته‌اند وشرایطی‌سنگین‌برای‌مشمولیت مالی‌برای ادای‌زکاة قائل شده‌اند وراه‌های حیله وفرار برای آن گشوده‌اند که‌شرح‌برخی از آنهاخواهد آمد انشاءالله.

حدیث ۱۱ ـ دراثبات اینکه زکاة برجمیع حبوبات است .

درتهذیب شیخ طوسی ودراصول کافی کتاب الحجة درحدیثی طولانی در باب قسمت غنائم از حضرت موسی بن جعفر (ع) تا آنجا که میفرماید : «...والارض‌التی‌اخذت‌عنوة بخیل ورکاب فهی موقوفة متروکة‌فی‌ید من یعمرها و یحییها ویقوم علیها علی صلح مایصالحهم الوالی علی قدرطاقتهم من‌الخراج النصف اوالثلث اوالثلثان وعلی قدرمایکون لهم صالحاً ولایضربهم فاذا خرج

۱ ـ تهذیب ص ۱۷ .
۴ ـ تهذیب ص ۱۸ .

منها فابتدأ فاخرج منهاالعشر من‌الجمیع مماسقت السماء اوسقی سیحاً ونصف العشر مما سقی بالدوالی والنواضح فاخذه‌الوالی‌فوجهه فی‌الوجه الذی‌وجهه‌الله تعالی علی ثمانیة اسهم للفقراء و المساکین والعاملین علیها و المؤلفة قلوبهم و فی‌الرقاب والغارمین وفی‌سبیل‌الله وابن‌السبیل‌ثمانیةاسهم یقسم‌بینهم‌فی‌مواضعهم بقدر مایستغنون فی‌سنتهم بلاضیق ولاتقتیر فان‌فضل من‌ذلك شیء رد الی‌الوالی وان نقص‌من‌ذلك شیء ولم یکتفو کان‌علی‌الوالی‌ان‌یمونهم من‌عنده بقدرشبعهم حتی یستغنوا[1] ...» .

حضرت موسی‌بن جعفر (ع) میفرمود : سرزمینهائی‌که بوسیلهٔ جنگ با سواره وپیاده گرفته‌میشود آن زمینها باید همچنان در دست‌کسانی موقوف و واگذار شود که آنرا آباد و احیا می‌کنند و زمامدار مسلمین بقدر توانائی و قدرتی‌که در آنان است با ایشان مصالحه میکند بنصف یاثلث یادوثلث‌درآمد آن و بهراندازه‌ای که برای آنها خوب باشد و ضرری بآنها نرسد پس همینکه خراج‌آن پرداخته شد آنگاه شروع‌کرده ازجمیع محصولاتی‌که بوسیلهٔ‌آسمان آبیاری‌شده ویا از نهر آب خورده است یکدهم خارج میکند و ازآنچه بوسیلهٔ دلوها و شترهای آبکش آبیاری شده یك بیستم خارج مینماید . پس زمامدار مسلمانان آن‌را اخذکرده و بمصرفی‌که خدا تعیین فرموده است میرساند یعنی به‌هشت سهم : برای‌فقرا ومساکین وکارمندان مأمور اخذزکاة ومؤلفة قلوبهم ودرآزادی بردگان وغرامت رسیدگان ودرراه خدا (مصالح‌اجتماعی‌مسلمین) و مسافر درراه‌مانده مصرف میکند باین‌هشت سهم تقسیم میکند بقدری‌که این اصناف در تمام دورهٔ سالشان مستغنی‌شوند بدون‌هیچگونه سختی وتنگی ‌|پس اگر چیزی ازآن‌زیادآمد بزمامدار مسلمانان برگردانیده میشود واگرکم‌آمد و کفایتشان نکرد برزمامدار است که‌آنان‌راازپیش‌خود (بیت‌المال‌مسلمین)مؤنه دهد بقدری‌که‌سیرباشند یعنی تاحدی‌که مستغنی‌شوند .

دقت درحدیث شریف حقایقی چند مکشوف میداردکه ما بپاره‌ای ازآن

۱ـ تهذیب طوسی جلد ٤ ص ۱۳۰ ـ اصول کافی کتاب الحجة

اشاره میکنیم :

۱ ـ اراضی‌مفتوح العنوه‌که ازجملهٔ آنهاکشور ایران‌است باید دردست کسانی باشدکه‌آنرا احیا وآبادان نگاه دارند .

۲ـ خراج این اراضی از نصف وثلث ودو ثلث باید بوسیلهٔ دولت گرفته شود وبمصالح مسلمین مصرف‌شود .

۳ ـ پس ازخراج ، یکدهم ازآنچه دراین‌سرزمینها کشت میشود بعنوان زکاة گرفته‌شودکه میفرماید : «فاخرج‌منها العشرمن‌الجمیع» .

٤ ـ مصرف زکاة را کـه اصناف هشتگانه است باید درآمد زکاة تأمین کند و حتی گـاهی زیاده هم باشد که بدولت برگردد و من نمیدانـم با زکاة غلات اربع یازکاة شتروگاوگذائی چه‌چیز عاید میشود که ازمصارف هشتگانه هم زیاد بیاید .

۵ـ دولت مسؤول است‌که زندگی فقرا و مساکین را بنحو شایسته تأمین کـند واگر درآمد زکاة کافی نبود از بیت المال تأمین نماید مانند سال های خشکی وقحطی .

حدیث ۱۲ ـ درفروع کافی ودرتهذیب شیخ: « ... عن صفوان بن یحیی

۱ ـ بسیاری از فقها چون به‌این قبیل احادیث برخورده‌اند با اینکه در فتاوای خود زکاة را منحصر بهمان اشیاء تسعه‌گرفته‌اند معهذا ناچار شده‌اند ، تسلیم حقیقت شده ومطالبی اظهارکننده مثلا صاحب‌کتاب «مدارك‌الاحکام دراین‌مورد مینویسد : «المستفاد من‌النصوص الصحیحـة وجوب الزکاة فی‌جمیع مایخرج من‌الارض بعدالمقاسمة » ومرحوم شیخ یوسف بحرانی درکتاب حدائق الناضره جلد ۱۲ ص ۱۰٦ چاپ اخیر تجف مینویسد : «ونقل عن ابن‌الجنید القول بالوجوب فیها» ومرحوم محقق سبزواری نیزدرکتاب ذخیرةالمعاد ازقول محقق حلی می‌آورد: «وقال ابن‌الجنید : تؤخذ الزکوة فی ارض‌العشر من‌کل مادخل‌القفیز من حنطة وشعیر وسمسم وارز ودخن وذرة وعدس وسلت و سایرالحبوب (ای فی‌غیرغلات الاربع من ما دخله الکیل والمیزان) وحکاه الکلینی والشیخ عن یونس‌بن عبدالرحمن من قدماء اصحابنا » ودرص۱۵۳ همین جزو کتاب مینویسد : « کل ماانبتت‌الارض‌من‌مایدخله المکیال والمیزان غیرالاربعة المشهورة اتفقوا علی وجوب‌الزکوة فیها» وبالاخرة تسلیم شوندکه زکاة برجمیع‌آنچه اززمین میروید وبه‌کیل ومیزان درمی‌آید واجب‌است.

واحمدبن محمدبن ابی‌نصر قالا ذکرنا له‌الکوفة وماوضع علیها من‌الخراج وما سار فیها اهل‌بیته فقال من‌اسلم طوعاً ترکت ارضه فی یده واخذ منه العشر مما سقت‌السماء والانهار ونصف‌العشر مماکان‌بالرشا فیماعمروه منها ومالم‌یعمروه منها اخذالامام فقبله ممن‌یعمره وکان للمسلمین وعلی‌المتقبلین فی‌حصصهم‌العشر ونصف‌العشر ولیس فی‌اقل‌من‌خمسة اوساق‌شیء من‌الزکوة[1] » .

درحضور امام از سرزمین کوفه و خراجی که برآن بسته شده مذاکره می‌کردیم حضرت‌فرمود: کسیکه مسلمان‌شد (قبل ازغلبهٔ لشکراسلام) زمین او بخودش واگذار میشود و اززراعتهای اوآنچه بوسیلهٔ آسمان (باران) ونهرها آبیاری میشود یکدهم گرفته می‌شود وآنچه بوسیلهٔ دلوهاآبیاری‌می‌شود درآن قسمتی‌که آبادکرده‌اندازآن یك‌بیستم اخذمیشود اما آنچه راکه آباد نکرده‌اند پیشوای مسلمین آن را اخذ میکند و به قباله میدهد بکسیکه آن‌را آباد کند و درآمد اینگونه زمینها مال عموم مسلمین است و برکسانیکه زمینها را به قباله گرفته‌اند درهمان‌حصه‌های خودشان (پس‌از اخراج‌خراج) یکدهم ویك بیستم زکاة واجب است ولی درکمتر ازپنج وسق‌زکاة واجب نیست .

این حدیث به‌سند دیگر از احمدبن محمدبن عیسی از احمدبن محمدبن ابی‌نصر ازحضرت رضا (ع) بهمین‌مضمون روایت‌شده است .

در این‌حدیث شریف‌هم بدون‌هیچ قید وحصری میفرماید: «واخذمنه العشر مما سقت السماء و الانهار» و معلوم نیست چرا از تمام آنچه از آسمان و نهرها یا دلو و شتر آبکش آبیاری میکند فقط باید غلات اربع مشمول زکاة باشد ؟!

۱۳ - ایضاً درکتاب کافی: «...عن‌حمادعن‌الحلبی‌قال: قال‌ابوعبدالله(ع) فی الصدقة مما سقت السماء و الانهار اذا کان سیحاً او کان بعلاً العشر و ما سقت السوانی و الدوالی او سقی بالغرب فنصف العشر[2]: حضرت صادق (ع)

۱- فروع‌کافی جلد ۳ ص۵۱۳ - وسائل الشیعه ص ۴۳۸ ج۲ چاپ امیربهادر .
۲- درهمین کتاب و همین صفحه .

فرمود : درخصوص زکاة آنچه ازآسمان ونهرها آبیاری‌میشود همینکه‌ازآب جاری باشد یاریشهٔ درخت درعمق زمین‌باشدکه نیاز بآبیاری‌ندارد یکدهم‌است و آنچه بوسیلهٔ شترهای آبکش وچرخ یا دلوهای بسیار بزرگ آبیاری میشود یك بیستم است و در حکم اینهاست آبهائی که بوسیلهٔ ماشین‌های زراعتی آبیاری میشود .

دراین حدیث نیز مطلقاً آنچه از زراعت که بوده باشد یکدهم یا یك بیستم است .

۱۴ - ایضاً در کتاب کافی : «... عن ابی بصیر و محمد بن مسلم عن ابی‌جعفر(ع)انهما قالاله: هذه‌الارض التی یزارع اهلها ماتری فیها؟ فقال(ع) کل‌ارض رفعها الیك السلطان مما حرثته فیها فعلیك فیما اخرج الله منها الذی قاطعك‌علیه ولیس علی جمیع ما اخرج‌الله منها‌العشر انماعلیك العشر فیمایحصل فی یدك بعد مقاسمته لك[1]» .

ابوبصیر و محمدبن مسلم هر دو از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت می‌کنندکه به آنحضرت عرض‌کردند : دراین زمینهائی‌که خود اهل آن درآن زراعت می‌کنند درزکاة آن‌چه‌میفرمائی ؟ حضرت فرمود : هرزمینی‌که‌دولت بتو داده است هرچه درآن کاشته‌ای پس آنچه را کـه خدا ازآن زمینی‌که بتو بمقاطعه داده‌شده بهمان‌مقداری‌که باتومقاطعه‌شده باید بپردازی درجمیع آنچه خدا ازآن خارج کرده است (زراعتی‌که بدست‌آمده‌است)یکدهم نیست‌بلکه فقط برآن محصولی که بدست توآمده است پس‌از آنکه مقاسمه کردی (سهم دولت‌را پرداختی) آنچه نصیب توشده‌است ازآن‌یکدهم برتو واجب‌است .

دقت درحدیث شریف بوضوح میرساند که ازجمیع‌آنچه اززمین میروید از هرقسم کـه باشد مشمول زکاة است و خوشبختانه صاحب مدارك وصاحب حدائق و ابن جنید بدین معنی متفطن شده‌اند چنانکـه صاحب مدارك در ذیل این حدیث مینویسد: « و هذه‌الروایة کالصریحة فی‌عدم استثناء شیء مما یخرج

۱ - فروع کافی جلد ۳ ص ۵۱۳ .

من‌الارض » .

آنگاه پس‌از چند سطرمینویسد: «فالمُستفادمِنَ‌النصوص الصحیحة وجوب الزکوة فی‌جمیع مایخرج من‌الارض بعدالمقاسمة» ومرحوم‌محقق‌صاحب ذخیره نیز درذیل این‌حدیث‌مینویسد: « قال‌بعض‌الفضلاء هذه‌الروایة کالصریحة فی‌عدم استثناء شیء مما یخرج من‌الارض سوی المقاسمة اذالمقام مقام بیـان ماعسی ان‌یتوهم‌اندراجه فی‌العموم» وبعدخوداواظهارنظرمیکند ومینویسد: «والمستفاد من‌النصوص‌وجوب‌الزکوة فی‌جمیع مایخرج من‌الارض بعدالمقاسمة » .

حدیث۱۵ ـ ایضاً درکتاب کافی: «...عن معاویة بن‌شریح عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال: فیماسقت‌السماء والانهاراوکان‌بعلاً العشر واماماسقت‌السوانی والدوالی فنصف العشر[1]» .

معاویة‌بن شریح ازحضرت‌صادق(ع) روایت میکند که آنحضرت فرمود در آنچه ازآسمان ونهرها آبیاری میشود یا ازریشه‌آب اززمین میگیردیکدهم است وآنچه بوسیلهٔ شتران‌آبکش ودلوها آبیاری میشود یك‌بیستم‌است .

در این‌حدیث نیز درآنچه از آسمان وانهار آبیاری میشود بطور اطلاق یك‌دهم وغیرآن یك‌بیستم است وانحصار بچیزی ندارد .

حدیث۱۶ ـ در تهذیب شیخ طوسی ص۱۱۹: «... احمدبن‌محمدبن عیسی عن احمدبن محمدبن ابی‌نصر قال ذکرت لابی الحسن (ع) الخراج وما سار به اهل‌بیته فقال: العشرونصف العشرعلی من‌اسلم تطوعاً تُرِکَت‌ارضُه فی‌یده واُخِذَ منه‌العشر ونصف‌العشرفیما عمرمنها[2]» .

احمد بن محمدبن ابی‌نصر میگوید خدمت حضرت ابوالحسن علیه‌السلام خراج را ومعاملاتی‌که بامردم آن‌میشود یادآورشدم حضرت فرمود : یك‌دهم ویا یك‌بیستم است برآن‌کسیکه ازروی‌میل ورغبت مسلمان شده است زمین او در دست خودش میماند وازوی یکدهم ویایك‌بیستم‌درآن‌قسمتی‌که‌آبادان‌است گرفته میشود !

۱ـ کافی جلدسوم ص۵۱٤ .
۲ـ تهذیب جلد ٤ ص ۱۱۹ حدیث ۳٤

حالا باید دید اگر این‌زمین در ناحیهٔ مازندران ویا چین وژاپون بود که عمدهٔ محصول آن برنج است چه‌بایدکرد ؟ آیا بازهم باید سراغ غلات اربع را گرفت ؟!

۱۷ ـ علامهٔ‌حلی در مختلف‌الشیعه از رسول‌خدا (ص)روایت نموده‌است که آن حضرت فرمود :

«فی‌خمس من‌الابل شاة وفیما سقت‌السماء العشر[1]: درپنج‌شتریك‌گوسفند زکاة داده میشود و آنچه را کـه آسمان آبیاری میکند یکدهم است» (بدون استثناء چیزی‌یا تصریح‌بشیء معینی) .

۱۸ ـ در مستدرك الوسائل مرحوم نوری‌ازکتاب «غوالی اللئالی»: «عن النبی(ص) فیما سقت السماء العشر وفیما سقی بالنواضح نصف‌العشر[2] : پیغمبر خدا (ص) فرمود : درآنچه بوسیلهٔ آسمان آبیاری میشود یکدهم است و آنچه بوسیلهٔ شتران آبکش‌آبیاری‌میشود یك بیستم است» .

۱۹ ـ درکتاب تحف‌العقول ازحضرت‌رضا(ع) درکتابی‌که‌برای مأمون نوشته‌است میفرماید :

«والعشر من‌الحنطة والشعیر والتمر والزبیب وکل مایخرج من‌الارض من الحبوب اذابلغت خمسة اوساق ففیها العشر ان‌کان یسقی سیحاً وان‌کان یسقی بالدوالی ففیه نصف‌العشر للمعسر والمیسر[3] : ازگندم وجو وخرما وکشمش(که افراد بارز غلات وحبوب است) باید یکدهم داده شود وهرچه از زمین میروید از دانه‌ها (چون نخود وارزن وبرنج وکنجد و امثال آن) همینکه به پنج وسق رسید درآنها نیز یکدهم است درصورتیکه از زمین آب بخورد اما اگر بوسیلهٔ دلوها آبیاری میشود یك‌بیستم است برای فقیر ودارا» .

دراین حدیث شریف نیز تصریح است که هرچه ازحبوبات کـه از زمین

۱ـ مختلف‌الشیعه جلد ۲ ص۱ .
۲ـ مستدرك الوسائل جلد اول ص ۵۱۹ .
۳ ـ تحف‌العقول چاپ تهران ص ٤۱۵ .

میروید همینکه بحد نصاب رسید مشمول صدی ده است واختصاص وانحصار بجنس معینی نیست .

۲۰ ـ درکتاب دعائم الاسلام وکتاب بحار الانوار : «... عن جعفر بن محمد عن ابیه عن آبائه علیهم السلام عن رسول الله (ص) انه قال: وما سقت السماء والانهار ففیه العشر» وهذا حدیث اثبته الخاص والعام عن رسول الله (ص) و فیه ابین البیان علی ان الزکوة تجب فی کل ما انبتت الارض ولم یستثن رسول الله من ذلك شیئاً دون شیء[1] : حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش و او از پدران بزرگوارش علیهم السلام از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که آنحضرت فرمود: درآنچه ازآسمانها وجویها آبیاری میشود درآن یکدهم است . واین حدیثی است که خاص و عام آن را از رسول خدا (ص) ثبت نموده‌اند ودرآن روشن ترین بیان است که زکاة واجب است درتمام آنچه اززمین میروید ورسول خدا (ص) ازآن چیزی را استثناء نفرموده است[2]» .

آری رسول خدا چیزی را استثناء نفرمود، زیرا سزای رسالت ابدی الهی آن نیست که زکاة را فقط در اموالی نهد که درسرزمین حجاز است وازحال ووضع نقاط دیگرجهان غافل ماند ! اما چه باید کرد که کوته نظران بی ادراکی هستند که دین اورا چنان آرایش کرده‌اند که اگر بیاید آن را نشناسد !

آری طرفداران اغنیاء بنام فقه با احکام خدا این عمل را نموده وآنهارا استثناء کرده‌اند .

۲۱ ـ ایضاً دردعائم الاسلام: «وروینا عن اهل البیت علیهم السلام عن طرق کثیرة وباسناد العامة عن رسول الله (ص): وروینا عن جعفر بن محمد انه سئل عن

۱ ـ دعائم الاسلام جلداول ص ۲۵۶ ـ بحارالانوار جلد ۲۰ ص ۲۶ .
۲ ـ گذشت که صاحب مدارك وصاحب حدائق وصاحب کافی و ابن جنید متفقند که زکاة بر جمیع روییدنیهاست .

السمسم والارز وغیرذلك من الحبوب هل تزکی؟ فقال : نعم کالحنطة والتمر[1] : ما شیعیان این روایت را از طرق بسیار از طریق اهل بیت علیهم السلام روایت کرده‌ایم وبه اسناد عامه نیز ازرسول خدا (ص) روایت شده وهمچنین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌ایم که ازآن حضرت سؤال شد اززکاة کنجد وبرنج وغیرآن از دانه‌ها که آیا ازآنها زکاة داده میشود؟ حضرت فرمود: آری آنها هم مانند گندم وخرما هستند» .

اینکه درپاره‌ای ازروایات مورد مثال گندم وخرما هستند ازآنجهت است که این محصول درحجاز معروف ودرنزد سائل روشن ومشهود بوده وگاه روی قاعدهٔ تغلیب ازآنها نام برده میشود .

۲۲ ـ ایضاً «... عن قاسم بن ابراهیم العلوی انه سئل عن قول اهل البیت علیهم السلام فی زکوة الارز والعدس والحمص والباقلا واشباهها والتین والزیتون والفاکهة هل فیهما زکوة ؟ فقال: کل ما خرج من الارض من نابتة ففیه الزکوة لقول الله عزوجل: خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم[2]: ازقاسم بن ابراهیم علوی پرسیده شد ازفرمایشات اهل بیت علیهم السلام درخصوص زکاة برنج وعدس وباقلا ومانندهای آن واززکاة انجیر وزیتون ومیوه‌ها که آیا درآنها زکاة است؟ حضرت فرمود: هرآنچه از زمین بیرون می‌آید ازجنس روئیدنیها درآن زکاة است، زیراخدا میفرماید: ای محمد از اموال ایشان زکاة بستان تا آنانرا پاك وپاکیزه گردانی» .

اشاره است به اینکه کلمهٔ اموال شامل همه چیز میشود .

۲۳ ـ مستدرك الوسائل ازکتاب دعائم الاسلام: «روینا عن علی علیه السلام قال: قام فینا رسول الله (ص) فقال: فیما سقت السماء اوسقی سیحاً العشروفیما سقی بالغرب نصف العشر[3]: ما از جانب امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت

۱ ـ دعائم الاسلام ص ۲۵۶ .
۲ ـ دعائم الاسلام ص ۲۵۶ .
۳ ـ مستدرك الوسائل جلد اول ص ۵۱۹ .

می‌کنیم که فرمود: رسول‌خدا درمیان‌مابرخاست وفرمود: درآنچه‌ازآسمان‌آب میخوردیا بوسیلهٔ‌آب جاری‌آبیاری میشود یکدهم‌است ودرآنچه بوسیلهٔ‌دلوهای بزرگ‌آبیاری میشودیك بیستم است» .

۲۴ ـ ایضاً در مستدرك الوسائل از کتاب غوالی اللئالی از حضرت رسول (ص) روایت می‌کندکه آنحضرت فرمود: «فیما سقت‌الانهار والعیون والغیوث اوکان بعلاً العشروفیما سقی بالسوانی والناضح نصف العشر: آنچه با جویها وچشمه‌سارها وبارانها آبیاری‌میشود یا ازریشه آب می‌گیرد یکدهم است‌وآنچه بوسیلهٔ‌دلوها وشتران بارکش‌آبیاری میشودیك بیستم‌است» .

۲۵ ـ مستدرك الوسائل از دعائم الاسلام : «عن ابی جعفر محمد بن علی علیه‌السلام انه قال : سن رسول‌الله (ص) فیما سقت السماء اوسقی بالسیل اوالمسیل اوکان بعلاً العشر وماسقی بالنواضح نصف‌العشر» .

مضمون این حدیث‌نیز مانندمضامین‌احادیث ماقبل است باضافه قیدآب سیل ومسیل .

۲۶ـ درعلل‌الشرایع: «...عن‌عبدالله‌بن‌سنان‌قال: قال‌ابوعبدالله‌علیه‌السلام: ان صدقة الظلف (سم‌شکافته) و الخف (سم‌نشکافته چون شتر واسب) تدفع الی المتجملین و اما صدقة الذهب و الفضة و ما کیل بالقفیز فما اخرجت الارض فالی الفقراء المدقعین: حضرت‌صادق علیه‌السلام‌فرمود: زکاةحیوانات سم‌دار بفقراء متجمل‌داده میشود ، اماصدقهٔ طلا ونقره وآنچه بهوزن وکیل در می‌آید ازآنچه ازرمین می‌روید بفقراء خاك‌آلود (ژولیده وضع) داده‌میشود» .

ودراین‌احادیث نیزتصریح است که‌آنچه‌اززمین‌بیرون می‌آید ازروئیدنیها ومعادن وغیره مشمول زکاة است[1].

---

۱ ـ اینکه درپاره‌ای از احادیث غیرتسعه از ذکرغلات اکتفا به‌حنطه وشعیر وتمروزبیب شده‌است ظاهراً روی قاعدهٔ تغلیب وشهرت‌است چنانکه در خصوص زکاة فطره در حدیثی که‌کلینی وابن‌بابویه وشیخ درکافی ومن‌لایحضر وتهذیب ازسعداشعری ازحضرت‌رضا(ع) آورده‌اند که : «قال سألته عن الفطرة کم یدفع عن‌کل رأس من الحنطة و الشعیر و التمر ←

۲۷ ـ در من‌لایحضره‌الفقیه باب‌احیاء الموات والارضین حدیث پنجم : «وروی‌الحسن‌بن‌محبوب عن‌عبدالله بن‌سنان عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام‌قال: سُئِل وانا حاضرعن رجل احیا ارضاً مواتاً فکری‌فیها نهراً و بنی بیوتاً وغرس نخلاً وشجراً ، فقال: هی‌له وله اجر بیوتها وعلیه‌فیها العشر فیما سقت‌السماء او سیل وادی اوعین وعلیه‌فیما سقت‌الدوالی والقرب نصف‌العشر» .

در این‌حدیث حرفی ازغلات اربع‌نیست بلکه هرچه از چنین زمینی حاصل شود زکاة آن واجب است

۲۸ ـ وسائل‌الشیعه ص ۳۶۷ جلد۳ : «عن النصر عن هشام بن سالم عن سلیمان‌بن‌خالد قال سئلت اباعبدالله علیه‌السلام عن الرجل یأتی الارض الخربة فیستخرجها ویجری انهارها ویعمرها ویزرعها ماذا علیه؟ قال : علیه الصدقة : سلیمان بن‌خالد میگوید از حضرت صادق سؤال‌کردم شخصی زمین خراب و بایری راشخم‌می‌زند واصلاح می‌کند ودرآن نهرآب جاری ومعمور و آبادش می‌سازد، آیادربرابر این‌زمین چه‌چیز برذمهٔ اوست؟ فرمود: زکاةاست‌که باید ازمحصول‌آن‌بپردازد» (تهذیب‌جلد۷ صفحه۱٤۷ ، استبصار جلد۳ صفحه۱۱۰).

۲۹ ـ وسائل‌الشیعه از کافی صفحه٤۰۹ جلد ۱ : «عن عدةمن‌اصحابنا عن

→ والزبیب فقال صاع بصاع النبی (ص) » ونیز ازصفوان جمال ازحضرت‌صادق علیه‌السلام که فرمود : «علی‌کل انسان صاع من حنطة او صاع من تمر او صاع من زبیب» ونیز در حدیث عبدالرحمن الحذاء وچند حدیث دیگر . درحالیکه جنس زکاة فطره منحصربااین‌چهار چیزنیست واز هرنوع غله وخوراکی‌می‌توان داد چنانکه علامهٔ حلی در المنتهی‌ازحضرت امیر المؤمنین علیه‌السلام آورده است که : «انه سئل عن الفطرة فقال صاع من طعام» و همچنین درحدیثی که ازحضرت امام‌علی النقی علیه‌السلام وارد شده است در جواب نامهٔ ابراهیم‌بن محمدالهمدانی نوشتند : «ان الفطرة صاع من قوت بلدك» ودر این‌حدیث‌شرح داده‌اند که هربلدی چه‌نوع جنسی را بدهد از تمر (خرما) و زبیب (کشمش) وبر (گندم) و شعیر (جو) و ارز (برنج) و اقط (کشك) وغیرآن ونیزدر تهذیب از زراره وابن‌مسکان که ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت‌کرده‌اند که فرمود : «الفطرة علی‌کل‌قوم مایغذون عیالاتهم : لبن او زبیب اوغیره» وهمچنین درحدیثی‌که کلینی از محمدبن عیسی از یونس روایت می‌کندکه حضرت صادق فرمود : «الفطرة علی‌کل من اقتات قوتاً فعلیه ان یؤدی من ذلك القوت» پس‌آوردن نام اشیاء دراحادیث هرگز دلالت برانحصار ندارد مگرآنجا که قید شده باشد .

سهل‌بن زیاد واحمدبن محمدجمیعاً عن‌ابن‌محبوب عن معاویة‌بن وهب‌قال‌سمعت اباعبدالله علیه‌السلام یقول ایّما رجل‌آتی خربةبائرة فاستخرجها وکری انهارها وعمرها قال‌علیه‌السلام: علیه‌فیها الصدقة» (تهذیب‌صفحه ۱۵۲جلد ۷ واستبصار صفحه ۱۰۸ جلد۳ چاپ نجف) .

این‌بیست ونه‌حدیث احادیثی است‌که ازطریق اهل‌بیت‌عصمت وطهارت یعنی ائمهٔ معصومین‌سلام‌الله علیهم‌اجمعین واردشده‌که اکثرآنها از حیث متن و سندروی قاعدهٔ علم درایه ورجال صحیح ومعتبر بوده و دلالت دارند براینکه زکاة شامل‌جمیع روئیدنیهای روی‌زمین است وازهمه بهتر ومهمتر اینکه‌موافق ومطابق‌کتاب خدا هستندکه مأموریم‌احادیث‌را به‌آن عرضه‌کنیم مخصوصاًاین آیهٔ شریفه‌که می‌فرماید: «یا ایهاالذین آمنوا انفقوا من طیبات ماکسبتم ومما اخرجنا لکم‌من الارض» وآیه شریفهٔ : «وهوالذی انشأ جنات معروشات و غیر معروشات والنخل والزرع مختلفاً اکله والزیتون و الرمان متشابهاًوغیر متشابه کلوا من‌ثمره اذا اثمر واتوا حقه یوم حصاده» .

وگردش روزگار واختلاف لیل ونهار نیزثابت‌کرده است که عین حق و حقیقت است وقابل تبعیت .

آیا این‌روایات‌باآن‌آیات سازش داردکه‌زکاةشامل تمام ثروتهای‌روی زمین است ؟

یاآن آراء و فتاوی‌که ازاین همه‌انواع محصولات و.اموال روی زمین زکاة را منحصرکرده‌اند به‌گندم وجوخرما وکشمش‌که درچهارده قرن قبل‌در پاره‌ای ازنقاط حجازکم وبیش بدست می‌آمد؟

توگوئی‌خدای متعال العیاذبالله جزسرزمین بدبخت‌حجاز ومحصول‌ناچیز آن دیگرچیزی را نمی‌دیده وبه‌آن عنایتی نداشته‌است وچنان می‌خواسته است که‌همیشه ودرهرزمان مردم‌تابع محیط سوزان وفقیرعربستان باشند!! «تعالی الله عما یقول‌الجاهلون علواً کبیراً» .

احادیث وارده از طریق عامه در این موضوع

تااینجا ما احادیث واخبار اهل‌بیت عصمت وطهارت را که تمام آنها موافق‌کتاب‌خدا ومبین سنت رسول‌الله (ص)بود ازکتب‌شیعه آوردیم‌که عقل و وجدان وتطور وتحول زمان نیز بهترین شاهد صحت وحقیقت‌آن است ، اینك نگاهی به‌کتب احادیث واخبار اهل سنت ، مخصوصاً کتبی‌که از حیث تاریخ اقدم ازکتب‌شیعه واقرب به‌عصر رسالت وهمزمان با اهل‌بیت‌عصمت‌است .

درکتاب الخراج ابویوسف‌متولد ۱۱۳ ومتوفای ۱۸۲ هجری که میتوان گفت‌این اقدم‌کتب فقهی‌اسلام است وخود درعصر حضرت امام محمد باقر وامام جعفرصادق وامام‌موسی‌کاظم‌علیهم‌السلام زندگی میکرده‌است درکتابی که‌به‌نام «الخراج» برای‌هرون‌الرشید نوشته :

۱ـ درصفحهٔ ۵۴آن مینویسد: «قال وحدثنا الحسن‌بن عمارة عن‌ابی‌اسحق عن عاصم‌بن‌ضمره عن علی‌بن‌ابیطالب (رض) انه‌قال فیما سقت‌السماء اوسقی سیحاً العشر وفیما سقی بالغیل‌العشر: عاصم‌بن ضمره از حضرت امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام روایت‌میکندکه آنحضرت‌فرمود : در آنچه از آسمان آبیاری می‌شود یا ازآب روی زمین ، یکدهم است ودرآنچه از آبهائیکه بروی زمین جاری‌می‌کنند یك بیستم است» .

۲ ـ درصحیح بخاری از سالم‌بن عبدالله از پدرش‌عبدالله بن عمر روایت است‌که پیغمبرخدا (ص) فرمود: «فیما سقت‌السماء والعیون اوکان عذباً العشر وماسقی بالنضح نصف‌العشر[1]: آنچه‌راآسمان وچشمه‌هاآبیاری‌می‌کنند ویا

---

۱ ـ صحیح بخاری جلد اول ص ۱۷۰ چاپ اسلامبول .

مشروب‌میشود یکدهم است وآنچه بوسیلهٔ شتران آبیاری‌می‌شود نیم یکدهم» .

۳ ـ درصحیح مسلم : «عن ابی‌ابرهه سمع جابربن عبدالله یذکر انه سمع النبی (ص) قال : فیما سقت الانهار والغیم العشور وفیما سقی بالسانیه نصف العشر[1] : جابربن‌عبدالله ازرسول‌خدا شنیدکه‌می‌فرمود: درآنچه‌ازنهرها وباران آبیاری‌می‌شود یکدهم است وآنچه بوسیلهٔ شتران‌آبکش نیم دهم است» .

٤ ـ درسنن ابن‌ماجه از ابوهریره روایت‌کرده است‌که رسول خدا (ص) فرمود : «فیما سقت‌السماء والعیون العشر وفیما سقی بالنضح نصف‌العشر» .

٥ ـ ونیز سالم ازپدرش عبدالله بن‌عمرروایت کرده که‌گفت ازرسول‌خدا شنیدم : «یقول فیما سقت السماء و الانهار و العیون اوکان بعلاً العشر و فیما سقی بالنواضح نصف‌العشر[2]» .

٦ ـ مسروق از معاذ بن جبل روایت کـرده است کـه گفت : «بعثنی رسول‌الله (ص) الی‌الیمن وأمرنی ان‌آخذ من‌ما سقت السماء العشر و ما سقی بالدوالی نصف العشر[3]» .

۷ ـ در سنن نسائی : «عن سالم عن ابیه... همان حدیث منقول از سنن ابن ماجه است[4]» .

۸ ـ درمستدرك حاکم‌نیشابوری : «عن‌موسی‌بن‌طلحة عن معاذبن‌جبل ان رسول‌الله (ص) قال‌فیما سقت السماء والبعل والسیل العشر وفیما سقی بالنضح نصف‌العشر وانما یکون ذلك فی‌التمر والحنطة و الحبوب واما القثا والبطیخ و الرمان والقضب (علف) فقد عفا عنه‌رسول‌الله (ص)[5]» .

---

۱ ـ صحیح مسلم جلد ۳ ص ٦۷ .
۲ و ۳ ـ سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۸۱ .
٤ ـ سنن نسائی ج ۵ ص ۳۱ .
۵ ـ جلد اول ص ٤۰۱ .

آنچه دلالت دارد براینکه ازغیر غلات اربع‌آنچه درسرزمین حجازموجود بوده زکاة اخذ می‌شده

۹ ـ درفتوح‌البلدان بلادری ص ۸۳ : «عن موسی بن طلحة بن‌عبدالله قال قرأت‌کتاب معاذبن‌جبل حین بعثه رسول‌الله (ص) الی الیمن فکان فیه ان تؤخذ الصدقة من‌الحنطة والشعیر والتمر و الزبیب و الذرة» .

۱۰ ـ درهمین‌کتاب ص ۸۵: «عن ابی‌عبدالرحمن هشام بن‌یوسف‌قاضی صنعاء ان اهل‌خفاش اخرجوا کتاباً من ابی‌بکر الصدیق فی قطعة ادیم یأمرهم فیه ان یؤدوا صدقة الورس» .

۱۱ ـ عن عمرو بن‌شعیب: «ان عاملا لعمر بن‌الخطاب علی الطائف‌کتب الیه ان اصحاب العسل لایرفعون الینا ما کانوا یرفعون الی رسول الله (ص) و هومن‌کل عشرة زقاق زق . فکتب الیه عمر ان فعلوا فاحموا لهم اودیتهم و الا فلا تحموها» .

مرادآن است‌که آن اراضی‌که محل پرورش زنبورعسل است قُرُق شود درصورتیکه زکاة عسل داده‌نشود وگرنه ، نه .

۱۲ ـ درکتاب المصنف، تألیف عبدالرزاق صنعانی متولد ۱۲٦ متوفی ۲۱۱ ه ص ۱۱٤ و ۱۱۵ اخبار و آثاری است که دلالت دارد که بر تمام حبوب زکات است (الصدقة فی الحب کله)
یادآور است که طبق تصریح علمای رجال ؛ عبدالرزاق شیعی مذهب است
تعجب در این است که در تمام احادیث و اخبار و آثاری که در کتب عامه است نه از حیث عدد و نه از حیث بیان و توضیح به احادیث و اخبار شیعه در موضوع اشتمال زکات به انواع حبوب و نباتات نمی‌رسد حتی یکدهم آن! و از طرف دیگر قید انحصاری که در ۹ اشیاء زکوی در علمای عامه است یکدهم آن در اخبار خاصه نیست معذلک متأسفانه علمای شیعه تبعیت علمای عامه نموده زکات را منحصر به ۹ اشیاء معدودی نموده، از تبعیت ائمه اهل بیت علیهم السلام که موافق قرآن کریم است و زکات را همه اموال اطلاق نموده‌اند، اعراض کرده‌اند!!

زکاة در جمیع حبوب

در سایر ادیان الهی و کتب سماوی

ازاحادیثی که ازکتب اهل‌سنت و جماعت وصحاح ستهٔ آنان آورده شد نیزمعلوم‌شدکه دردین‌اسلام وسنت رسول‌الله (ص) زکاة درتمام‌غلات وحبوب است مگردرخیار وخربزه وانار ونی‌شکر بنا به روایت معاذبن جبل که رسول خدا (ص) ازآنها عفو فرموده وصرفنظرکرده ونخواسته است درآن زمان که تکلیف زکاة بر دوش اعراب حجاز بارگرانی بوده فشار آورد .

اینك برویم به سراغ کتب آسمانی سایر ادیان حقهٔ الهیه ماقبل اسلام تا ببینیم آیا درآن ادیان‌هم زکاة درانحصار غلات‌اربع بوده‌است؟

در تورات سفر اعداد ، باب ۱۸ ، آیهٔ ۲۶ ، ص ۲۳۸ ، چاپ لندن ، ۱۸۹۵ : «خداوند موسی‌را خطاب‌کرده گفت : لاویان را نیز خطاب کرده به ایشان بگو چون عشری را که از بنی‌اسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیرید» .

ودرهمین سفر ، باب ۳۱ آیهٔ ۲۸ : «واز مردان جنگی که به‌مقاتله بیرون رفته‌اند زکاة برای خداوند بگیر» .

درکتاب دوم‌تواریخ ایام ، باب۳۱ ، آیهٔ ۵ : «چون این امرشایع‌شد ، بنی‌اسرائیل نوبرگندم‌وشیره وروغن وعسل وتمامی محصول زمین‌را به‌فراوانی دادند وعشرْ همه چیز را بکثرت آوردند» .

پس درشریعت موسی (ع) زکاة برهمه‌چیز ومخصوصاً برتمامی محصول زمین بوده است .

اینك درشریعت عیسی (ع) :

درانجیل‌متی، باب ۲۳ ، آیهٔ ۲۳ ، حضرت‌عیسی (ع) ضمن مواعظ‌خود میفرماید : «وای برشما ای‌کاتبان وفریسیان ریاکارکه نعناع وشبدر وزیره را عشرمیدهید واعظم احکام‌شریعت یعنی‌عدالت ورحمت‌را ترك‌کرده‌اید» .

ودرانجیل لوقا ، باب ۱۱ ، آیهٔ۴۲ میفرماید : «وای برشمای‌فریسیان که ده‌یك نعناع وسداب وهرقسم سبزی را می‌دهید واز دادرسی و محبت خدا تجاوز مینمائید . اینهارا می‌باید بجاآورید وآنها را نیزترك‌کنید» .

ودرآیهٔ ۴۱ میفرماید : «ازآنچه دارید صدقه دهیدکه اینك‌همه چیزبرای شما ظاهر خواهد گشت» .

ودرباب ۱۸ ، آیهٔ ۱۲ ، دردعای فریسی‌تعلیم می‌دهد: «هرهفته دومرتبه روزه می‌دارم وازآنچه پیدا می‌کنم ده‌یك می‌دهم» .

آن‌کتاب‌خدا وآیات‌آن ، وآن احادیث اهل‌بیت‌رسول‌الله (ص)، وآن هم‌احادیث رسول‌الله ازطریق اهل‌سنت ، این‌هم‌کتب آسمانی ، آن هم‌عقل و وجدان و تطورات زمان‌که همگی یکدل و یکزبان فریاد برمی‌آورند که زکاة برجمیع حبوبات وبرجمیع اموال است .

اینك ما ازفقهای غلات اربع سؤال می‌کنیم چه‌چیز شما را مجبورکرده است‌که قائل به‌زکاة غلات اربع‌یا اشیاء تسعه‌شوید؟!

آری‌به استناد چندحدیث‌ضعیف سخیف ازعلی بن‌حسن فضال‌که خود و پدرش‌به تصریح ابن‌ادریس ضال ومضل بوده‌اند ! پس خدا ووجدان چه‌شد؟

احادیثی که دلالت دارد برزکاة درجمیع اموال

درصفحات گذشته ما آیات کتاب خدا واحادیث صحیحهٔ مرویه از ائمهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام واحادیث وارده ازرسول‌خدا (ص) ازطریق عامه‌وآیات سایرکتب آسمانی راکه دلالت برزکاة درجمیع اموال ومخصوصاً برتمام‌آنچه اززمین میروید واخراج می‌شودآوردیم .

اینك احادیثی از اهل‌بیت رسول‌الله (ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام) که در علت وحکمت وضع‌زکاة صادرشده می‌آوریم تااز طرفی‌معلوم‌شودکه دین‌مبین اسلام در وضع احکام خود مصالح وحِکَم‌معاش و معاد بندگان خدا را درنظر گرفته وزکاة فقط یك امرتعبّدی نیست که دَانسته یا ندانسته باید تسلیم‌آن شد ، بلکه‌خود یکی ازآیات بینات حقانیت‌دین‌اسلام ومعجزهٔ جاوید پیغمبربزرگوار آن‌است که‌دارای حکمتها ومصلحتهای روشن‌وواضح‌است که همه‌کس‌میتواند آن‌حِکَم ومصالح را دریابد .

وازطرف دیگر ثابت شودکه زکاة در جمیع اموال است، زیرا مضمون تمام یااکثر این‌احادیث‌آن است‌که: خداوند معاش‌فقرا را دراموال‌اغنیا قرار داده‌است، واگراموال فقط منحصربه شتر وگاو ونقدین مسکوك وغلات اربع باشد واغنیا تنهاکسانی باشندکه دارای این‌اموالند ! امروزدراکثر نقاط دنیا ، این‌اشیاء یااصلا یافت‌نمی‌شود ویا اگریافت شود باشرائطی که فقها برای آن قائل‌شده‌اند اصلامشمول زکاةنمی‌شوند وبرفرض‌آنکه مشمول‌زکاةشوند هرگز کافی به‌معیشت فقرا نیست . والبته خدای جهان ومحول احوال زمان و دانای آشکار ونهان‌هرگز امربه‌کاری نمی‌کندکه‌نه‌تنها درپاره‌ای‌ازمنه وامصاردارای

هیچ‌حکمتی نیست، بلکه‌دربسیاری ازموارد عبث‌وبیهوده بوده والعیاذبالله‌گاهی صورت‌استهزاء ومسخره‌گیرد ! «تعالی‌الله عما یقول الجاهلون علواً کبیراً» .

اینك آن احادیث شریفه از کتب معتبرهٔ شیعه وشما ونظر ودقت درحِکَم ومصلحت آن ؛

۱ ـ درفروع کافی: «عن‌ابن مسکان وغیر واحد عن‌ابی‌عبدالله (ع) قال: ان‌الله عزوجل جعل‌للفقراء فی اموال الاغنیاء ما یکفیهم ولولا ذلك لزادهم و انما یؤتون من‌منع من منعهم[1]: ابن‌مسکان وچند نفردیگرازحضرت صادق(ع) روایت‌میکنندکه آن‌حضرت فرمود: خدای عزوجل برای‌فقرا دراموال‌اغنیاآن اندازه زکاة قراردادکه ایشانرا کفایت‌کند واگرکافی‌نبود هرآینه زیاده‌می‌کرد ایشان‌را واگر رفع فقرآنها نشود تقصیر از ناحیهٔ‌کسانی است‌که حقوق آنانرا مانع میشوند» .

حالا باید دید زکاة شتر و غلات اربع ونقدین مسکوك که ما آمار آنرا می‌آوریم چگونه کفایت می‌کند ؟ وتقصیر آن به گردن چه‌کسانی میباشد فقها یا اغنیا ؟!

۲ ـ در من‌لایحضره‌الفقیه وعلل‌الشرایع وفروع‌کافی : «روی عبدالله بن سنان عن ابی‌عبدالله (ع) قال: ان‌الله عزوجل فرض الزکوة کما فرض الصلوة فلو ان‌رجلا حمل‌الزکوة فاعطاها علانیة لم‌یکن علیه فی‌ذلك عیب وذلك ان الله عزوجل فرض‌للفقراء فی اموال الاغنیاء مایکتفون به ولو علم ان‌الذی فرض‌لهم لایکفیهم لزادهم وانما یؤتی‌الفقراء فیما اتوا من‌منعهم حقوقهم لامن‌الفریضة[2]: عبدالله بن‌سنان ازحضرت صادق(ع) روایت میکندکه همانا خدای‌عزوجل‌زکاة را واجب‌کرد همچنانکه نماز را واجب نمود ، پس‌اگر شخصی زکاة خود را بردوش‌گیرد وآنرا علانیه به‌مستحقین دهد در این‌کار براو عیبی نیست(یعنی ریا نیست) واین به‌جهت آن‌است‌که خدای‌عزوجل دراموال اغنیا برای فقرا آنقدر

---

۱ ـ فروع کافی جلد سوم ص ۴۹۷ .

۲ ـ من‌لایحضره‌الفقیه چاپ تهران ، ص ۱۵۰ ـ علل‌الشرایع ، چاپ قم جلد ۲ ص۵۷ـ کافی جلد سوم ص ۴۹۸ .

واجب فرمود که ایشانرا کفایت شود واگر خدا می‌دانست که آنچه را برای فقرا فرض فرموده است آنانرا کفایت نمی‌کند (یعنی درواقع کافی نبود) هرآینه برای ایشان زیاده می‌کرد واگر به فقرا کمتر از آنچه بایدداده شود داده می‌شود و هرمشقتی که برایشان وارد می‌آید ازجانب آنهائی است که منع حقوق ایشان می‌کنند نه از جهت آن است که خدا کمتر ازمقدار احتیاج ایشان فرض فرموده است! » .

اینك ازعقل ووجدان مطالعه‌کنندگان پرسش می‌کنیم با وضع و کیفیتی که درمسئلهٔ زکاة به‌وجود آمده که : اولا ـ آنرا منحصر به‌اشیاء تسعه کرده‌اند که دراکثر نقاط عالم‌مشمول زکاة نمی‌شوند . وثانیاً شرایطی برای‌آن جعل کرده و بهانه‌هائی تراشیده‌اند برای فرار از آن که کمترکسی خود را ملزم به پرداخت آن می‌داند ، در این صورت در گرسنگی و پریشانی فقرا خدا مقصر است یا بهانه تراشان ؟! وچنین نسبتی به خدای علیم‌حکیم نسبت ناروا و جاهلانه بلکه ظالمانه‌است زیرا هرگزممکن نیست که‌خدای متعال‌زکاة‌را برجو واجب کندامابرنج که هکتارها زمین‌ازآن کشت می‌شود مشمول زکاة نشود .

۳ ـ درمن‌لایحضره‌الفقیه صدوق‌علیه‌الرحمه : «عن‌معتب مولی‌الصادق(ع) انّما وضعت‌الزکوة اختباراً للاغنیاء و معونة للفقراء ولو انّ‌الناس ادّوا زکوة اموالهم مابقی‌مسلم فقیراً محتاجاً ولاستغنی بما فرض‌الله له وان‌الناس ماافتقروا ولااحتاجوا ولا جاعوا ولاعروا الا بذنوب‌الاغنیاء وحقیق علی‌الله تبارك وتعالی ان‌یمنع رحمته‌ممن‌منع حق‌الله فی‌ماله[1] : ازمعتب غلام‌حضرت‌صادق (ع)روایت است که آنحضرت‌فرمود: همانا وضع‌زکاة شد برای‌آنکه اغنیاآزمایش‌شوند وکمکی برای‌فقرا باشد واگرحقیقتاً مردم‌زکاة اموال خود را می‌پرداختند هیچ مسلمان فقیر ومحتاجی باقی‌نمی‌ماند وبه‌وسیلهٔ همین حقی‌که خدا واجب‌فرموده است‌بی‌نیاز می‌شد ودرواقع مردم‌فقیر ومحتاج وگرسنه و برهنه نمی‌شوند مگر به‌گناهان اغنیاء وبرخدا لازم وسزاواراست که رحمت خود را ازکسیکه مانع حق‌او درمال خود می‌شود بازدارد !

۱ ـ من‌لایحضره الفقیه ص ۱۵۱ حدیث ٦ .

باردیگرمضمون این‌حدیث رادقّت کنید وبسنجید که فقرا ازکجا بایدغنی وبی‌نیاز وسیر وپوشانده شوند؟! آیا اززکاة انعام‌ثلاثهٔ سائمهٔ غیرعامله درتمام سال باآن قیود وشروط ؟! یا ازطلا ونقرهٔمسکوك‌که نقش‌آنرا باید درموزه‌ها وخزانهٔ بانکها تماشاکرد یا غلات‌اربع که آمارآنرا خواهیم آورد انشاءالله ؟! وبااین کیفیت‌گناه گرسنگی وبرهنگی واحتیاج فقرا به‌گردن چه‌کسانی است؟

٤ ـ ایضاً درهمین کتاب ودرعلل‌الشرایع :«وکتب‌الرضا علی‌بن‌موسی(ع) الی محمدبن سنان‌فیماکتب الیه من‌جواب مسائله : انّ‌علّة الزکوة من‌اجل‌قوت الفقراء و تحصین اموال الاغنیاء لانّ‌الله عزوجل کلف اهل الصحة بشأن اهل الزمانة والبلوی کماقال‌الله تعالی: «لتبلون فی اموالکم وانفسکم» فی اموالکم فی‌اخراج الزکوة ، وفی‌انفسکم توطین الانفس‌علی‌الصبر[1]: حضرت رضا(ع) درنامه‌ای‌که به محمدبن سنان‌نوشت درجواب پرسشهای‌او ، ازجمله این‌بودکه همانا علت فرض زکاة به‌جهت قوت فقرا و نگاهداری اموال اغنیا بود ، زیرا خدای عزوجل افرادصحیح وسالم را مکلف‌کرده است‌که به اشخاص مبتلی و امراض مزمنه رسیدگی‌کنند، چنانکه میفرماید : «هرآینه دراموال وجانهایتان آزمایش‌می‌شوید .» اماآزمایش‌دراموال، بیرون‌کردن زکاة است‌واماآزمایش درجانها آرامش‌دادن جانها برصبراست» .

۵ ـ درکافی ودر من‌لایحضره‌الفقیه ودر محاسن‌برقی : «قال‌الصادق(ع) انما جعل‌الله تبارك و تعالی الزکوة فی کل الفٍ خمسةً و عشرین درهماً لان الله عزوجل خلق‌الخلق وعلم غنیّهم وفقیرهم وقویهم و ضعیفهم فجعل فی کل الف خمسة و عشرین مسکیناً لولا ذلك لزادهم‌الله لانه خالقهم وهو اعلم[2] : حضرت صادق (ع) فرمود : همانا خدای‌تبارك وتعالی درهرهزاری بیست وپنج درهم زکاةقرارداد زیرا خدای عزوجل مردم‌راآفرید وبخوبی می‌دانست که‌چقدرآنان غنی و چقدر آنان فقیر هستند و چه قدر آنها قویّ‌اند و چقدر آنها ضعیف

۱ ـ من‌لایحضره الفقیه ، ص ۱۵۱ حدیث ۷ ـ علل‌الشرایع ، ج۲ ، ص ۵۷ .
۲ ـ من‌لایحضره‌الفقیه ، ص ۱۵۱ ـ کافی ج ۳ ، ص ۵۱۸ ـ محاسن برقی ص ۳۲۷ .

می‌باشند ، پس بحکم طبع واقتضای نظام‌عالم درهرهزار نفری بیست وپنج‌نفر مسکین قرارداد اگرچنین‌نبودخدا دراموال اغنیا برای‌فقرا زیادتر مقرر میفرمود زیرا او آفرینندهٔ ایشان است وبحال ایشان داناتراست . این حدیث را با اندك اختلافی درعلل‌الشرایع نیز آورده است» .

حال‌باید دیدآیا خدا دراموال‌اغنیا فقط‌شمارهٔ پولهای سکه‌دار طلاونقرهٔ ایشانرا میداند وغنی‌وفقیر وقوی وضعیف‌را ازروی آن‌پولهای کذائی‌می‌سنجد وبشماره وحساب آن‌پولها جعل‌مسکین می‌کند؟! یاشمارهٔ ثروتهای دیگر آنها را هم‌ازکارخانه‌هاوماشینها واسکناسها واوراق بهاداروسایراموال... می‌داند وبه اندازهٔ آن فقرا دارد وجعل زکاة فرموده است؟! اگر جعل مسکین‌وفقیر از جانب خدا روی حساب پولهای سکه‌دار مورد فتوای فقهاست ، و حال اینکه مشاهده خلاف آنرا ثابت می‌کند ، پس خوب است برای مبارزه بافقر ، هر دولتی‌تمام پولهای‌طلا ونقرهٔ خودرا ازجریان برچیند وبه‌جای آن‌پولهای دیگر را مانند اکنون‌ایران واکثریت قریب‌به‌اتفاق‌تمام‌کشورهای جهان‌که اصلاپول طلا ونقره درجریان ندارند رایج‌کنند تا بالمره‌فقر وفلاکت ازکشور آنهارخت بربندد ! واقعاً چه‌مبارزهٔ خوبی‌است ! خدایاآیا مفاد این‌حدیث شریف ونتیجهٔ آن گونه فتواها را می‌فهمند ؟ ! یا آنکه : «لهم قلوب لایفقهون‌بها ولهم اعین لا یبصرون بها» !؟

۶ ـ درکافی : «... عن الحسن بن علی الوشا عن ابی‌الحسن الرضا (ع) قال : قیل لابیعبدالله (ع) لای‌شیء جعل‌الله الزکوة خمسة عشرین‌فی کل الف و لم‌یجعلها ثلاثین؟فقال : ان‌الله‌عزوجل جعلهاخمسةوعشرین‌اخرج‌من‌اموال‌الاغنیاء بقدرمایکتفی به الفقراء ولواخرج الناس‌زکوةاموالهم ما احتاج‌احد[1] : حسن‌بن علی الوشا[1] از حضرت رضا (ع) روایت میکندکه آن حضرت فرمود : همانا خدای عزوجل از این جهت زکاة را بیست وپنج درهزار قرار داد تا از اموال اغنیا آنقدرخارج شودکه فقرا راکفایت کند واگر مردم زکاة اموال خود را

۱ ـ کافی ج ۳ ص ۵۱۷ .

خارج می‌کردند هیچکس محتاج نمی‌شد» .

پس دراین‌زمان که فتوای‌فقها این‌است‌که پول‌باید طلا ونقره ومسکوك ودریکسال‌راکد باشدتامشمول‌زکاة شود وبتوان ازیکهزار آن بیست وپنج‌برای معیشت فقرا ومصارف زکاة برداشت ، وخوشبختانه یا بدبختانه می‌بینیم چنین پولی با این‌کیفیت در اکثر بلکه‌تمام نقاط عالم در جریان نیست واکثر یا همه اسکناس واوراق بهادار است وآن هم‌که به فتوای‌فقهای آخرالزمان مشمول زکاة نیست . واز آن طرف فقر وفلاکت هم در مردم خیلی بیش از هر هزاری بیست و پنج است ، باید حکم کنیم العیاذ بالله یا خدا نفهمیده و ندانسته چنین دستوری داده وبه اصطلاح‌گز نکرده بریده است ! و یا این فقها ! حالا شما و انصافتان ، دربارهٔ هرکدام جایز می‌دانید حکم ونظردهید !

۷ ـ در نهج‌البلاغه : «... عن امیرالمؤمنین (ع) انه قال : انّ‌الله سبحانه فرّض فی‌اموال الاغنیاء اقوات‌الفقراء فما جاع فقیر الا بمامنع غنی والله‌تعالی جده سائلهم عن‌ذلك : همانا خدای‌سبحان خوراکهای فقرا را در اموال اغنیا قرارداد وواجب فرمود ، پس هیچ‌فرد فقیری‌گرسنه نمی‌ماند مگراینکه فردی‌غنی مانع‌آن‌شده وآن‌را نپرداخته‌است وخدای تعالی ازاین جهت از اغنیا مؤاخذه خواهدکرد» .

اگربرطبق فتوای فقهائی‌که زکاة را منحصر دراشیاء تسعه (شتر و گاو و گوسفندسائمه ونقدین مسکوك وغلات‌اربع) می‌دانند واموال را عبارت از این اشیاء واغنیا رافقط دارندگان‌این اشیاء میدانند، بحمدالله تعالی‌درایران‌واکثر نقاط‌جهان این‌اشیاء یااصلایافت‌نمی‌شوند ویا درصورت‌یافت‌شدن‌مشمول‌زکاة نیستند ودرصورت مشمول‌بودن بهرفقیری وروزانه‌دوسه ریال بیشتر نمی‌رسد پس دراین قبیل‌کشورها اغنیائی‌که مسؤول پروردگار عالم در برابر گرسنگی فقرا باشند وجودندارد ! واین‌ازبرکت فتوای این‌فقهاست ، کثّرالله امثالهم !

۸ ـ درکافی: «... عن‌صباح‌الحذاء عن‌قثم‌عن‌ابی‌عبدالله (ع) قال: جعلت فداك اخبرنی عن‌الزکوة کیف صارت من‌کل الف خمسة و عشرین لم‌تکن اقل

اواکثر ماوجهها ؟ فقال (ع): ان‌الله عزوجل خلق‌الخلق کلهم فعلم صغیرهم و کبیرهم وغنیهم وفقیرهم فجعل‌من کل‌الف‌انسان خمسة وعشرین مسکیناً ولوعلم ان‌ذلك لایسعهم‌لزادهم لانه خالقهم وهو اعلم‌بهم» .

مضمون این‌حدیث مضمون‌همان حدیث‌شمارهٔ ۵ است که قبلا گذشت ، با اندك اختلافی درسند وعبارت .

۹ ـ درکافی: «... قال‌ابوعبدالله (ع): ان‌الله‌تبارك وتعالی نظرفی اموال الاغنیاء ثم‌نظر فی‌الفقراء فجعل فی‌اموال الاغنیاء ما یکتفون به و لو لم یکفهم لزادهم‌بلی فلیعطیه مایأکل ویشرب ویکتسی ویتزوج ویتصدق ویحجّ: حضرت صادق (ع)فرمود : همانا خدای‌تبارك وتعالی‌نظرکرد در اموال اغنیا ، آنگاه نظرکرد در احوال فقرا ، پس دراموال اغنیا قرارداد آنچه راکه فقرا را بدان کفایت کند ، واگربرای‌فقراکافی‌نبودهرآینه خدا برای‌ایشان بیشترقرارمی‌داد، آری ، باید به هر فقیری آن اندازه داده‌شود که بخورد و بیاشامد و بپوشد و ازدواج کند وصدقه‌دهد وحج به جا آورد» .

حالاآیا واقعاً می‌توان‌گفت که خدا فقط نظردر اموال اغنیائی که دارای اشیاء تسعه می‌باشند کرده و چنین مابه‌الکفایه‌ای برای فقرا قرار داده است ؟! آنچه مشهود ومحسوس ومعقول است که خلاف این‌مدعاست !

آیا این‌نظرخدا درچهارده قرن‌قبل‌بوده وچون تاکنون‌تجدید نظری نشده فقها نیز ازتجدیدنظر درآن‌معذورند ؟! به‌چه دلیل‌چنین است؟! آیا بازکاة شتر وگاو وگوسفند سائمهٔ غیرعامله وزکاة طلا ونقرهٔ مسکوك معدوم وغلات اربع واقعاً خدا برای‌فقرا آن اندازه درمال اغنیا حق‌مقرر فرموده که باآن می‌توانند بخورندوبنوشند وبپوشند وازدواج کنند وبه حج‌روند ؟! یعنی‌در اغنیای صاحب اشیاء تسعه ؟! کدام‌دیوانه‌ای می‌تواند این‌معنی را باورکند ؟ مگر اینکه همان طورکه کتاب‌خدا وسنت رسول‌الله (ص) واخبار اهل‌بیت وسایرکتب آسمانی وعقل ووجدان وحس وبرهان دلالت‌می‌کند ، زکاة شامل جمیع اموال باشد ، هرگونه اموالی درهر عصر و زمانی «وهذا هوالحق وماذا بعد الحق‌الاالضلال؟

فاني تصرفون» ؟!

۱۰ ـ در فروع کافي: «... عن ابی جعفر الاحول قال : سألنی رجل من الزنادقة کیف صارت‌الزکوة من کل الف‌خمسة وعشرین درهماً ؟ فقلت‌له: انما ذلك مثل‌الصلوة‌ثلاث وثنتان واربع قال: فقبل‌منی‌ثم‌لقیت بعدذلك اباعبدالله(ع) فسألته عن ذلك فقال : ان‌الله عزوجل حسب‌الاموال والمساکین فوجدمایکفیهم من کل الف‌خمسة وعشرین ولو لم یکفهم لزادهم‌قال فرجعت الیه فأخبرته فقال جائت هذه المسئلة علی الابل من الحجاز ثم قال : انی لو اعطیت احداً طاعة لاعطیت صاحب هذا الکلام[1] : از ابوجعفر احول معروف به مؤمن الطاق که مخالفین به‌او شیطان‌الطاق می‌گفتند ، روایت است که‌گفت : مردی اززنادقه ازمن‌پرسید که چرا زکاة ازهرهزاری بیست وپنج درهم مقرر شده است ؟ به او گفتم : این هم مثل نماز است که سه‌رکعتی و دو رکعتی وچهار رکعتی است (یعنی تعبدی است و جای چون وچرا نیست !) ابوجعفر میگوید: آنمرد زندیق این جواب‌را ازمن قبول کرد . پس از مدتی بعداز این حضرت صادق (ع) را ملاقات‌کردم وازعلت وحکمت‌این‌مسئله‌پرسیدم،حضرت‌فرمود: خدای‌عزوجل حساب اموال ومساکین راکرد ودیدآنچه ایشان‌را کفایت‌می‌کند ازهرهزاری بیست وپنج‌است والبته‌اگربرای ایشان‌کافی نمی‌شد بیشترمقررمیفرمود! ابوجعفر میگوید : من‌برگشتم به‌جانب آن‌مردزندیق واورا به‌این حکمت خبر دادم . او گفت : این مسئله روی شتر از حجازآمده است (یعنی مسافری آنرا ازحجاز آورده‌است) . آنگاه‌گفت‌اگرمن‌به‌کسی‌دست‌اطاعت می‌دادم، هرآینه‌بصاحب این‌کلام (گویندهٔ این‌حکمت) می‌دادم» .

ازاین حدیث شریف چندحقیقت روشن ساطع است :

۱ ـ اینکه احکام زکاة تعبدی نیست بلکه دارای مصالح روشن و فوائد آشکار است .

۲ ـ اینکه اموال و مساکین هرزمان با یکدیگر متناسب است و حوائج

---

۱ ـ فروع کافی، ج ۳، ص ۵۰۸ .

فقرای هر زمان با هر کیفیت بر عهدهٔ اموال اغنیا به هرصورت است ومقید به هیچ کیفیت وصورت خاصی‌نیست ونباید هم ، چنین‌باشد ، زیرا اوضاع زمان متغیر ودین اسلام ابدی‌است .

۳ ـ اکثر کسانی که ازدین حق‌وشریعت اسلام معرض ومنحرفند گناه آن به‌گردن کسانی‌است که‌دین واحکام‌آنرا به‌صورت‌موهون ووارونه توجیه‌می‌کنند واگربه‌همان صورت وحقیقتی که هست معرفی شودکمترکسی راه خطا وضلال را می‌پیماید .

٤ ـ این از مفاخر اسلام و بخصوص مذهب شیعه است که پیشوایان آن همواره‌علت وحکمت‌تشریع احکام‌را بیان می‌نمودند، چنانکه‌در کتب‌اهل‌سنت هم نموداری ازاین‌حقیقت موجوداست : یعنی هر خبری که در آن کتب از اهل بیت است دارای حکمت

درکتاب مجمع‌الزوائد ومنبع‌الفوائدکه شامل احادیث فقهی اهل سنت است ، درجلد ۳ ، ص ٦۲ مینویسد:

«عن‌علی رضی‌الله‌عنه قال: قال‌رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم ان‌الله فرض علی اغنیاء المسلمین فی اموالهم بقدر الذی یسع فقرائهم ولن‌یجهد الفقراء اذا جاعوا وعروا الا بما یصنع‌اغنیائهم ألا وان‌الله یحاسبهم حساباً شدیداً ویعذبهم عذاباً الیماً» . رواه الطبرانی فی الصغیرالاوسط .

مضمون حدیث‌شریف همان مضمون احادیث صادره ازطریق اهل بیت درکتب شیعه ومخصوصاً نهج‌البلاغه است .

منظور ما آنست که‌هرگاه حدیثی‌وخبری‌درکتب اهل سنت‌باشدکه‌حاوی ومبین حکمت‌احکام است آن‌هم مفتخرانه ازطریق ائمهٔ‌شیعه‌است . امابدبختانه پاره‌ای ازفقهای‌شیعه کرده‌اند آنچه کرده‌اند !

۵ ـ حکم زکاة ازاحکام منصوص‌العلة است وعلت‌وضع آن برای‌تأمین اعاشهٔ فقرا و سایر اصناف هشتگانه است و تا رفع علت نشود حکم بقوت خودباقی است‌یعنی بایدآن اندازه ازاغنیاگرفت وبه فقرا داد تا رفع نیازمندی آنان‌شده وسایر اصناف‌نیز به‌حق خود برسند واین کیفیت با انحصار زکاة در

اشیاء تسعه تحقق نمی‌یابد .

۱۱ ـ مستدرک‌الوسائل ازدعائم‌الاسلام: «... عن‌جعفر بن‌محمدعن‌ابیه‌عن آبائه عن علی علیه‌السلام انه قال : ان‌الله عزوجل فرض علی اغنیاء الناس فی اموالهم قدرالذی یسع‌فقرائهم فان‌ضاع الفقیر اواجهد اوعری فی‌ما یمنع‌الغنی فان‌الله‌محاسب‌الاغنیاء فی‌ذلک یوم‌القیامة ومعذبهم عذاباً الیماً» : حضرت‌صادق ازپدربزرگوارش وآنحضرت ازپدرانش ازامیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام روایت کرده‌است که آن حضرت‌فرمود: خدای‌عزوجل دراموال اغنیاء بقدری که‌فقرا دروسعت باشند براغنیا فرض‌نمود پس‌اگر فقیری ضایع‌بماند یا درزحمت افتد یابرهنه بماندعلتش درآن چیزی است که غنی ازاو مانع میشود پس‌البته خدای تعالی اغنیارا درروز قیامت دراین‌باره محاسبه ومؤاخذه کرده وایشان‌رابعذابی دردناك معذب خواهد کرد» .

۱۲ ـ ایضاً دعائم‌الاسلام: «...عن جعفربن‌محمد انه‌قال : ان‌الله‌فرض‌فی اموال‌الاغنیاء ما یکتفون به فلوعلم ان‌الذی فرض‌لهم لا یکفیهم لزادهم و انما یؤتی‌الفقراء فیما اتوا من‌منع من‌یمنعهم حقوقهم‌لامن‌الفریضة لهم» . مضمون‌این حدیث شریف ضمن‌احادیث گذشته گذشت .

۱۳ ـ فقه‌الرضا علیه‌السلام: «...انّ الله تبارك و تعالی فرض‌علی الاغنیاء الزکوة بقدر مقدور و حساب محصور فجعل‌عدد الاغنیاء مائة وخمسة و تسعین والفقراء خمسة وقسّم الزکوة علی‌هذا الحساب‌فجعل علی کل مأتین‌خمسة حقاً للضعفاء وتحصیناً لاموالهم لاعذر لصاحب‌المال فی ترك اخراجه فقد قرنها الله بالصلوة : خدای تبارك و تعالی زکاة را در اموال اغنیاء بقدر آنکه توانائی پرداخت‌آن را دارند وروی حساب‌معین فرض فرموده باین‌معنی که عددمردم‌را درهر دویست‌نفر ، صد ونود وپنج‌نفرغنی قرارداد وپنج نفرفقیر ، وزکاةرا روی همین‌حساب تقسیم‌فرمود ، پس‌برهر دویست قسمت‌دارائی پنج‌قسمت حق برای ضعفاء وموجب‌نگاهداری اموال اغنیاء قرارداد، برای‌صاحب مال‌هیچ عذری درترك اخراج زکاة‌نیست زیرا خداآن‌را قرین‌نماز فرموده است» .

اگرخداوند چنین‌حسابی کرده است ولی‌فقهاء چنین‌حسابی ندارند وچشم بد دوریکه پاره‌ای از آنها اصلا نمیدانند از این اشیاء تسعه‌ای که مشمول زکاة می‌دانند ومنحصر بآن کرده‌اندچقدردردنیا بوده ودرکجا کشت‌می‌شود وبدست می‌آید و فقرا چقدر بوده وچه‌حالی دارند ؟ و علی‌العمیا به‌تقلید از گذشتگان چیزی‌می‌گویند ومی‌نویسند بدون‌آنکه متوجه تالی فاسد آن بشوند .

اگرخدا برای اخراج زکاةبرای فقرا جای‌عذری‌باقی نگذاشته‌است‌باکی نیست‌برای‌آنکه فقهاء هزارراه برای‌فراربازکرده‌اندکه عمدهٔ‌آن همین‌انحصار به‌اشیاء تسعه‌که انعام ثلاثهٔ‌آن باید سائمهٔ غیرعامله چنین وچنان باشد که شرح آن‌خواهدآمد انشاءالله وطلا ونقرهٔ‌مسکوک‌رایج که‌دراین‌زمان‌اصلانیست‌وغلات اربع کـه دربسیاری از‌کشورهای جهان نیست ودر آنجا هم‌که هست بسا که مشمول‌زکاة نباشد واگرکمی ازآن مشمول‌شود به‌یکدهم بلکه یك‌صدم حوائج فقرا کافی‌نیست، تا چه رسد به اصناف دیگر زکاة و اموال فراوان اغنیاء که کارخانه‌ها وماشین‌ها واوراق‌بهادار وامثال اینهاست بفتوای‌اینان اصلامشمول زکاة نیست‌پس العیاذبالله حساب‌خدا غلط‌است ! «تعالی‌الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً» .

۱۴ ـ مستدرك الوسائل: «... کتاب عاصم‌بن‌حمید الحناط عن ابی‌بصیر عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال : ان‌الله عزوجل نظر فی اموال الاغنیاء و نظر فی الفقراء فجعل‌فی‌اموال‌الاغنیاء مایکتفی‌به‌الفقراء ولولم‌یکفهم لزادهم[1]».مضمون این حدیث همان مضمون احادیث ماقبل است .

۱۵ ـ فروع‌کافی: «...عن زرارة ومحمد بن‌مسلم انهما قالا لابی عبدالله علیه‌السلام: ارأیت قول‌الله‌عزوجل: انما الصدقات‌للفقراء والمساکین ... الخ. الی‌ان قال قلت فان لم تسعهم الصدقات ؟ قال : ان‌الله فرض للفقراء فی مال الاغنیاء مایسعهم ولو علم‌ذلك لایسعهم‌لزادهم انهم لم یؤتوا من‌قبل فریضة‌الله و لکن اتوا من منع من منعهم حقهم لامما فرض‌الله لهم ولو ان الناس ادوا حقهم

۱ ـ مستدرك الوسائل ج ۱ ص ۵۰۶ .

لکانوا عائشین بخیر[1] : این حدیث در کتاب من‌لایحضره الفقیه صدوق و تهذیب شیخ‌طوسی نیزآمده‌است . مضمون این‌حدیث‌شریف آن‌است‌که زراره ومحمد ابن‌مسلم‌که‌هردو ازاصحاب‌کبارحضرت‌صادق‌علیه‌السلام می‌باشند ازآن‌جناب سؤال می‌کنند... تاآنجاکه می‌گوید : عرض‌کردم اگرصدقات (زکاة) کفایت فقرارا نکندچه‌بایدکرد ؟ حضرت فرمود: هماناخداوند برای‌فقرا درمال اغنیاء آن اندازه واجب فرموده است‌که کفایت وسعت ایشان‌را می‌نماید واگر خدا میدانست‌که این‌اندازه کافی‌نیست برای‌ایشان زیاده‌مقررمی‌فرمود. برفقرا تنگی وسختی ازجهت فریضهٔ الهیه‌نیامده است بلکه‌از آن‌جهت‌آمده است‌که کسانی حق‌آنها را مانع‌میشوندنه‌از آن‌جهت‌که‌خدا برای‌فقرا فرض‌فرموده‌است . واگر مردم حقوق‌خودرا می‌پرداختند همه بخوبی زندگی میکردند» .

دراین حدیث شریف حضرت می‌فرماید : سختی وتنگی معیشت فقرا از جهت فرض الهی نیست بلکه کسانی با بهانه‌تراشیها مانع‌حق ایشان می‌شوند . حالاباید دید مسؤول پریشانی فقراکیست وچه‌کسانی‌مانع‌ادای حقوق ایشانند؟

۱۶ ـ در کتاب‌شریف کافی : «...عن‌المفضل قال: کنت عند ابی‌عبدالله علیه‌السلام فسأله رجل: کم تجب الزکوة من‌المال؟ فقال‌له : الزکوة الظاهرة ام‌الباطنة تريد؟ فقال اريدهما جميعاً . فقال: اما الظاهرة ففي‌كل الف خمسة و عشرون واما الباطنة فلاتستأثر علی‌اخيك بما هو احوج اليك منك[2]» .

مضمون‌حدیث مفضل آن‌است‌که گفت‌خدمت حضرت‌صادق علیه‌السلام بودم مردی‌از آن حضرت‌پرسید : درمال چقدر زکاة واجب است ؟ حضرت به‌اوفرمود: زکاةظاهررا میخواهی یازکاةباطن‌را؟ عرض‌کردهردورامیخواهم . حضرت فرمود : اما زکاةظاهر درهرهزاری بیست وپنج است واما زکاة باطن آن‌است که خودرا بربرادرت امتیازنداده واختیار نکنی درچیزی‌که اوبآن‌چیز

۱ ـ فروع کافی ج۳ ص۴۹۶ ـ من‌لایحضره الفقیه ص ۱۵۰ ـ تهذیب ج ۴ ص ۴۹ حدیث ۱۲۸ .

۲ ـ فروع‌کافی ج ۳ ص ۵۰۰ .

ازتو محتاج‌تر است .

کاش مفتیان آخرالزمان بهمان زکاة ظاهرتقصیر نکرده و بهانهٔ منع آن را به اغنیاء نمیدادند . اینان تا آنجا رفته‌اند که در پاره‌ای موارد نه تنها وجوب بلکه حتی استحباب را هم از زکاة گرفته‌اند که مورد آن خواهد آمد، انشاءالله تعالی .

۱۷ ـ فروع کافی: «... عن الحسن بن علی الوشا عن ابان عن شعیب قال: قال ابوعبدالله علیه السلام: کُلّ شیءٍ جَرَّ علیك المال فَزَکِّهِ وکُلّ شیءٍ ورثته اووهب لك فاستقبل به[1]: حضرت صادق علیه السلام ، به شعیب فرمود : هر چیزی که برتوجلب مال کند زکاة آن‌را بده وهرچیزی راکه‌ارث بردی یا بتوبخشیده‌شد ، بدان مستقل باش یعنی ویژهٔ تست (وآن چیز زکاة ندارد)» . حالا ما میپرسیم : آیا مراد ازهرچیز (کل‌شیء) فقط اشیاء تسعه است ؟ چنانکه‌نظیرآن هرچیز که ارث‌بردی (کل‌شیء ورثته) میراث‌یابخشیده منحصربه اشیاء تسعه‌میباشد؟ وچیز دیگر دردنیا غیرشتر وگاو وسایراشیاء تسعه قابلیت شیئیت ندارد ؟! ونمیتواند جلب مال کند؟!

۱۸ ـ فروع کافی: «... عن محمدبن‌مسلم قال کل مال‌عملت به فعلیك فیه الزکوة اذا حال علیه الحول[2] : محمد بن‌مسلم روایت میکند که امام فرمود : هرمالی‌راکه بدان کار کردی همینکه‌سال برآن‌بگذرد زکاة‌آن برتوواجب‌است» . بازمیپرسیم هرمال‌چیست؟ آیافقط همان اشیاء تسعه‌است لاغیر ؟! وبا هیچ‌مال دیگر نمیتوان معامله‌کرد مگر اشیاء تسعه فقط ؟!

۱۹ـ فروع کافی‌وعلل‌الشرایع : «...عن‌ابی‌المعزی عن‌ابی‌عبدالله(ع) قال: ان‌الله تبارك وتعالی اشرك بین‌الاغنیاء والفقراء فی‌الاموال فلیس لهم‌ان‌یصرفوا الی غیر شرکائهم[3]: حضرت صادق‌علیه‌السلام فرمود: همانا خدای تعالی اغنیا وفقرا را در اموال شریك کرد . پس اغنیا را نمیرسد که آن اموال را با غیر

۱ ـ فروع کافی ج ۳ ص ۵۲۷ .
۲ ـ کافی ج ۳ ص ۵۲۸ .
۳ ـ فروع کافی همان‌صفحه ـ علل الشرایع ج ۲ ص ۵۹ .

شریکانشان‌مصرف نمایند» !

بازمیپرسیم آیا اموالی‌راکه خدا فقرا رابا اغنیا درآن‌شریك‌فرموده‌است همان شتروگاو واشیاء تسعه‌است وباقی ثروتهاومالهاکه شتروگاو واشیاء تسعه درمقابل‌آنها ناچیزومسخره‌است‌جزو مال‌نیست‌وفقرا باآنها شریك‌نمی‌باشند؟! خدایا هوش ودرکی‌عطا فرما تامطلب به‌این‌سادگی‌را دریابیم ودین‌خودرا این اندازه ملعبه نگیریم؟! تا مشمول آیه شریفه: الذین اتخذوا دینهم هزواً ولعباً ... نگردیم

۲۰ ـ فروع کافی: «... عن الحلبی عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال : باع ابی ارضاً من‌سلیمان‌بن عبدالملك بمال فاشترط فی‌بیعه ان یزکی هذا المال‌من‌عنده ست سنین[1]: حضرت صادق فرمود : پدرم (حضرت‌باقر) زمینی ازسلیمان بن عبدالملك (یکی ازخلفای بنی‌امیه) خرید (فروخت) ودر خریدش شرط کردکه زکاة آن‌مال را خوداز جیب خود تاشش سال بپردازد» .

این‌چه‌گونه زکاتی بوده‌است‌که دراشیاء تسعه نیامده ووجوبش‌فقط شامل حال حضرت‌باقر وسلیمان بن عبدالملك میشده‌است ؟!

۲۱ ـ درهمان‌کتاب : «...عن عبدالله بن سنان قال‌سمعت اباعبدالله یقول باع ابی‌من‌هشام بن‌عبدالملك ارضاً له بکذا وکذا الف‌دینار واشترط علیه‌زکوة ذلك المال عشرسنین وانما فعل ذلك لان هشاماً کان هوالوالی[2]: مضمون این حدیث‌نیز مضمون‌همان حدیث‌فوق است جزاینکه چون هشام والی و زمامدار مسلمین بود حضرت زکاة را با او شرط نمود ، یعنی زکاة را باید بزمامدار مسلمین پرداخت» تا صرف مصارف زکاة در مصالح مسلمین نماید .

این دوحدیث میرساند که اموالی که خرید و فروش میشوند مشمول زکاة هستند درحالی‌که معلوم است‌که زمین جزو اشیاء تسعه نیست !

۲۲ ـ کتاب جعفریات (الاشعثیات): «اخبرنا محمدحدثنی موسی حدثنا ابی‌عن ابیه عن جده جعفر بن محمد (ع) عن‌ابیه عن ابیه‌عن علی‌بن ابیطالب(ع)

۱ ـ کافی ج ۳ ص ۵۲۴ .
۲ ـ کافی همان صفحه .

قال : من كان له مال و عليه مال فليحسب ماله وما عليه فان كان ماله فضل على مأتي درهم فليعط خمسة دراهم وان لم يكن له فضل على مأتي درهم فليس عليه شيء[1]».

این‌حدیث که همه‌روانش جز سه‌نفر اولی‌از معصومین هستند از حضرت امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام روایت‌میکنند که‌آن‌حضرت فرمود: کسیکه مبلغی مال‌دارد ومبلغی هم‌بدهکار است پس‌باید حساب‌کند آنچه را دارد ویا طلبکار است وآنچه را بدهکار است پس‌اگر آنچه راکه دارد پس از وضع بدهکاری بالغ یا زاید بردویست درهم است باید پنج درهم آنرا زکاةبدهد واگرزاید بردویست درهم نیست چیزی برعهدهٔ اونیست !

درمیان تمام احادیث‌وارده درموضوع‌زکاة این‌حدیث روشن‌ترین‌حدیثی است‌که بااختصار وایجاز خودبطور عادلانه تکلیف همه‌را معلوم کرده است . هرچند معنی ومفادآن دلخواه قهرمانان اشیاء تسعه‌نیست و با فتاوای‌بسیاری‌از فقها ناسازگاراست زیرا :

اولا : بطورمطلق هرمالی را مشمول‌زکاة میداند وبه اشیاء تسعه منحصر نمی‌کند .

ثانیاً : حساب‌تطبیق وتفریق بکار می‌آورد وبه‌شمارهٔ فقط اکتفا نمی‌کند.

ثالثاً : بدهکاری را درمقابل مالی‌که مشمول‌زکاة است‌میگذارد وازآن کسرمیکند واین بافتوای‌فقهائی‌که باتمام شروط وقیودی‌که برای پرداخت‌زکاة قائل‌شده‌اند وراههائی برای بهانه وفرار آنها بازشده‌است ولی میگویندهمینکه شخصی‌مالك نصاب یکی ازاشیاء تسعه‌شد زکاة براو واجب‌است هرچند ، چند برابرآن مقروض باشد با چنین رأی وفتوا ناسازگار ومخالف است وعادلانه راهنمائی میکندکه بدهکاری را باید در مقابل‌دارائی موجود گذاشت .

۲۳ ـ درهمین‌کتاب جعفریات«باب ماعفی‌الله عنه من الصدقة» : «اخبرنا محمد حدثنی موسی حدثنا ابی عن ابیه عن جده جعفر بن‌محمد عن ابیه علی‌بن

۱ ـ الاشعثیات ص ٥٤ .

ابیطالب علیه‌السلام قال : ان الله تعالی‌عفی عنکم عن‌صدقة الخیل المسومة وعن البقر العوامل وعن الابل‌النواضح‌وعن المملوکین وعن الیاقوت وعن‌الجواهر و عن متاع البیوت وعن‌الخضر[1]»: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: خدای‌تعالی‌از شما زکاة اسبان داغ‌نهاده وگاوان‌کاری وشتران‌آبکش را عفوفرمود واززکاة بردگان و یاقوت و جواهر واسباب واثاث خانه وسبزیها صرفنظر نمود . یعنی آنچه مورد عفواست این‌اشیاء است وبقیه هرچه باشد مشمول‌زکاة است. زیرا آنچه‌مورد عفوبوده‌بیان فرموده .

۲۴ ـ درفروع‌کافی: «...عن علی بن‌مهزیار قال‌کتبت‌الیه اسأله عن‌رجل علیه مهرامرأته لاتطلبه منه اما لرفق زوجها واما حیاء فمکثت بذلك علی‌الرجل عمره وعمرها یجب‌علیه‌زکوة‌ذلك‌المهر املافکتب‌لایجب‌علیه‌الزکوة‌الافی‌ماله[2]»: علی‌بن مهزیار میگوید : بحضرت امام نوشته و از او پرسیدم از مردیکه مهر زنش برعهدهٔ اوست‌لکن زنش‌آن‌را مطالبه نمیکند حال یا ملاحظهٔ شوهرش را میکند یا ازاو خجالت میکشد پس‌عمر این‌زن ومرد به‌همین حال‌بسرمیرسدزکاة این مهربرشوهر واجب‌است؟ حضرت‌نوشت: براو جززکاة‌مال خودش‌واجب نیست » . آیا این‌حدیث نمیرساندکه حتی برمهرهم‌زکاة واجب است؟ آیا این مهر از اشیاء تسعه بوده ؟ آیا اشیاء تسعه ممکن است با عمر زن و شوهری باقی بماند ؟!

۲۵ ـ کتاب «المحاسن» احمدبن‌محمدبن‌خالدالبرقی کتاب‌مصابیح‌الظلم : «عن‌هشام بن‌سالم‌عن‌ابی عبدالله‌علیه‌السلام قال: ماکلف‌الله العباد الا مایطیقون انما کلفهم فی الیوم واللیلة خمس صلوات و کلفهم من کل مأتی درهم خمسة دراهم وکلفهم صیام شهر رمضان فی السنة وکلفهم حجة واحدة و هم یطیقون اکثرذلك وانما کلفهم دون مایطیقون و نحو هذا[3]» : حضرت صادق علیه‌السلام

۱ ـ الاشعثیات ص ٥٤ .
۲ ـ کافی جلد سوم ص ٥٢١ .
۳ ـ المحاسن ص ۲۹٦ .

فرمود : خدا بندگان خود را تکلیف نفرموده است مگر آنچه را که درطاقت آنهاست . همانا درشب وروز فقط پنج‌نمازخواسته است واز هردویست درهم به‌پنج‌درهم مکلفشان کرده‌است ودرسال فقط روزهٔ ماه‌رمضان را تکلیف‌نموده است ودرعمرشان به یك‌حج مکلف‌داشته‌درحالی‌که طاقت بیشترازاین رادارند وتکلیفشان‌کمتر ازطاقت ایشان است ومانند اینها» . در اینجا مراد از دویست درهم‌فقط دویست درهم پول مسکوك یك‌سال درکنار طاقچه مانده نیست بلکه مراد ارزش دارائی ودرآمداست. زیرا هرگز زکاة را منحصر به دویست درهم مسکوك متروك‌نمیکند بلکه هرکه‌دارائی‌بآن‌اندازه داشت مشمول پرداخت زکاة است . چنانکه‌مرادش‌ازنماز نیزنوع‌نمازاست وبهرصورت‌مقصود مقیاس است نه‌شیء معین ! واین برهرکس‌که ادنی شعوری داشته باشد معلوم است .

۲۶ ـ حدائق الناضره : «قولهم علیهم‌السلام ایما رجل عنده مال وحال علیه‌الحول فانه یزکیه[1] : خلاصهٔ فرمایش ائمهٔ معصومین اینست‌که هرکسی که مالی‌داشته باشد وسال براو بگذرد بایدزکاة‌آن‌را بدهد» .

۲۷ ـ تحف العقول : «روی عن الامام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام رسالة الحلال والحرام للمأمون... والزکوة المفروضة من‌کل مأتی‌درهم‌خمسة دراهم و لاتجب فیما دون ذلك وفی مازاد فی‌کل اربعین درهماً ولاتجب فیما دون‌الاربعینیات شیء ولاتجب حتی یحول‌الحول[2]» .

دراین حدیث نیزمیزان زکاة مفروضه ومقیاسی‌که باآن‌ارزش اموال را بدست‌می‌آورند درهم است که حضرت میفرماید : زکاة واجب درهر دویست درهم پنج درهم است نه اینکه زکاة فقط در دویست درهم پول مسکوك است لاغیر . چنانکه شیخ بقول صاحب‌مدارك در مبسوط وخلاف گفته است : «قال الصادق علیه‌السلام کل عرض فهو مردود الی الدراهم و الدنانیر : دارائی هرچه‌باشد ارزش آن‌بوسیلهٔ درهم ودینار معلوم‌میشود وباآن مقایسه می‌کنند» .

بدیهی است اگرمقصود ازذکر درهم ودینار تعیین‌زکاة طلاونقره بودلازم

۱ ـ الحدائق الناضره للبحرینی جلد ۱۲ ص ۳۹ چاپ نجف .
۲ ـ تحف العقول ص ۴۱۵ .

مینمودکه از اشیاء دیگر تسعه نیز نامی ببرد وحال اینکه‌فرمود : درهر دویست درهم پنج‌درهم زکاة‌است یعنی‌هرمالی‌که دویست درهم ارزش‌دارد .

۲۸ـ دربحارالانواراز دعائم‌الاسلام وبالاسنادالمذکور : «عن‌رسول‌الله(ص) انه اسقط الزکوة عن الدر و الیاقوت و الجوهرکله مالم یرد به التجارة[1] : این حدیث میرساندکه رسول‌خدا از در ویاقوت و تمام جواهرات مادامی‌که‌با آن قصد تجارت نباشد زکاة‌را ساقط فرموده‌است .

وبا منظور ما که زکاة درتمام اشیاء است آن‌است که با قید مستثنیات بقیه‌که مستثنی‌منه است مشمول حکم‌است .

۲۹ ـ ونیزدرهمین کتاب : «وعنه (ای جعفربن محمد علیه‌السلام) عن علی علیه‌السلام ان رسول‌الله صلی الله‌علیه وآله عفا عن الدور و الخدم و الکسوة و الاثاث مالم یرد شیء من ذلك التجارة[2]: حضرت صادق‌علیه‌السلام‌فرمود :که رسول خدا (ص) زکاةرا ازخانه‌ها وخدمتگزاران وپوشش واثاث‌البیت‌مادامی که‌چیزی ازآنها موردتجارت نشود عفو فرموده است» .

حاصل ونتیجه آنکه برغیرآنها زکاة واجب‌است . زیرا معلوم میشود که رسول‌خدا ازغیر اشیاء مذکوره زکاة گرفته است .

۳۰ ـ درهمان کتاب: «عن جعفر بن محمد علیه‌السلام‌انه قال ما اشتری للتجارة فاعطی به رأس ماله اواکثر فحال علیه الحول ولم تبعه فقیه الزکوة[3] : حضرت صادق‌علیه‌السلام فرمود: هرچه برای‌خرید وفروش‌خریده‌شود وسرمایه بدان داده شود یا بیشتر همینکه سال برآن بگذشت و آن را نفروخت در آن زکاةاست» .

۳۱ ـ «وعنه علیه‌السلام انه قال فی الذی‌یکون للرجل علی الرجل ان کان غیرممنوع منه یأخذ متی‌شاء بلاخصومة ولا مدافعة فهوکسایر مافی یدیه‌من ماله

۱ ـ بحارالانوار جلد ۲۰ ص ۱۳ چاپ‌کمپانی .
۲ ـ ایضاً همان‌کتاب و همان صفحه .
۳ ـ ایضاً همان‌کتاب و همان صفحه .

یزکیه وان‌کان الذی هوعلیه یدافعه و لایصل الیه الابخصومة فزکوته علی الذی هوفی‌یدیه وکذلك الحال الغائب وکذلك مهرالمرأة علی‌زوجها[1] : وهم‌حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: درمورد چیزی‌یا پولی‌که‌کسی ازکسی‌طلب دارد اگر غیر ممنوع است که هروقتی که بخواهد میتواند آن را برداشت نماید (مانند حسابهای‌جاری وپس‌اندازکه دربانکهاست یا امانتی‌که نزد اشخاص است) . بدون خصومت و مرافعه به‌آن دسترسی دارد پس‌آن چیز وپول هم مانند سایر چیزهائی‌است‌که دردست او ودراختیاراوست وبایدزکاتش را بدهد، واگرآن مال در دست کسی است‌که به اونمیپردازد ودسترسی به‌آن‌ندارد مگربا طرح دعوی وخصومت پس زکاة آن برعهدهٔ‌کسی است‌که دردست او مانده است . وهمچنین است مال‌شخص غائب ونیزمهرزن‌که برعهدهٔ شوهرباقی مانده است (که اگربدون زحمت میدهد بایدزوجه زکاتش را بدهد واگرمطالبه میکند وشوهرنمیدهدبرعهدهٔ زوج‌است) » . دراین حدیث‌نیز بطوراطلاق هرگونه مالی مشمول زکاة است وانحصار به اشیاء تسعه ندارد . زیرا هیچگونه قیدی‌درآن نیست .

۳۲ ـ علامهٔ حلی رحمة الله علیه در کتاب مختلف الشیعه و در کتاب منتهی‌الطلب آورده‌است . ونیزمرحوم حاجی‌میرزا حسین‌نوری رحمة‌الله‌علیه در کتاب مستدرك‌الوسائل ازکتاب غوالی‌اللئالی ازرسول خدا صلی الله‌علیه وآله آورده‌اندکه فرمود: «هاتوا ربع عشراموالکم[2] : یك چهارم یکدهم (یك‌چهلم) اموال‌خودرااز‌بابت‌زکاة‌آورده‌بپردازید». پرواضح‌است‌که‌مرادرسولخدا(ص) (ازیك چهلم) اموال‌فقط طلا ونقرهٔ مسکوك وموزون‌نبوده‌بلکه‌چنانکه‌متن‌حدیث نیزصریح است تمام اموال‌است ازهرچه بوده‌باشد الا مستثنیات معلوم‌ومعین . این‌حدیث نیز باکمال اختصارشامل تمام‌احوال اموال‌است ومیرساند که زکاة اموال یك چهلم‌آن است .

۱ ـ بحارالانوار جلد ۲۰ ص ۱۳ چاپ‌کمپانی .
۲ ـ مختلف الشیعه جلد ۲ ص ۱ .

۳۳ ـ یعقوبی مورخ‌معروف شیعی درکتاب تاریخ‌خود جلد ۲ ص ۶۰ از کلمات رسول خدا (ص) آورده است‌که فرمود : «ان الله فرض علی الاغنیاء مایکفی الفقراء فاذا جاع‌الفقراء کان‌حقیقاً علی‌الله‌ان‌یحاسب اغنیائهم ویکبهم فی‌نار جهنم علی وجوههم[1] » . مضمون احادیث گذشته است .

۳۴ ـ درحدائق‌الناضرة شیخ یوسف‌بحرانی: «...عن زرارةعنه علیه‌السلام قال لکل شیء زکوة و زکوة الاجسام الصیام[2] » که معلوم میدارد در تمام اموال زکاة است .

۳۵ ـ دراربعین‌شیخ بهائی حدیث‌الثامن: «... عن‌هرون‌بن‌مسلم عن‌مسعدة ابن صدقة عن‌الامام ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال : قال النبی (ص) ملعون‌کل مال لایزکی[3] : رسول خدا (ص) فرمود : ملعون است هر مالی که زکاتش داده نشود» . (بدیهی‌است شامل‌تمام اموال‌است) .

۳۶ ـ درکتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعة ص ۳۶۱ جلد ۳ تحت عنوان (الامام‌الصادق وفصول من‌حکمه) بدون‌سند آورده‌است : «انماوضعت الزکوة اختباراً للاغنیاء ومعونة للفقراء ولوان الناس‌ادوا زکوةاموالهم مابقی مسلم فقیراً محتاجاً ولاستغنی بما فرض‌الله عزوجل علیه وان الناس ماافتقروا ولا احتاجوا ولاجاعوا الابذنوب‌الاغنیاء وحقیق علی‌الله عزوجل ان‌یمنع رحمته ممن‌منع حق‌الله فی‌ماله واقسم بالله‌الذی خلق‌الخلق وبسط‌الرزق انه ماضاع‌مال فی بر ولابحر الا بترك الزکوة وان احب الناس الی الله عزوجل اسخاهم کفاً و اسخی الناس من‌ادی زکوة ماله ولم یبخل علی المؤمن بما افترض الله عزوجل لهم فی ماله» . در کتبی که در دسترس ما بود به مدارك این حدیث دسترسی نیافتیم .

این سی‌وشش حدیث‌که ازطرق شیعه واز ائمهٔ‌شیعه سلام‌الله علیهم‌اجمعین رسیده چنانکه‌ملاحظه فرمودید عموماً دلالت دارد براینکه زکاة برجمیع اموال

۱ ـ تاریخ یعقوبی جلد ۲ ص ۶۰ .
۲ ـ حدائق الناضره جلد ۱۳ ص ۱۰ .
۳ ـ اربعین بهائی ص ۵۵ چاپ قدیم .

واجب است وچنانکه کراراً گفته‌ایم کتاب خدا وسنت رسول وعقل ووجدان وحقایق اوضاع زمان نیز مبین ومصرح این حقیقت است وحتی پاره‌ای ازعلما وفقهای شیعه نیز با آنکه عدهٔ کمی از آنان دارای آن جرئت و شجاعت بوده‌اند که برخلاف آراء گذشتگان خود نظری اظهاردارند معهذا صراحتاً اقرار کرده‌اند که زکاة شامل جمیع اموال است. چنانکه مرحوم شیخ یوسف بحرانی درمورد زکاة برغیر غلات اربع در حدائق الناضره جلد ۱۲ ص ۱۵۳ چاپ نجف مینویسد : «کل ما انبت من ما یدخله المکیال و المیزان غیرالاربعة المشهورة اتفقوا علی وجوب الزکوة فیها: هرچه ازروئیدنیها که مکیل وموزون باشدعلاوه برچهارتای مشهور (گندم - جو - مویز - خرما) فقهای شیعه اتفاق دارند که زکاة بر آنها واجب است» .

ونیز در ص ۱۰۶ مینویسد : «و نقل عن ابن الجنید القول بالوجوب فیها (ای فی غیرالغلات الاربع) من ما دخله المکیال والمیزان» .

ودرکتاب مدارك الاحکام صاحب مدارك مینویسد: «المستفاد من النصوص الصحیحة وجوب الزکوة فی جمیع مایخرج من الارض» . معذلك دیده میشود که بدبختانه دراین عصر که معمای اقتصاد اکثر سکنهٔ روی زمین را بکمونیستی و الحادکشیده و آنانرا دشمن جدی وخونین دیانات نموده باین بهانه وتهمت که ادیان وسیلهٔ تخدیر افکار وپشتیبان سرمایه‌داران است وخود بچشم خودمی‌بینند که فقروفلاکت وکوتاه وبلندی طبقات چه آتشی دردنیا روشن کرده است، با این همه آیات بینات بازهم چشمها را روی‌هم گذاشته وعقاید وآراء پاره‌ای از فقهای گذشته راکه معلوم نیست روی‌چه مبنا ومأخذی قائل بانحصار زکاة در اشیاء تسعه‌شده‌اند تکرارمیکنند وابداً بخودنمی‌آیندکه درمقابل خدا و وجدان ومقتضیات اوضاع زمان چه پاسخی خواهند داشت؟!

میتوان گفت زکاة در تمام اموال
از ضروریات دین اسلام است

تا اینجا احادیثی که از طریق اهل بیت عصمت وطهارت سلام‌الله علیهم اجمعین درموضوع زکاة درتمام اموال صادرشده بعرض خوانندگان رساندیم وچنانکه ملاحظه فرمودند همهٔ آنها از کتب معتبرهٔ طائفهٔ شیعهٔ امامیه بود .

اینك احادیثی که دراین باب از طریق برادران اهل سنت رسیده ازکتب معتبرهٔ آنها بنظر ارباب عقل ووجدان میرسانیم:

۱ - درسنن الکبری بیهقی«... عن علقمة عن عبدالله قال: قال رسول الله(ص) لایجتمع علی المسلم خراج و عشر فهذا حدیث باطل[1] : عبدالله گفته است که رسول خدا فرموده‌است که برمسلمان خراج وعشرجمع نمیشود یعنی باید یکی از آنها راپبردازد . وبلافاصله گفته است این حدیث باطل است . یعنی رسول خدا چنین نفرموده بلکه مقتضای شریعت مطهره است که مسلمان ، هم خراج بدهد و هم زکاة» !

۲ - ایضاً درسنن بیهقی : «...روینا عن علی بن ابیطالب (رض) أنه قال : ان الله فرض علی الاغنیاء فی اموالهم بقدرما یکفی فقرائهم[2]» . می‌بینید که مضمون این حدیث همان است که ازطرق خاصه مکرراً واردشده است وائمهٔ شیعه عنایت خاصی به بیان حکمت احکام دارند !

۳ - درهمان کتاب : «عن ابی عبدالله الثقفی عن ابی جعفر عن محمدبن علی انه سمع علی بن أبیطالب (رض) قال: ان الله فرض علی الاغنیاء فی اموالهم بقدر

۱ و ۲ - سنن بیهقی جلد ۷ ص۲۳ .

ما یکفی فقرائهم فان جاعوا وعروا و جهدوا فبمنع الاغنیاء و حق علی‌الله ان یحاسبهم یوم‌القیامة ویعذبهم علیه[۱]» .

مضمون این حدیث همان است که از اهل‌بیت عصمت سلام‌الله علیهم از طریق‌شیعه ذیل‌شمارهٔ ۱-۲-۳-۷-۱۱-۱۲-۱۵ آورده‌شده است واین حدیث نیز از همان خانواده است زیرا ابوجعفر دراینجا حضرت باقراست که ازمحمد پسر امیرالمؤمنین روایت میکند .

٤ ـ درکتاب مجمع‌الزوائد ومنبع‌الفوائد: «...عن علی(رض) قال: قال رسول‌الله (ص) ان الله فرض‌علی اغنیاء المسلمین فی اموالهم القدر الذی یسع فقرائهم ولن یجهد الفقراء اذا جاعوا وعروا الابما یصنع (یمنع) اغنیائهم الا و ان الله یحاسبهم حساباً شدیداً ویعذبهم عذاباً الیماً» . رواه الطبرانی فی الصغیر الاوسط[۲] .

۵ ـ درکتاب«المحلی» ابن‌حزم‌اندلسی جلد٦ ص۱۵۸ عین‌حدیث‌ابوعبدالله ثقفی (حدیث‌شماره ۳) آمده‌است: یعنی‌امیرالمؤمنین علی(ع) علت‌فرض زکاة رابیان فرموده‌است وگناه گرسنگی وبرهنگی ومشقت فقرا را برگردن مانعین زکاة گذاشته است .

٦ ـ در کتاب مجمع الزوائد از انس بن مالك روایت کرده است‌که او میگفت : «فرض محمد صلی الله‌علیه وسلم فی اموال المسلمین فی کل اربعین درهماً درهم وفی اموال اهل‌الذمة فی‌کل عشرین درهماً درهم وفی اموال من لا ذمة له فی‌کل عشرة دراهم درهم[۳]».

مضامین‌تمام این احادیث آن بودکه خدا دراموال مسلمین یك‌چهلم‌برای فقرا مقرر ومقدر فرموده‌است .

واز عجایب امر آن است‌که چنانکه‌ملاحظه مینمائید احادیثی که ازائمهٔ شیعه سلام‌الله‌علیهم رسیده چه از طریق خاصه وچه از طریق عامه در تمام آنها

---

۱ ـ سنن بیهقی جلد۷ ص ۲۳ .
۲ ـ مجمع الزوائد جلد۳ ص٦۲ .
۳ ـ مجمع‌الزوائد ج۳ ص۷۰ .

حکمت وضع زکاة وهرحکمی از احکام بیان شده‌که مسلمانان علاوه بر ایمان ووجدان ازروی دلیل وبرهان پی‌بحقیقت احکام‌آسمانی‌خود ببرند ، واگرشما اهل‌مطالعه باشید ودرکتب اهل‌سنت وسایر فرق‌اسلامی به دقت بنگرید می‌بینید که هیچیك ازائمه وپیشوایان‌آنان نظری بحکمت‌احکام ندارند وحتی احادیثی که ازطرق خود ازرسول‌خدا (ص) روایت‌میکنند نیزفاقد این خاصیت است‌که حکمت احکام‌را منظورداشته باشد واین فقط ازافتخارات مذهب شیعه‌است‌که احادیث وروایات او وازائمه‌اش حاوی‌حکمت وفوائد احکام‌است . امافسوس که‌علمای شیعه همان‌راه تعبد وتقلیدکورکورانهٔ اهل‌سنت راگرفته وتابع ومقلد افرادی مانند خود شده‌اند !

مشکل اشیاء تسعه !

درطی‌مباحث گذشته از آیات کتاب خدا واحادیث اهلبیت‌رسول‌الله(ص) که مبین سنت‌آنحضرت است از کتب معتبرهٔ فریقین بطریق تواتر معلوم وثابت شدکه زکاة درجمیع‌اموال است وعقل ووجدان ومقتضیات تطور زمان‌هم‌آنرا تصدیق وتأیید میکند . پس‌چه‌شده است‌که اکثرفقهاء شیعه‌قائل بوجوب زکاةدر اشیاء تسعه (انعام ثلاثه وغلات‌اربع ونقدین) شده‌اند ؟ باآن‌حدود وقیودی که نتیجه‌اش آن میشود که‌کمترکسی درمیان مسلمین امروز اموالش مشمول زکاة میشود ! و این وضع و کیفیت علاوه برآنکه موجب پریشانی و فقر و فلاکت فقرا وگسیختن نظام اجتماع وهرج ومرج ونابسامانی وسرانجام پذیرش مرام شوم کمونیستی است خود بزرگترین تهمت وکشنده‌ترین ضربت براصل و بنیان شریعت است !

علت‌اصلی این پیش‌آمد احادیثی چنداست که درکتب شیعه‌آمده‌است که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وآله ازنه‌چیززکاة‌گرفت وازبقیه عفوفرمود ! هرچنداین احادیث با تمام‌ضعف وناتمامی که دارند جزاین مطلب‌را‌نمیرسانند که پیغمبر خدا (ص) ازنه‌چیز زکاة‌گرفت ! وهیچ‌گاه حاکی ازاین نیستند که اشیاء دیگر مشمول زکاةنیست ومناقض ومخالف سایراخبار هم‌نیستند بچندجهت :

۱ ـ اگرپیغمبر خدا (ص) ازاشیاء نه‌گانه زکاة گرفته است برای‌آن بود که درسرزمین‌حجاز بخصوص نقاطی‌که آن‌روز درقلمرو اسلام‌بود چیزدیگری جزاین اشیاء یافت‌نمیشد چنانکه هم‌اکنون هم براصل ثروت ومنبع درآمدآنها (جزنفت) چیزی افزوده نشده است .

۲ ـ اگردرآن احادیث سخنی ازعفو رفته‌است،این‌عفو چنانکه احادیث دیگرمیرساند دربارهٔ خیل‌مسومه وبقرعوامل وابل نواضح وجواهر و یاقوت و اثاث البیت بوده واین عفو امروز هم اگر منظور شود بجاست وضرری بجائی نمیرساند .

۳ ـ عفوی‌که رسول‌خدا (ص) فرموده‌است اگر فرضاً شامل اشیاء دیگر هم‌میشد ازجهت‌آن بوده‌که حکم‌زکاة چنانکه شرح دادیم مورد کراهت اکثر طباع‌اعراب بوده ورسول‌خدا (ص) همچنانکه درسایرتشریعات خود و اجرای اوامرالهی چون‌فرض صلوة وتحریم مسکرات سیاست تدریج ومدارا را بکار میبرده‌است دراین خصوص‌هم همان‌کارراکرده‌است . چنانکه درذیل پاره‌ای‌از اخبار واحادیث اشیاء تسعه ومخصوصاًخبر یونس‌بن عبدالرحمن این‌حقیقت را بوضوح آشکارمیکند وچنین عملی‌هرگز مجوز آن‌نمیشود که‌درطی تمام‌اعصار وامصارتابع‌یکروزی‌بود، که‌رسول‌مختار (ص) بمقتضای‌ضعف‌اسلام نمیتوانسته ونمی‌خواسته‌که با قبایل عرب که‌تازه مسلمان‌شده‌انددچارجنگ وجدال‌گردد . چنانکه می‌بینیم برای‌اخذ همین‌اشیاء تسعه‌هم‌بازناچار بجنگ‌شده‌است. چنانکه درفصول گذشته به‌آن‌اشاره شد .

٤ ـ خودکلمهٔ «عفو»میرساندکه زکاةشامل همه‌چیزمیشود وعفو: صرفنظر کردن ازگناهی‌است‌که فاعلی مرتکب‌شده است[1]. پس‌اگرکسی ازگناهی‌برای مرتبه‌ای صرفنظر کرد معنی آن این نیست که ارتکاب آن گناه برای همیشه آزاد است !

۵ ـ احادیث اشیاء تسعه‌که جزاین معنی‌را نمیرساندکه رسول خدا (ص) ازنه‌چیز زکاة‌گرفت ازلحاظ سند ومضمون مخدوش است وما انشاء‌الله ضعف اسنادآن را طبق‌اصول وقواعدعلم رجال ودرایه‌که خودمخالفین ماآن‌راقبول دارند ثابت میکنیم . هرچندخود ما به‌علم درایه ورجال چندان‌معتقدنیستیم‌زیرا

---

۱ ـ درمن‌لایحضره‌الفقیه باب مواقیت الصلوة ص۵۸ حضرت‌صادق علیه‌السلام میفرماید : «والعفو لایکون الا من الذنب» !

ما صحت وضعف احادیث‌را با موافقت ومخالفت کتاب‌خدا می‌سنجیم . ولی با خصم خودبهمان حربهٔ خوداو متوسل‌شده بااو روبرو میشویم که گفته‌اند :

خواهی که شودخصم‌توعاجزبسخن   اورا بسخنهای‌خود الزامش کن!

۶ ـ احادیث انحصار زکاة در اشیاء تسعه با سیاست خصومت شیعه با دولتهای وقت (بنی‌امیه وبنی‌عباس) سازگار است‌که درطی این مباحث روشن خواهد شد واگر چنین احادیث مطلبی را ثابت کند نمیتوان بدون تردید آن را پذیرفت زیرا سیاست‌پدر و مادر ندارد !

۷ ـ احادیث انحصار زکاة دراشیاء تسعه‌علاوه برآنکه مخالف با صدها حدیث معتبر است‌که زکاة را در تمام اموال مقرر میدارد وما پاره‌ای از آن احادیث راکه ده برابر احادیث اشیاء تسعه است دراین اوراق آوردیم اصولا احادیث اشیاء تسعه چون مخالف باکتاب خدا وسنت رسول‌الله (ص) و سیرهٔ مسلمین صدراول است اگر هم ضعفی نداشت درنظرما وهرمسلمان معتقد ، به پشیزی ارزش‌نداشت ومیبایست آنرا بسینهٔ دیوارزنیم معهذا ضعف‌آن احادیث بقدری واضح است‌که اصلا ارزش اعتنا به‌آن نیست .

واینك ما بیاری خداآن احادیث را تماماً آورده وضعف وفساد آن را علاوه برآنچه‌گذشت با برهان ، واضح وآشکارمینمائیم . «وبالله‌التوفیق وعلیه التکلان و المستعان» .

احادیث اشیاء تسعه !

درمسئلهٔزکاة براشیاء تسعه‌بین‌فقهای شیعه‌اختلاف‌است: چنانکه‌ازعلمای اقدمین مانند : کلینی و برقی و ابن جنید و ابن عقیل و حتی مرحوم صدوق و پدرش‌رحمةالله علیهم قائل بوجوب زکاة دربیش ازاشیاء تسعه بوده‌اند وبهمین نظر درکتب تألیفی خوددر موضوع فقه احادیثی راآورده‌اندکه فتوای خود را ازآن اخذ کرده‌اند وبه‌احادیث اشیاء تسعه اعتنائی نکرده‌اند . چنانکه‌مرحوم کلینی درکتاب عظیم‌الشأن خود کافی دو حدیث درموضوع اشیاء تسعه آورده است‌که حدیث اول‌آن مضمونش اینست‌که رسول خدا درسالی که میخواست برای اولین‌بار ازمسلمین زکاة بگیرد دستورداد تامنادی آنحضرت‌ندا دردادکه خدا برشما زکاةرا واجب‌فرموده چنانکه نمازرا واجب‌کرده است وخدا برنه چیززکاة را واجب‌کرده است‌که طلا ونقره‌است وزکاة برشتر وگاو و گوسفند نیزفرض است واز حبوب گندم وجو وخرماست ومویز . منادی این ندا رادر ماه‌رمضان درداد وازغیر اینها ازایشان عفوفرمود . راوی که عبدالله بن سنان است‌گفته‌که حضرت‌درآن سال‌هم چیزی‌برایشان فرض‌نکرد تاسال تمام شد و بازماه رمضان آمد پس‌از آنکه مسلمانان روزه گرفتند و افطارکردند منادی رسول‌خدا درمیان مسلمانان ندا دردادکه ای‌مسلمانان زکاة اموالتان‌را بدهید تا نمازتان‌قبول شود . راوی گفت : آنگاه رسول خدا مأمورین اخذ زکاة و مأمورین اخذخراج را توأماً برای‌گرفتن خراج وزکاة اعزام‌فرمود .

این‌حدیث راکه اولین حدیث کافی و من‌لایحضره‌الفقیه در موضوع زکاة است و در آن نام اشیاء تسعه برده شده است باید از چند جهت مورد دقت قرار داد :

۱ ـ بطوریکه ازاسناد این‌حدیث برمی‌آید : آخرین کسیکه ازاو متن‌خبر شنیده میشود عبدالله بن‌سنان است واوگفتهٔ خودرا مستندبه‌امام‌معصومی نکرده است . پس آنچه گفته شده درواقع قول عبدالله بن‌سنان است واین قول ارزش یك‌حدیث آن‌هم حدیث صحیح‌را ندارد زیراچنانکه مجلسی اول رحمة‌الله علیه درشرح من لایحضر ص۷۲ ج‌اول میفرماید : اگر درآخر حدیث «سألته» باشد (چنانکه دراین‌حدیث است) آن حدیث‌را مضمر گویند که معلوم نیست سؤال ازمعصوم است یاغیر معصوم وعبدالله‌بن سنان نیز خود خزانه‌دار خلفای عباسی بود . (لوامع صاحبقرانی ص ۲۱) .

۲ ـ دراین حدیث گفته شده‌که رسول‌خدا برای اولین مرتبه‌پس‌ازنزول‌آیهٔ زکاة منادی‌خودرا دستورداد تا اعلام‌زکاة‌کند وچنانکه‌قبلاهم‌گفتیم درسال‌اول فرض زکاة باوضعی‌که این‌فریضه ازجهت‌کراهت دربین مسلمین‌داشت‌چاره‌ای جز سبك‌کردن بار مسلمانان‌نبود چنانکه‌می‌بینیم حتی بعد از این اعلان هم باز برای‌مدارا وآرامش یکسال دیگرهم صبرکرده است .

۳ ـ سال‌بعد مجدداً منادی‌رسول‌الله اعلام‌زکاة کرده است ومعلوم نیست دراین‌سال چه‌گفته است جز اینکه‌گفته است «زکّوا اموالکم» وکلمهٔ اموالکم فقط‌شامل شتر وگاو وسایراشیاء تسعه‌نیست واگر منحصربهمان اشیائی بود که سال‌قبل‌اعلام‌کرده بودلازم‌بودکه ضمن اعلام‌آن‌یادآورمیشد وبکلمهٔ«اموالکم» که‌مفهم وموهم زکاة درتمام اموال‌است برگزار نمیشد .

۴ ـ درسال بعدپس از افطار درماه‌شوال مأمورین‌زکاة ومأمورین‌خراج را دریك‌زمان وشایدبا هم‌برای اخذزکاة وخراج فرستاده است و بدیهی است که‌خراج چیزی‌غیر زکاة‌بوده وهرچه‌باشد درحدخود جبران‌کم‌بود درآمددولت

اسلامی‌را میکرده‌است وتلافی معفو عنه را مینموده است واکتفا به اشیاء تسعه نشده است .

۵ ـ دراین حدیث گفته نشده‌که رسول‌خدا فقط ازهمان‌اشیاء تسعه‌که‌سال گذشته‌نام‌برد اخذزکاة نمود وحال‌اینکه ممکن‌است‌که ازغیرآنها نیز زکاة اخذ شده‌باشد چنانکه‌حدیث بعدی‌حاکی این حقیقت است .

۶ ـ فرضاً این‌جمله‌ها حدیث وفرمودهٔ امام‌باشد، دراصل مطلب‌که زکاة شامل‌تمام اموال‌است‌خللی واردنمی‌آوردچنانکه بیان‌خواهدشد انشاءالله‌تعالی.

دومین حدیثی که در آن نام اشیاء تسعه برده شده است و مرحوم کلینی آن‌را درکتاب‌کافی‌آورده است .

حدیث‌معروف بحدیث یونس‌بن عبدالرحمن‌است : گرچه این حدیث‌که یکی ازرواتش طبق‌نقل تهذیب علی‌بن فضال‌است واوچنانکه بعداً معرفی‌خواهد شد مطعون ومردود است و حدیثش قابل اعتنا نیست ، معهذا بطلان این مدعی (زکاة فقط دراشیاء تسعه) درخود حدیث موجوداست . زیرا یونس‌پس ازآنکه این‌حدیث را روایت میکند میگوید : معنی‌فرمایش امام‌که زکاة در نه‌چیزاست ورسول‌خدا درغیرآن عفوفرمود این‌فقط دراول‌نبوت یعنی‌سال اول‌فرض زکاة بود چنانکه نمازهم چنین‌بود یعنی‌نمازها دراول دو رکعتی بودند آنگاه رسول خدا (ص) هفت‌رکعت دیگر بنمازهای‌پنجگانه افزودند همچنین زکاة نیز وضع وسنت آن در اول نبوت برنه چیز بود آنگاه رسول‌خدا آن را برجمیع حبوب فرض فرمود !

پس ازنظرکلینی زکاة برجمیع اموال فرض‌است و بهمین نظراحادیثی‌که درکتاب‌کافی‌آورده‌است‌که بیش ازسی‌حدیث‌میباشد وپاره ازآنهاقبلاگذشت تماماً مبین این‌معنی‌هستندکه زکاة درجمیع اشیاء است‌که جنبهٔ‌مالی دارد .

هم‌چنین علمای اقدم برکلینی وپس ازوی چون‌احمدبن‌خالد برقی واحمد بن جنید وابن‌عقیل وعلی‌بن بابویه وصدوق وحتی شیخ‌مفید‌که قائل برزکاة زائد براشیاء تسعه‌بوده مخصوصاً زکاة‌برکسب وتجارت را واجب‌میدانسته‌اند .

اززمان مرحوم شیخ طوسی است که می‌بینیم گفتگوی انحصار زکاة در اشیاء تسعه و عدم وجوب آن در تجارت وامثال این‌گونه فتاوی‌پیش می‌آید. مرحوم شیخ طوسی که کتاب تهذیب الاحکام را چون شرحی بر مقنعهٔ استادش مرحوم شیخ مفید نوشته‌است درهرمسئله‌ای دراین‌کتاب اول اتخاذ فتوی کرده آنگاه برطبق مدلول‌علیه‌خوددلیل‌آورده است ! ودرمسئلهٔزکاة هم درجلدچهارم تهذیب الاحکام ص ۲ چاپ نجف مینویسد : «باب‌ما تجب فیه الزکوة». قال الشیخ‌رحمة‌الله: «والزکوة فی‌تسعةاشیاء: الفضةوالذهب‌والحنطة والشعیروالتمر والزبیب والابل والبقر والغنم وعفارسول‌الله صلی‌الله‌علیه وآله‌عما سوی ذلك». آنگاه برطبق‌فتوای خود دراین‌باب دوازده‌حدیث آورده است که چهار حدیث آن (شمارهٔ ٦-٧-٨-١١) برخلاف منظور ومراد اوست زیرا درآن احادیث قید شده‌است که زکاة برتمام حبوب وبه‌هرچه به‌کیل ووزن درآید واجب‌است‌ویك حدیث آن (حدیث۵) نیز ازمرحوم‌کلینی است که شرح سنت رسول‌الله زکاة را درنه‌چیزاست ولی‌همان معنای سنت‌آنحضرت را درابتدای امرمیدهد زیراگفته شده که «فرض‌الله الزکوة مع‌الصلوة فی‌الاموال ؛ زکاة همزمان فرض‌صلوة در اموال‌واجب شده‌است». وبدیهی‌است که نماز درهمان‌اول‌بعثت بوده ودرچنین وقتی‌رسول‌خدا فرض‌زکاةفرموده اما اخذآن تاسال هشتم‌یا نهم هجرت‌بتعویق افتاده است . وشش‌حدیث دیگرآن ازمردی بنام علی‌بن‌الحسن فضال‌است که مابشرح حال ومعرفی‌آن شخص بدمآل انشاءالله خواهیم پرداخت .

دراین شش‌حدیث(که‌حدیث ١-٢-٣-٤-٩-١٠-١٢) باب‌اول کتاب‌الزکوة تهذیب جلدچهارم چاپ نجف است ، دریکی دوحدیث آن‌شرح وضع و سنت رسول‌الله که زکاة بر نه‌چیز است چنانکه گفته‌ایم مخالف زکاة برسایر اشیاء نیست‌بشرحی که قبلا آورده‌ایم که درسرزمین حجاز جزآن نه‌چیز یافت‌نمیشد و اگرفرضاً چیزی‌بوده درابتدای امرمقتضی‌چنان بودکه فعلا عفو وصرفنظر شود تابعداً که زمینهٔ مستعدی‌بدست‌آید اخذشود بهمان‌بیانی که یونس‌بن عبدالرحمن گفت اماآن چهار یاپنج حدیثی که زکاة را منحصربراشیاء تسعه‌میداند وغیر از

شیخ‌طوسی هیچیك ازعلما ومحدثین آن‌ها را نقل نکرده‌اندکه گذشته از آنکه مخالف‌کتاب خدا وصدها حدیث‌معتبردیگروبرخلاف عقل‌ووجدان است علت مهم‌دیگرش همان راوی بدنام ومطعون آن (علی بن الحسن الفضال) است که ما ذیلا اورا ازکتب درایه و رجال معرفی میکنیم انشاءالله .

شرح حال علی بن حسن فضال

قهرمان اشیاء تسعه از کتب رجال

علی‌بن‌حسن‌فضال که فقط در کتاب‌تهذیب شیخ‌طوسی‌اولین راوی‌احادیث اشیاء تسعه‌است دیگرهیچ کتابی‌این احادیث را نقل ننموده است .

به اتفاق جمیع علمای رجال ، فطحی مذهب و قائل به امامت عبدالله بن جعفرالصادق بوده وحتی به‌تصریح‌نجاشی دررجال خود (ص ۱۹۶ چاپ‌تهران) کتابی‌هم دراثبات امامت‌عبدالله نوشته‌است وچون عبدالله‌بعد ازوفات حضرت صادق (ع) بیش ازهفتاد وچند روززنده نبوده است‌پس اینکه بعضی‌گفته‌اند : علی‌بعدازوفات‌عبدالله ازاوعدول نموده صحیح‌نیست زیرا مسلماً وی این‌کتاب را درظرف این‌هفتاد وچندروز ننوشته است زیرا دراین مدت کوتاه، معارض برای عبدالله ومجالی‌برای علی‌بن فضال نبوده است بلکه بطور قطع آن را بعد ازوفات‌عبدالله نوشته وتاآخر عمرخود براین‌عقیده‌باقی بوده‌است[1] چنانکه‌اکثر ارباب‌رجال بدان متفقند وبعداً چنانکه‌خواهیم‌رسید قائل به‌امامت‌جعفر کذاب شده است . پس روی قواعد وموازین‌علمای رجال‌کسیکه امامی‌نباشد وازائمهٔ اثنی عشر (درك هرکدام را که کرد) از وی منحرف شود ضال و مضل بوده و احادیث او ازدرجهٔ قبول ساقط‌است یالااقل صحیح‌نیست !

---

۱ – به‌احتمال قریب به‌یقین علی‌بن فضال درزمان حیات عبدالله افطح‌نبوده وبعداً متولد شده واین مذهب‌را ازپدر خودگرفته وبدان معتقدبوده ودر اثبات‌آن کتاب نوشته‌است .

اینك اقوال علمای رجال دربارهٔ این شخص !

۱ ـ نجاشی دررجال ص۱۹۵ چاپ‌جدید تهران : درضمن ترجمهٔ علی‌بن فضال می‌نویسد : «ولا استحل ان ارویها عنه : من روایت‌کردن احادیث اورا ازاوحلال نمیدانم» .

۲ ـ الف : علامهٔ‌حلی رحمة‌الله‌علیه نیز اورا درکتاب رجال خود ص۹۳ چاپ‌نجف فاسدالمذهب میداند و می‌نویسد: «کان مذهبه فاسداً» .

ب ـ ودرکتاب منتهی‌الطلب ص۵۳٤ درروایت: اعطاء زکاة به‌بنی‌هاشم می‌نویسد : «وفی طریقه ابن‌فضال وهوضعیف» .

ج ـ ونیز درهمان‌کتاب ص ۵۲٤ درذیل حدیثی می‌نویسد : «وفی طریقه علی‌بن فضال وهوضعیف» .

د ـ بازهم درکتاب مختلف‌الشیعه جلددوم ص۷ درذیل‌حدیثی‌که علی بن فضال ازمحمدبن‌مسلم وابوبصیر وبرید وفضیل از حضرت صادق(ع) از همین اشیاء تسعه و زکاة سؤال میکند چون راوی علی بن فضال است علامهٔ حلی می‌نویسد : «والروایة ممنوعة السند فان‌فی طریقها علی بن‌فضال» .

ه ـ درکتاب منتهی‌الطلب ص٤۹۲ درذیل همین‌حدیث می‌نویسد : «ان‌فی طریقه ابن‌فضال وهو ضعیف» .

و ـ درهمین‌کتاب ص۵۲٤ درذیل‌حدیث‌حرمت‌صدقه‌برآل‌محمدمینویسد: «وفی طریقه ابن فضال فهو ضعیف» .

ز ـ درهمین‌کتاب ص۵۳۵ درذیل‌حدیث بنوالمطلب‌مینویسد: «وفی‌طریقه ابن‌فضال وهوضعیف» .

وبالاخره‌این‌شخص ازنظر علامهٔ حلی‌مردود وضعیف وفاسدالمذهب‌بوده وروایتش قابل اعتنا نیست .

۳ ـ ابن‌داود حلی درکتاب رجال خود ص٤۸۳ اورا در قسم مجروحین ومجهولین آورده است .

۴ ـ محمدبن ادریس صاحب‌کتاب «السرائر» درباب تقسیم خمس بعداز آنکه انتقاد شدیدی ازکتاب شیخ‌طوسی مینماید درخصوص روایتی‌که شیخ از علی‌بن فضال آورده است می‌نویسد : «و راوی احدهما فطحی المذهب کافر ملعون ! وهو علی بن الحسن الفضال» !

ودربارهٔ پدر وطائفهٔ علی بن فضال می‌نویسد : «وبنو فضال کلهم فطحیة والحسن رأسهم فی‌الضلال» !

۵ ـ الف ـ مرحوم‌محقق سبزواری (میرزا محمدباقرسبزواری) درکتاب ذخیرةالمعاد ذیل‌خبری‌که درخصوص اخراج‌زکاة ودربارهٔ خریدعبدکه اززکاة خریده میشود اگربمیرد وارث اوکیست ؟ مینویسد : «ویضعف الروایة لان فی طریقها ابن‌فضال وهو فَطَحیٌّ وعبدالله بن‌بکیر وفیه ضعف» .

ب ـ همین مرحوم درکتاب «الصوم» درذیل حدیث احتقان‌که درروایت آمده است «لابأس بالجامد» مینویسد : «واجاب بعض القائلین بالتحریم مطلقا باستضعاف سند الروایة لان‌فی طریقها علی‌بن الحسن واباه وهما فطحیان» .

ج ـ درمبحث خمس در ذیل حدیثی که راوی آن علی‌بن فضال است ، میفرماید: «وقد یناقش فی‌سند الروایة لاشتماله علی‌ابنی‌فضال وهما فطحیان» .

۶ـ صاحب مدارك ـالف‌ـ در موضوع زکاة طلا در حدیثی که محمد بن مسلم وابوبصیر وبرید وفضیل بن‌یسار ازحضرت باقر وصادق روایت کرده‌اند که‌آن دو بزرگوار فرموده‌اند: «فی الذهب فی‌کل اربعین مثقالاً مثقال» نوشته است : «هذه الروایة مرویة فی‌التهذیب والاستبصار بطریق‌فیه علی‌بن الحسن بن فضال وقیل‌انه‌فطحی» .

ب ـ همین‌جناب درمورد سقوط‌زکاة درصورت نقیصه در روایتی که از علی‌بن‌حسن فضال آورده‌است گفته‌است : «وهو فی محله لقصورها من حیث السند عن‌اثبات الحکم الشرعی» .

ج ـ همین بزرگواردرحدیث ابوخدیجه ازحضرت‌صادق‌که «اعطوا من الزکوة بنی‌هاشم» درمقام اوگفته است: «الطعن فی‌السند فان‌فی‌طریقه علی بن الحسن وهو فطحی» .

د ـ همین‌حضرت درذیل روایت تقسیم خمس وجملهٔ صاحب شرایع‌که: «هل‌یجوز ان یخص بالخمس‌طائفة» مینویسد: «ولکن المناقشة فی‌الروایة‌بالطعن فی‌السند باشتماله علی ابنی‌فضال وهما فطحیان» .

هـ ـ همین‌آقا درذیل روایتی‌که آن‌را پسندیده است ، عیبش را در راوی آن دانسته‌است که علی‌بن فضال است‌وگفته است : «مع انه‌روی فی التهذیب بطریق‌فیه علی بن‌الحسن‌فضال ولاتعویل‌علی‌ما ینفرد فیه» . وبطورکلی‌هرحدیثی که‌در مدارك درمیان راویان‌آن علی بن فضال است ، بنظرصاحب مدارك آن حدیث‌ضعیف واز درجهٔ اعتبار ساقط‌است .

۷ـ۸ ـ مرحوم‌شهید ثانی رحمة‌الله‌علیه ومرحوم محقق حلی رحمة‌الله علیه درکتاب مسالك جلد۲ ص۱ کتاب الطلاق‌آنجاکه مرحوم‌محقق صاحب‌شرایع مینویسد : «فلا اعتباربعبادة الصبی‌قبل بلوغه» وروایت‌آن‌را ضعیف میشمارد . مرحوم‌شهیدثانی نیزمیفرماید : «رواها ابن‌فضال عن‌ابن‌بکیرعن ابی‌عبدالله(ع) وضعفهابالرجلین‌المذکورین» . پس‌هم‌شهیدثانی وهم‌محقق‌روایات‌علی‌بن‌فضال را ضعیف میشمارند .

۹ ـ مرحوم شیخ‌یوسف بحرانی صاحب‌حدائق :

الف ـ درحدائق ج۱۲ص۳۸۰ درموضوع تقسیم‌خمس همان‌گفتهٔ‌صاحب مدارك را آورده است .

ب ـ بنقل ازصاحب‌ملل ونحل‌گفته‌است: «ان الحسن‌بن‌علی‌بن‌فضال‌کان یقول‌بامامة‌جعفرالکذاب» . بعداً توضیح‌داده‌میشودکه‌این‌خودعلی‌است‌نه‌پدرش .

ج ـ در ص۲۵۳ ازقول محقق در المعتبر درذیل‌حدیث میراث عبد مبتاع اززکاة‌مینویسد : «ویضعف الروایة‌لان‌فی طریقها ابن‌فضال وهوفطحی وعبدالله بن‌بکیر وفیه ضعف» .

۱۰ ـ صاحب‌کتاب نزهةالناظر در ص۵٤ ضمن‌حدیثی‌که درآن نام علی ابن فضال است‌آن را ضعیف‌شمرده است .

ودر ص٦۸ نیزنام ابن فضال‌است . وی مینویسد : «هذا حدیث ضعیف» .

۱۱ ـ صاحب‌کتاب روضات‌الجنات (مرحوم سیدمحمد باقرخوانساری) در ص۵۲٦ از مولانا اسمعیل الخاجوئی آنجاکه آن‌مرحوم از شیخ طوسی در قسمت علم‌رجال‌او ازوی‌انتقادمیکنددربارهٔ علی‌بن‌فضال‌که علی‌بن‌حمزهٔ‌بطائنی را کذاب وملعون‌گفته‌است نوشته‌است : «ویل لمن‌کفره نمرود» وعلی‌بن‌فضال را نمرود دانسته است !

۱۲ـ مرحوم‌حاج‌شیخ‌عبدالله‌ممقانی(ره)صاحب‌تنقیح‌المقال فی‌علم‌الرجال :

الف ـ درجلددوم تنقیح‌المقال ص۲۷۹ نوشته است : «صدر عن جمع‌من التوقف فی‌روایة الرجل : از جمعی‌از علماء درخصوص روایت این مرد (علی ابن فضال) توقف واحتیاط صادر شده‌است .

ب ـ هم اونوشته‌که کاشف‌الرموز گفته‌است : «علی‌بن‌الحسن فضال فطحی فلا تعارض روایته» .

ج ـ درذیل روایتی نوشته‌است : «فی الروایة قصور من حیث السند لان فی‌طریقها علی‌بن‌الحسن‌فضال وهو فطحی[1]».

۱ ـ فطحیه طائفه‌ای ازشیعه هستندکه بعد ازحضرت صادق قائل‌به امامت پسر بزرگ او عبدالله بن‌جعفرکه مشهوربه افطح است‌گشته . عبدالله‌بن جعفرالصادق‌که امام فطحیه‌است کسی بوده‌که اساساً با مذهب‌جعفری مخالف بوده است !

چنانکه محدث قمی رحمةالله علیه در سفینةالبحار جلد۲ ص ۱۲۷ نوشته است‌که : عبدالله با حشویه‌که طائفهٔ باطلی‌هستند مخالطه‌داشته ومایل به‌مذهب مرجئه بوده‌است و بعد از پدرش ادعای امامت کرده وبدان حجت می‌آورده است که او بزرگترین برادران باقیمانده‌اش میباشد و روی همین قول جماعتی از اصحاب حضرت صادق با او بامامت بیعت کردند .

در ص۳۷۳ همان‌جلدنوشته‌است: که‌شیخ‌مفید دررد فطحیه فرمایشی‌دارد تا آنجاکه میفرماید : عبدالله برمذهب مرجئه میرفت ومرجئه‌کسانیندکه دربارهٔ علی وعثمان متوقفند (یعنی درحق وباطل این‌دونفر) وروزی حضرت‌صادق (ع) درحالی‌که‌عبدالله ازنزداوخارج میشد فرمود : این مرجئی بزرگی است ! و همینکه عبدالله داخل شد درحالیکه حضرت با اصحابش‌حدیث میگفت‌همینکه‌عبدالله را دیدساکت‌شد تااینکه عبدالله بیرون‌رفت . ازحضرت علت سکوتش را پرسیدند فرمود : مگرنمیدانیدکه اواز طائفهٔ مرجئه است !

علی بن فضال علاوه بر فطحی بودن

به امامت جعفر کذاب نیز قائل بوده است !

چنانکه قبلاگذشت صاحب ملل ونحل (محمد بن عبدالکریم شهرستانی) قائل‌بودن به‌امامت جعفر کذاب رابه حسن‌بن علی‌فضال یعنی پدر علی‌بن فضال نسبت‌داده است واین اشتباه‌است بلکه باتتبع درکتب‌رجال وٌاحادیث این خود علی‌بن فضال بوده‌است !

مرحوم ممقانی در تنقیح‌المقال جلد دوم ص۲۷۹ بتحقیق احوال علی بن فضال پرداخته است . آنچه او دراین خصوص مینویسد ، مضمون وترجمهٔ‌آن اینست‌که: محدث بحرانی‌درکتاب لؤلؤةالبحرین ازصاحب ملل‌ونحل‌نقل‌کرده است‌که حسن‌بن علی‌فضال قائل‌به امامت‌جعفر کذاب بوده وبعداً آن‌را ردکرده است‌که حسن‌بن فضال درك زمان جعفر کذاب را نکرده است ! وآنگاه گفته است: لکن‌حسین بن‌حمدان الحضینی درکتاب (الهدایة) نقل‌کرده‌است‌که‌علی ابن‌الحسن فضال ازقائلین به‌امامت جعفر کذاب‌است وشاید به‌علت ساقط شدن لفظ (علی) ازکلام صاحب (الملل والنحل) این‌اشتباه رخ داده‌است .

بعداً مرحوم‌ممقانی‌که درکتاب‌خودهمواره سعی‌میکندکه رجال بدنام را تطهیرنماید، گفتهٔ‌محقق بحرانی‌را توجیه‌میکند ومینویسد: اینکه شنیدی ازمحقق بحرانی‌که علی‌بن فضال‌درك زمان جعفر کذاب را نکرده‌است وجهش‌آن است که علی‌درسال ۲۲٤ هجری‌فوت‌نمود ، درحالیکه جعفر دراین‌هنگام اصلامتولد نشده بود . زیرا عمر حضرت هادی (امام علی النقی علیه‌السلام) در این موقع

دوازده سال بود برای اینکه آن جناب درسال ۲۱۲ متولدشد درحالیکه ادعای دروغین امامت جعفر کذاب درسال ۲٦۰ (سال وفات امام حسن عسکری) بعداز وفات امام یازدهم بوده واین واقعه ۳٦سال بعد ازوفات علی‌بن فضال رخ‌داد. مگر اینکه در تاریخ وفات علی بن فضال مناقشه کنیم. بقول نجاشی در ترجمهٔ ابان بن تغلب که موت علی‌بن محمدالقشیری راسال ۳٤۸ دانسته است وهمچنین شیخ‌طوسی درترجمهٔ علی‌بن محمدالقشیری درباب «من‌لم یرو عنهم» در او صد سال افزوده‌است ودرآنجا یادآوراست که علی‌بن محمدالقشیری ازابن فضال روایت‌کرده است! در حالیکه هیچگونه احتیاج باینگونه تکلفاتی که آقای ممقانی پرداخته است نیست[1]. زیرا بنابرسه حدیثی‌که درکتاب تهذیب الاحکام جلد۹ ص۱۹۵ خود مرحوم شیخ‌طوسی آورده‌است که دریکی ازآنها خود علی ابن‌فضال نامه‌ای بحضرت امام‌حسن‌عسکری‌علیه‌السلام نوشته‌است ودردودیگر آن وصایائی‌که اشخاص دربارهٔ حضرت امام‌علی‌النقی علیه‌السلام کرده‌اندکه دریکی‌ازآنها وصیت بردو برادرعلی یعنی‌احمد وخلف ازطرف محمدبن‌عبدالله ابن‌زراره ودرحدیث دیگرداستان‌مرگ حسین‌بن احمدالحلبی ووصیت او نسبت بحضرت‌هادی علیه‌السلام است وخود علی‌درآن قضیه‌حضور داشته، این شبهه بکلی ازمیان‌میرود وحیات علی‌درزمان ادعای‌امامت‌جعفر کذاب ثابت‌میشود. هرچندآن‌هرسه روایت‌ازاین‌مرد فاسدالمذهب برخلاف‌مقررات واحکام اسلام است بطوریکه خود مرحوم شیخ طوسی ناچار شده است که در ذیل این سه حدیث بنویسد:

«قال: محمد بن الحسن: اول ما نقول: ان الاخبار اذا وردت عنهم علیهم‌السلام بانهم فعلوا فعلاً یخالف ما قد استقر فی شریعة الاسلام ینبغی ان نحکم ببطلانها: اولین چیزیکه ما میگوئیم اینست که هرگاه اخباری از ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام وارد شودکه ایشان فعلی را بجا آورده‌اند که برخلاف

[1] ـ مرحوم‌محدث قمی درکتاب تتمة المنتهی ص۲۲٤ وفات حسن‌بن علی بن فضال یعنی پدرعلی را درسال ۲۲٤ ضبط‌کرده «وهذا هوالصحیح».

شریعت‌اسلام است لازم است‌که حکم ببطلان آن اخبارنمائیم». وچون‌گویندهٔ آن علی‌بن‌فضال ضال ومضل بوده ازنسبتهای ناروا نیزبه ائمهٔ‌هدی‌علیهم‌السلام باك نداشته است هرچندبرخلاف شریعت‌اسلام باشد وماهم به‌همین‌دلیل‌که شیخ فرموده‌است نمیتوانیم انحصار زکاةرا دراشیاء تسعه به‌ائمهٔ معصومین باورکنیم هرچند علی‌بن فضال مثْل‌حدیث دراین باره روایت‌کرده است!

باری‌چنانکه مدلل شد مرگ‌علی بن‌فضال درسال ۲۲٤ صحیح‌نیست واو بعد ازوفات امام‌حسن‌عسکری‌حیات داشته وقائل‌بودن وی‌به‌امامت‌جعفر کذاب ازحیث تاریخ نیزصحیح‌است.

تتبع و تحقیقی بکمال در احوال علی بن فضال

این‌مرد فاسدالمذهب که قهرمان روایت ۵ یا ۶ حدیث از دوازده حدیث «باب مایجب فیه الزکوة» تهذیب‌الاحکام شیخ طوسی است که زکاة را منحصر به‌اشیاء تسعه نموده است[1]، توگوئی دشمن خونین وخصم عنود فقرا و طرفدار سرمایه‌داران واغنیا بوده‌است . وچنانکه دیده می‌شود جزاودراین‌کتب اربعه (کافی، من‌لایحضره‌الفقیه ، تهذیب واستبصار) هیچکس‌دهان به‌این‌سخن باز نکرده و اشیاء را منحصر به نه چیز ننموده . زیرا در کتاب کافی جز دو حدیث دراین‌موضوع نیست که چنانکه گفتیم یك‌حدیث‌آن راوی‌اش عبدالله بن سنان‌است که اصلا نام‌امام معصومی درآن حدیث نیست وحدیث دیگر حدیث

---

۱ ـ از عجایب امراین‌است که همین علی‌بن الحسن فضال که قهرمان روایت انحصاراشیاء تسعه درزکاة است و۵ یا ۶حدیث فقط ازاو درباب انحصار زکاة درنه چیز درکتاب تهذیب واستبصار شیخ‌طوسی آمده‌است ، در همین‌کتاب سه‌حدیث ازهمین شخص‌مناقض و ضدآن احادیث که زکاة منحصربه اشیاء تسعه‌نیست نقل شده است‌که حدیث اول‌آن حدیث شمارهٔ ٦ کتاب‌الزکاة «باب مایجب فیه‌الزکوة» تهذیب‌است . یعنی‌همان حدیث یونس‌بن عبدالرحمن که درآخرآن یونس‌گفته است‌که زکاة درجمیع اشیاء است ودوحدیث‌دیگرحدیث چهارم وپنجم ازاحادیث وارده ازاهل‌بیت عصمت دراینکه زکاة درجمیع‌حبوب است که‌قبلا ازنظر خوانندگان‌گذشت‌که درحدیث اولی‌زراره ازحضرت‌صادق روایت میکندکه حضرت فرمود : زکاة درذرت وعدس و جوگندم‌نما وغیره‌است وهرچه بکیل درآید وبه پنج وسق برسد زکاة درآن واجب‌است . ودردومی ابوبصیر ازحضرت‌صادق سؤال‌میکند که آیا در برنج زکاة است؟ حضرت می‌فرماید: آری وعامهٔ خراج‌عراق از برنج‌است . منتهی‌چون‌با سلیقهٔ شیخ نمی‌ساخته است آن‌احادیث را در وجوب واینهارا دراستحباب گرفته و معلوم نیست عقیدهٔ خود علی بن‌فضال چه بوده است ؟!

یونس‌بن عبدالرحمن است‌که آن‌حدیث‌هم ازهمین علی‌بن‌فضال نقل شده و در ذیل‌آن یونس فرموده است‌که اخذزکاة ازاشیاء تسعه دراول نبوت بوده و بعداً بتمام‌حبوب تعمیم‌داده شده‌است وهفت حدیث‌دیگر فقط ازهمین علی بن فضال روایت شده وبعداً شیخ حرعاملی‌درکتاب وسائل‌الشیعه چند حدیثی غیرمعتبر و نامربوط به‌موضوع ازکتب دیگر نقل‌نموده است‌که ماضعف وفسادآن‌احادیث را انشاءالله مدلل وثابت خواهیم‌نمود .

اینك ماخصومت علی‌بن فضال‌را ازهمین احادیثی‌که درباب‌زکاةروایت کرده است و فقط شیخ طوسی آن احادیث را آورده است و دیگران اعتنائی ننموده‌اند در این اوراق از نظر خوانندگان میگذرانیم تا بهتر به هویت وخبث طینت او پی ببرند !

قبلا لازم‌است یادآور شویم‌که از ۱۹۲ حدیثی‌که‌مرحوم شیخ طوسی در کتاب زکاة تهذیب الاحکام خود آورده است ٤٨ حدیث آن از همین شخص بد نام است ! یعنی درست یك چهارم تمام احادیث وارده در موضوع زکاة در این کتاب !

توگوئی‌دیگررجالی درمیان‌اصحاب ائمهٔ‌هدی‌علیهم‌السلام اوثق وامین‌تر ازاین فرد فاسدالعقیده نبوده‌است‌که از وی بتوان روایت نمود ! درحالی‌که از ۵۳۱ حدیثی‌که مرحوم‌ثقة‌الاسلام‌کلینی صاحب‌کتاب شریف‌کافی درفروع‌کافی درباب زکاة آورده است فقط چهار حدیث آن از ابن فضال است‌که بدرستی معلوم نیست ازکدام یك بنی‌فضال است وبه احتمال بسیارمراد از ابن‌فضال ، حسن‌فضال یا احمد وخلف باشند !

و مرحوم رئیس المحدثین شیخ صدوق قمی رحمة‌الله علیه در کتاب من‌لایحضره الفقیه حتی‌یك‌حدیث هم ازاین مردفاسد بدنام نیاورده‌است .

اینك مایك‌یك‌آن احادیث چهل‌وهشتگانه راکه‌ازعلی‌بن فضال درکتاب تهذیب شیخ‌طوسی بضررفقرا وارد‌شده بطور اشاره واجمال از نظرخوانندگان می‌گذرانیم تاخود در این‌باب قضاوت‌کنند !

روح احادیث علی بن فضال که خصومت با فقرا

یا تضییع احکام خداست!

ازاحادیث ۱۲گانهٔ شیخ‌طوسی درتهذیب هفت یاهشت‌حدیث آن‌ازعلی‌بن فضال است که زکاة منحصربه اشیاء تسعه است واحادیث چهارگانهٔ دیگرفاقد این‌معنی بلکه مخالف‌آن است (به‌جلد چهارم تهذیب چاپ نجف ، ص۲-۶ ، مراجعه شود) .

حدیث نهم ازعلی‌بن‌فضال چهاردهمین حدیث تهذیب است ، جملهٔ «فی عشرین دیناراً نصف دینار» .

حدیث دهم از علی‌بن فضال پانزدهمین حدیث تهذیب است ، جملهٔ «فی الذهب اذا بلغ‌عشرین دیناراً ففیه نصف‌دینار ولیس‌فیما دون العشرین‌شیء» .

احادیثی مخالف ومناقض‌آن درهمین‌کتاب موجوداست .

حدیث یازدهم که هجدهمین حدیث تهذیب‌است جملهٔ «لیس علی البر زکوة» درصورتیکه حدیث۲۹ مخالف‌آن است .

حدیث دوازدهم که حدیث بیست وسوم تهذیب است ، جملهٔ «لیس فیه (ای فی‌الحلی) زکوة وان‌بلغ مائةالف درهم» این‌حدیث نیزمخالف‌بسیاردارد.

حدیث سیزدهم که حدیث ۲٤ تهذیب است ، جملهٔ «سألت اباعبدالله عن الحلی فیه زکوة ؟ قال‌لا» . این‌حدیث نیزمخالف بسیاردارد .

حدیث‌چهاردهم که حدیث ۲۷ تهذیب است ، جملهٔ «من فر بها (بالحلی) من‌الزکوة» که نتیجه‌اش ندادن زکاةاست .

حدیث پانزدهم که حدیث ۳۰تهذیب است ، جملهٔ «لیس فی الفضة زکوة

حتی تبلغ مأتی درهم ولیس فی‌الکسور شیء» . دراینجا یادآوراست که حدیث ۱۵ علی‌بن فضال‌حدیث ۲۹ تهذیب‌است که درآن از حضرت باقر وصادق (ع) روایت میکنندکه فرمودند : «فی الذهب‌فی کل اربعین‌مثقالا مثقال ولیس‌فی‌اقل من‌اربعین مثقالا شیء» . دراین حدیث ضربت‌مهلکی است برفقرا !

حدیث شانزدهم که حدیث ۳۲تهذیب است ، جملهٔ «اذا زاد علی المأتی درهم اربعون‌درهماً ففیهادرهم ولیس فیما دون الاربعین شیء» . این حدیث نیز مخالف دارد .

حدیث‌هفدهم که حدیث ۳۳تهذیب است ، جملهٔ «اما فی‌الذهب فلیس‌فی اقل‌من عشرین دیناراً شیء» .

حدیث هجدهم که حدیث ۳۵ تهذیب است ، جملهٔ «فی زکوة الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب لیس فیما دون الخمسة اوساق شیء» . این حدیث نیز مخالف دارد .

حدیث نوزدهم که حدیث۳٦ تهذیب است ، جملهٔ «لیس فی النخل صدقة حتی‌تبلغ‌خمسة أوساق» . مخالف داردکه‌گذشت . ودرصدر همین‌حدیث «قال: سألته‌فی‌کم تجب‌الزکوة من‌الحنطة والشعیروالتمر والزبیب‌قال‌فی‌ستون‌صاعاً» .

حدیث بیستم که حدیث ٤۹ تهذیب است ، جملهٔ «لیس فی‌اقل من خمسة اوساق زکوة» مخالفش گذشت .

حدیث‌بیست ویکم که‌حدیث۵۰ تهذیب‌است،جملهٔ «فان‌کان فی‌کل صنف خمسة اوساق غیر شیء وان قل فلیس فیه شیء وان نقص البر والشعیر والتمر و الزبیب اونقص من خمسة اوساق صاع اونصف صاع فلیس‌فیه شیء».

حدیث بیست و دوم که حدیث ۵٤ تهذیب است ، جملهٔ «لیس فی الابل شیء حتی تبلغ خمساً» .

حدیث بیست وسوم که حدیث‌٦۳ تهذیب‌است ، جملهٔ «عن‌ابی‌عبدالله (ع) کان ابی یخالف الناس فی‌مال الیتیم لیس علیه زکوة» . احادیث دیگرمیگویند زکاة درمال یتیم واجب است .

حدیث بیست وچهارم که‌حدیث ۷۳ تهذیب‌است جملهٔ «لیس فی‌مال‌الیتیم زکوة ولیس علیه صلوة ولیس علی جمیع غلاته من نخل اوزرع او غلة زکوة و ان‌بلغ فلیس علیه لما مضی‌زکوة ولاعلیه لمایستقبل حتی یدرك فاذا ادرك کانت علیه‌زکوة واحدة» .

حدیث بیست وپنجم که حدیث ۷۷ تهذیب‌است ، جملهٔ «فی‌رجل ماله عنه غائب لایقدر علی‌اخذه قال‌فلا زکوة علیه» .

حدیث بیست و ششم که حدیث ۸۰ تهذیب است ؛ جملهٔ «لیس فی الدین زکوة» .

حدیث‌بیست وهفتم که حدیث۹۵ تهذیب‌است ، جملهٔ «من‌اخذ منه‌السلطان الخراج فلا زکوة علیه» .

حدیث بیست‌وهشتم که حدیث ۷۹ تهذیب‌است ، جملهٔ «لیس علی‌المستقبل زکوة و لیس علی اهل الارض الیوم زکوة الا من کان فی یده شیء مما اقطعه الرسول» . این‌جملهٔ «لیس‌علی‌اهل‌الارض‌الیوم‌زکوة» ازهمه راحت‌بخش‌تراست که میگوید : امروزبراهل زمین‌اصلا زکاتی واجب نیست . واقعاً چه‌مرد نازنین وخیّرو راحت‌بخشی !

حدیث بیست ونهم که حدیث ۱۰٤ تهذیب است جملهٔ «لیس فی شیء عن الحیوان زکوة غیر هذه الاصناف الثلاثة ... و کل شیء من هذه الصنوف من الدواجن والعوامل فلیس‌فیها شیء» . درحالیکه امیرالمؤمنین ازاسب و برزون زکاةمیگرفت . ودرحدیث۱۰۵ همین‌کتاب تهذیب درسائمهٔ وجمال زکاةاست .

ودر حدیث ۱۰۶ «سألت ابا ابراهیم عن الابل العوامل علیها زکوة فقال نعم علیها زکوة» . ولی‌گفتهٔ این‌شخص فاسد و مضل بقدری قوی بوده که اکثر فقهاء بطرف اوچربیده و چسبیده‌اند !

حدیث سی‌ام که حدیث ۱۱۹ تهذیب‌است اجازه درتوقیف و نگاهداشتن زکاة است .

حدیث سی و یکم که حدیث ۱۲۷ تهذیب است زکاة دادن به اشراف و

اعیان صاحب‌غلام وخانه‌که عیالوار است ودرنتیجه بضرر طبقهٔ‌محروم است و امضای اشرافیت تأییدهٔ شده‌است .

حدیث سی ودوم که‌حدیث۱۳۰ تهذیب‌است مضمون آن‌اینست که‌کسیکه سرمایه هم دارد وبهزینه‌اش کافی نیست بعنوان عیالش‌زکاة بگیرد (یعنی برعدهٔ فقرا افزوده وعرصه را برآنها تنگ کند) .

حدیث سی وسوم که حدیث ۱۳۱ تهذیب‌است که کسیکه چهل درهم دارد حق‌ندارد زکاة بگیرد ! گرچه ظاهر حدیث‌آن است که از طبقهٔ فقراکم می‌کند ولی باطناً خصومت با فقرا درآن موج‌میزند زیرا چهل درهم مخصوصاً در این زمان چیزی نیست !

حدیث سی وچهارم که حدیث ۱۳۵ تهذیب‌است زکاةرا بغیرشیعه‌نمیتوان داد ونتیجه‌آنکه فقرای دیگرحقی‌ندارند !

حدیث سی وپنجم که حدیث ۱۵۳ تهذیب است «اذا کان لرجل خمسمائة درهم وکان‌عیاله کثیراً قال‌لیس علیه‌زکوة ینفقه‌علی‌عیاله یزیدها فی‌نفقتهم وفی کسوتهم وفی طعام لم یکونوا یطعمونه : همینکه مردی پانصد درهم پول‌داشت و عیالوار بود زکاتی بر او نیست بلکه آن پول را در نفقهٔ عیال خود مصروف دارد و در نفقه وکسوه و طعام هوسانه‌ای مثل خاویار و امثال آن که عیالش نخورده‌اند مصرف کند» !

می‌بینید که دراین حدیث قید فقر واینکه دارائی اومنحصر بهمان پانصد درهم‌پول است‌نیست بلکه‌همینکه‌کسی پانصد درهم پول نقدداشت که طلایانقرهٔ مسکوك بود ولو ازاموال دیگرهم ثروتمند باشد زکاتی براونیست واین پول نقد را هم‌می‌تواند درنفقهٔ عیال‌خود ولو هوسانه خرج کند وبفقرا ندهد !

حدیث سی وششم که حدیث ۱۵۹ تهذیب است . جملهٔ «لا بأس بصدقات موالیهم علیهم (ای بنی‌هاشم) : موالی بنی هاشم می‌توانند صدقه به بنی‌هاشم بدهند» . نتیجه‌آنکه بنی‌هاشم هم‌خمس‌بگیرند وهم‌زکاة ازموالیان خود .

حدیث سی‌وهفتم که‌حدیث۱۶۱ تهذیب‌است : «اعطوا من‌الزکوة‌بنی‌هاشم

فانها تحل لهم» .

حدیث سی وهشتم که حدیث ۱۶۴ تهذیب است جملهٔ «قال قلت له صدقات بنی‌هاشم بعضهم علی بعض تحل لهم فقال نعم !» دراین حدیث نیز ضرر فقرای غیر بنی‌هاشم است زیرا آنان هم خمس می‌گیرند هم زکاة !

حدیث سی ونهم که حدیث ۱۸۹ تهذیب است : «قال قلت له المتاع لا اضیف به رأس المال علی فیه زکوة قال لا» .

حدیث چهلم که حدیث ۱۹۰ تهذیب است جملهٔ «لیس فی مال المضطرب به زکوة : درمالی که در گردش است زکاة نیست» .

ماچهل حدیث از چهل وهشت حدیث این دشمن خونین فقرا را از کتاب تهذیب دراینجا آوردیم وبقیهٔ احادیث اونیز ازهمین قبیل وبساکه ضد ونقیض است که کسانیکه طالب باشند می‌توانند بجلد چهارم کتاب تهذیب چاپ جدید نجف مراجعه نمایند .

دراینجا لازم به‌یادآوری است که هرچند دربیان احادیث زکاة از رجال دیگرهم احادیثی موافق این احادیث یافت میشود اما هیچکدام آن چنان نیست که صددرصد یا صدی نود احادیث مخالفت وخصومت با فقرا و طرفداری از اغنیاء باشدلذا ما به‌او بانظر تردید وسوء ظن می‌نگریم که تمام احادیث اومواج ازخصومت با فقراست !

ازاین شخص احادیثی نیز درباب خمس آمده است که آن نیز دارای همین روح است وانشاءالله درموقع خود بیان خواهد شد !

در احوال بقیهٔ رجال احادیث علی بن فضال

راوی بزرگ احادیث اشیاء تسعه را که رکن مهم اسلام یعنی زکاة را منحصر به اشیاء تسعه ازطرف ائمه علیهم السلام نموده است معرفی کردیم وبا معرفی او (علی بن فضال) دیگرنیازی به‌معرفی دگران ازرجال احادیث مذکور نداریم زیرا فسادآن اظهرمن الشمس است لکن اگرحوصلهٔ مطالعه کنندگان باما یاری وهمراهی کند بهتراست تامقداری رجال این احادیث را دنبال کنیم تا نسخ ومعیوب کنندگان شریعت اسلام را بهتربشناسیم !

درحدیث نخستین کتاب تهذیب الاحکام راجع به‌اشیاء تسعه درباب «ماتجب فیه الزکوة» علی بن فضال آن حدیث را ازهرون بن مسلم روایت کرده است .

علی بن فضال راکه شناختیم اینك هرون را بشاسیم .

درکتاب تنقیح المقال ممقانی جلدسوم صفحه ۲۸۵ ازمطالعهٔ احوال این شخص برمی‌آیدکه وی جبری مذهب وقائل به جبر وتشبیه بوده است . دررجال ابن‌داود صفحه ۵۲٤ اورا درعداد مجروحین ومجهولین آورده است .

ملاصالح مازندرانی ازشیخ طوسی نقل کرده است که اوعامی بوده است .

محقق بحرانی دربلغهٔ خود درروایت ازاو تأمل دارد .

هرون بن مسلم این حدیث را ازقاسم بن عروه روایت میکند .

اینك معرفی قاسم :

درترجمهٔ قاسم درکتاب تنقیح المقال قسمت دوم صفحه ۲۱ می‌نویسد : بعداز بیان گفتار علمای‌رجال دربارهٔ وی‌که اووزیر منصور دوانیقی یا مولای ابوایوب خوزی وزیر منصور بوده سرانجام می‌نویسد : «وهذه کلمات اصحابنا وان قدعرفتها بانك خلوها عن‌توثیق الرجال» میگوید اگرخوب دقت‌شودشیعه اورا موثق‌نمیداند ! وبعد می‌نویسد: آراء دربارهٔاومختلف‌است :کسانی‌مانند جزایری اوراضعیف میشمارند چنانکه وی‌اورا درقسم ضعفا بشمارآورده‌است ومانند اوست صاحب مدارك . و از قول محقق اردبیلی نیز همین معنی بدست می‌آید باینکه در توثیق او تصریح نمی‌کند .

درخلاصه اصلا نامش‌نیست وعلامه درمختلف گفته‌است : من‌اکنون از حال او چیزی نمی‌دانم !

قاسم این حدیث را از عبدالله بن بکیر نقل می‌کند و عبدالله بن بکیر آخرین‌کسی است‌که متصل به زراره‌است دراین‌حدیث ! وچون در حدیث نهم این‌باب نیزدرانحصار زکاة بهاشیاء تسعه این‌شخص یکی از رواة آن است لذا لازم‌است که اورا هم‌بشناسیم .

این شخص نیز به تصریح واجماع علمای رجال فطحی مذهب بوده و در احوال علی‌بن فضال ازقول‌صاحب مدارك برضعفِ اواشارتی رفت .

مرحوم‌شهیداول درکتاب الذکری درمبحث‌لباس‌مصلی اورافاسدالعقیده دانسته است .

در تنقیح‌المقال جلددوم صفحه ۱۷۱ بعداز اختلاف علمای‌رجال دربارهٔ اومی‌نویسد: بدانکه فقها درقبول و رد روایت‌اینمرد اختلاف‌دارند وبنای‌جمیع برقبول نکردن روایت‌اوست که‌ازآن جمله‌است : محقق درمعتبر وفاضل‌مقداد درتنقیح وشهید درمسالك‌و روض‌الجنان درموارد بسیاری درمعتبر وتنقیح وغیر اینها مکرراست‌که‌این روایت بعلت عبدالله‌بن‌بکیر که فطحی‌است ضعیف‌است.

شهیدثانی درروض‌الجنان می‌نویسد: «ان‌فی روایة عبدالله‌بن‌بکیر بحث» یا : «لان‌فی سندها ابن‌بکیر وهو فاسد العقیدة» . عجیب‌از شیخ‌طوسی است‌که بااینکه خود او درتهذیب جلد۸ صفحه ۳۵-۳۶ چاپ نجف دراحکام طلاق‌وعدهٔ آن روایتی ازهمین عبدالله‌بن بکیر آورده است ولی‌چون بافتوای اوموافق‌نبوده است اورا بچوب انتقاد بسته که عبدالله ازجانب خود ابراز رأی کرده است و سرانجام می‌نویسد : «لیس عبدالله بن بکیر معصوماً بل وقع منه من العدول عن اعتقاد مذهب‌الحق الی اعتقادمذهب الفطحیه ماهو معروف من مذهبه» واو را فاسدالمذهب شمرده‌است واورا چنان ازنظر انداخته‌که ملامحسن فیض پس‌از آنکه می‌بیند شیخ ابن‌بکیررا اینگونه طرد ورد می‌کند در وافی در ذیل همین حدیث‌می‌نویسد: «ولوکان مطعوناً ولاسیما بمثل هذا الطعن‌المنکرلارتفع‌الوثوق عن‌کثیر من‌اخبارنا الذی هو فی‌طریقه» : اگرعبدالله اینگونه مطعون باشد درآن صورت‌ازبسیاری‌ازاخبار ماشیعیان‌که درطریق او ابن‌بکیر است‌وثوق واطمینان برداشته می‌شود» ! چه نازنین اخباری ! کاش اینقدر که دلشان برای این اخبار ناهنجار می‌سوخت قدری هم دلشان بحال احکام خدا «کما انزل الله» می‌سوخت ! معهذا شیخ از چنین مرد مطعون ملعون حدیث نقل می‌کند چون موافق مذاق اوست !

اینان رجال و راویان حدیث اول وشاه فرد روایات وارده در موضوع زکاة اشیاء نه‌گانه هستند ، وقس‌علی‌ذلك بقیه را . واگر فرضاً تمام‌راویان این احادیث‌درصدق وامانت وایمان وعدالت همچون امام جعفرصادق علیه‌السلام بودند بازهم ما نمی‌توانستیم روایات آنها را پذیرفته وبدان عمل کنیم زیرا در درجهٔ اول باکتاب خدا موافق‌نیست ازآن جهت‌که چنانکه مدلل شد درکتاب خدا از تمام اموال وهرچه‌که انسان بوسیلهٔ‌کسب مشروع ویا آنچه محصول و معادن‌که اززمین بدست آورد برتمام‌آنها زکاة‌واجب است وخدای‌متعال آن‌را مؤاخذ ومطالیب . وبعد ازآن‌عقل ووجدان وبینه وبرهان‌آن را ردمی‌کندوعقل درانسان بزرگترین حجت خداست ، چه‌رسد به اینکه راویان آن بویژه راوی

اول آنها علی‌بن حسن‌فضال است که بقدر کافی معرفی شد ، آنهم درمقابل‌صدها روایات‌صحیح ومعتبر که‌از حضرت خیرالبشر وعترت‌طاهرهٔ آنسرور سلام‌الله‌علیهم وارد شده که‌زکاة درتمام‌حبوب واموال‌است .

حال اگرچند نفرفقیه که معلوم‌نیست روی‌چه‌علت ونظر این‌احادیث ضعیفهٔ قلیله‌را درمقابل‌کتاب خدا وآن‌همه احادیث صحیحهٔ کثیره که عقل و وجدان و تطور ومقتضیات زمان هم شاهد ومؤید آنهاست گرفته وازآن یابدون‌آن اخذ فتوا وکسب آراء کرده‌اند ! آنها برای‌ماحجت ودلیل‌نیست وما را باآنان‌کاری نیست آنانرا بخدایشان وامی‌گذاریم تااگر باسعی واجتهاد بدان‌نظر رسیده‌اند هرچند خطاست خدای متعال به‌ایشان پاداش خواهد داد وگرنه بفرمودهٔ قرآن «تلك امة قد خلت لها ماکسبت ولکم ماکسبتم ولاتسئلون عما کانوا یعملون» .

بنابراین مادیگر دنبال‌سایر رجال‌احادیث علی‌بن فضال که شیخ طوسی این‌هفت یاهشت حدیث‌را فقط ازاونقل کرده‌است نمیرویم و فقط معرفی علی ابن فضال ضال مضل برای ارزش صحت و سند آن‌کافی است برای معتقدین درایه ورجال .

اینك‌میرویم سراغ آن‌احادیثی‌که مرحوم‌شیخ حرعاملی در وسائل‌الشیعه دراین‌باب ازکتب دیگرآورده است وکلوخ‌چین‌کرده است ویا از همین کتب اربعهٔ‌معروفه است ولکن‌اصلا دلیل وسند براین‌معنی نمی‌شود .

یکی‌ازآن احادیث ، حدیثی‌است‌که درفروع کافی «باب‌دخول الصوفیة خذلهم‌الله علی ابی‌عبدالله» واردشده وآن‌حدیثی است‌طولانی واصلا مربوط به زکاة نیست‌لکن صاحب‌وسائل فرازهائی ازآن‌را بخیال اینکه بمقصود اووافی است برای‌منظورخود انتخاب ودرآن‌کتاب آورده است بااین‌عبارت : «...عن هرون بن مسلم عن‌مسعدة بن صدقه عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام (فی حدیث طویل) انه علیه‌السلام قال فی احتجاجه علی جماعة من الصوفیة لعنهم الله . اخبرونی لوکان الناس‌کلهم کالذین تریدون زهاداً لاحاجة لهم فی‌متاع غیرهم . فعلی‌من کان یتصدق بکفارات الایمان والنذور والصدقات من‌فرض الزکوة من‌الذهب

والفضة و التمر والزبیب وسائر ما وجب فیه الزکوة من الابل والبقر و الغنم و غیرذلك؟!» این‌حدیث‌هم صرفنظراز ضعف‌رجال‌آن وسخافت مضمون‌آن‌برای اثبات مدعیان انحصار وجوب زکاة در اشیاء تسعه کافی نیست بلکه تا حدی موجب‌خنده‌است ومثل مشهور «الغریق یتشبث بکل حشیش» را بخاطرمی‌آورد.

حالا اجازه‌دهید قبل‌ازشروع به‌سخافت مضمون‌آن، رجال‌آنرا ازروی کتب درایه ورجال معرفی کنیم تا ببینید این بزرگواران(!) از آن بوستان چه تحفه‌ای برای دوستان آورده‌اند !؟

یکی ازرجال آن هرون‌بن مسلم‌است‌که پیش ازاین دربررسی از رجال حدیث اول‌تهذیب شیخ‌طوسی دراین باب اورا شناختیم‌که جبری مذهب بود و ملا صالح مازندرانی گفته که او عامی بوده و محقق بحرانی در روایت از او تأمل داشته و غیره . و دیگری مسعدة بن صدقه است که هرون از او روایت می‌کند .

این‌مرد دررجال ابن‌داود صفحهٔ ۵۱۵ و صفحهٔ ۵۳۷ در ردیف مجروحین ومجهولین‌است . بعلاوه اورا عامی بتری می‌دانند وبتری کسانیند که ابوبکر و عمررا امام‌مفترض‌الطاعه وخلیفهٔ رسول‌الله‌می‌شناسند . پس‌حدیث اوجنبهٔ‌صحت واعتبار ندارد .

حال به‌مضمون‌این‌حدیث دقت‌کنید (!) این‌حدیث می‌گوید‌که : حضرت صادق علیه‌السلام به‌صوفیه درضمن احتجاج خود فرمود : شما بمن بگوئید که اگرهمهٔ مردم مثل‌اینگونه کسانی راکه شما میخواهیدکه همهٔ مردم زاهد باشند تا به‌مال ومتاع‌کسی احتیاج نداشته باشند ، پس‌درآن صورت مردم‌کفاره‌های قسم‌ها ونذرها وتصدقاتی‌که ازجهت فرض‌زکاة ازطلا ونقره وخرما و کشمش وسایرآنچه زکاة برآن‌واجب است ازشتروگاو وگوسفند وغیرآن به‌که‌دهند ؟! یعنی درحقیقت حضرت‌صادق علیه‌السلام غم‌آن داردکه اگرهمهٔ مردم ازگرفتن مال دیگری اظهار بی‌نیازی کنند وبه عبادت پردازند و بعبارت روشن‌تر گدا نباشند ، پس تکلیف‌کفاره‌های نذر وقسم وصدقه‌های زکاة طلاونقره وکشمش

وخرما چه‌میشود ؟! مثل‌اینکه درصورتیکه همهٔ‌مردم اظهار بی‌نیازی‌کنند درآن صورت رکنی ازارکان دین منهدم میشود ! وبهمین‌نظر امام‌معصوم صوفیه‌رادر روشان محکوم میکندکه شمازاهد نباشید تا برای خوردن‌کفاره وصدقه بقدر کافی گدا داشته باشیم !

آیا همین‌جملهٔ‌حدیث بتنهائی دلیل‌کذب وفساد وبطلان آن‌نیست ؟

آیا منطق امام‌زمان وحجت برجهانیان وبالاخره یك عالم بزرگ و یك پیشوای واقعی اسلامی چنین است که شما ترك زهد کنید تا گدا داشته باشیم ! واگر مردم‌تابع روش شما باشند درآنصورت‌کسی‌برای خوردن‌صدقه وکفاره پیدا نمیشود !

واقعاً آفرین به‌این‌حدیث آوردن ! واحسنت به‌کسانی‌که ازاین احادیث برای‌ما دلیل برندادن زکاة ازغیراشیاء تسعه‌می‌آورند ! ما بعد ازاین بیان‌کاری به‌سخافت وفساد مضمون این‌حدیث نداریم چه‌خودش معرف خود است ! بلکه مقصودما آن است‌که دراین‌حدیث هم هیچ دلیلی برانحصار زکاة براشیاء تسعه نیست زیرا :

اولا : همان اشیاء نه‌گانه را هم‌امام در این حدیث نام نبرده است پس تمسك بدان صحیح نیست زیرا منظور او بیان اشیاء زکوی نبوده وگرنه لازم می‌آیدکه‌فقط همانها راکه‌نام برده‌است مشمول زکاةشود درآنصورت‌بامنظور آقایان موافق‌نیست .

ثانیاً : امام می‌فرماید : «و سائر ما وجب فیه الزکوة من الابل و البقر والغنم وغیرذلك» وچون قبلا طلا ونقره‌را از نقدین وبعداً خرما وکشمش را از غلات نام برد واکنون که بعد از انعام ثلاثه کلمهٔ «وغیر ذلك» را به آن اضافه می‌نماید خوددلیل است‌که‌براشیاء دیگرنیز زکاةواجب‌است . این «غیرذلك» چه چیز است ؟ آیا باقیماندهٔ اشیاء تسعه یعنی گندم وجو است ؟ بچه دلیل ؟ چرا شامل سایر اشیاء نمیشود ؟

ثالثاً : نام بردن از تمر وزبیب‌که برخلاف‌قاعدهٔ ترتیب ومعمول است و

همچنین ذکرسایر اشیاء زکوی ازباب‌قاعدهٔ تغلیب‌است‌زیرا روشن‌ترین اموالی که درآن زمان‌مخصوصاً درحجاز مشمول‌زکاة میشد ابل وبقروغنم‌وغلات‌اربع وامثال‌آن بود . پس‌اگرگاهی‌دراخبار وآثار باین‌قبیل‌کلمات برمیخوریم‌دلیل برانحصار نیست واین‌حقیقت درنزداهل‌ادب واصطلاح‌بسی‌روشن وواضح‌است وبالاخره دراین‌حدیث هیچ‌دلیلی برمدعای طرفداران انحصار وجوب دراشیاء تسعه‌نیست تا ببینیم دیگرچه آورده‌اند ؟!

حدیث دیگری‌که مرحوم شیخ حرعاملی (محمدبن الحسن الحر العاملی) دروسائل‌الشیعه براحادیث هفتگانهٔ مرحوم‌شیخ‌طوسی درخصوص انحصارزکاة به‌اشیاء تسعه‌افزوده است وبانظر ما کلوخ‌چین‌کرده است ، این‌حدیث است ، می‌نویسد : «علی بن‌الحسین المرتضی فی (رسالة المحکم و المتشابه) نقلا من تفسیرالنعمانی باسناده الاتی عن‌علی‌علیه‌السلام قال : واما حدودالزکوة‌فاربعة : اولها معرفةالوقت الذی تجب فیه‌الزکوة والثانی : القیمة و الثالث : الموضع الذی‌تقع فیه‌الزکوة والرابع : العدد . فاما معرفة العدد والقیمة فانه یجب علی الانسان ان‌یعلم‌کم تجب من‌الزکوة فی‌الاموال التی فرضهاالله تعالی من‌الابل و البقر والغنم والذهب والفضة والحنطة والشعیر والتمر والزبیب فیجب ان یعرف کم‌یخرج من‌العدد والقیمة و یتبعها الکیل و الوزن والمساحة فماکان من العدد فهومن باب‌الابل والبقر والغنم واما المساحةفمن باب‌الارضین والمیاه وماکان من‌الکیل فهومن ابواب الحبوب التی‌هی اقوات الناس فی‌کل بلد و اما الوزن فمن‌الذهب والفضة وسایرمایوزن من‌ابواب سلع‌التجارات ممالایدخل فیه‌العدد ولاالکیل فاذا عرف‌الانسان مایجب فی‌هذه‌الاشیاء وعرف‌الموضع الذی توضع فیه‌کان مؤدیاً للزکوة علی‌ما فرض‌الله» .

این‌حدیث‌راکه‌صاحب وسائل‌ازکتاب (المحکم‌والمتشابه) سیدمرتضی‌ره واو از کتاب تفسیر نعمانی نقل‌کرده است وبا اینکه وعدهٔ‌سند آن‌را داده ولی نیاورده‌است واکنون نمی‌دانیم ازحیث سند چه‌ارزشی دارد واز حیث مضمون وترتیب ونظم و نسق نیز بدون نظم ومشوش است وهر چه هست شباهتی چندان

به سخنان خطیب نهج البلاغه ندارد[1] معهذا مثبت مدعای علمای انحصاری نیست زیرا :

۱ ـ دراین‌حدیث‌حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌میخواهد حدود زکاةرا تعیین کند که می‌فرماید : اول‌حدآن شناختن وقتی است‌که زکاة درآن واجب میشود امامتأسفانه اصلاسخنی ازوقت نرفته است ، حال‌معلوم نیست راوی آن را فراموش کرده و یا صاحب وسائل آن را از فرازهای حدیث ساقط

۱ ـ علامهٔ مجلسی رحمةالله‌علیه درجلد ۱۵ بحار صفحهٔ ۲۱۱ چاپ‌کمپانی درذیل این‌حدیث نوشته‌است : «کان فی‌نسختی الروایتین سقم وتشویش لاسیما فی‌حدود الزکوة» . روایت اولی‌آن درصفحهٔ ۲۱۰ همین‌کتاب از بیان‌انواع القرآن بروایت‌ابن قولویه است وهردو روایت نیز بدون سند است . درایام تألیف این‌کتاب به‌رسالهٔ المحکم والمتشابه مرحوم سیدمرتضی علم‌الهدی دسترسی‌نداشتیم بعداً به توفیق‌الهی به‌توسط یکی‌از دوستان بدان رساله‌دست یافتیم ومعلوم‌شد :

اولا ـ رسالهٔ مزبوربلکه‌حتی‌تفسیرنعمانی‌سندی‌ندارد وفقط صفحهٔ۶آن‌می‌نویسد: «ولقد سئل‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام شیعته عن‌مثل هذا (یعنی المحکم والمتشابه والناسخ والمنسوخ) فقال...» ودر صفحهٔ۸ می‌نویسد : «فکانت‌الشیعة اذا فرغت‌عن تکلیفها تسئله عن‌قسم‌قسم فیخبرها .» که‌میخواهد برساندکه‌شیعیان‌ازامیرالمؤمنین ازاین‌مسائل‌میپرسیدند وآنحضرت جواب می‌داد واین‌حالت را در تمام‌کتاب تعقیب می‌کند چنانکه درصفحهٔ۱۶ می‌نویسد : «ثم سئلوه عن تفسیر المحکم...» ودر صفحهٔ ۱۷ : «ثم سئلوه عن‌المتشابه من‌القرآن...» و همچنین...

حال اینان‌کدام شیعیان بودند ودرکجا پرسیدند ؟ ذکرنام ونشانی ازاینهانیست‌پس سندی ندارد .

ثانیاً ـ با اینکه مؤلف میخواهد وانمود کند که این مطالب را از اول تا آخر آن امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده‌است ولی از آنجاکه حافظهٔ‌خودرا از دست داده است در مواردی رشته ازدست اوخارج‌میشود چنانکه درصفحهٔ ۵۲ می‌نویسد : «قال المتعرض... قیل‌له» که‌معلوم می‌دارد یك احتجاج‌خیالی است‌که اگرمتعرض چنان‌گفت در جواب‌چنین بایدگفت وربطی بکلام معصوم‌ندارد. ودرصفحهٔ ۵۶می‌نویسد : «وروی‌فی‌عمربن‌الخطاب انه‌اختصم الیه رجلان...» وپرواضح است‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام درداستان‌خصومت دومرد درنزد عمربن‌الخطاب نمی‌فرماید روایت‌شده است زیرا خودامیرالمؤمنین در زمان ←

نموده است .

۲ ـ گرچه دراین‌حدیث نامی از اشیاء تسعه برده شده است وآن چنانکه قبلا هم‌گفتیم روی‌قاعدهٔ تغلیب‌است وابداً نظربه انحصارنیست اما بازسخن‌از زمینهاوآبها ومساحتها است وپرواضح‌است‌که اشیاءِ تسعه را بازمین‌ومساحت کاری‌نیست پس‌مثبت اشیائی غیراشیاء تسعه است .

۳ ـ دراین‌حدیث سخن‌ازحبوب ودانه‌هائی است که قوت مردم در تمام

عمرحضور داشته واحتیاج بروایت‌کردن از قول دیگران نداشت .

ودر صفحهٔ ۸۳ در مورد قصص قرآن و مباهلهٔ نصاری و یهود وغیره می‌نویسد : «لو شرح لطال بها الکتاب» .

ومعلوم است‌که امیرالمؤمنین علیه‌السلام دراین مورد ومسئله کتاب نمی‌نوشت که بفرماید اگرشرح داده شودکتاب طولانی‌میشود ودر صفحهٔ ۱۱۸ گفتگو از حدوث وقدم عالم ودرصفحهٔ ۱۲۰ سخن ازرأی وقیاس است .

وپر معلوم‌است‌که این‌مطالب درزمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام دربین مسلمین‌شایع نبوده بلکه‌موضوع حدوث وقدم‌عالم‌که یك‌مطلب فلسفی‌است پس‌ازمدتها درزمان‌بنی‌عباس دربین مسلمین شایع‌شد ورأی وقیاس اززمان ابوحنیفه به‌بعد معمول شد واین هردومدتها بعد از امیرالمؤمنین بوده است .

ثالثاً ـ حدودی‌که دراین‌رساله برای‌احکام تعیین‌شده بسی‌ناقص وناتمام است‌چنانکه درحدود زکاة درمتن نواقص آن‌را یادآور شدیم ودرحدود صیام می‌نویسد : «و اما حدود الصیام فاربعة : اولها وثانیها الاکل والشرب والثالث القیء متعمداً والرابع الاغماس فی الماء وما یتصل‌بها وما یجری مجریها» که حدودروزه یا مفطرات فقط خوردن وآشامیدن وعمداً قی‌کردن وسرزیرآب فروبردن‌است ، اماجماع‌که به‌نص قرآن ازمفطرات‌صریح‌روزه است‌که‌حتی ازاکل وشرب هم‌روشن‌تر است زیراباریتعالی درمقام امتنان‌می‌فرماید : «احل لکم لیلةالصیام الرفث الی‌نسائکم . علم‌الله انکم‌کنتم تختانون انفسکم» جزوحدود روزه نیامده است وبه‌روشنی معلوم میداردکه این‌مطالب هرگز مربوط به امیرالمؤمنین نیست وبافتهٔ‌دیگری‌است . لازم به‌یادآوری است‌که دراین‌کتاب درابتدای‌آن فقط یك‌حدیث‌باسند آمده است‌که آن‌را اسمعیل بن‌جابرمی‌گوید ازحضرت صادق‌شنیده‌است .دراین حدیث یکی ازرواةآن علی‌بن‌ابی‌حمزهٔ بطائنی‌است‌که ما شرح‌حال نکبت‌مآل اورا دراین‌کتاب آورده‌ایم وبا این کیفیت چنانکه‌گفتیم این‌مطالب بی سروپا را بعنوان‌دلیل درانحصار زکاة به‌اشیاء تسعه کلوخ‌چین کرده‌اند !

بلاد وکشورها است وپرواضح است که قوت وغذای‌مردم دنیا منحصربه‌گندم و جو وخرما ومویزنیست پس‌خود همین حدیث مثبت اشیاء و حبوب دیگری غیر غلات اربع‌است .

٤ ـ دراین حدیث سخن از سرمایه‌ها وکالاهای تجارتی است بخصوص آن‌چیزهائی که شماره وپیمانه درآنها دخالتی ندارد . پس دراین حدیث علاوه بروجوب زکاة در اشیاء دیگرغیر اشیاء تسعه وجوب زکاة در تجارت هرگونه تجارتی را نیز اثبات می‌نماید واین درست‌مخالف نظرعلمای انحصاری‌است!

واقعاً عجیب‌است که چگونه این‌بندگان خدا مصداق «الغریق یتشبث»اند و بهر سخنی که در آن نامی از اشیاء تسعه رفته است عاشقانه و بدون تأمل چنگ می‌زنند !

سومین‌حدیثی که شیخ‌حرعاملی (ره)دروسایل‌الشیعه برهفت حدیث‌مرحوم شیخ‌طوسی درتهذیب افزوده‌است این‌حدیث است‌که آن‌را از کتاب (المقنعه) شیخ‌مفید نقل‌کرده است ، باین‌عبارت: «ان الزکوة انماتجب جمیعها فی‌تسعة اشیاء خصها رسول‌الله بفریضتها فیها و هی الذهب و الفضة و الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب والابل والبقر و الغنم وعفی رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله عما سوی ذلک» .

با دقت دراین‌حدیث که‌آن ازسه‌طریق روایت‌شده‌وسرانجام ابن‌بکیراورا از محمد بن الطیار و او از حضرت ابی‌عبدالله (ع) روایت‌کرده است معلوم میشوداین‌جملات متن‌حدیث‌نیست بلکه‌خلاصه ومضمون حدیث‌است زیراطرقی را که مرحوم شیخ مفید می‌آورد همان است که مرحوم شیخ طوسی در سند احادیث هفتگانه درتهذیب تحت شماره‌های ۱ و٦ و۹ آورده است که مرحوم شیخ‌مفید هرسه طریق‌را برهم‌تلفیق‌کرده وبدینصورت آورده‌است . واین‌حقیقت ومدعی به دو دلیل ثابت میشود :

۱ ـ اینکه‌حدیثی‌بدینصورت وعبارت‌اصلا درکتب احادیث‌یافت نمیشود! پس جناب شیخ حرعاملی رحمة‌الله‌علیه آن‌را فقط بصورت سیاهی لشگر برای

اثبات مدعای خود کلوخ‌چین‌کرده است ، وماچون در ضعف وعدم دلالت و اعتبارآن احادیث برمدعای انحصارزکاة دراشیاء تسعه قبلا سخن‌گفته ودلایلی آورده‌ایم ، دیگرنیازی بتعرض برآن نمی‌بینیم .

وبرفرض آنکه حدیث‌مستقل‌باشد روات آن همان‌علی‌بن فضال وعبدالله ابن‌بکیر است‌که ماقبلا خدمت‌ایشان‌رسیده‌ایم . ودیگری محمد بن‌الطیار است که‌طبق نقل‌تنقیح‌المقال جلد۳ ص ۱۳٤ فاضل‌جزایری اورا ازجملهٔ‌ضعفا شمرده است ، وعلامهٔ‌مجلسی اورا مهمل‌پنداشته است . پس‌چنین‌حدیثی دارای ارزش صحت واعتبار نیست . وحال آنکه‌چنانکه مدلل‌کردیم حدیث مستقلی نیست و خلاصه‌ای از احادیث هفتگانهٔ شیخ طوسی است که قبلا بطلان آنها اثبات شده است .

۲ ـ اگر حدیثی باینصورت وجود داشت ، خود مرحوم شیخ طوسی که کتاب‌تهذیب خودرا بمنظورشرح‌برکتاب (المقنعه) تألیف‌کرده‌است‌آن حدیث را بدینصورت می‌آورد .

چهارمین حدیثی‌که صاحب‌وسائل آن‌را براحادیث شیخ طوسی افزوده است ، ازتفسیرعیاشی است ، باین‌عبارت : «العیاشی فی‌تفسیره عن‌زرارة عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال قلت‌له : قول‌الله : «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها أهی‌قوله : واتوا الزکوة قال: قال:الصدقات‌فی النبات والحیوان و الزکوة فی الذهب و الفضة و زکوة الصوم : زراره میگوید : بحضرت صادق‌علیه‌السلام عرض‌کردم اینکه خدامیفرماید : از اموال ایشان صدقه بگیر تا ایشانرا پاك وپاکیزه نمائی آیا همان فرمایش خداست که میفرماید : زکاة بدهید. زراره‌میگوید : حضرت‌فرمود: صدقات درروئیدنیها وجاندارهاست و زکاة درطلا ونقره وزکاة فطره‌است» .

در این حدیث نیز چیزی دندان‌گیر نصیب مثبتین انحصار اشیاء تسعه نیست زیرا :

اولا: حضرت‌میفرماید : صدقات‌درنبات است ونبات اعم‌است‌ازگندم

وجو ومویز وخرما وعدس وبرنج وباقلا وتمام میوه‌ها ، حتی‌سبزیها وهم چنین حیوان اعم‌است ازشتر وگاو وگوسفند واسب واستر وحتی الاغ‌وانسان .

ثانیاً : دراین‌حدیث باصطلاح اصولیین‌ترك استفصال‌است که خودافادهٔ عام مینماید وشامل جمیع‌حیوانات ونباتات وغیره‌است

ثالثاً : این‌حدیث فقط‌میخواهد تفاوت‌بین صدقه وزکاة را تعیین‌کند ودر صددشمردن اشیاء زکوی نیست. اماچه بایدکردکه «حب الشیء یعمی ویصم» چون‌این آقایان علاقه داشتندکه مستمسکی برای نظرخود بدست‌آورند اینست که‌این‌در وآن در زده بهرچیزی که بدستشان آمده واحتمال اندك تقویتی بنظر ایشان‌میداده یا چنین تصورکرده‌اند آن‌را بعنوان‌دلیل کلوخ‌چین‌کرده‌اند ، ما متن دلایل آنها را در اختیار خوانندگان دانشمند میگذاریم تا تنها به قاضی نرفته باشیم .

پنجمین حدیثی‌که صاحب‌وسائل‌براحادیث‌شیخ طوسی‌درموضوع‌وجوب زکاة فقط براشیاء تسعه‌افزوده است وآن‌را غلط‌انداز دومین حدیث وسائل در این‌باب کرده‌است ، باین‌عبارت است : «وفی عیون‌الاخبار عن‌حمزة بن‌محمد العلوی عن‌قنبربن علی‌بن شاذان‌عن‌ابیه عن فضل‌بن شاذان عن‌الرضا (ع) قال: والزکوة علی‌تسعة اشیاء عن‌الحنطة والشعیروالتمر والزبیب والابل والبقروالغنم والذهب و الفضة» .

این‌حدیث صرفنظرازمضمونش که‌چیزی‌ازوجوب واستحباب‌را نمیرساند ومعلوم‌نیست مراد حضرت‌رضا برفرض‌صحت حدیث‌چه بوده است و باعقاید خودمرحوم‌صدوق‌مؤلف عیون‌الاخبارنیزمخالف‌است‌که‌زکوة رادرمال‌التجاره نیز واجب‌میداند ، وچون‌دارای اعتباری‌نبوده است‌آن را درکتاب فقهی خود (من‌لایحضره‌الفقیه) نیاورده‌است . اساساً ازلحاظ سند و رجال آن نیز حدیثی نیست‌که بتوان بدان‌اعتماد نمود زیرا : این‌حدیث با اینکه درکتاب عیون چند طریق‌دارد چون‌صاحب وسائل آن‌را ازطریق حمزة بن‌محمد العلوی‌آورده‌است ودر غیرطرق حمزه سخنی از اشیاء تسعه‌نیست مانیز بشرح‌حال همین حمزة بن

محمد العلوی میپردازیم .

این‌حمزه پسرمحمدبن احمدبن جعفربن محمد بن زید بن علی بن الحسین است . در شرح حال او در قاموس الرجال جلدسوم ص۴۳۵ مینویسد : «قال الشریف ابویعلی حمزة بن محمدبن احمد بن‌جعفر العلوی وقد جری عنده ذکر یزید : انا لااکفریزید لقول النبی(ص) انی سألت‌الله ان لا یسلط علی بنی احداً من‌غیرهم فاعطانی : اومیگفته‌است : من‌یزید را تکفیر نمیکنم برای‌اینکه‌پیغمبر خدافرمودکه من ازخدا خواستم‌که برفرزندان‌من‌کسی غیرایشان رامسلط‌نکند خدا هم این مسئلت وخواهش مرا عطا فرمود . پس بنا براین یزید از فرزندان پیغمبر است !»

حمزه این‌حدیث‌را ازقنبر بن‌علی روایت میکند .

شرح‌حال قنبر راکه صاحب تنقیح المقال نتوانسته معلوم کندکه اسم او قنبر است یا قنبره ودر رجال ابن‌داود ص ۲۷۸ اورا قبیز دانسته است . مرحوم مهقانی‌مینویسد : «فالحق ان الرجل‌امامی غیر مبین الحال» و در ردیف ۹۷۰۲ نوشته‌است «امامی مجهول» .

وصاحب قاموس‌الرجال درجلد هفتم ص ۳۸۹ مینویسد: «هذا (ای قنبر) اثبت‌للانبیاء ذنوباً: او برای‌انبیاء گناهانی ثابت‌کرده است» . بنابراین‌درامامی بودن اونیزتردید است زیرا امامی‌برای پیعمبران‌گناهی ثابت‌نمی‌کند وآنان را معصوم‌میداند. پس‌این قنبریا قبیز امامی‌نیست ولی‌مجهول‌است، چنانکه مرحوم ممقانی در ردیف ۹۷۰۲ جلداول این حدیث راکه باطرق مختلف در باب ۳۴ عیون اخبارالرضا (ع) تحت‌عنوان «ماکتبه الرضا للمأمون‌من محض‌الاسلام و شرایع‌الدین» آورده‌است ، درهیچ طریق‌آن صحبت‌از اشیاء تسعه‌نیست مگردر طریق همین‌حمزةبن محمدالعلوی ودرآن طریق فقط‌این جمله‌است : «والزکوة المفروضة فی‌کل مأتی‌درهم خمسة دراهم» که‌درآن اثبات‌زکاة درجمیع اموال است‌نه فقط دراشیاء تسعه !

بازی، دراین‌حدیث هم‌چیزی عائد مثبتین انحصار دراشیاء تسعه‌نمیشود!

اما فضل‌بن‌شاذان‌که راوی بنقل این‌حدیث به‌معصوم‌است هرچند علمای رجال درتضعیف اوتوقف نموده‌اند ، بجهت‌آنکه درپاره‌ای از اخبار ممدوح است‌لکن چنانکه در رجال‌کشی ص۴۵۴ ودر هفتم بحارالانوار ص۲۲۱ آمده است ، حضرت عسکری درمذمت او توقیع فرموده ونوشته‌اند : «وهذا الفضل ابن‌شاذان‌مالنا وله‌یفسد علینا موالینا ویزین‌لهم الاباطیل وکلماکتبت‌الیهم‌کتاباً اعترض‌علینا فی‌ذلك وانا اتقدم‌الیه‌ان‌یکف عناوانا واللهسألت‌الله ان‌یرمیه‌بمرض لاینبلهل جرحه‌منه فی‌الدنیا والاخرة» وچنانکه در ص۴۵۱ رجال‌کشی است وی مبتلی بمرض اسهال شده‌که در شبی صد تا صد و پنجاه مرتبه در اثر این مرض بیرون میرفته است .

وعلامهٔ مجلسی نیزدر همین ص۲۲۱ جلد۷، در حاشیه نوشته‌اند : «وهذا الحدیث یدل‌علی ذم فضل‌بن‌شاذان» . وهیچ‌حدیث ضعیفی‌ضعف رجال‌آن‌بیش ازاین‌حدیث نیست پس‌آن را جزحدیث ضعیف وبی ارزشی نمیتوان شمرد وبه اتکاء آن‌نمی‌توان آیات‌کتاب خدا را تأویل‌نمود وحقوق فقرا را ضایع‌کرد .

ششمین‌حدیثی‌که مرحوم شیخ‌حرعاملی براحادیث هفتگانهٔ شیخ‌طوسی‌در انحصار اشیاء تسعه‌افزوده وآن‌را حدیث‌سوم وسائل قرارداده است ، آن‌رااز کتاب معانی‌الاخبار مرحوم صدوق نقل‌کرده است وچون این حدیث از تمام احادیث‌دیگر دراین باب‌جدی‌تر وبه‌اصطلاح تندوتیزتر است ما نیزآن‌را برای آخرگذاشتیم تا شاهنامه آخرش‌خوش‌باشد !!

وی‌مینویسد : «وفی‌معانی‌الاخبار عن‌ابیه عن‌محمد بن‌یحیی عن محمد بن احمد عن موسی‌بن‌عمر عن محمد بن‌سنان عن ابی سعید القماط عمن ذکره عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام انه سئل عن الزکوة فقال : وضع رسول‌الله (ص) الزکوة علی‌تسعة وعفی‌عماسوی‌ذلك : الحنطة والشعیر والتمر والزبیب والذهب‌والفضة والبقر والغنم والابل . فقال‌السائل والذرة ؟ فغضب (ع) ثم‌قال : کان‌والله‌علی عهد رسول‌الله‌السماسم والذرة والدخن وجمیع‌ذلك فقال : انهم یقولون لم‌یکن ذلك علی‌عهدرسول‌الله وانما وضع علی‌تسعة لما لم‌یکن بحضرته‌غیر ذلك‌فغضب

وقال‌کذبوا فهل‌یکون العفو الاعن‌شیء قدکان‌ولا والله ما اعرف‌شیئاً علیه‌الزکوة غیر هذا فمن‌شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر»

مضمون این حدیث‌که جملهٔ آخرش بسیار تهدیدآمیز است آن است‌که راویان‌فوق‌الذکر‌که بعداً بشرح‌حال‌پاره‌ای ازآنها خواهیم پرداخت از محمد ابن‌ستان‌که بعدازاین اورا خواهیم‌شناخت ازابوسعیدقماط ازکسیکه‌معلوم‌نیست چه‌شخصی بوده است‌روایت میکنند (وبهمین جهت‌حدیث مرسل درمرحلهٔ ششم و هفتم از ارزش است در صورتیکه ضعفی در راویانش نبود !) . از حضرت صادق‌علیه‌السلام پرسیده‌شد اززکاة حضرت‌فرمود : رسول‌خدا زکاة‌را برنه‌چیز وضع‌کرد واز ماسوای‌آن عفوفرمود . وآن‌نه‌چیز‌گندم وجو وخرما وکشمش و طلا ونقره وگاو وگوسفند وشتراست ، سائل اضافه‌کرد: وذرت . حضرت‌در غضب‌شد آنگاه‌فرمود: بخداسوگند درزمان رسول‌خداکنجدها وذرت وارزن وجمیع اینها بود . سائل‌گفت: آنهامیگویندکه این‌اجناس درزمان رسول‌خدا نبود وازاین‌جهت زکاة را به‌این نه‌چیز وضع‌کرده‌است‌که غیرآن اشیاء تسعه‌در زمان‌حضرتش نبوده‌است . حضرت‌باز درغضب شد وفرمود : دروغ میگویند آیا جز ازچیزی‌که هست‌میتوان عفو نمود؟! بخدا سوگند من‌چیزی را که‌زکاة برآن واجب باشد جزاینها نمی‌شناسم حال هرکه میخواهد ایمان آورد وهرکه میخواهد کافرشود[۱] !»

---

۱ ـ آنچه مسلم‌است آن‌است‌که ازطرق ائمهٔ معصومین (ع) روایات واحادیث بسیاری در وجوب‌زکاة دراشیاء غیرتسعه صادرشده است واین‌روایات‌فرضاً‌که وجوب‌را نرسانندحداقل آن است‌که استحباب ویا جواز را میرسانند . پس‌آنچه دراین حدیث آمده‌است که‌امام‌دو مرتبه بغضب درآمده ودر مرتبهٔ‌آخر چنان غضبناك شده‌که تبول اشیاء تسعه و عدم قبول آن را به ایمان وکفر تشبیه و قرین نموده است کاملا خارج از منطق و نامعقول و غیر مقبول است .

دراینجا این‌سؤال پیش‌می‌آیدکه مگرچه اتفاقی افتاده‌بود وچه رکنی از ارکان اسلام ازبین میرفت‌که امام‌اینگونه غضبناك‌شد وچنین‌کلماتی ازاو صادرگشت . هرچندباشناختن راویان‌آن احتیاجی بفساد مضمون آن نیست .

مضمون این‌حدیث باحقایق واقع‌سازگار نیست زیرا تاریخ‌شاهداست‌که رسول‌خدا وابوبکر ازذرت وکاورس‌که محصولی‌موجود بوده زکاةگرفته‌اند . علاوه برآنکه مخالف‌احادیث متواتره‌است‌که رسول‌خدا زکاةرا برتمام‌حبوب واجب‌فرمود . اما وضع‌این حدیث ازحیث‌سند :

این حدیث برطبق طبقه بندی علمای درایه از مراسیل و منقطع است در صورتیکه تمام رجال آن هم ثقه باشند یعنی‌هرگز ارزش حدیث صحیح نه بلکه حدیث‌حسن وموثق ومعتبر وغیره را ندارد ، چه رسد باینکه رجال آن پاره‌ای مجهول وغیرموثقند که ازآن‌جمله محمدبن یحیی است‌که بنقل شیخ طوسی در «الفهرست» وخود مرحوم صدوق‌که این‌حدیث‌را بتوسط پدرش ازاو نقل کرده است فرموده‌است : «درمحمد بن‌یحیی تخلیط است یعنی درنقل حدیث احتیاط نمی‌کندوازهرکه وهرکجا بود نقل‌میکند» ونجاشی گفته‌است : «اصحابنا قالوا کان یروی عن الضعفاء ویعتمد علی‌المراسیل ولایبالی عمن اخذ : اواز ضعفاء روایت‌میکند وبرمراسیل (که‌این حدیث هم ازآنهاست) اعتماد میکند واهمیت نمیدهدکه از چه‌کسی اخذ میکند هر که باشد گو باش ! حالا میرویم به سراغ محمد بن‌سنان راوی مشهور(!) آن .

اینك محمد بن سنان را بشناسیم

دررجال‌ممقانی (تنقیح‌المقال جلدسوم ص۱۲۶) اورا چنین‌معرفی‌میکند:

۱ ـ شیخ‌طوسی یك‌مرتبه اورا ازاصحاب‌حضرت‌کاظم‌میشمارد وباردیگر ازاصحاب حضرت‌رضا، ومیگوید: محمد بن‌سنان ضعیف است (وشاید بهمین علت‌هم بوده‌که با اینکه خودشیخ طرفدار انحصار زکاة دراشیاء تسعه است ، معهذا این‌روایت‌را نه درتهذیب ونه دراستبصار ازاو نقل‌نکرده است) .

درکتاب «الفهرست» در بارهٔ او می‌نویسد: «محمدبن سنان له کتب وقد طعن‌علیه وضعف‌کتبه وفیه تخلیط وغلو : محمدبن‌سنان‌که دارای‌کتابهائی‌است به‌او طعن‌زده‌اند وکتبش راضعیف شمرده‌اند ودروی تخلیط وغلواست» .

۲ ـ نجاشی دربارهٔ اوگفته‌است : «هورجل ضعیف جداً لا یعول علیه : اومردخیلی ضعیفی‌است‌که بهیچوجه نمیتوان به‌اواعتماد داشت» . وهم نجاشی گفته است: سیاح‌مداینی شخص خیلی‌ضعیفی است و رساله‌ای معروف به‌رسالهٔ سیاح‌داردکه طریق آن ازخود اوضعیف تراست! وآن محمدبن سنان‌است .

۳ ـ ابن‌الغضائری‌گفته‌است : «محمدبن سنان ضعیف غال لایلتفت الیه: محمدبن سنان ضعیف وغالی‌است وقابل اعتنا نیست» .

٤ ـ ابن‌داود دررجال‌خود ص٥٤١گفته است : «ضعیف‌غال قدطعن‌علیه وضعف» . وهم او در ص٥٠٤ رجال خود وهم «کشی» در ص٤٢٧ وهم میرزا محمد استرآبادی دررجال کبیرخود (نهج‌المقال) ص۲۹۸ نوشته‌اندکه وی در هنگام‌مرگش می‌گفته‌است ازاین‌احادیثی که‌نقل کرده‌ام روایت‌نکنید زیرا اینها

كتابهائی بودكه من از بازار ميخريدم وهرچه درآنها بود نقل ميكردم . آنگاه نجاشی گفته براحاديث او فساد غالب است .

۵ ـ نجاشی دررجال خود وميرزا محمد استرآبادی درنهج‌المقال وساير ارباب‌رجال نوشته‌اندكه فضل‌بن شاذان می‌گفته‌است: «لااحل لكم ان ترووا احاديث محمدبن سنان : من‌حلال وجايز نميدانم‌كه احاديث محمد بن‌سنان‌را روايت كنيد» .

مرحوم استرآبادی در ص۲۹۹ رجال خود نوشته است‌كه فضل‌بن‌شاذان در بعضی از كتابهای خود گفته است : «الكذابون المشهورون ابوالخطاب و يونس‌بن ظبيان وبريدالصايغ ومحمدبن سنان وابوسمنيه اشهرهم» .

۶ ـ دررجال‌كشی ص۴۸۷ وی‌از غاليان و مشركان است زيرا بحضرت امام‌محمدتقی‌عليه‌السلام‌گفته‌است : «تفعل‌بعبدك ماتشاء انك‌علی‌كل شیء‌قدير» وامام را به‌مرتبهٔ الوهيت‌برده وگفته‌است تو به‌بندهٔ خود هرچه خواهی می‌كنی زيرا برهرچيز بغايت توانائی !

۷ ـ شيخ مفيد در رساله‌ای كه دركمال ونقص‌ماه رمضان دارد در ذيل حديثی‌درآن كتاب می‌نويسد : «هذا حديث شاذ نادرغير معتمد عليه فی طريقه محمدبن سنان وهومطعون عليه لاتختلف العصابة فی‌تهمته وضعفه ومن‌كان هذا سبيله لايعتمد عليه فی‌الدين: محمدبن‌سنان شخص‌مطعونی‌است‌كه‌دربيان‌شيعه در تهمت وضعف اواختلافی نيست وكسيكه‌چنين‌بود نمی‌توان درمسائل‌دين‌بر وی اعتماد نمود» !

ايضاً شيخ‌مفيد درموارد ديگرفرموده است : «ان ابن‌سنان قد طعن عليه وهو متهم بالغلو» .

سپس می‌فرمايد: اگراين‌كتاب راكه منسوب به‌اوست ازاو بدانيم خود دليل واضحی‌است برگمراهی اواز طريق‌حق !

۸ ـ مرحوم‌محقق دركتاب‌المعتبر ۹ ـ مرحوم‌علامهٔ حلی درچند مورد در كتاب مختلف‌الشيعه ۱۰ ـ كاشف‌الرموز ۱۱ ـ شهيدثانی ۱۲ ـ صاحب مدارك

۱۳ ـ محقق اردبيلی ۱۴ ـ صاحب‌ذخيره ۱۵ ـ مولاصالح و... درآثارخود اورا ضعيف وغالی وغيرقابل اعتنا شمرده‌اند .

و مرحوم شيخ طوسی درتهذيب واستبصار نوشته‌است : «محمدبن سنان مطعون عليه ضعيف جداً» .

ودركتاب (اسرارمولانا علی) ص۱۸ تصريح شده است‌كه محمدبن‌سنان تابع محمد بن‌الخطاب غالی‌مشهور بوده است[1]. علامهٔ معاصر صاحب قاموس الرجال دركتاب‌پرارزش خود (سهوالنبی) ص۹ آورده‌است‌كه مرحوم صدوق ومحمدبن‌الوليدروايات محمدبن سنان‌را ازروايات مستثنی‌كرده وبدان‌اهميت نميدادند .

آری‌اين راوی‌خوش‌نام‌كه من‌ديگرخجالت ميكشم ازهويت و شخصيت اوچيزی بنويسم‌آن روايت‌تند وتيز راآورده‌است !

اينك به‌ارزش حديث‌می‌پردازيم :

۱ ـ اين‌حديث واحاديث ديگركه دراين موضوع (انحصار اشياء تسعه) آمده‌است اگرراويان اوصاحب‌تقوی‌وعدالت وايمان وامانت‌هم‌بودند چنانكه بارها گفته‌ايم‌قابل اعتنا نبودند زيرا مخالف‌آيات‌كتاب خدا هستندكه‌مضمون تمام‌آن‌آيات اينست‌كه هرچه خدا بشما داده است و روزی‌كرده است انفاق نموده زكاة دهيد وبايدچنين احاديثی‌را طبق‌دستور رسول‌خدا وائمه‌عليهم‌السلام بسينهٔ ديواركوبيد .

۲ ـ برفرض اينكه‌راويان اين‌احاديث‌موثق ومورد اعتمادبودند ومخالف كتاب‌خدا هم‌نبودند بازنميتوانستند درمقابل صدهاحديث‌صحيح ومعتبرومتواتر

---

۱ ـ اين‌آقای محمدبن سنان تحفه‌های ديگری‌هم برای مسلمانان‌آورده است كه ازآن‌جمله است : حديث فطرس‌ملك وسوختن بال وپرآن وشفاعت تنداقهٔ حضرت‌حسين دربارهٔ او و همچنين حديث رؤيت رسولخدا باريتعالی را در منزل فاطمهٔ‌زهرا به بهترين‌صورت! برای تحقيق و تفصيل آن به رجال‌كشی ص ۴۸۷ و كامل الزيارة ابن قولويه ص۶۷ باب ۲۱ مراجعه نمائيد .

که زکاة را شامل تمام اشیاء واموال میداند مقاومت نمایند زیرا درمقابل هریك حدیث دوحدیث مخالف است .

۳ ـ چنانکه معلوم شد رجال این احادیث بقدری مطعون وبدنامندکه اگر خبردهند به اینکه لقمه ای را ازسگی بازگرفت نمیتوان باورکرد وعمل نمود چه رسد به اینکه نتیجهٔ احادیث اینان آن است که بکلی مسئلهٔ زکاة متروك و منسوخ باشدزیرا با انحصارآن به اشیاء تسعه تمام فقرا ومساکین واصناف هشتگانهٔ زکاة که اکثریت عبادالله صالحین را تشکیل میدهند ازحقوق خود محروم میشوند ! و تمام امور اجتماعی مسلمین معطل وموقوف میماند چنانکه مانده است و موجب بروزهزارها فساد وتسلط مرام الحاد واجرای قوانین جبت و طاغوت میشودکه شده است .

۴ ـ مانند این حدیث (محمد بن سنان) حتی طرف توجه و قابل اعتنای جامعین آن ومبین انحصار دراشیاء تسعه نبوده است . چنانکه مرحوم صدوق که مؤلف معانی الاخبار است این حدیث را درکتاب فقهی خود من لایحضره الفقیه نیاورده است .

ومرحوم شیخ طوسی که خودطرفدار بلکه مبتکر انحصار زکاة دراشیاء تسعه است ، ازبس این حدیث وراوی آن رسوا بوده است از آن اعراض کرده است اماچون شیخ حرعاملی خواسته است درکتاب خود دلایل بیشتری درتأیید این رأی شوم(زکاة فقط درنه چیز) بدست آورد، این مجعولات را درآن کتاب کلوخ چین کرده است وچنانکه بحمدالله تعالی معلوم شد تمام این شش حدیث اضافی باهفت حدیث شیخ طوسی هباءً منثورا است زیرا آن هفت حدیث فقط از یکنفرعلی بن فضال ضال مضل بود ، واین شش حدیث نیز از یکمشت رجال اراذل وبدنام و مخالف کتاب خدا وسنت وسیرهٔ رسولخدا ومعارض با صدها حدیث معتبر از ائمهٔ اهل بیت علیهم السلام ومورد تکذیب ونفرت عقل ووجدان و غالباً مضامین بین آنها برخلاف ادعای مدعیان است ! «ولله التوفیق وعلیه التکلان» .

اینك میپردازیم به متن حدیث : دراین حدیث سائل که معلوم نیست چه

بدبختی بوده است ازامام مسألهٔ زکاة راپرسیده است وامام فرموده است : که رسولخدا (ص) زکاة را برنه چیزوضع فرموده وازغیرآن عفونموده است وامام نام آن نه چیزرا برد اماهمینکه سائل نام ذرت را به آن نه چیز اضافه کرده است امام به غضب رفته وآنگاه فرموده است که درزمان رسولخدا کنجد وذرت و ارزن وامثال آن بوده است . سائل دوباره فضولی کرده وگفته است اینان میگویند این چیزها درزمان رسولخدا نبوده است وبه این جهت زکاة به نه چیز قرار داده شده برای اینکه غیراینها دردسترس آنحضرت نبوده است . باردیگر امام به غضب رفته وفرموده است آنها دروغ میگویند . مگرجزاز چیزی که هست میتوان عفو نمود و آنگاه قسم خورده است که من هرچیزی راکه برآن زکاة واجب باشد غیراینها نمیدانم حال هرکه میخواهد ایمان بیاورد وهرکه میخواهدکافرشود .

دراین حدیث علاوه برآنچه که قبلا ازفساد وضعف آن گفته شد چیزی که بیش ازهمه مایهٔ تعجب است آنست که امام دومرتبه به غضب رفته است که انسان متعجب میشودمگرچه اتفاقی افتاده وچه رکنی از ارکان اسلام منهدم شده است امامی که بایدمجسمهٔ فضائل ومجموعهٔ اخلاق فاضله باشد اینگونه زمام اختیاررا از دست داده تا جائیکه متجاوزین از اشیاء تسعه را به کفر تهدید و توعید نموده است !

آیا جائزاست امامی که به منزلهٔ پدرامت است درمقابل پرسش یك مسئله آنچنانی از جای دررود وکنترل اعصاب خودرا از دست بدهدکه دومرتبه در پرسش یك مسأله به خشم وغضب درآید وآنگاه کلماتی ازدهانش خارج شودکه قائلین به اشیاء تسعه وبیش ازاشیاء تسعه را به مؤمن وکافرتقسیم نماید چنانکه گوئی هم اکنون بهشت وجهنم را دراختیار گرفته واعدا عدو اسلام راکه قائل به بیش ازاشیاء تسعه است به جهنم میفرستد .

این شوربختان تیره روز بااین مغزهای فاسدنه تنها به احکام اسلام خیانت نموده اند بلکه اولیای اسلام را نیز ازدرجهٔ انسانیت پایین آورده همچون وجود ناچیزخودشان مردمانی مغرور وخودخواه ومستبد و... معرفی نموده اند :

وبا اینحال این حدیث هم درصورت صحت ، وحال‌اینکه متناً وصورةً ضعیف‌وجعل‌است، هیچ‌نفعی به‌حال منحصرین به‌اشیاء تسعه ندارد زیرا برفرض که رسولخدا چنین فرض‌کرده باشد همچنان که یونس بن عبدالرحمن گفته در ابتدای وضع زکاة بوده وبعد از آن‌برهمهٔ اشیاء تعمیم داده شده وبه هرصورت امثال‌آقایان شیخ‌حرعاملی‌وحتی‌شیخ‌طوسی‌که زکاةرا به واجب ومستحب‌تقسیم کرده‌اند اینگونه احادیث‌مخالف نظریهٔ‌آنان است وجای‌این سؤال است که‌پس چرا امام درجواب سائل نگفت‌که زکاة بر دونوع است : واجب و مستحب ، واجب‌آن چنان ومستحب‌آن چنین‌است. پس‌موضوع ومنظورآنان ازهرجهت ناقص وباطل است .

زکاة مال‌التجاره

یکی ازاختلافات بلکه‌انحرافات بین‌شیعه وسنی وبین علمای شیعه‌که در موضوع زکاة رخ داده وبسا که سیاست را در آن مداخله بوده است موضوع زکاة مال‌التجاره است .

زکاة‌کسب وتجارت درعصراول درنزد شیعه واجب بوده تازمان‌مرحوم صدوق ، اما بعد ازآن درنزد علمای شیعه‌که دربغداد بوده‌اند مانند شیخ مفید، هرچند بنا به‌فرمایش مرحوم‌سبزواری درذخیرةالمعاد شیخ‌مفید در مقنعه درمال یتیم‌که باآن تجارت شود زکاةرا واجب‌میداند بنابراین درمال شخصی‌به نحو اولی باید واجب باشد . وشاگردانش سیدمرتضی وشیخ طوسی رحمةالله علیهم حرف از استحباب‌آن بمیان‌آمده است‌گرچه بقول مرحوم سبزواری وصاحب حدائق شیخ‌مفید نیز قائل‌به وجوب‌زکاة درتجارت‌بوده‌است. زیرا : آن‌مرحوم در المقنعه درمسئلهٔ زکاة برمال‌یتیم نوشته‌است : «الاان یتجرلهم الولی و القیم علیهم‌بها فان اتّجربها وحرّکها وجب‌علیه اخراج الزکوة منها : مال یتیم زکاة ندارد مگراینکه ولی‌یاقیم یتیم باآن‌تجارت‌کند. پس‌اگرباآن‌به‌تجارت‌پرداخت وآن مال‌را به‌گردش درآورد اخراج زکاة ازآن مال بروی واجب‌است» .

و روی همین نظر صاحب حدائق مینویسد : « و ظاهر الشیخ المفید فی المقنعةالوجوب[1]» .

بدیهی‌است‌که ازاین‌جمله وجوب زکاة درمال‌التجاره فهمیده میشود ولی پاره‌ای ازغالیان وجوب آن‌را ازباب تقیه‌گرفته‌اند وبالاخره خواهی نخواهی

۱ – حدائق‌الناضره – ج۱۲ ، ص۲۲ چاپ‌نجف .

آن‌را درردیف استحباب درآورده‌اند .

ما درموضوع تقیهٔ بی‌بام ودری‌که تا این‌حد جلورفته واحکام خدا را به لهو ولعب‌گرفته درمحل خودبحث‌کرده[1] ومیکنیم انشاءالله

شیخ طوسی درهنگام نوشتن‌کتاب تهذیب واستبصارکه ظاهراً در اوائل واواسط عمراو بوده درزکاة مال‌التجاره دراین دوکتاب فتوی‌به استحباب‌آن داده آنگاه‌اخبار مربوط به‌زکاة رادرآن آورده‌است لکن درکتاب «المبسوط» که دراصطلاح‌کتاب فتوائی‌اوست چنین‌مینویسد : «الزکوة فی‌مال‌التجارة‌علی قول اکثراصحابنا وجوباً» وبعد خود اظهارعقیده‌کرده میگوید : «وانماالزکوة فیها استحباباً[2]» .

اما بلافاصله درصفحهٔ دیگرمینویسد : «والزکوةمتعلق بقیمةالتجارة لابها نفسها اذا ملك‌عرضاً للتجارةفحال‌علیها الحول‌من‌حین‌ملکه وقیمتها نصاب‌وجب فیها الزکوة وان‌نقص لم‌یجب. » که‌دراینجازکاةرا درقیمت مال‌التجاره‌واجب میداند نه‌درخود آن هرگاه قیمت‌آن بالابرود و یکسال از زمانی‌که درتصرف مالك‌بوده برآن بگذرد واگرقیمتش نقصان پیداکند واجب نمیشود[3]

---

۱ ـ ما درکتاب (ارمغان آسمان) از صفحهٔ ۲٤۷ تا صفحهٔ ۲۵۱ در موضوع تقیه مطالبی آورده‌ایم طالبین رجوع فرمایند .

۲ و ۳ ـ عجیب‌آن است‌که فقهای شیعه درپاره‌ای موارد زکاة‌درتجارت راحتی‌ازاستحباب هم انداخته‌اند . چنانکه محقق‌حلی درشرایع واکثرشارحین آن‌کتاب بااین جمله‌ای‌که او آورده موافقندکه‌گفته‌است: «فلو نقص‌من‌النصاب‌فی اثناء الحول ولو یوماً سقط‌الاستحباب: اگرحتی یك‌روز هم دراثنای سال از نصاب‌کمتر باشد دیگردادن‌زکاة مال‌التجاره مستحب هم نیست» . بازخدا رحم‌کرده است‌که آن را گناه نشمرده‌اند .

برای توضیح : فی‌المثل اگرکسی دراثنای سال تجارت یکروز آن‌سودحاصله از حد نصاب (دویست‌درهم یابیست دینار) کمترشد ولواینکه دربقیهٔ‌سال سودآن سربمیایونها بزند معهذا نه تنها زکاة واجب‌نیست بلکه‌حتی مستحب هم نیست !

آیاشما درمیان اعمالی‌که خدای‌متعال در قرآن کریم از بندگان خواسته چیزی از بذل مال بهترمیدانید ؟! پس‌چرا مستحب هم‌نیست . خدایا زین‌معما پرده‌بردار .

احادیثی‌که در باب وجوب زکاة مال‌التجاره درکتب اربعه آمده است وشیخ حرعاملی آن‌ها را دروسائل‌الشیعه جمع‌کرده یازده‌حدیث است‌که‌هفت حدیث‌آن‌ازکتاب شریف‌کافی است وسه‌حدیث آن‌را شیخ‌طوسی هم‌درتهذیب وهم دراستبصارآورده است ویك‌حدیث‌آن‌تنها درتهذیب است ودرکتب‌دیگر نیست. اتفاقاً این‌یك‌حدیث‌هم ازهمان علی‌بن الحسن‌فضال قهرمان اشیاء تسعه است وسه حدیث‌دیگررا صاحب وسائل از قرب‌الاسناد حمیری آورده است و درپاره‌ای ازاین احادیث‌کلمهٔ «وجبت فیه‌الزکوة» صریح‌است .

اینها احادیثی‌است که‌وجوب‌زکاة رابطوراطلاق درمال‌التجاره میرساند.

هرگاه وجوب‌زکاة درتجارت بامال یتیم راکه دروسائل نه‌حدیث است بدان‌اضافه‌نمائیم بیست‌حدیث میشود. واگر احادیث وجوب زکاة در تجارت با مال مجنون نیزکه درضبط صاحب وسائل سه‌حدیث است بدان اضافه شود جمعاً ۲۳ حدیث میشود . آنگاه براین بیست وسه حدیث احادیث وجوب زکاة برمستقرض‌افزوده میشودکه درآنها نیزصراحت زکاةبرتجارت است .

چنانکه در حدیث ۸٤ جلد ٤ ص۳۳ تهذیب درپاسخ پرسش ازاینکه زکاة بر مقرض است یا مستقرض امام علیه‌السلام میفرماید : «علی المستقرض لان نفعه علیه فعلیه زکوته : چون وامخواه نفع آن مال را میبرد پس زکاة آن هم برعهدهٔ اوست» .

وهمچنین حدیث‌۸۵ همین‌جلد: درجواب اعتراض‌سائل درزکاة برمقترض که میگوید : « قلت‌له ایزکی مال غیره من‌ماله؟! : آیا قرض‌گیرنده زکاة مال دیگری‌را ازمال خودش بدهد » ؟

حضرت‌میفرماید : «یا زرارة ارأیت وضیقه‌ذلك‌المال وربحه لمن هو ؟ وعلی من؟ قلت للمقترض قاله فله الفضل وعلیه النقصان : نتیجه آنکه وقتی‌که سود وزیان مال متعلق‌بگیرندهٔ قرض است ، پس‌زکاة آن‌هم براوست» .

پس‌معلوم‌است‌که اگرمال قرض باآن معامله‌ای نشود چه‌سود وزیانی و

کدام اصل وبهره‌را میتوان محسوب داشت ؟

علاوه براینها احادیث‌وروایاتی‌است که‌درباب عدم‌جوازتجارت باما‌لی که زکاة آنرا نداده‌اند .

برتمام‌اینها اضافه‌میشود احادیث ۳۵ گانه‌که قبلا دروجوب‌زکاة درجمع اموال آوردیم‌که جمعاً درحدود صدحدیث معتبراست .

وبالاتر ازهمهٔ اینها آیات شریفهٔ قرآن است‌که روشن‌تر ازهمه این آیهٔ شریفه‌است : «یا ایهاالذین آمنوا انفقوا من‌طیبات ماکسبتم ومما اخرجنا لکم من‌الارض » . وهمچنین آیه شریفه: رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة وایتاء الزکاة (۱)

آیا بااین کیفیت‌کدام دل‌با ایمانی جرأت وجسارت آن‌را داردکه‌زکاة را ازمال‌التجاره وامثال‌آن بردارد وآن‌را غیرواجب یامستحب انگارد؟

ما این احادیث را که از حیث کثرت بیش از احادیث وارده در سایر موضوعات است وازحیث متن وسند موثقترین آنهاست ودرنزد عقل و وجدان بخصوص موافقت باآیات قرآن بهترین شاهدبرآسمانی و ابدی بودن شریعت اسلام‌است چون‌خیلی‌زیاد ومفصل بودنیاوردیم وخوانندگان را درصورت‌لزوم بکتب‌اربعه و وسائل‌الشیعه ارجاع‌میدهیم .

در خاتمهٔ سخن میگوئیم : که کثرت وصحت این احادیث بسیاری از علمای شیعه راناچارکرده است‌که بوجوب آن قائل‌شوندچنانکه مرحوم‌صاحب حدائق درجلد ۱۲ ص۲۳ بعد از آنکه پاره‌ای از اخبار راجع بمال التجاره را آورده است آنگاه میگوید : «و انت خبیر بان ظاهر هذه الاخبار هوالوجوب کما نقل‌من المفید» . وپس ازآنکه به ابن ادریس ودیگران‌که قائل باستحباب زکاة در مال‌التجارهٔ یتیم و مجنونند طعن زده نظرآنها را رد میکند میگوید :

« وبالجملةفان رد هذه‌الاخبارالتی ذکرناها من‌غیرمعارض‌فی‌المقام‌جرأة علی الملک‌العلام‌واهل الذکرعلیهم‌السلام وهذا احد مفاسدهذه‌الاصطلاح الذی هو الی الفساد اقرب الی‌الصلاح» .

ومرحوم میرزای قمی در غنائم ص۳۱۷ مینویسد : «و اما مال التجارة

(۱) آیه شریفه بصراحت هرچه تمامتر بیان میکند که مردان خدا را تجارة وخرید وفروش از پرداخت زکاة باز نمیدارد و مسلم است که تاجری که زکاة میدهد از تجارت وبیع زکوة میدهد

فالاکثر علی‌الاستحباب وقیل بالوجوب وهوظاهر الصدوق وهوالموافق لظاهر کثیر من الاخبار المعتبرة» .

آیا چه اقراری صریحتر از این !؟

حجت و دلیل قائلین بعدم وجوب زکاة

مال‌التجاره و رد آن !

درمیان بیش از صد حدیث که تصریحاً و تلویحاً دلالت بر وجوب زکاة بر مال‌التجاره‌است درمقابل‌چند حدیثی است که قائلین بعدم وجوب‌بدان‌تمسک می‌کنندکه‌ما عین‌آن احادیث‌را ازمنابع خود می‌آوریم وپس ازتوضیح‌وتشریح بمعرض قضاوت ارباب فضل وانصاف‌میگذاریم .

حدیث اول را فقط شیخ طوسی چون‌موافق مذاق اوبوده معلوم نیست از کجاآورده است وآن حدیث‌اینست : «... عن زرارة کنت‌قاعداً عند ابی‌جعفر علیه‌السلام ولیس عنده غیر ابنه جعفر (ع) فقال : یا زرارة : ان اباذر و عثمان تنازعا علی‌عهد رسول‌الله (ص) فقال:عثمان کل‌مال من ذهب اوفضة یدار به و یعمل‌به ویتجر به‌ففیه‌الزکوة اذا حال‌علیه‌الحول‌فقال ابوذر: اماما یتجر به اودیر وعمل به فلیس‌فیه‌زکوة انماالزکوة فیه اذاکان رکازاً اوکنزاً موضوعاً فاذاحال علیه‌الحول ففیه‌الزکوة فاختصما فی‌ذلك الی رسول‌الله (ص) قال : فقال (ص) القول‌ما قال ابوذر! فقال ابوعبدالله علیه‌السلام لابیه ماترید الاان یخرج‌مثل‌هذا فیکف الناس ان یعطوا فقرائهم و مساکینهم : فقال ابوه : الیك عنی لا اجد منها بدآ» !

مظمون حدیث عجیب‌اینست‌که زراره میگوید : درخدمت حضرت‌امام محمدباقرعلیه‌السلام‌بودم‌و کسی‌درنزدآن‌حضرت‌جزپسرش‌حضرت‌جعفر(صادق) نبود (پس‌معلوم میشود هیچ‌داعی وباعثی‌براظهاراین‌مطلب وجودنداشته مگر...)

پس‌حضرت‌باقرفرمود: ای‌زراره: همانا ابوذروعثمان درزمان رسولخدا(ص) نزاعی‌کردند باینکه عثمان میگفت . هرمالی خواه طلا باشد یا نقره همینکه در گردش انداخته شد وبکار برده شد وباآن‌خرید وفروش شد ؛ هرگاه سال برآن بگذرددرآن‌زکاة است . ولی ابوذرگفت: اماآنچه بدان‌تجارت وخریدوفروش شود یا بکارانداخته شود درآن زکاةنیست . وفقط زکاة درآن‌وقت است‌که‌پول باشد ودرکیسه یا همیانی یابصورت گنجی درکناری‌نهاده باشد . همینکه سال برآن‌گذشت‌درآن زکاةاست ! پس‌برای رفع‌نزاع وتخاصم‌دراین‌باره به‌خدمت رسول‌خدا (ص) رفتند ، امام فرمودکه رسول‌خدا فرمود : گفتهٔ‌صحیح‌آن‌است که ابوذر میگوید !

دراین‌موقع حضرت‌صادق به‌پدرش عرض‌کرد: چه میخواهی بکنی؟ جز اینکه هرگاه امثال این حدیثها خارج وپخش شود مردم ازاینکه چیزی بفقرا و مساکین‌دهند خودداری‌کنند !؟ پدرش حضرت‌باقر به‌اوگفت : دورشو ازکنار من ، چاره‌ای ازاین‌کار نداشتم (یعنی‌ناچار بودم‌چنین‌حرفی بزنم) .

درست درمتن حدیث‌دقت‌کنید وعجایبی چنددرآن ببینید !

۱ ـ حدیث درمحل خلوتی‌گفته‌شده‌که غیراز زراره وحضرت‌صادق‌کسی درنزد حضرت باقرنبوده واتفاقاً کسی هم جزشیخ طوسی آن‌را نیاورده .

۲ ـ نزاع‌عثمان وابوذر بایکدیگردردوجبههٔ مقابل‌وضد(!) عثمان‌طرفدار فقرا و ابوذر مخالف‌آن(!) ازعجایب روزگار(!) کسیکه‌اندك اطلاعی‌ازتاریخ ومبارزهٔ ابوذر باعثمان ومعاویه داشته‌باشد تاآن حدکه آن عبد صالح خدا را عثمان بگناه طرفداری ازفقرا به‌ربذه تبعیدکرد ودر آنجا ازگرسنگی و تنهائی بغربت‌جان سپرد میداندکه این حدیث چقدرصحیح و راست است !؟

۳ ـ ازاسرارنهانی‌بودن‌این‌حدیث‌که‌تاآن‌روزگوش هیچ‌کس‌حتی‌حضرت صادق‌هم آن‌را نشنیده‌بود وبهمین جهت بودکه به‌مجرد شنیدن از غایت غرابت فریادش بلند شد وبه پدرش باکمال‌تندی اعتراض‌کرد: چه‌می‌خواهی بکنی؟! می‌بینید بااین‌آب وتابی‌که حدیث‌را ساخته‌اند چنین وانمودمیشودکه این‌حدیث

ازاسرارمگوبوده‌است که مدتها(نعوذبالله) دردل‌حضرت‌باقر(ع) درجنب‌وجوش بوده وآن حضرت اهل ومحلی پیدا نمی‌کرده است که آنرا به‌کسی اهل و در جائی‌مناسب بیان‌کند. تاآنکه ازقضای روزگار وبخت بیدار(!) روزی خلوتی بدست آمده و بهترین شخص لایق برای دریافت این راز هم در مجلس بوده و افشای این راز که دردل‌آن بزرگوار سنگینی می‌کرده و محرمی میخواسته که آن‌را به او بگوید وآن هم زراره بوده است اما بازهم بدبختانه حضرت صادق که معلوم می‌شود هنوز استعداد وتحمّل چنین رازی‌را نداشته درآن مجلس‌بوده که باشنیدن‌آن فریاد اعتراضش بلندشده‌که آهای میفهمی چه میکنی ؟!

باداباد : هرچه‌بود دل‌آن بزرگوار ازاین‌سنگینی بارخالی‌شد چنانکه‌در پاسخ اعتراض پسرش‌گفت : دورشو ازمن چاره‌ای‌نداشتم .

افشای این مطلب دو عمل متضاد در دو معصوم گذاشت که هر دورا از یکدیگررنجانید وبمرحله‌ای (نعوذبالله) دور از ادب رسانیدکه حضرت صادق رعایت احترام پدروواجب‌الاطاعه بودن‌آن‌سرور رانکرد وگفت: چه‌میخواهی بکنی بااین گفتارها پدر فقرا را درمی‌آوری ! وحضرت باقرهم‌چنان درغضب شد که به او فرمود : دورشو از من ودر اصطلاح خودمانی:گم‌شو ! چه کنم چاره‌ای نداشتم[1] ! **نعوذبالله ازاین‌تهمتهای ناروا !**

مگرچه حادثه‌ای پیش‌آمده بودکه این‌پدر و پسر را که هردو ازمعصومین وبعقیدهٔ شیعه حجت خدا برروی زمین‌بودند آنقدر بروی یکدیگرواداشت؟! این راز مگو و سرنهانی که ناگهان چون بمب منفجرشد و دوقطب عالم وجود را لرزاند این‌بودکه: عثمان ، همان عثمانی‌که مال دوستی وثروت اندوزی او ، وی را برآن داشت که به آن سرنوشت شوم دچار شود ، آری همین عثمان ؛

---

۱ ـ بایددانست درصورتیکه دوخبر واحد بایکدیگر تعارض‌داشته باشند علمای‌علم‌اصول برای ترجیح یکی بر دیگری مرجحاتی قائل شده‌اند که از جملهٔ آنها اینست که خبر فصیح‌العبارة برخبرركيك‌العبارة ترجیح‌دارد. این‌در صورتی‌است‌که دوخبر واحد بایکدیگر تعارض داشته باشند. حال هرگاه صدخبرکه متواترالمعنی و فصیح‌العبارة است بایك خبر مخالف‌کتاب وسنت‌که رکیك العبارة هم‌باشد تکلیف‌چیست ؟!

طرفدارفقرا بود ومیگفت باید ازتجارت‌هم زکاة داد . یعنی پیرو منطق حضرت صادق (ع) بود !

اما ابوذر ! ابوذری‌که‌مبارزه ومجاهده‌او درطرفداری‌فقرا تاآنجاکشید که درهمان صدراول باآشنائی مردم‌بتعالیم اسلام وتازه بودن شریعت حضرت خیرالانام معهذاآن حدت وحرارت درطرفداری فقرا اورا بوسیلهٔ همین عثمان دربدروبیابان مرگ‌کرد ودرقرن بیستم‌هم مفتیان الازهرمصراورا به‌کمونیستی متهم‌کردند[1]! میگفت‌نه ، ازتجارت نبایدزکاة داد وقضیه‌را تا محضررسول‌الله دنبال کرد !

این‌حدیث رسوا که همه‌چیزش رسوا است ، ببین‌چه‌کسانیرا به‌طرفداری اغنیا و مخالفت با فقرا معرفی می‌کند ؟! ائمهٔ معصومین را تا چه حد از مقام انسانیت تنزل داده‌اند و به چه صورت از حیث اخلاق به تمرّد و تکبّر معرفی نموده‌اند؟!

ابوذر طرفدار سرمایه داری و مخالف فقراست ! امام باقر ، طرفدار سرمایه‌داری ومخالف فقرا است ! وازهمه بدتر اینکه رسول‌خدا هم وبالاخره خدا هم طرفدار سرمایه‌داران ومخالف‌فقیران میباشند ؟! واقعاً عجیب‌است !

حضرت صادق‌هم‌که می‌خواست طرفدار فقرا باشد بدبختانه دچارتوپ وتشر وغیظ و غضب پدرش حضرت باقر قرارگرفت ! وفقط عثمان مظلوم (!) تك وتنها به‌طرفداری فقرا باقی ماند ؟! واقعاً تف بتوای روزگار !

---

۱ ـ فتوائی‌که لجنة فتوی‌الازهر درسال ۱۳۶۳ هجری‌قمری صادرکرد بدین عبارت بود :

«...وذهب‌ابوذرالغفاری(رض) علی‌انه‌یجب علی‌کل شخص ان‌یدفع مافضل من‌حاجته من ای‌مال مجموع‌عنده فی سبیل‌الله ـ ای‌فی البر والخیر ـ وانه یحرم اذخار مازادعن‌حاجته ونفقة عیاله هذا هومذهب ابی‌ذر ولایعلم ان‌احداً من‌الصحابة وافقه علیه وقد تکفل‌کثیراً من‌علماء المسلمین برد مذهبه وتصویب ماذهب الیه جمهورالصحابة و التابعین بمالامجال للشك معه فی ان اباذر (رض) مخطیء فی‌هذا الرأی والحق ان هذا مذهب غریب من صحابی جلیل کابی‌ذر وذلك لبعده عن مبادی‌الاسلام وعما هوالحق الظاهر الواضح ولذلك استنکره النّاس فی‌زمنه واستغربوه» .

ببینید این‌حدیث سازان بی‌دین تاکجا رفته‌اند وچه‌نسبتهائی به چه‌کسانی داده‌اند ؟ !

لابد اگراز این‌مجلسهای خلوت وافراد محرم ومناسب‌بود ازاین‌حدیثهای سرتا پا حقیقت(!) واسرار نهانی آل‌محمد(!) بیش ازاینها عایدمردم می‌شد؟!

اما پدرتقیه بسوزدکه نگذاشته‌است ازاینگونه اسرار چیزی‌چندان دربین مردم منتشرشود وگرنه درآنصورت دنیاگلستان‌میشد! آری تقیه؟! مگرنمی‌بینید همینکه مجلس خلوتی‌بدست‌آمد چه‌سربزرگی افشا گردید؟! هرچندکه متأسفانه بازهم مجلس خالی‌از اغیارنبود؟!

امان ازدست این‌حدیث سازان‌که اعمالشان به مراتب فساد انگیزتر از اعمال‌فرعون وشداد وهمه دشمنان‌خدا ودین بوده‌است !

اینك سند این حدیث عجیب !

این‌حدیث را فقط‌شیخ طوسی‌که ازمؤلفین‌کتب اربعه‌است در تهذیب و استبصارآورده است وکلینی ومرحوم‌صدوق بدان اعتنائی نداشته‌اند .

شیخ این‌حدیث را ازسعدبن‌عبدالله ازاحمدبن محمد ازحسین بن سعید از حماد بن‌عیسی ازعمربن اذینه روایت میکند .

درتنقیح‌المقال جلددوم ص۱۷ دربارهٔ سعدبن عبدالله‌نوشته است :

ابن‌داود اورا درقسم‌دوم‌که‌مخصوص ترجمهٔ حال‌ضعفاء ومجروحین‌است یعنی کسانیکه اعتمادی برایشان نیست از آن جهت که مجروحین و مجهولین میباشند آورده‌است . در ص۴۵۷ رجال‌ابن داود ودر ص۱۶۸ مینویسد :«سمع من‌احادیث العامة شیئاً کثیراً» .

دربارهٔ احمدبن‌محمدکه معروف به‌عطاراست نیزدر ص۹۵ جلداول‌نوشته است : «ذهب‌بعضهم الی‌انه مجهول‌الحال وهذا القول‌افترق اهله علی فرقتین: فرقة ردوا روایته‌کصاحب المدارك والمفاتیح قال فی معتصم الشیعة لکنها ای الروایة ضعیفة‌السند بجهالة احمدبن‌محمدبن یحیی فانه‌فی‌طریقها وفی‌المدارك: احمدبن محمدبن یحیی‌مجهول . وفی الحبل : هذه الروایة ضعیفة لجهالة احمد ابن محمد بن یحیی» .

دررجال ابن‌داود ص۴۴ ازرجال شیخ‌اورا مهمل شمرده‌است. این‌هویت ونام‌نشان کسانی ازشیعیان‌علی‌که دربارهٔ ابوذرچنین اعتقاد یاگمان دارند که او به سود اغنیاء وبضررفقرا معتقد بوده‌که درتجارت‌زکاة نیست!

اینك‌میرویم بسراغ‌شیعیان عثمان تا ببینیم آنهادربارهٔ ابوذرچه‌میگویند؟

علامهٔ‌حلی (ره) درکتاب منتهی‌المطلب جلداول ص۴۷۹ نوشته‌است: اهل سنت ازابوذر خلاف این حدیث را روایت‌کرده‌اند که اوگفته است : «سمعت رسول‌الله (ص) یقول فی الابل صدقتها ونی البقرصدقتها وفی الغنم صدقتها و فی‌البز صدقته» که‌وی در بزّ یعنی‌تجارت صدقه‌قائل بوده است بازگلی بجمال ابوذراهل سنت[1]! ابوذرشیعه‌که دراین روایت طرفدار جدی سرمایه‌داران‌بود! اینك رجوع بصحاح اهل سنت میکنیم :

تنها در صحیح مسلم جلد سوم از ص ۷۴ تا ص ۷۷ شش حدیث از ابوذر در مذمت جمع ثروت و منع زکاة آمده است که مضامین آنها حقیقتاً زهره‌گداز است !

ودرصحاح شیعه‌فقط این‌یك حدیث آن‌هم‌موجب‌آسایش و راحت‌خاطر سرمایه داران !

در سنن‌الکبری بیهقی جلد۴ ص۱۴۷ در موضوع زکاة مال‌التجاره همان حدیث‌مرحوم علامهٔ‌حلی راکه فوقاً ذکرشد آورده‌است .

و عجب اینست که روایت ابوذر از رسول خدا (ص) در وجوب زکاة مال التجاره در مجلس عثمان وبرخلاف عثمان وبه اصطلاح تو دهنی زدن به عثمان بوده است ! زیرا درهمین سنن بیهقی از مالك بن اوس‌الحدثان روایت میکندکه اوگفت :

درنزد عثمان نشسته‌بودیم‌که ابوذرآمد آنگاه حدیث را ذکرکرده وگفته است‌گفتیم ای‌ابوذر مارا ازرسول‌خدا (ص) حدیث‌کن ! ابوذرگفت : «سمعت رسول‌الله(ص) یقول فی‌الابل‌صدقتها وفی‌الغنم صدقتها ...» تا آخراین‌حدیث .

وعجب‌تر آنکه عثمان‌که درزمان رسول‌خدا آن‌نزاع را با ابوذر داشت وآن‌روز برخلاف‌امروز ابوذر طرفدار سرمایه‌داران‌بوده وحق‌هم بجانب‌اوشد. امروز که عثمان خود از سرمایه‌داران وطرفدار اغنیاست با قدرت خلافت که

۱ ـ درکتاب‌التاج‌الجامع للاصول فی‌احادیث الرسول ج۲ ص۲۰ این‌حدیث را ازدارقطنی وحاکم آورده وآن‌را صحیح شمرده‌است .

داشت چرا او تو دهنی به ابوذر نزدکه : مگر من وتو درزمان رسول‌الله (ص) نزاع چنین و چنان نداشتیم و رسول خدا حق را بتوکه طرفدار سرمایه داران بودی داد ! پس چرا امروز تغییرعقیده داده‌ای ؟!

امان از دست تعصب و سیاست که چه خیانت‌ها میکند ! ابوذر طرفدار سرمایه‌داران میشود وعثمان طرفدار فقرا ؟!

حدیث‌دیگری‌که شیخ طوسی به‌تنهائی آن‌را درتهذیب واستبصار بتأیید فتوای خود (واجب نبودن زکاة درمال‌التجاره) آورده است وصاحب وسائل نیز آن‌را نقل‌کرده است این‌حدیث است :

«... عن‌الحسین‌بن سعیدعن النضربن سوید عن‌هشام بن‌سالم عن‌سلیمان‌بن خالد قال : سئل ابوعبدالله (ع) عن رجل کان له مال کثیر فاشتری به متاعاً ثم وضعه فقال هذامتاع موضوع فاذا احببت‌بعته فیرجع‌الی رأس‌مالی وافضل منه هل‌علیه فیه‌صدقة وهو متاع ؟! قال‌لاحتی یبیعه. قال: فهل یؤدی عنه ان باعه لما مضی اذاکان متاعاً ؟ قال‌لا» .

مضمون‌حدیث آن است‌که ازحضرت صادق‌پرسیده شد ازحال مردی‌که دارائی زیاددارد. بااین دارائی‌خود متاعی(جنسی) میخرد وآن‌راکنارمیگذارد وپیش خودمیگوید : این‌یك جنسی است کنارگذاشته شده هروقت‌که خواستم آن‌را میفروشم سرمایهٔ‌من بمن برمیگردد وشاید زیادترازآن هم ! آیا درچنین جنسی زکاة است درحالیکه هنوزجنس‌است وپول نشده است ؟ حضرت‌فرمود: نه تا وقتیکه‌آنرا بفروشد ! سائل‌گفت‌آیا اگرآن جنس‌را فروخت برای مدتیکه هنوزجنس بوده بایدچیزی ازبابت زکاةبپردازد ؟ حضرت‌فرمود : نه .

شما دراین حدیث دقت‌کنید و ببینید درآن دلیل دندان‌گیری هست برای واجب‌نبودن زکاة درتجارت یانه ؟

مرد ثروتمندی هوس میکندکه روزی جنسی‌را بخرد وآنرا کنار بگذارد بخیال اینکه پولی‌که بآن‌داده جائی نمیرود وشایدهم روزی‌که خواست آن را بفروشدسودی هم‌عایدش شود ، بدیهی‌است چنین‌کسی‌تاجرنیست . وعمل‌اویك

عمل‌هوسانه وشایدمحتاطانه باشد . وآن‌پولی راکه داده واین جنس را خریده است یقیناً زکاتش را داده است . زیرا درحدیث صحبتی از آن نیست . امام میفرماید : نه چنین جنس محبوس‌کنار گذاشته‌ای زکاة ندارد مگرآن وقت که بفروشد . یعنی همینکه فروخت و صورت خرید وفروش گرفت در آن صورت بر آن زکاة واجب می‌شود . پس خود همین حدیث مثبت وجوب زکاة در مال‌التجاره است .

آنگاه سائل میپرسدکه وقتی‌که فروخت واین‌جنس‌که شاید سالها مانده است آیا برای‌آن مدتی‌که این جنس حبس‌بوده باید زکاة داده شود؟! حضرت میفرماید : نه . یعنی‌در این‌مدتی‌که‌این‌مال بصورت‌جنس کنارگذاشته‌مانده‌زکاة ندارد وحالا که پول‌شد زکاة داردچنانکه درفراز بالاتر این‌معنی‌را رساند !

آیا این‌دلیل میشودکه تجارت اصلا زکاة ندارد ؟!

پروردگارا از تو برای فهم احکام وآیات تو توفیق و هوش می‌طلبیم ! « انك سمیع‌الدعاء » .

حدیث سوم‌که صاحب وسائل آن را دلیل برنبودن زکاة در مال‌التجاره گرفته وازتهذیب شیخ طوسی‌آنرا نقل‌کرده وحال اینکه درتهذیب چنین حدیثی نیست (کتبی‌که دراختیار مابود) این حدیث‌است :

«... عن‌زرارة عن‌ابی‌جعفر(ع) قال : الزکوة علی المال الصامت الذی یحول‌علیه‌الحول ولم یحرّکه: حضرت‌امام محمدباقر(ع) فرمود : زکاة برمال بی‌صدائی‌است‌که سال براو بگذرد وازجایش تکان نخورده»؟!

مال‌صامت راکه دراینجا فقها تعبیربه پول‌کرده‌اند ظاهراً درمقابل مال صاهل‌است (یعنی صدادار یا زبان‌دار) زیرازکاة بردونوع ازمال است : مال بیصدا چون : طلا ونقره وگندم وجووامثال‌آن ومال صدادار چون: شتروگاو وگوسفند وبرده واسب واستر .

حال فرض‌کنیم‌که این‌حدیث از حیث‌سند صحیح ومعتبر هم باشد ! واز حیث‌مضمون‌هم مقصود ازمال صامت‌همان پول‌باشد . بازهم دلیل‌برعدم‌زکاة

بر مال‌التجاره‌نیست ! .

دراین‌حدیث حضرت‌باقر(ع) فرموده‌است : برمالی‌که سال براو بگذرد و از جایش تکان نخورد زکاة است . چه ربطی دارد به واجب نبودن زکاة بر مال التجاره ؟!

مضمون‌حدیث اثبات‌زکاة درمالی‌مینمایدکه‌سال براو بگذرد وازجایش تکان نداده باشد ! این‌اثبات‌است اثبات شیء‌است وبقول منطقیون: اثبات‌شیء نفی ماعدا نمیکند !

شایدخواسته‌اند ازمفهوم مخالف‌آن این‌نتیجه را بگیرند : یعنی چون در مال‌بی‌حرکت زکاة است پس درمال‌حرکت‌دار زکاة‌نیست ! با اینکه هرگز از این‌عبارت چنین مفهومی‌بدست نمی‌آید . زیراهیچ قید انحصاری درآن نیست و نمی‌باید باشد . مگر تنها زکاة در مال صامت بی حرکت است که در غیر آن نباشد ؟!

واگرفرضاً چنین‌باشد تالی فاسدهای‌دیگر به‌پیش می‌آید ودرآن صورت مطلب‌به نفع‌آنان نیست ! به‌این بیان :

۱ ـ درآن‌صورت بغیر مال صامت بی‌حرکت زکاة براشیاء دیگر واجب نیست . وحال‌اینکه چنانکه‌گذشت زکاة برتمام اموال واجب است .

۲ ـ این‌یك حدیث‌مجمل‌وبدون ابتدا وانتها مخالف‌با صدهاحدیث‌روشن وصریح است‌که زکاة برمال‌التجاره واجب‌است .

۳ ـ ازهمه مهمترآنکه مخالف باکتاب‌خداست که : «انفقوا من طیبات ما کسبتم» . وآیه رِجالٌ لا تُلهیهم تجارةٌ ولا بیعٌ عن... وایتاء الزکوة

۴ ـ مخالف با فن ادب ومنطق‌وبلاغت است . چنانکه فقهای صدر اول اگراین حدیث‌را معتبردانسته‌اند ازآن‌چنین استفاده نکرده‌اند زیرا فتاوای آنها بااین‌مخالف وباقریب صدحدیث دروجوب مال‌التجاره موافق‌است .

حدیث‌چهارم‌که آنرا دلیل‌برعدم وجوب‌زکاة بر مال‌التجاره‌گرفته‌اند این حدیث‌است‌که صاحب وسائل ازتهذیب شیخ آورده است : «... عن اسحق بن

عمارقال قلت‌لابی‌ابراهیم (ع) : الرجل یشتری الوصیفة یثبتها عنده لتزید وهو یریدبیعها اعلی‌ثمنها زکوة؟ قال‌لا حتی یبیعها قلت‌فان باعها ایزکی‌ثمنها‌قال لا حتی یحول‌علیها الحول وهو فی یده» .

اسحق‌بن عمار که مانندعلی‌بن‌فضال فطحی‌مذهب است‌روایت‌کرده‌است که بحضرت موسی‌بن‌جعفر (ع) عرضکردم : مردی‌کنیزی میخرد ودر نزد خود آن‌را نگاه‌میدارد تا قیمتش افزون شود درحالیکه قصد فروش‌آن را دارد آیا برقیمت‌آن زکاة است ؟ حضرت‌فرمود : تانفروخته است زکاةندارد . عرض کردم اگرآن را فروخت‌آیا ازبهاء آن زکاةبدهد ؟ حضرت‌فرمود : نه تااینکه سال براو بگذرد وآن‌پول (قیمت‌کنیز) دردست اوباشد .

این‌حدیث را دلیل‌گرفته‌اند برعدم زکاة در مال‌التجاره !

اصلا برده‌فروشی دراسلام ازاعمال مکروهه ومنهیه‌است علاوه‌برآن‌زکاة برخیل ورقیق‌ازمعفوات رسول‌الله وچندین حدیث ازطرق‌شیعه وسنی وارداست که: «قال‌رسول‌الله (ص) : لیس‌علی المسلم فی‌فرسه صدقة وفی غلامه صدقة و قال رسول‌الله (ص): قدعفوت عن‌صدقة الخیل والرقیق» .

معذلك درمقابل‌آن احادیثی‌است‌که حتی بررقیق (برده فروشی) نیز زکاة است هرگاه قصد تجارت باآن‌باشد چنانکه درکافی شریف آمده است: «عن ابی‌عبدالله (ع) قال‌لیس علی‌الرقیق زکوة الارقیق یبتغی‌به التجارة فانه‌من‌المال الذی یزکی» .

و مضمون حدیث اسحق نیز میرساند که این شخص‌که کنیز میخرد تاجر رقیق‌نیست بلکه مردی‌است‌که‌کنیزی میخرد مانند همان مضمون حدیث دوم‌که ثروتمندی‌متاعی‌میخرد وکنارمیگذارد وکسب‌وکارش‌تجارت‌نیست بلکه‌یك‌عمل هوسانه‌است! این‌شخص‌بافروش یك‌کنیز تاجرنمیشود تازکاة تجارت‌بدهد بلکه پولداری‌است‌که باید زکاة پول‌بپردازد ! واگرروزی هوسانه معامله‌ای‌کرد باید سودآن معامله را نیز جزو پولهای خود درآورده درآخرسال ازآن زکاة بدهد پس چنانکه گفتیم :

۱ ـ برده‌فروشی دراسلام مذموم‌است ودرمذاهب دیگر اسلام برآن زکاة نیست هرچند درمذهب‌شیعه برآن‌نیز زکاةاست .

۲ ـ عمل‌شخصی‌که یك‌کنیزمیخرد وقصدفروش آن‌دارد تجارت‌نیست تا برآن زکاة واجب شود .

۳ ـ درمذهب‌شیعه حتی‌بر برده‌فروشی نیز زکاة است تا چه رسد بتجارت سایر اشیاء .

۴ ـ این حدیث‌که اساساً چنین مفهومی ندارد (نبودن زکاة در تجارت) برفرض چنین مفهوم مخالف آیات خدا و صد حدیث معتبر است ! و نمی‌تواند با آنان مخالفت نماید .

حدیث پنجمی‌که وسائل‌الشیعه آن‌را ازتهذیب شیخ‌آورده است زیرا تنها شیخ‌طوسی این احادیث‌را جمع وبه‌آنها توجه‌کرده‌است:

«عن علی‌بن‌الحسن‌بن فضال... عن عبدالله‌بن بکیر وعبید... قالوا : قال: ابوعبدالله(ع) لیس‌فی‌المال‌المضطرب به‌زکوة فقال‌له اسمعیل‌ابنه: یا ابه‌جعلت فداك اهلکت‌فقراء اصحابك فقال : ای‌بنی حق اراد‌الله ان‌یخرجه فخرج» .

دراین حدیث‌که اولین‌راوی آن علی‌بن فضال ضال‌مضل است وآخرین راوی‌آن عبدالله‌بن بکیرکه ماهردوی‌آنهارا قبلا باهویت تمام‌بخوانندگان‌خود شناسانده‌ایم نامشان را در صدر حدیث قید کردیم تا ارزش حدیث از حیث سند معلوم شود آنگاه به متن‌سند برسیم وببینیم این‌آقایان چه تحفه‌ای برای ما آورده‌اند ؟!

مضمون حدیث آن است که جماعتی از شیعیان گفته‌اند که حضرت صادق (ع) فرمود : درمالی که پریشان و سرگردان است زکاتی نیست (حالا پریشان وسرگردان کدام‌است ؟ خدامیداند) دراین‌موقع اسمعیل‌فرزند حضرت صادق‌عرضکرد: پدرجان فدایت شوم : فقرای اصحاب خود را هلاك کردی! (نظیرهمان اعتراضی‌که درحدیث اول‌این‌باب حضرت‌صادق به‌پدرش حضرت باقرکرد آری هرچه باپدرکردی روزی فرزندت باتو خواهدکرد!).ولی‌دراینجا

لحن پسرباآینکه‌معصوم‌نیست خیلی‌مؤدبانه است زیراعرض‌کرد : پدرجان‌فدایت شوم. درحالیکه، حضرت‌صادق بااینکه معصوم‌بود به‌پدرش گفت : چه‌میخواهی بکنی ! بهمین جهت هم حضرت صادق درجواب پسرش گفت : پسرجان من : (برخلاف حضرت باقر امام‌معصوم که به‌فرزند معصوم خود گفت : دورشو از من !) حرف حقی بودکه خدا خواست خارج شود آن‌هم خارج شد ! (بدون اختیار !) .

این‌حدیث‌هم دررسوائی‌پای‌کمی ازحدیث اولی‌ندارد خصوصاً که‌رواتش از رواة آن‌حدیث‌هم رسواتر هستند[1].

واقعاً کسی نمیداند این بدبختان‌که این قبیل نسبتها را بر ائمهٔ معصومین میدادند ازدوستان بودند یاازدشمنان؟! اینان ائمهٔ معصومین را طوری معرفی میکنندکه گوئی‌دشمن خونین فقرا ودوستان فداکار اغنیا هستند !

باآن همه تأکیدات وتأییداتی‌که درکتاب خدا در بذل اموال و احسان بذی‌القربی وفقراء ومساکین وابن‌سبیل هست ، باآن همه تشویقات وثوابهائی که‌خدا برای انفاق‌کنندگان‌مال درراه‌خداورسیدگی‌بحال وضع‌فقرا درکتاب مجید خوددارد ؛ امامانی‌که این‌ضالان مضلان‌معرفی می‌کنندگوئی کسانیندکه درکمین نشسته‌اندکه هرگاه فرصتی دست دهد ضربتی محکم وکشنده برآیات قرآن‌زده وآنرا ازجان واثر بیندازند وبعبارت دیگرآنان‌را محرفین‌کتاب‌خدا معرفی‌کنندمعهذا باتمام رسوائی‌که مرتکب‌شده‌اند وچنین‌احادیثی برعدم‌وجوب زکاة درمال‌التجاره آورده‌اند دردی ازآنان‌دوا نمیکند و این حدیث نامفهوم آدم‌گیج‌کن هم‌نمیتواند باصدها آیات‌کتاب خدا واحادیث اهل‌بیت رسول‌الله مقاومت نماید ؟!

آیاکلمهٔ «مضطرب‌به»شامل تمام‌اموالی است‌که‌امروزه‌تجارتهای‌عظیمی بوجود آورده‌است‌که‌کارتلهای‌آن دنیارا مسخرکرده است وهرسالی‌میلیاردها

۱ ـ یکی دیگراز راویان این‌حدیث‌که بفاصلهٔ یکنفربین علی‌بن فضال وابن‌بکیراست‌علی‌بن یعقوب است‌که درکتب‌رجال اورا مجهول معرفی‌کرده‌اند .

تومان ودلارعاید صاحبان‌خود میکند وبرفرض اینکه این‌معنی‌را دهد، این‌گفته ازهرکس باشد باید بسینهٔ دیوارکوبید !

حدیث‌ششم‌که در وسائل‌الشیعه آخرین حدیث دراین باب است صاحب وسائل‌آن‌را ازفروع‌کافی نقل‌کرده است !

«...عن سماعة قال سألته عن‌الرجل یربح فی السنة خمسمائة و ستمائة و سبعمائة هی‌نفقته واصل المال مضاربة قال: لیس علیه فی الربح زکوة» .

سماعه میگوید: ازاوسؤال‌کردم ازمردی‌که درسال پانصددرهم‌وششصد درهم ویا هفتصد درهم سودمیکند وهمین‌مقدار هم‌در سال‌هزینهٔ زندگی اوست واصل مالی‌هم که‌باآن معامله‌میکند مضاربه‌است (یعنی سرمایه ازدیگری‌است ودست ازاوست) اوگفت دراین سودبرآن شخص‌زکاة نیست !

ملاحظه ودقت میکنیدکه درپاسخ چه سؤالی جواب‌داده شده‌که درربح آن زکاة نیست ؟!

شخصی فقیرپولی را بعنوان‌مضاربه ازشخصی‌گرفته وباآن معامله کرده است وسودآن فقط نفقهٔ‌اورا تأمین میکند . امام‌یا هرکه: بسائل فرموده‌است: دراین سودکه فقط نفقهٔ این‌شخص است براوزکاة نیست !

بااینکه دراین‌حدیث (اگراورا بتوان حدیث‌گفت) هیچگونه دلیلی برای قائلین‌بعدم‌وجوب زکاة درمال‌التجاره وجودندارد معهذابرای اینکه‌خوانندگان ما بدانندکه غمخواران اغنیاء چگونه‌مصداق «الغریق یتشبث بکل‌حشیش»هستند چند اشکال منطقی براین‌حدیثشان میکنیم :

۱ ـ اینکه این‌حدیث نیست‌زیرا ماحدیث آن‌را میدانیم‌که از پیغمبر یااز امام‌معصومی باشد ودراین‌گفتار ابداً نام پیغمبریا امامی‌نیست بلکه سماعه که راوی‌حدیث است میگوید : «سألته» (ازاو پرسیدم) ومعلوم نیست از چه کسی پرسیده‌است ؟ اینگونه‌اشکال‌همانست‌که خودمرحوم شیخ‌طوسی درکتاب‌زکاة تهذیب درجلد چهارم ص۱۵ ذیل حدیث۳۸ برحدیث همین سماعه‌کرده است و

گفته‌است : «قال فیها سأله ولم یذکرالمسئول و هذا یحتمل‌ان یکون المسئول غیرمن یجب اتباع قوله . پس هرکسی‌که بسؤال‌سماعه جواب داده نمیتوان‌قول‌ اورا واجب‌الاتباع گرفت .

۲ ـ اگراین حدیث‌بود چون‌راوی‌آن سماعه‌است : قول اومقبول نیست زیرا مرحوم‌صدوق در من‌لایحضره‌الفقیه باب «مایجب علی‌من افطراوجامع فی شهر رمضان» فرموده است: «لاافتی بالخیر الذی... لانه‌روایة سماعة بن‌مهران وکان‌واقفیاً : اوواقفی بوده وخبرش قابلیت‌فتوا ندارد» . وابن‌داود نیزدررجال خود ص ۴۶۰ او را واقفی دانسته و در قسم الثانی اورا در ردیف مجهولین و مجروحین آورده‌است ودیگر ازارباب رجال‌نیز ، پس مقبول‌القول نیست .

۳ ـ در این خبر چیزی نیست که دندان‌گیر قائلین بعدم وجوب زکاة در مال التجاره باشد زیرا مضمون خبر این است‌که مردی هرچند کسب دارد و باصطلاح: به تجارت مشغول‌است اما درآمداو بیش‌از خرجش نیست وچنین کسی‌غنی نیست‌که زکاة براو واجب باشد ؟!

چیزیکه قائلین بعدم را باشتباه انداخته‌است‌که اولا چون‌ظالمانه قائلند که هرکس مالك نصاب شد ولو هرچقدر فقیرباشد یامدیون باشد زکاة بر او واجب‌است وحال اینکه‌تمام آیات‌خدا وروح تمام‌احادیثی‌که دروجوب زکاة برجمیع‌اموال‌گذشت آن‌است که‌کسیکه مازاد ازمؤونهٔ‌خوددارد زکاةبراوواجب است چنانکه درحدیث۲۲ که ازکتاب جعفریات آوردیم از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده‌که آن حضرت‌فرمود : «من‌کان له‌مال وعلیه‌مال فلیحسب ماله وما علیه فان‌کان ماله فضل‌علی مأتی‌درهم فلیعط خمسة دراهم وان لم‌یکن‌له فضل علی‌مأتی درهم‌فلیس علیه شیء : که مضمون‌حدیث آنست‌که اگرکسی پس از وضع دیون ومؤون خود چیزی‌زیاد بردویست درهم دارد باید زکاة بدهد وگرنه براوزکاتی‌نیست» ولی‌دشمنان فقرا میگویند نه. هرکسی‌همینکه مالك‌نصاب‌تسعه شد ولو هرچقدر فقیر و بدهکارباشد بایدزکاة بدهد !

دیگرآنچه‌اینان را به‌اشتباه‌انداخته‌است‌کلمهٔ : «لیس علیه‌فی‌الربح‌زکوة» است درحالیکه اگراین جمله‌بودکه «لیس فی‌الربح زکوة» یعنی درسود معامله اصلازکاةنیست‌جاداشت وشایسته‌بودکه چنین‌نظری‌اتخاذکنند وحال‌اینکه‌صریح است «لیس‌علیه...» برآن‌شخص درآن‌سود زکاة نیست و معلوم است‌که مسئول هرکه باشد جواب صحیح و درست داده است و گفته است بر چنین شخصی که سودش فقط باندازهٔ هزینهٔ زندگی‌اوست ومازادی ندارد زکاتی نیست !

آیا از چنین خبری میتوان آن‌گونه جرأت گرفت که قلم نسخ بر آیات کتاب خدا ومأموریت جمیع انبیاء کشید وصدها حدیث‌معتبرمخالف‌آن‌را زیر پاگذاشت وبقول محقق بحرانی درحدائق : درمذمت قائلین‌بعدم وجوب زکاة تجارت : «ان رد هذه الاخبار التی ذکرناها من غیر معارض فی المقام جرأة علی‌الملك العلام واهل‌الذکر علیهم‌السلام وهذا احدمفاسد هذا الاصطلاح‌الذی هو الی‌الفساد اقرب من‌الصلاح» .

واقعاً انسان متعجب وحیران میشودکه چه‌چیز باعث ومانع بوده‌است‌که این‌کسانی‌که بفضل ودانش مشهورگشته‌اند در فهم مطالب باین سادگی آنقدر گیج ویا صاحب غرض بوده‌اند که ازهر چیزی‌که ممکن بوده اندك استفاده‌ای بمنظور تقویت نظر خود بنمایند بیهشانه اقدام و خود را رسوای خاص و عام کرده‌اند !

اگر فرضاً امامی یایك مرد متبعی می‌خواست بگوید که درتجارت زکاة نیست بایك‌کلمهٔ «لیس‌فی‌مال‌التجارةزکوة» یا «لیس فی‌التجارة زکوة» وامثال آن شنوندگان خودرا راحت میکرد !

دیگر چرا آنقدر حرفهای دو پهلو و چند پهلو میزد که از آن نتوان چیزی در آن مطلب درك کرد بلکه چنانکه ما آوردیم خلاف منظور اینان حاصل است !

و اگر کسی فرضاً چنین فتوا و نظری دهد مخالفت با کتاب خدا و مأموریت انبیاء و ضدیت با اولیا و دشمنی با فقرا و طرفداری از اغنیاست

که تمام آن مبغوض باریتعالی است » و نستجیر بالله من هذا الخذلان و علیه التکلان وهوالمستعان » .

اینها بود دلایل و مدارکی که آقایان قائلین به عدم وجوب زکاة در مال‌التجاره جمع‌آوری یا کلوخ‌چین کرده‌اند !

علت اخذ قول به اشیاء تسعه چیست ؟ !

شما هنگامیکه‌برای فهم مسئلهٔ زکاة به‌کتاب خدا مراجعه میکنید می‌بینید که درآن اصلا اثری ازاشیاء تسعه‌نیست جزاینکه خدای‌متعال درتمام‌آیاتی‌که راجع به زکاة است می‌فرماید:

«ازآنچه‌روزی شماکرده‌ایم ـ یاازآنچه به‌شما داده‌ایم ـ ازآنچه‌دوست میدارید ـ از آنچه ازراه حلال‌کسب بدست آورده‌اید ـ ازآنچه از زمین برای شما بیرون‌آورده‌ایم انفاق‌کنید (زکاة بدهید) » . ومابرخی ازآیات را قبلا در محل‌خود آورده‌ایم. ووقتی هم‌که به سیرهٔ رسول‌الله مراجعه میکنید می‌بینید که حضرتش درنامه‌هائی‌که به اطراف بلاد وقبایل عربستان فرستاده است درآنها نیز سخنی از انحصار زکاة به اشیاء تسعه‌نیست وفقط درپاره‌ای از آنها نصاب حیوانات ویا آنچه ازغلات وحبوبات وبطورکلی از روییدنیهاکه بوسیلهٔ آب باران یانهرها آبیاری میشود ویا بوسیلهٔ دلو وشتر وچرخ وامثال آن مشروب می‌شود بایدداده شودکه معمولاعشریا نصف‌عشراست تعیین‌شده است‌بطورکلی بدون اینکه‌قید زراعت‌خاصی نماید .

هرچند چنانکه‌گفتیم‌پاره‌ای ازمحققین معتقدندکه اصلا درزمان‌رسول‌الله نصابی‌بکار نرفته بلکه هرکه هرچه‌داشته وزاید بر مؤونهٔ روزانه‌اش بوده میداده است چنانکه آیهٔ شریفهٔ : «یسئلونك ماذا ینفقون قل‌العفو» شاهد گویائی براین معنی است .

وپاره‌ای از اصحاب رسول‌الله پا را از این حد هم فراترگذاشته وآنچه

داشتند با اینکه خود بدان محتاج‌بودند آن را درراه خدا بعنوان زکاة میدادند چنانکه خاتم‌بخشی وسایر عطایای‌امیرالمؤمنین وبعضی ازصحابهٔ‌بزرگواربراین حقیقت‌گواهی‌صادق وآیهٔ شریفهٔ : «ویؤثرون علی‌انفسهم ولوکان بهم‌خصاصة» براین فضیلت حجتی ناطق است .

موقعی‌هم‌که به‌احادیث واخبارائمهٔ اهل‌البیت علیهم السلام دقت میکنیم می‌بینیم که درآن زکاة بر تمام اشیاء واموالی است‌که اغنیاء دارند واز طرف خدای جهان‌کفالت حوائج فقرا برعهدهٔ آنان است و بطور عادی وطبیعی یك چهلم اموال‌اغنیاء هرچه‌باشدکه تأمین‌معاش فقراکند باید بعنوان زکاة پرداخته شود مگر انعام ثلثه وغلات وحبوب‌که نصاب معینی‌دارند وآنچه بایدداده شود تعیین شده‌که اگردقیقاً وارسی‌شود بیش ازیك چهلم درآمد نیست جز معادن و غنائم و اموالی که بدون زحمت نصیب مسلمین شود که در آن یك پنجم باید داده شود .

واگر معفوات ومستثنیاتی بوده هم در زمان رسول خدا بوسیلهٔ خود آن حضرت‌تعیین شده‌چون‌زکاة خیل ورقیق‌که بادقت دراخبار وتواریخ‌معلوم‌میشود که این معفوات نیز موقت بوده زیرا در زمان خود رسول‌الله (ص) یابعد ازاو خلفا و جانشینان وی حتی از معفوات رسول الله هم زکاة گرفته‌اند چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام ازاسب وبرزون زکاة گرفت وبرمال مخلوط به حرام خمس تعیین کرد وحتی به نصاب تعیین شده نایستاد و از همان زیادتی دارائی هرکس که بیش از مؤونه داشت بموجب‌آیهٔ شریفهٔ : «ویسئلونك ماذا ینفقون قل‌العفو» زکاة گرفت .

چنانکه درجلد چهارم تهذیب ص۹۸ ازکتاب‌کافی از ابوالحسن‌السیرفی روایت‌میکند : «قال‌حدثنی اسمعیل بن‌ابراهیم بن‌مهاجرعن‌رجل من‌ثقیف قال : استعملنی امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب(ع) علی باب بانقیا و سواد من الکوفة فقال: الی. فانما امرناان نأخذ منهم‌العفو» .

ودرتفسیر تبیان‌شیخ طوسی ج۱ ص۲۳۳ درمعنی‌عفو می‌نویسد: «قال‌ابن

عباس وقتادةهوما فضل‌عن‌الغنی وروی عن‌ابی‌جعفر(ع) ما فضل‌عن‌قوت‌السنة» پس‌هرچه زیاده ازقوت‌سال بوده‌باشد بنابفرمودهٔ قرآن وعمل‌امیرالمؤمنین(ع) مشمول زکاة بوده است .

حال‌چنانکه فرض کنیم‌که اصلاکتاب‌خدا دراین‌خصوص ساکت‌یامجمل بوده وحال‌آنکه‌صراحت‌آیات‌آن دراین‌موضوع مخصوصاً بقدری‌روشن‌است که جای ابهامی باقی نیست. چون‌آیات: «انفقوا مما رزقکم‌الله ، انفقوا مما رزقناکم ، انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه ، انفقوا من‌طیبات‌ما کسبتم ومما اخرجنا لکم من‌الارض» وامثال‌آن .

وفرضاً که سیرهٔ رسول‌الله (ص) هم‌آشکار نبوده وما مجبور بودیم‌که از بطون‌کتب ومتون اخبارحکم این‌فریضهٔ عظمای‌الهی ومعجزهٔ‌کبرای‌رسول‌اللهی را بیرون‌آوریم ، بازهم‌نتیجه این نمیشدکه زکاةرا به‌اشیاء تسعه منحصرکنیم . زیرا درمقابل پنجاه یاصد حدیث معتبرکه صراحت داردکه زکاة برتمام اموال واجب است ، پنج حدیث غیرمعتبر وضعیف و مجهول نیز وجود دارد که زکاة منحصربه اشیاء تسعه است‌که ما تمام آن احادیث را با اسناد و مضامین قبلاً آوردیم[1]

۱ ـ روایات‌معتبرهٔ بسیاری درکتب احادیث است‌که رسول‌خدا (ص)چند مرتبه زکاة مال عموی‌خود عباس‌راکه تاجر بود واصلا زراعت ودام نداشت گرفت چنانکه عمر و عثمان نیزآنچه بصاحبان رتبه وحقوق میپرداختند درهنگام پرداخت‌زکاة آن‌را محسوب‌میداشتند وهرگزمورد اعتراض‌هیچیك ازاصحاب‌نشدند خود این‌امر واقوالی‌که منسوب‌بصحابه‌است مدلل میداردکه زکاة درجمیع اموال واجب است .

واز روایات‌معتبره استفاده می‌شودکه چون فتنه‌های سیاسی موجب روی کار آمدن دولت اموی‌شد وآن دولت مورد بغض وعناد اکثر مسلمین بود دراستیفاء زکاة و درآمد بیت‌المال اثرگذاشت خصوصاً در زکاة پول واموال تجاری زیرا تعیین زکاة این دو برای مأمورین مشکل‌بود وبنی‌امیه هم‌در صدداسترضای‌مردم بودند لذا درموردزکاة نقدوتجارت سخت‌گیری نکرده بلکه آن را بعنوان رشوه وفدیه به اهمال برگزارکردند چنانکه عثمان پرداخت زکاة را به عهدهٔ مؤدیان گذاشت و معاویه زکاة فطره را به نصف تقلیل داد و همچنین دیگران... تاکاربانحصار اشیاء تسعه وراههای فرار ازپرداخت زکاةرسید . برای تفصیل به کتاب سیرة الرسول ص ۴۱۰ و کتاب اموال قاسم‌بن سلام مراجعه نمائید.

آيا راه‌عقل وحزم واحتياط آن نبودكه مابدان پنجاه ياصدحديث‌متمسك بشويم نه‌آنكه آن پنج حديث را دستاويز كنيم ؟!

ازنظر منطق وخرد ووجدان هم چون‌روز روشن معلوم است‌كه زكاتى‌را كه خداى‌متعال براى تأمين‌حوائج فقيران ونيازمندان وتهيهٔ مصالح اجتماعى و تهيهٔ آلات وادوات‌دفاع وجنگ وبالاخره مصارف هشتگانه‌اى‌كه كتاب‌مجيد آسمانى مابدان صراحت‌دارد ودستورميدهد زكاة شتر وگاو سائمهٔ غيرعامله و گوسفند غيرمعلوفه وطلا ونقرهٔ مسكوك منقوش‌كه در اين زمان درحكم معدوم است نه تنها براى چنين مصارفى كافى نيست بلكه‌حوالهٔ آن‌همه مصارف باين اشياء بمسخره واستهزاء شبيه‌تراست تابيك حقيقت مسلم وحكم محكم وبودجهٔ معلوم ازطرف پروردگارعالم !

و مسخ وتحريف اينگونه احكام است‌كه امروز در سرتاسر بلاد مسلمين كمترقانونى ازقوانين اسلام قابليت‌اجرا دارد چنانكه درهيچيك ازكشورهاى اسلامى همين زكاة‌كه درتمام مراحل فرض وايجاب با نماز قرين‌بوده منكر و تارك‌آن كافراست اصلامورد اعتناى‌دولتهاى مسلمان‌نيست وحتى افرادمسلمين هم‌بدان عنايت واهتمامى ندارند ! براى‌آنكه بااين‌كيفيت اكثربلكه تمام آنها ازپرداخت‌اين‌چنين‌زكاة معافند زيرا مالى راكه داراى‌تمام شرايط‌پرداخت‌زكاة باشد فاقدند ! پس‌براى تأمين‌آن مصارف معلوم چه بايدكرد؟ آيا بهمين‌اشياء معدوم موهوم‌اكتفا كنيم ؟! خدا نفهميده ياما ؟!

پس‌چرا فقهاى گذشتهٔ‌شيعه وفقهاى امروزهم با نهايت‌تعصب‌گفته وفتوا ميدهندكه زكاة درهمان اشياء نه‌گانهٔ كذائى‌است لاغير؟! ما بيارى خدا تا حد امكان‌پاسخ،وعلت اتخاذ اين‌رويه را طبق‌اسناد موجود روشن ميكنيم انشاءالله.

علت اجماع يا فتواى‌علماى شيعه برانحصارزكاة

در اشياء تسعه

مهمترين‌علتى‌كه بنظرميرسدآنستكه چون‌شيعه ازهمان‌بدو پيدايش باخلفا وسلاطين‌جور مخالف‌بود وچون‌زكاة نيزبتوسط عاملين خلفا وكارمندان دولت جمع‌آورى‌ميشد ودرخزانهٔ بيت‌المال بمصرف ميرسيد وحقاً هم‌بايد زكاة‌بوسيلهٔ دولت اسلامى جمع‌آورى‌گشته بمصارف معينهٔ خود برسد !

چنانكه درزمان رسول‌خدا (ص)خودآن حضرت‌عاملين ومصدقينى‌براى اخذزكاة به‌قبايل‌عرب وبلاد اسلامى آنروز ميفرستاد وآن‌را اخذ ميفرمودو بعد ازآنحضرت هم‌خلفاى راشدين زكاة‌را بوسيلهٔ عمال خود جمع‌آورى‌ميكردند.

وفقط عثمان بودكه بنا بنقل‌سيوطى‌كه در الاوائل گفته است : «اول من فوض الى الناس اخراج زكوتهم عثمان بن عفان» پرداخت زكاة را به اختيار خودمردم واگذاشت‌كه زكاة خود را خودشان اخراج نمايند .

اما چنانكه‌مى‌بينيم بعد ازعثمان حضرت‌اميرالمؤمنين على عليه‌السلام نيز براى اخذزكاةوخراج‌عاملين ومصدقينى‌داشته‌كه آنرا اخذمى‌نمودند. وهمچنين عموم‌خلفاى بنى‌اميه وبنى‌عباس مأمورانى براى اخذزكاة به بلاد ميفرستادند و اساساً پيشواى مسلمين كه در اصطلاح شرع به او امام ميگويند بايد زكاة را جمع‌آورى و بمصارف معلوم برساند . علماى شيعه نيز دراين مطلب با جميع علماى اسلام متفقند چنانكه علامهٔ حلى رحمة‌الله عليه دركتاب منتهى‌المطلب ص ۵۱۵ مينويسد :

مسئلة : «قال‌الشیخ ویجب علی الامام ان یبعث ساعیاً فی‌کل عام لجبایة الصدقات لان النبی صلی‌الله‌علیه وآله‌کان یبعثهم فی‌کل‌عام ومتابعته واجبة». و بعد خود علامه‌اظهار عقیده میکندکه : «وما ذکره الشیخ جید» .

اماچون دولتهای بنی‌امیه وبنی‌عباس اکثراً برخلاف حق واز روی جور وغصب درسی خلافت اسلامی را متصرف و اموال بیت‌المال مسلمین را در مصارف‌هوی وهوسهای‌خود مصرف‌مینمودند واین‌عمل آنها مورد نفرت وبغض شیعه وحتی‌ائمهٔ معصومین‌علیهم‌السلام بوده این‌است‌که برای‌فرار ازتسلیم زکاة متوسل ومتشبث باینگونه روایات‌گشته وآنهارا راست یادروغ به ائمهٔ‌اهل‌بیت سلام‌الله علیهم نسبت میدادند تا مردم مسلمان و شیعه‌که دادن زکاة را اوجب واجبات‌می‌شمردند وبهرصورت وکیفیتی تاآخرین دینارآن را به‌متصدیان امر پرداخت می‌نمودند بدینوسیله (اخبار انحصار زکاة در اشیاء تسعه) و طرقی‌که برای‌فرار زکاة تعیین میشد ازدادن زکاة به عمال دولتهای جابرهٔ جائرهٔ بنی‌امیه وبنی عباس خودداری نمایندوموجب تقویت آن سفاکان هتاك وخداناشناسان بی باك نگردند[1] .

چنانکه‌اخباری‌که درخصوص نپرداختن زکاة به عمال ومصدقین مخالف وتن‌زدن ازاداءآن وارد شده مؤید این‌حقیقت است .

۱ـ ازآن‌جمله : حدیثی‌است‌که درتفسیر منسوب به‌امام‌حسن‌عسکری(ع) آورده‌اندکه آن جناب ازحضرت رسول(ص) روایت‌کرده است‌که فرمود :

۱ ــ علامهٔحلی رحمةالله‌علیه درکتاب تذکرةالفقهاء جلداول ص۲٤۲ می‌نویسد : «لایجوز دفع‌الزکوة الی‌ولاة الجورعند علمائنا اجمع‌لانتفاء ولایتهم واستحقاقهم لها فلاسبب‌یقتضی تسویغ الدفع الیهم ولقوله تعالی ولا ترکنوا الی‌الذین ظلموا» .

ونیز‌می‌نویسد : «اذا اخذالجائر الزکوة قال الشیخ لم یجزء عنه لان اباسامة قال للصادق (ع) جعلت فداك هؤلاء المصدقون یأتوننا فیأخذون منا الصدقة نعطهم اباها ؟ فقال ان هؤلاء قوم غصبوکم اوقال ظلموکم وانما الصدقة لاهلها » . پس‌سیاست شیعه‌وائمهٔ ایشان برآن‌بوده است‌که حتی‌الامکان از پرداخت زکاة بدولتهای زمان خود خوداری‌کنند وطفره روند !

«ولاتقصدوا ایضاً بصدقاتکم وزکوتکم المعاندین لآل محمد المحبین لاعدائهم فان المتصدق علی اعدائنا کالسارق فی حرم ربناعزوجل وحرمی : صدقات و زکاة خودرا به معاندین خاندان محمد (ص) و دوستان دشمنان آنها نپردازید همانا صدقه پرداز بردشمنان‌ما همچون‌دزدی است درحرم پروردگار ما (یعنی خانهٔ‌مکه) وحرم‌من (مدینه وروضهٔ مطهره) » .

واحادیثی‌که مستحقین زکاة را فقط به‌شیعه منحصرکرده است ودادن‌آن را بغیرشیعه موجب برائت ذمه ندانسته‌است :

۲ ـ مانندحدیثی‌که درکتاب‌زکاة تهذیب‌است ، ازعبدالله‌بن ابی‌یعفور : « قال قلت لابی‌عبدالله علیه‌السلام جعلت فداك ماتقول فی الزکوة لمن هی ؟ قال: فقال‌علیه‌السلام: هی‌لاصحابك ؛ قال: قلت‌فان فضل عنهم؟ قال: فاعد علیهم. قال: قلت فان‌فضل‌عنهم؟ قال: فاعد علیهم. قال: قلت‌فان فضل‌عنهم؟ قال : فاعدعلیهم . قال: قلت‌فان فضل عنهم ؟ قال : فاعد علیهم . قال فنعطی السؤال منهاشیئاً ؟ قال : فقال‌لا والله الاالتراب الاان ترحمه فان رحمته فاعطه کسرة ثم اومأ بیده فوضع ابهامه‌علی اصول‌اصابعه». مضمون حدیث:

ابن ابی یعفور میگوید به‌حضرت صادق علیه‌السلام عرضکردم : فدایت شوم . دربارهٔ زکاةچه میفرمائی‌آن را به‌که بایدداد ؟ حضرت‌فرمود : آن‌مال اصحاب ویاران تواست (شیعیان) . ابن‌ابی‌یعفورمیگوید : گفتم اگرازایشان زیاده‌شد؟ حضرت‌فرمود: بازهم برگردان به‌ایشان . گفت: گفتم: اگربازهم ازایشان زیاده‌آمد؟ حضرت‌برای مرتبهٔ دوم‌فرمود: بازهم برگردان به‌ایشان . برای بارسوم عرضکردم : اگربازهم ازایشان زیاده‌آمد ؟ حضرت برای‌مرتبهٔ سوم‌فرمود : بازهم‌برگردان به‌ایشان ! برای بار چهارم‌عرضکردم: اگربازهم ازایشان‌زیاده‌آمد؟ حضرت برای‌مرتبهٔ‌چهارم‌فرمود: بازهم‌برگردان به‌ایشان؟! عرضکردم : بسائلان وخواهندگان (مخالف) چیزی بدهیم ؟ فرمود : نه بخدا سوگند جزخاك بسائل مخالف‌چیزی‌ندهید مگراینکه بسائلی ترحم‌کنی پس اگر به او رحم کردی پاره‌ای نان به اوبده‌آنگاه بدست‌خود ایماء فرمود وانگشت

ابهام خود را بر تهانگشتان خودنهاد (یعنی به این مقدار!)

۳ ـ وحدیثی که در کتاب کافی وتهذیب ازعیص بن‌قاسم آمده‌است ومؤید این منظوراست ، باین عبارت :

«... عن عیص بن‌القاسم عن ابی عبدالله علیه‌السلام: فی‌الزکوة ما اخذ منکم بنوا امیه فاحتسبوا ولاتعطوهم شیئاً مااستطعتم فان المال لایبقی علی هذا ان‌تزکیه مرتین: هرچه‌بنی‌امیه ازبابت زکاة از شما میگیرند آن را (بناچار) از بابت‌زکاة محسوب دارید ولکن تامیتوانید چیزی‌به‌ایشان ندهید برای اینکه‌اگر ازمالی دومرتبه زکاةداده شود (یکمرتبه به‌مخالف ومرتبهٔ دیگر به موافق)دیگر مالی باقی نمیماند وتمام میشود » .

٤ ـ وهمچنین‌حدیثی که ابراهیم‌الاوسی‌ازحضرت‌رضا روایت کرده‌است. آن‌حدیث در تهذیب شیخ‌باین عبارت‌است :

«...قال سمعت‌ابی یقول : کنت‌عندابی یوماً فاتاه‌رجل قال : انی رجل من اهل الری ولی زکوة الی من ادفعها ؟ فقال: الینا . فقال : الیس الصدقة محرمةعلیکم ؟ فقال: بلی . اذا دفعتها الی‌شیعتنا فقد دفعتها الینا . فقال : انی لااعرف‌لها احداً فقال فانتظر بها السنة ! قال: فان لم اصب لها احداً قال(ع) انتظربها سنتین حتی‌بلغ اربع سنة ثم قال: ان‌لم تصب‌لها احداً فصرها صرراً و اطرحها فی‌البحر فان‌الله عزوجل حرم‌اموالنا و اموال شیعتنا علی عدونا ؟!»

حضرت رضا فرمود : من روزی در نزد پدرم (حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام) بودم‌که مردی بخدمت آنحضرت آمد وگفت : من‌مردی ازاهل‌ری هستم وزکاتی دارم‌آن‌را به‌که بپردازم ؟ حضرت‌فرمود: بهما ! آن مردگفت: مگرصدقه برشما حرام نیست ؟ حضرت فرمود : بلی امااگر آنرا به شیعیان ما بپردازی درحقیقت بما پرداخته‌ای! آنمردگفت: من‌کسی‌را برای‌پرداخت زکاة نمی‌شناسم . حضرت‌فرمود : یکسال‌برای پرداخت‌آن در انتظار باش ! آنمرد گفت : اگربکسی دست‌نیافتم چکنم ؟ حضرت فرمود : دو سال منتظر باش تا اینکه رسید برچهار سال (تمدید حضرت) آنگاه فرمود : اگر (درمدت چهار

سال) به کسی دست نیافتی آن (زکاة) را درچند همیان‌کن و در دریا بیفکن ! برای اینکه خدای عز وجل اموال‌ما و اموال شیعیان ما را بر دشمنان ما حرام کرده است !

۵ ـ حدیثی‌است در مستدرك‌الوسائل باین‌عبارت :

«ابوجعفر محمدبن علی‌الطوسی فی ثاقب‌المناقب عن ابی‌الصلت الهروی قال : حضرت مجلس‌الامام محمد بن علی‌بن موسی الرضا علیهم‌السلام وعنده جماعةمن‌الشیعة وغیرهم فقام الیه‌رجل الی‌ان‌قال ثم‌قام الیه اخروقال‌یا مولای: جعلت فداك ان‌لم اجد احداً من شیعتکم فالی من ادفعه ؟ فقال علیه‌السلام فان لم تجد احداً فارم بها فی‌الماء فانهاتصل الیه[1]». مضمون حدیث :

ابوالصلت‌هروی میگوید درمجلس‌مبارك حضرت‌امام‌محمدتقی‌علیه‌السلام بودم درحالیکه درنزدآنحضرت جماعتی ازشیعیان وغیر ایشان بود پس مردی بسوی‌آن جناب‌برخاست (ومسائلی پرسید) آنگاه مردی دیگربرخاست وعرض کرد فدایت‌شوم : اگرکسی‌را از شیعیان شما نیابم پس‌زکاتم رابه‌که بپردازم ؟ حضرت فرمود : اگر کسی را نیافتی آنرا درآب بینداز که سرانجام آن مال به شیعهٔ ما خواهد رسید !

وقتی‌تعصب ونفرت تا این حد باشدکه پول را به دریا بیفکنی وبه دولت جابر وجائر (بنی‌امیه یا بنی عباس) ندهی[2] بهتر این‌نیست‌که برای فرار از زکاة

---

۱ ـ مستدرك الوسائل جلداول ص۵۲۲ .

۲ ـ از پاره‌ای احادیث معلوم می‌شود که شیعه معتقد است‌که اگر برای مصرف زکاة به مستحق شیعه دسترسی‌نداشت زکاة از او ساقط است مانند این حدیث‌که در تهذیب ج٤ ص٤٦ ودرکافی ومن‌لایحضره الفقیه : «... عن یعقوب‌بن شعیب الحذاء عن‌العبد الصالح علیه‌السلام قال قلت‌له : الرجل منایکون فی ارض منقطعة کیف یصنع بزکوة ماله ؟ قال یصنعها فی اخوانه و اهل ولایته فقلت فان لم یحضره منهم فیها احد قال یبعث بها الیهم قلت فان لم یجد من یحملها الیهم قال یدفعها الی من لا ینصب قلت فغیرهم قال ما لغیرهم الا الحجر» .

←

چاره‌اندیشی کنند واز جملهٔ آن‌اینکه آن را به اشیاء تسعه که روشن‌ترین چیزی بوده که رسول خدا (ص) از آنها زکاة گرفته است منحصر نمایند ؟! و برای آن هم هزار بهانه درست کنند که بعد از این انشاءالله به شرح و بیان آنها خواهیم رسید ؟ !

بویژه که می‌بینیم‌راویان این‌احادیث اکثراً غالیان‌ومتعصبان شیعه‌بوده‌اند وافراد معتدل‌درمیان آنهاکم است وهرحدیثی‌که تأکیدبیشتری درانحصاردارد راوی آن متعصب‌تر وغالی‌تر بلکه مشرك است !

چنانکه حدیث ششم منقول از وسائل‌الشیعه (آخرین حدیث در انحصار اشیاء تسعه) که ماآنرا دراین‌کتاب ازاحادیث انحصاری‌آورده وتخطئه وباطل نمودیم ، حدیثی بسیار تند و تیز بود بطوریکه در ذیل آن حدیث دیدیم که امام‌علیه‌السلام قبول‌نکردن انحصارزکاة دراشیاء تسعه‌را بمنزلهٔ کفرگرفته‌است وفرموده‌است : «ولا والله مااعرف شیئاً علیه‌الزکوة غیرهذا فمن‌شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر! » وقتی که راوی آنرا شناختیم‌که محمد بن سنان‌است می‌بینیم که این‌مرد ازغالیان درجهٔ اول بلکه خودمشرك است‌زیرا اوخود تصریح میکند که درموردی بحضرت امام‌محمد تقی(ع) عرض‌کرده‌است : «تفعل بعبدك ما تشاء انك علی کل‌شیء قدیر!» اوامام‌را به‌صفات وقدرت خدائی می‌ستاید ومیگوید: توبربندهٔ خودکه منم هرچه‌خواهی میکنی برای‌اینکه توبهر چیزبغایت توانائی ! وچنانکه دیدیم تمام‌علمای اسلام اورا غالی وکذاب وحدیثش را غیرقابل‌اعتنا گرفته‌اند .

پس از چنین افرادی با چنان عقاید و اینگونه سیاست ، جعل و کذب

→

ودرحدیث ۱۲۵ که درصفحهٔ ٤۷ همین‌کتاب است دربارهٔ وصی‌ای‌که بایدزکاةموصی را به اهلش برساند امام فرموده است : «اذا وجد دین الذی امر بدفعه الیه فان لم یجد فلیس علیه ضمان» . از این احادیث برمی‌آیدکه اگر شیعه‌نبود وغیر ناجی‌را نیافت زکاة از او ساقط است ،مگراینکه آن‌را بدریا افکند !

اینگونه احادیث نه تنها بعید نیست بلکه حتمی وطبیعی‌است هرچند این سیاستی موقتی بوده است[1]. لکن بدبختانه اثربد و دامنه‌داری در شیعه گذاشته است که اکنون این حکم محکم راکه اگر بصورت‌حقیقی خود باشد میتوان‌گفت آیت کبری و فریضهٔ عظمای الهیه است ویکی از دلایل روشن حقانیت اسلام است متأسفانه بصورت منسوخ و مسخره‌ای درآورده است که با اندك تدبر ناچیزی ووهن آن واضح‌میشود !

کاش مسلمانان باردیگر بکتاب‌خدا وسنت رسول‌الله واحادیث اهل‌بیت قرآن (چنانکه پاره‌ای ازآن ذکرشد) رجوع‌مینمودند واسلام را ازتنگنای این نظرهای تنگ‌وغرض‌آلود ومغزهای‌کوچك ونارساکه نمیتواند حقایق بلند آن را درك نماید نجات‌میدادند !

---

۱ ــ دقت در احادیث شریفه معلوم میدارد که دستوراتی که ائمهٔ معصومین در این قبیل موارد درخصوص زکاة به‌شیعیان خود میدادند موقتی بوده است چنانکه در من‌لایحضره‌الفقیه وفروع‌کافی وتهذیب درحدیثی‌حضرت‌صادق درجواب زراره ازاین سؤال‌می‌فرماید: «یا زرارة لوکان یعطی من یعرف دون من لا یعرف لم یوجد لها موضع و انما یعطی من لا یعرف لیرغب فی الدین فیثبت علیه واما الیوم فلا تعطها انت و اصحابك الامن یعرف فمن وجا ت من هؤلاء المسلمین عارفاً فاعطه دون الناس» .

درمقابل آن‌احادیثی نیزوارد شده است‌که خود آن بزرگواران علیهم السلام زکاة خودرا بهمان‌خلفا و والیان‌جور می‌پرداختند چنانکه‌در ضمن احادیث زکاة بر جمیع اموال حدیث بیستم و بیست ویکم منقول ازکافی گواه این‌مدعی است .

البته آن سخت‌گیری در مقابل آن است که دراسلام مقرر است‌که زکاة را دولت اسلامی جمع‌آوری‌کند وچون درزمان خلفای‌جور اموال‌بیت‌المال درراه هوی وهوسهای شیطانی خلفای بنی امیه وبنی‌عباس مصرف‌میشد واین‌کاملا برخلاف نظرشارع اسلام‌است واین‌کیفیت موجب اعتراض وسر وصدای مسلمانان میشده است ناچاربدستور خلفا شاید حدیث‌سازان احادیثی‌بنفع آنان ازقول رسول‌خدا (ص) جعل‌نمودند وشایدهم نظربه‌اهمیت زکاة آن‌روایات،صحیح وازجانب پیغمبر(ص) صادرشده باشد هرچند بسیار بعیداست مانند حدیثی که درسنن بیهقی ج٤ ص۱۱۵ : «عن جابربن عتیك‌عن ابیه ان رسول‌الله (ص)قال سیأتیکم رکب مبتغضون اذا اتوکم ترحبوا بهم وخلوابینهم و بین ما یبتغون فان عدلوا

←

فلانفسهم وان ظلموا فعلیها فارضوهم فان تمام زکوتکم رضاهم و لیدعوهم : رسول خدا صلی‌الله علیه‌وآله فرمود : بزودی‌قافله‌ای بسوی شما خواهد آمدکه مورد بغضند همینکه برشما وارد شدند باروی‌گشاده‌آنهارا بپذیرید وبین‌آنها وآنچه می‌جویند آزادشان‌بگذارید پس اگر آنها عدالت ورزند بسود خودشان است و اگر ستم کنند بضرر خودشان است بهرصورت آنها را راضی کنید زیرا تمامیت زکاة شما برضایت آنها است و باید شما را دعا کنند» .

ونیز در سنن بیهقی : «... حدثنی هنید مولی المغیرة بن شعبة و کان علی امواله بالطائف قال : قال المغیرة بن شعبة کیف تصنع فی صدقة الموالی قال منها ما ادفعها الی السلطان ومنها ما اتصدق‌بها قال مالك ولذلك قال انهم یشترون منها البزوز ویتزوجون بها النساء ویشترون بها الارضین قال فادفعها الیهم فان النبی صلی‌الله علیه وسلم امرنا ان ندفعها الیهم و علیهم حسابهم» :

هنید غلام مغیرةبن شعبه‌که سرپرست اموال اودر طائف‌بود گفت‌که مغیرةبن‌شعبه بمن‌گفت : درخصوص‌زکاة موالی چه‌میکنی؟ هنیدگفت مقداری ازآن‌را به‌دولت میپردازم ومقداری ازآن راخودم تصدق‌میکنم . مغیره‌گفت ترا چه‌باین‌کار؟ گفت برای‌آنکه آنها که زکاة میگیرند ازآن برای خودجامه‌ها میخرند و زنان را بدانوسیله ازدواج میکنند و با آن زمینها واملاکی برای خود میخرند! مغیره‌گفت : زکاة را کلا ایشان بپردازبجهت اینکه پیغمبرخدا (ص) مارا امر فرموده‌است‌که زکاة را به ایشان بپردازیم و حساب آنها باخودشان است (یعنی بضررخود کارمیکنند) .

درحدیث دیگر ازابن‌عمر است‌که‌گفته‌است : «ادفعوها الیهم وان شربوا بها الخمر (یعنی الامراء) : زکاة را به‌ایشان یعنی امیران تسلیم‌کنید هرچند باآن خمربنوشند !» .

ونیز از سهیل‌بن ابی‌صالح ازپدرش روایت است‌که به سعدبن وقاص‌گفت: «انه قد ادرك مالی‌مال وانا احب ان اؤدی‌زکوته وانا لااجد لها موضعاً وهؤلاء یصنعون فیها ما قدرأیت ! فقال ادها الیهم : مال‌من را مالی‌دریافته است (زیاد شده است) ومن می‌خواهم که زکاة آن را بپردازم در حالی که محل مناسبی‌برای پرداخت آن نمی‌یابم و این گروه مأمورین دولت با زکاة آن می‌کنند که می‌بینی ؟ سعدوقاص گفت : بهرصورت آن را به ایشان بپرداز !

قضیهٔ زکاةگرفتن خلفا درآن زمان‌بقدری رسوا بوده‌است‌که قرطبی در تفسیر خود (الجامع لاحکام القرآن ص۱۱۲ جلدنهم) درتفسیر سورهٔ والتین‌می‌نویسد: ابن‌العربی‌گفته است از منتهای باریتعالی وبزرگداشت او درانجیراست‌که آنرا مورد قسم قرارداده وآن خود یك‌خوراك ذخیره شده‌است وبهمین‌جهت است‌که ما قائل به زکاة انجیر هستیم ! و اینکه بسیاری ازعلما از تصریح بوجوب زکاة در انجیرفرار کرده‌اند ازجهت تقیه از جور

←

والیان امت برای اینکه آنان اموال زکاتی را همچون تاوانی پنداشته برمیگیرند . لذا علماکراهت دارندکه برای آنها راه دیگر برای اخذ اموالی که درآن تصرفات ناپجا کنند بازنمایند لکن بجاست‌که انسان ازادای حق‌نعمت پروردگار خودبرآید وشافعی بهمین‌نظر می‌گفت : که در زیتون زکاة نیست و حال اینکه در حقیقت در زیتون هم زکاة واجب است !

پس می‌بینید که آراء واهواء ومصلحت اندیشی زودگذر وسیاستهای بی‌پدر و مادر با دین حضرت خیرالبشر چه‌کرده است ؟

احادیث‌اشیاء تسعه وآنچه موجب‌تقلیل باقرار اززکاة شده همین‌گونه سیاستهابوده وعکس العمل احادیث‌فوق ورروی مصلحت موقت بوده‌است !

علت و عذری که انحصاریون در مقابل این همه

آیات و روایات میتراشند و پاسخ از آن

علت وعذری که درخصوص اشیاء تسعه واختلاف وتضاد آن با اخباری که درموضوع زکاة درتمام اموال از طرف طرفداران انحصار زکاة در اشیاء تسعه تراشیده وارائه شده است آن‌است که پاره‌ای از علمای شیعه معتقدندکه : صدور اخباری کـه زکاة زاید بر اشیاء تسعه را واجب میداند از باب تقیه بوده است !

چنانکه مرحوم حاج آقا رضاهمدانی درمصباح‌الفقیه (جلد زکاة) ص۱۹ عباراتی‌داردکه خلاصهٔ مضمونش اینست :

این اخباری‌که ظاهرش با روایاتی که زکاة را در اشیاء تسعه محصور میکندمنافات دارد ازسید مرتضی نقل‌شده‌که آنرا حمل برتقیه‌کرده است !

ودرکتاب حدائق الناضرهٔ شیخ‌یوسف بحرانی هم همین علت را تأیید و تأکیدکرده است !

ودرتوجیه آن‌میگویندکه چون استقرارسلطنت سلاطین بنی‌امیه وبنی‌عباس براخذ زکاة بوده‌ناچارائمهٔ معصومین‌سلام‌الله‌علیهم میباید باآنان اظهارموافقت نمایند وبافقهای عامه‌که‌فتوی بهزکاة درجمیع اموال میداده‌اند مخالفت‌ننمایند زیرا امام‌نمیتوانست انکارآنان‌کند بلکه‌می‌بایست باآنان موافقت‌نماید !

ملا محسن فیض نیز درکتاب « المحجة البیضاء جلد اول ص۲۶۸ چاپ اسلامیه » نوشته‌است :

«والمستفاد من‌بعض‌الاخبارانهم علیهم‌السلام انما افتوا فیهابالزکوة تقیة»

وعلی هذا فالاستحباب غیرثابت» .

و صاحب حدائق در جلد ۱۲ ص۱۰۵ در مسئلهٔ فرار از زکاة طلا و نقره بوسیلهٔ گداختن وبااتخاذ زینت وغیرآن درمورد اخبارطرفین قائل بوجوب‌زکاة یا فرار بوسیلهٔ گداختن وزینت می‌نویسد : «ان اخبار الطرفین خرجت مخرج التقیة» درحالیکه خوداوقائل است‌که عامه‌را نیز دراین‌باره دوقول است (یعنی مجال تقیه نیست !)

ودر ص۱۰۸ نیز چنین عقیده‌ای ابراز داشته ودر ص۱۱۱ در مورد اینکه نصاب یك وسق یا دووسق‌است میگوید شیخ‌آن‌را حمل براستحباب‌کرده‌است وحال‌اینکه ظاهرآن است‌که‌حمل برتقیه است هرچند ازطرف عامه،دراین‌مورد صراحتی‌نیست (یعنی جای تقیه‌نیست !)

ودر ص۸۳ در خصوص زکاة بر شتران کاری روایتی را که از حضرت موسی‌بن جعفر(ع) آورده‌است‌که شتران کاری‌هم زکاة‌دارند گفته‌است که‌شیخ آن‌را گاهی‌مرسل دانسته وگاهی حمل براستحباب کرده ولی درنزد من اقرب حمل‌برتقیه است هرچندکه اصلا درمیان عامه‌قائلی به‌آن نیست !

عجیب‌است ازاینان که بقول خودشان درحالی‌که درعامه هیچ قائلی به آن‌نیست پس‌تقیه ازچه‌جهت وچه‌کس بوده‌است ؟!

امام موسی بن‌جعفر فرموده است که درشتران کارگرهم زکاة است اما چون باذوق آقایان موافق‌نبوده حمل‌برتقیه‌کرده‌اند ! درحالیکه مخالفین‌عکس این‌عقیده را داشته وفتوا داده‌اند !

ابن‌حزم اندلسی‌درکتاب المحلی جلدششم ص٤٦ مینویسد : «عن‌سعیدبن جبیر لیس علی ثور عامل ولاعلی حمل‌طینه صدقة وعن‌ابراهیم النخعی لیس فی عوامل‌البقره صدقة وعن‌عمربن‌عبدالعزیز لیس فی‌الابل والبقرالعوامل‌صدقة وعن الحسن‌البصری لیس فی‌البقرالعوامل والابل العوامل‌صدقة وعن‌موسی‌بن‌طلحة‌بن عبدالله لیس فی‌البقر العوامل‌صدقه» . ابن‌حزم بیش‌از۱۷ فتوا وقول ازاکابرأهل سنت آورده است‌که گاوکاری وشترکاری زکاة ندارند ! اما چون امام هفتم

شیعیان فرموده است که شترکاری زکاةدارد علمای‌شیعه میگویند این قول‌امام ازروی تقیه بوده‌است ! تقیه ازچه‌کس بوده‌است ! آیااین تقیه وارونه نیست و شما ازآن‌تعجب نمیکنید ؟! اگرباید تقیه‌گرفت آن قولی‌است که‌برموافقت‌عامه آمده‌است که شتر وگاوکاری زکاة ندارند نه‌این قول ؟!

بازصاحب حدائق درهمین جلد ۱۲ ص۱۵۰ درخصوص‌زکاة مال‌التجاره مینویسد : «لا یبعد حمل‌الروایات المتقدمة علی التقیة ! »

درحالیکه ابن‌حزم اندلسی در جلد۵ المحلی ص۲۳٤ به‌بعد استدلال‌میکند برواجب نبودن‌زکاةدرمال‌التجاره تاجائیکه درزمان عبدالله‌زبیر ازمال‌التجاره زکاة داده‌نمیشد . آنگاه‌داستان زیادبواب وزکاةگرفتن اورا از عبدالرحمن‌بن ناصح‌آورده است که زکاة مال‌التجاره رانداد .

ودر ص۱۱٤ جلد ششم مینویسد : «فقد ذکرنا قبل انه لا زکوة علیهم فی العروض لتجارة‌کانت اولغیر تجارة» !

ودر ص۲۰۹ مسئلهٔ ٦٤۱ مینویسد : «ولا زکوة فی‌شیء من الثمار ولا فی الزرع ولافی شیء من المعادن غیرما ذکرنا ولا فی‌الخیل ولافی العسل ولا فی عروض مال‌التجارة» .

اینها فتاوای علمای عامه‌است که میگویندد‌رهیچ یك ازمیوه‌ها وزراعتها وچیزی از معادن واسبها وعسلها وکالاهای تجارتی زکاة نیست ! علمای شیعه میگویند احادیثی‌که ازائمهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام باآن همه‌کثرت وصحت وارد شده‌که زکاة درتمام اشیاء فوق‌الذکراست ازباب تقیه بوده است ؟! بفرمائید تقیه از‌چه چیز وچه مقامی بوده است ؟!

امام‌عامه میگوید : درتجارت زکاةنیست !

اما امام‌شما همینکه ازوی سؤال میکنند درموثقهٔ یونس بن‌یعقوب‌که مرا برادران کوچکی است چه‌موقع براموال ایشان زکاة واجب میشود ؟ حضرت درجواب می‌فرماید : «اذا وجبت علیهم الصلوة وجبت علیهم الزکوة» .

وهنگامیکه سائل‌عرض میکند مادامی‌که نماز برایشان واجب نشده‌است

تکلیف‌چیست ؟ امام‌می‌فرماید : «اذاتجربه فزکه : همینکه بامال آنها تجارت شد زکاة آن را بپرداز» !

وهمچنین درخبر محمد بن‌فضیل از حضرت رضا که ازآنحضرت سؤال میکند دربارهٔ‌کودکان صغیری‌که مالی‌ازایشان دردست‌پدر یابرادر ایشان‌است آیا برمال ایشان زکاة واجب است ؟ حضرت میفرماید: «لایجب علی مالهم حتی یعمل به فاذا عمل به وجبت الزکوة : برمال ایشان زکاة نیست ، وقتیکه باآن‌کار کنند وهمینکه باآن‌کار کردند زکاة واجب میشود .

وبا صحیحهٔ عبدالرحمن بن‌حجاج که میگوید بحضرت صادق عرضکردم که زنی دیوانه وضع ازخویشاوندان من‌است آیا زکاة مال براو واجب‌است ؟ حضرت فرمود: «ان‌کان عمل به فعلیها الزکوة وان کان لم‌یعمل به فلا» .

ویا خبر موسی‌بن بکیرکه میگوید : ازحضرت‌موسی بن‌جعفرسؤال‌کردم ازوضع زنی‌که جن‌زده‌است واورا مالی‌است‌که دردست برادرش می‌باشد آیا برآن زکاةاست حضرت‌فرمود : «ان‌کان اخوها یتّجر به فعلیه زکوة» .

درکدام یك ازاین احادیث‌که اتفاقاً سؤال‌کنندگان آن‌همگی ازشیعیان و دوستان ائمه علیهم‌السلام بودند آثاری ازتقیه است ؟ وچرا تقیه باشد ؟ اگر تقیه‌ای لازم‌بود بایددرخلاف این‌اقوال‌باشد زیرا آنچه موافق عامه‌است خلاف این‌اقوال‌است . وبهرصورت اگرقائلی هم درمیان عامه بوده مخالف‌آن بیشتر بوده‌است پس‌ائمه ازچه‌کس تقیه میکردند؟ این تقیهٔ بی‌بام و دری‌که‌تا حدالحاد برده‌اند که با احکام خدا بازی‌کنند وآن را تحریف و وارونه نماینـد !

ما درخصوص زکاة حبوب وغلات نزدیك سی حدیث از کتب معتبره و احادیث صحیحه آوردیم که‌ائمهٔ‌اهل‌البیت‌علیهم‌السلام زکاةرا درتمام‌محصولات آنچه بکیل ووزن درآید واجب دانسته‌اند !

اماپاره‌ای ازعلمای شیعه‌گفته‌اندکه‌آن احادیث ازروی تقیه بوده‌است و زکاة فقط برغلات اربع واجب‌است لاغیر!

اما وقتی‌که مراجعه بکتب فقهی‌علمای‌عامه مینمائیم می‌بینیم این‌ادعا نیز

غلط وبی‌حقیقت است‌که ائمهٔ معصومین اخبارزائد برغلات اربع‌را ازروی‌تقیه گفته باشند زیراآنچه دراخبار وفقهاءاهل‌بیت مشمول‌زکاة شمرده‌شده‌اند دراخبار عامه مشمول زکاة نیست !

مثلا ابن ابی‌لیلی‌که ازفقهای معاصرحضرت صادق بوده وهمچنین ثوری وابن‌حی در چیزی از مزروعات جزگندم وجو و خرما وانگور زکاة را واجب نمیدانسته‌اند وبا این وضع برفرض‌اینکه درتغییر وتحریف احکام تقیه جایزباشد (وحال آنکه جایزنیست) دیگرامام ازچه‌چیز وچه‌کس تقیه میکرده است ؟!

آیا بزدل‌تر وترسوتر ویا العیاذبالله بیدین‌تر از ابن‌ابی‌لیلی وسفیان ثوری وابن‌حی وامثال‌آنها بوده است ؟! آنها فقط درگندم وجو وخرما وانگورزکاة را واجب میدانند و امام جعفر صادق درکنجد و ارزن و برنج و نخود و تمام حبوبات ! اگرتقیه جایزولازم‌بود لااقل میبایست درهمان حدی‌که‌فقهای معاصر اوفتوا دادند توقف‌مینمود دیگراین زیاده روی چرا ؟

احادیث عامه درغلات اربع :

درسنن بیهقی جلد۴ ص۱۲۵ : «عن ابی‌موسی ومعاذ ان رسول‌الله بعثهما الی‌الیمن فامرهما ان یعلما الناس امردینهم وقال : لاتأخذ الصدقة الا من هذه الاصناف‌الاربعة: الشعیر والحنطة والزبیب والتمر» .

درکتاب تحفةالاخوی درشرح سنن ترمذی جلد دوم ص۱۴ : « و ذهب الحسن البصری و الحسن بن صالح و الثوری و الشعبی وابنّ سیرین انه لا یجب الزکوة الا فی‌الشعیر والحنطة والزبیب والتمر فوجوب‌العشر عند هؤلاء منحصر فی هذه الاربعة و احتجوا بما روی الطبرانی و الحاکم و الدار قطنی عن ابی موسی الاشعری و معاذ ان النبی (ص) قال: لا تأخذ الصدقة الا من هذه الاصناف الاربعة » .

درکتاب المحلی ابن‌حزم جلد۵ ص۲۲۱ : «عن‌الحسن ومحمد بن سیرین انهما قالا : الصدقة فی‌تسعة اشیاء الذهب والورق والابل والبقروالغنم‌والحنطة والشعیر و التمر والزبیب» .

درکتاب سنن بیهقی ج۴ ص۱۲۹ : «و رواه عبدالله بن الولید العدنی عن سفیان وزاد فیه‌قال : بعث‌الحجاج موسی‌بن المغیرة علی‌الخضر والسواد فاراد ان یأخذ من‌الخضرالرطاب والبقول فقال موسی بن طلحة عندنا کتاب معاذ عن رسول‌الله (ص) امره ان یأخذ من الحنطة و الشعیر و التمر و الزبیب قال فکتب الحجاج بذلك فقال‌صدق» . درصورتیکه‌حجاج نتواند ازحبوبات وغلات‌دیگر غیر ازغلات اربع‌زکاة بگیرد،من‌نمیدانم پس ائمهٔ شیعه ازچه‌کسی‌تقیه‌کرده‌اند که آن همه ازجیب خود (العیاذ بالله) برزکاة افزوده‌اند ؟!

عجیب‌آن است‌که پاره‌ای ازعلمای شیعه خود اقرار و اعتراف کرده‌اند که‌عامه زکاةرا درغلات اربع منحصرکرده‌اند وبازهم اشیاء زایدبرغلات‌اربع را یا ازباب تقیه‌گرفته‌اند‌یا مستحب شمرده‌اند !

مثلا محقق‌حلی درالمعتبر بعد ازذکروجوب زکاة دراشیاء تسعه‌مینویسد : «وبه قال الحسن وابن سیرین والحسن بن‌صالح وابن حی و ابن‌ابی‌لیلی : حسن بصری ومحمدبن سیرین وحسن بن صالح وابن حی که ازفقهای ماقبل ومعاصر صادقَیْن نیزبه اشیاء تسعه‌قائل بودند» !

و از عبدالله بن عمر روایت کرده است که او گفته است : «انما سن رسول‌الله (ص) فی‌الحنطة والشعیر والتمر والزبیب» .

وباز گفته است : عامه روایت کرده‌اندکه پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه وآله فرموده است : «العشرفی الحنطة والشعیر والتمر والزبیب» .

ونیزازمعاذ بن‌جبل روایت کرده‌است‌که اوگفته‌است: «امررسول‌الله(ص) انلا نأخذ الصدقة الامن هذه الاربع الحنطة والشعیروالتمر والزبیب» .

پس چرا اشیاء زاید براینها از باب تقیه بوده است ؟! حالا باید دید تقیه موافقت بااین احادیث‌است یامخالفت باآن . اگرتقیه در تشریع وتبیین احکام خدا جایزباشد (که هرگزنیست) پس‌احادیثی‌که زکاة رامنحصر به اشیاء تسعه و درحبوبات منحصربغلات اربع میکند تقیه‌است ! نه‌در احادیثی‌که‌کنجد وذرت وعدس و سلت وبرنج ونخود وامثال‌آنها را مشمول زکاة میداند .

اساساً تقیه به‌این صورت که حلال خدا حرام و حرام خدا حلال و تغییر و تصرف وتبدیل وتحرف دراحکام شرع شود خودضلال واضلال است «فمن‌اظلم ممن افتری علی الله کذباً» .

اینکه امام یا هرکسی‌مال‌مردم‌را بفقرا دهد ویا مال‌فقیران‌رابه اغنیابخشد عقیدهٔ هیچ مسلمان پاك نیست زیرا اینگونه عقاید ازمفوضه و مشرکین‌است که ائمه‌را صاحب اختیار وتالی‌حضرت رب‌العالمین میدانند !

وچون دادن حکم وتشریع‌قانون دردین‌اسلام خاص پروردگارعلام است که «ان الحکم الا لله : آیهٔ ٤٠ یوسف» . «له الحکم: ٦٢ الانعام . » لذا حتی پیغمبر بزرگوار اسلام‌نیز حق‌وجرأت آن ندارد که کوچکترین تصرف دراحکام الهی‌نمایدچنانکه درآیهٔ شریفه‌میفرماید : «ولو تقول علینا بعض‌الاقاویل‌لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه‌الوتین : اگرمحمد پاره‌ای از اقاویل را (گفتار وحی یا احکام‌را) بر مابندد هرآینه بادست قدرت اورا مأخوذ میداریم آنگاه رگ دل اورا پاره‌میکنیم !» ودرقرآن خدا به‌او تلقین می‌فرماید : «قل ما یکون لی ان ابدّ له من تلقاء نفسی» .

جائی که پیغمبربزرگوار ورسول‌مختار (ص) حق‌نداشته‌باشد اندك‌تصرفی دربیان حقایق واحکام‌الهی‌نماید دیگران‌را چه‌حق‌است که گاهی‌چیزی‌راواجب وگاهی حرام وگاهی زکاة که حقوق‌عموم مردم است انحصار به اشیاء خاصی مانند اشیاء تسعه‌داده وگاهی آن‌را به‌تمام اموال تعمیم‌دهند؟! نه‌خیر هرگزچنین چیزی نبوده و اگر تقیه‌ای هست درانجام امری است که درآن خون بی‌گناهی حفظ شود یا اموری که چندان اهمیتی ندارد . چنانکه نماز را پشت سر امام عامه بجماعت‌گذارند که موجب وحدت وتقویت مسلمین‌است یا روزه‌ای‌ازماه رمضان‌بجهت اختلاف دررؤیت ماه خورده‌شود تاباعث تشتت ونفاق‌نگردد یا وضوئی ازسرانگشتان تامرفق شسته‌شود برای‌آنکه منظورشارع جز شستن‌دست ازمرفق تا سرانگشتان‌نیست بهرصورت وکیفیت که‌باشد وبقیهٔ تقیه تهمت‌برامام وضربت براسلام است .

مرحوم شیخ طوسی درکتاب تلخیص الشافی ص٤٠٠ چاپ ایران چیزی فرموده است که مضمونش اینست :

اگربما گفته شودکه مگرشما نمیگوئیدکه قول امام دراحکام‌دین حجت است وگاهی درنزد شما کاربجائی میرسدکه حق شناخته‌نمیشود جز از جانب امام وبگفتهٔ او : چنین‌گفته‌ای موجب مساوی‌بودن امام با پیغمبراست درحالی که شما قائلید که برپیغمبر تقیه جایز نیست ولی‌برامام جایز است پس در جائی که تقیه برامام جایزباشد وحق‌هم جزبوسیلهٔ او شناخته نشود دراینصورت‌احکام دین ضایع می‌شود !

ما درجواب آنها میگوئیم هرگاه‌کار دربارهٔ امام بآنجائی برسدکه‌شما تصورکرده‌اید وحجت‌فقط درقول اوتعیین ومعلوم‌شود دراینصورت تقیه‌برامام جایز نیست چنانکه برپیغمبر جایز نیست .

حال شما مطلب فوق‌را با این قاعده تطبیق‌کنید تا معلوم شود آیا مسئلهٔ اشیاء تسعه وزاید برآن‌را چه‌کسی باید تعیین‌کند؟

شهید اول درکتاب الذکری از صدوق و پدرش از معصوم روایت کرده است که فرمود : «ثلاثة لا اتقی‌فیهن احداً شرب المسکر ، والمسح علی‌الخفین ومتعة الحج» . ودرکتاب‌کافی وتهذیب‌به‌سندصحیح از زراره روایت‌شده‌است که به‌امام عرض‌کردم : «فی مسح‌الخفین تقیةٌ فقال ثلاث لااتقی فیهن ...» .

حال آیا مسئلهٔ زکاة ازمسح خفین کم‌ارزش‌تر بوده‌که امام تقیه درآن‌را جایزمیدانسته‌است ؟ وبرخلاف «ما انزل‌الله» حکم‌فرموده است ؟ اساساً مسائل واحکامی راکه شیعه با عامه مخالف‌بوده درهمان زمان ائمه آن‌احکام‌معروف ومشهور بوده‌اند وهمه میدانستندکه آن مطالب مربوط و مخصوص شیعه است مانند مسئلهٔ عینیت صفات باریتعالی باذات او ، و مسئلهٔ جبر وتفویض که شیعه قائل به «لاجبر ولاتفویض» بوده است وموضوع حسن وقبح عقلی و مسئلهٔ متعهٔ نساء وحج وکیفیت وضو وعدم تحقق طلاق ثلاثه به اینکه طلاق دهنده بگوید : «هی طالق ثلاثاً» ومسئلهٔ عول وتعصب در ارث ووجوب طواف نساء در حج ،

و گفتن «حی علی خیرالعمل» دراذان وحرام دانستن جملهٔ «الصلوة خیرمن النوم» در اذان صبح و بدعت شمردن جماعت در نافله و حرمت قیاس و استحسان و امثال آن .

پس اگر تقیه‌جایزبود لازم‌میآمدکه دراین احکام‌که پاره‌ای ازآنها خیلی کوچکتر اززکاة درتمام اموال‌است تقیه‌مینمودند وچون ازاین قبیل مسائل تقیه نکرده‌اند وحق‌را گفته‌اند چگونه روا است‌که این‌قبیل مسئله‌راکه‌پای جان‌ومال مردم درمیان‌است‌ازباب تقیه نگویند درحالیکه‌درمسائل فوق‌کم وبیش‌موافقانی درمیان عامه داشته‌اند درمسئلهٔ زکاة درتمام اموال و تجارت هیچ موافقی در عامه ندارند و چنانکه گفته‌شد در اشیاء تسعه موافقینی زیاد داشته‌اند و معلوم نیست اخذ به اشیاء تسعه و انحصار آنرا دشمنان یا دوستان به آنان نسبت داده باشند !

آیا این همه مسائل و بلیاتی که از جانب دشمنان متوجه ذات مقدسهٔ معصومین علیهم‌السلام بوده‌بس‌نبود‌که باید ازناحیهٔ کسانیکه ادعای‌دوستی‌آنان را مینمایند این‌قبیل مسائل ناروا به‌آنان نسبت داده شده‌که وجود مقدسشان‌را العیاذبالله محرفین آیات ومغیرین احکام الهی‌معرفی کنند ؟ آیاآنان نمیدانستند که با تغییر احکام الهی چه گناه بزرگی را مرتکب میشوند‌که دیگر اصلاح‌آن ممکن‌نیست . آیا بعداز آنان پیغمبردیگری می‌آمدکه هرچه باطل و ناحق‌گفته شده اصلاح نماید چنانکه این‌گمراهیهارا که به‌وجود آورده‌اند حقیقتاً پیغمبری دیگرباید تا این ضلالتها را از میان بردارد .

اگر درپاره‌ای احادیث آمده است‌که ما دربین شماخلاف می‌افکنیم تا گردن شما را نگیرند معلوم‌نیست این‌سخن درست‌باشد بلکه مقصود آنست که درمعاشرت تخالف داشته باشید تا شناخته نشوید ودشمن به‌عدد واتحادشما پی نبرد تا از ترس انقلاب شما را دنبال کنند وهرگز معقول نیست‌که تغییر احکام خدا و تحریف «ما انزل الله» که خود ضلالتی فوق کل ضلال است مرتکب شوند تا امری برخلاف‌آنچه برای‌آن مأمور ومنصوبند انجام دهند . «نعوذ بالله

من مضلات الفتن» .

ازپاره‌ای ازاحادیث موجوده‌که درکتب‌است‌که درآن از رسول خدا و ائمه علیهم‌السلام وارد شده‌که فرموده‌اند : «نحن اوقعنا الخلاف بینکم . » در ذیل‌این‌احادیث خود بیان می‌کنندکه مقصوداز این‌خلاف واختلاف چیست‌زیرا درهمین روایتی‌که از رسول‌خدا واردشده است : «نحن أوقعنا الخلاف بینکم فراعیکم الذی استرعاء علیه امرغنمه اعلم‌بمصالح غنمه ان‌شاء فرق بینهمالتسلم و أن شاء جمع بینهما لتسلم» . و در احادیثی که از ائمهٔ معصومین در این باره وارد شده می‌فرماید : «نحن نلقی الخلاف بینکم کی لا یؤخذ برقابکم » معلوم میدارد رسول خدا یا ائمهٔ هدی اشخاص اصحاب را به یکدیگر نمیشناساندند تاعده و عُدهٔ آنها معلوم نشود و جانشان ازدشمن محفوظ بماند .

اخذ قول به اشیاء تسعه از متأخرین است !

چنانكه سابقاً نیزسمت‌تحریر یافت علما وفقهای اقدم شیعه مانند مرحوم كلینی وعلی‌بن‌بابویه وصدوق وابن‌جنید[1] وبرقی وابن عقیل[2] وحتی‌قبل ازایشان درزمان ائمهٔ معصومین علیهم السلام مانند یونس بن عبدالرحمن ودیگران قائل بوجوب‌زكاة درعموم حبوب وغلات ومال‌التجاره وجمیع آنچه به‌كیل و وزن درآید بودند . وبطوركلی علمای‌بلاد شیعه‌نشین‌چون‌كوفه وقم‌قائل‌بوجوب‌زكاة درجمیع اموال بودند .

لكن شیعیانی‌كه دربغداد بودند مخصوصاً علمای‌ایشان درزمان آل بویه مانند مرحوم شیخ مفید و سید مرتضی وشیخ طوسی رحمةالله علیهم درخصوص زكاة بادانشمندان‌اقدم شیعه اختلاف‌پیدا كردند وبه‌اخباری‌كه یا درزمان‌علمای قدیم شیعه اصلا وجود نداشته یا قابل اعتنا و اعتماد آنان نبوده متوسل‌گشته و

---

۱ ـ محمدبن احمد بن‌الجنید ابوعلی‌الكاتب الاسكانی ازعلمای بزرگ اقدم شیعه در زمان معزالدولهٔ دیلمی ومقارن غیبت‌صغری بوده وی صاحب‌تألیفات بسیاری است‌كه از حیث كثرت قابل شمارنیست ، یكی‌ازآنهاكتاب (النصرة لاحكام العترة) در دوهزاروسیصد ورق تألیف شده ودیگری‌كتاب (تهذیب الشیعة لاحكام‌الشریعة) كه دربیست مجلدبزرگ‌است واز آن جمله‌كتاب (زكوة العروض) كه در اثبات وجوب‌زكاة درمال‌التجاره است .

۲ ـ دركتاب مدارك الاحكام درخصوص زكاة درغیر غلات اربع ازكتاب (المعتبر محقق حلی) چنین نقل میكند :

«فقال فی‌المعتبرانه (ای الزكوة فی‌الاشیاء التسعة) مذهب‌الاصحاب عدا ابن‌الجنید و نقل عن ابن عقیل انه‌قال : تؤخذ الزكوة فی‌ارض العشر من‌كل ما دخل فی القفیز من حنطة وشعیر وسمسم وارز ودخن وذرة وعدس وسلت و سایر الحبوب» .

آنهارا دركتب احادیث خود مانند تهذیب واستبصار جمع‌آوری‌كردند، ونظر باینكه با اخباری‌كه علمای‌اقدم شیعه دروجوب زكاة درتمام اموال‌بدان معتقد ومتمسك‌بودند قهراً مخالف‌بود لذا درصدد علاج وتدبیر برآمده یاآنها راحمل برتقیهٔ‌كذائی‌كردند ! چنانكه مرحوم سیدمرتضی دركتاب‌الانتصار ص٤٤ چاپ تهران ۱۳۱۵ عبارتی می‌نویسدكه مضمون آن اینست :

«اخباری راكه ابن‌جنید بآن‌متمسك است (یعنی همان اخباری‌كه دلالت بر زكاة در جمیع اموال دارد) معارض‌است به اظهر واكثر واقوی ازروایات معروفه و مشهوره (درصورتیكه چنانكه باسناد و مضامین و تعداد آنها رسیدیم چنین نبود) ممكن‌است حمل برتقیه » .

اما چون‌شیخ‌طوسی دقت‌كرده‌است‌ودیده‌است‌كه اخبار باآن همه‌كثرت وقوت را نمیتوان حمل‌برتقیه‌كرد ! ناچارآنرا حمل براستحباب نموده‌است ، چنانكه درتهذیب جلد ٤ ص ٤ چاپ‌نجف بعدازآنكه حدیث ابومریم را آورده است‌كه آن‌حدیث باین‌عبارت : «...عن ابی‌مریم عن ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام قال سألته‌عن‌الحرث‌مایزكی منه فقال‌علیه‌السلام البر والشعیر والذرة والارزوالسلت والعدس‌كل هذا مما یزكی وقال علیه‌السلام كل ماكیل بالصاع فبلغ الاوساق فعلیه الزكوة » .

چون مضمون‌حدیث زكاة را درآنچه به‌كیل وپیمانه درآید وبحد نصاب غلات رسد واجب‌میشمارد وچندین‌حدیث قبل‌وبعدازآن نیزناچاربچاره‌پردازی پرداخته ودرذیل آن عبارتی‌مینویسدكه فارسی‌آن این‌است :

«آنچه جاری مجرای اینگونه اخبار است‌كه متضمن وجوب زكاة است محمول برندب واستحباب است . این‌حرفها را برای‌آن میگوئیم تا تناقض در اخبار نباشد ! و ما چون قبلا یادآورشدیم‌كه رسول خدا (ص) ازماسوای‌آنها (اشیاء تسعه) عفوفرمود اگراین اشیاء ازاموالی بوده‌باشدكه‌زكاة برآنهاواجب باشد درآن‌صورت معفوعنها نخواهدبود ! وازآنچه بیان‌كردیم وتوضیح دادیم روشن می‌شودكه ائمه علیهم‌السلام نفرموده‌اندكه زكاة دراین اشیاء بنحو فرض

وایجاب واجب است» .

ودر کتاب (الاستبصار) جلد دوم ص۴ چاپ نجف در عذر از این معنی چنین گفته است :

«آنچه جاری مجرای اینگونه اخبار است که متضمن وجوب زکاة درهر چیزی است که به کیل درآید یا وزن شود . پس وجه آن اینست که آن‌را حمل کنیم برنوعی از استحباب وندب بدون آنکه آنرا فرض‌دانسته وواجب شماریم تا تناقض دراخباررخ ندهد زیرا ما دربسیاری ازاخبارکه درپیش آوردیم آن بودکه رسول‌خدا (ص) ازماسوای (اشیاء نه‌گانه) عفوفرمود واگردر این‌اشیاء زکاة واجب باشد دیگر معفوعنهائی باقی نمماند و به آنطور هم که یونس بن عبدالرحمن رفته است که گفته است : براین اشیاء نه گانه در اول اسلام زکاة واجب بوده، آنگاه پس‌از آن‌زکاة درغیر آنها ازاجناس دیگر واجب شده است درست‌نیست زیرا اگر امرچنین بودحضرت صادق‌علیه‌السلام نمیفرمود : رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله از ماسوای آنها عفو فرمود ! برای اینکه هرگاه در غیر اشیاء تسعه بعدازجمع‌آوری‌اشیاء تسعه‌زکاة واجب‌باشد دیگرچیزی‌باقی‌نمیماند که معفوعنه باشد ! پس‌این قول واضح البطلان است» .

بعدازاین توضیح آنگاه احادیث‌علی‌بن فضال (آن‌راوی خیلی خوشنام!) را آورده است[1] .

و همین احادیث ابن فضال‌است که شیخ را بزحمت چاره‌جوئی انداخته ویا خود مستمسکی برای اخذ آن فتوا شده است !

---

۱ ـ شیخ درکتاب عدةالاصول گفته‌است : هرگاه راوی ازشیعه‌باشد مثل فطحیه و واقفیه وناووسیه وغیر ایشان‌باید نظرکرد درآن‌چه روایت‌میکند اگردرآن روایت قرینه‌ای بودکه آنرا تقویت‌میکند باخبر دیگری بود ازجهت موثوق‌بودن ایشان عمل بدان واجب است واگر درمقابل آن خبری بود که مخالف آن بود از طرقی‌که بتوان وثوق یافت طرح آن اوجب‌است؛ یعنی‌آن روایتی‌که‌این‌طوائف‌بدان اختصاص دادند وباید عمل‌کرد بدانچه ثقه روایت‌میکند واگرآنچه را که‌اینان روایت میکنند مخالفی نداشت واز طائفهٔ شیعه‌کسی نیست‌که عمل‌بخلاف آن‌کند عمل‌کردن بدان نیز واجب‌است .

حالا فرض‌کنیم این‌یکنفر(ابن‌فضال) ضال مضل‌نبود واین‌احادیث‌عجیب وغریب راکه ازآن مذهب مرجئه و فطحیه استشمام میشود نیاورده بود در آن صورت شیخ‌چه می‌کرد ؟! زیرا درآن موقع در برابر شیخ جز حدیث یونس بن عبدالرحمن نبودکه آن‌را هم بدبختانه یاخوشبختانه همان ابن فضال نقل کرده وخود یونس زیرآب‌آن‌را زده واز بیخ ریشه‌کن نموده است . شیخ برای‌اینکه احادیث‌ابن فضال‌را بەفتوای خود منطبق وتثبیت‌کند حتی یونس بن‌عبدالرحمن راکه ازاصحاب کبارائمهٔ اطهار بوده‌است تخطئه نموده‌است . آری‌یونس‌که سعادت مصاحبت چند امام‌را درك نموده وهنگامیکه حضرت رضا (ع) کتاب اورا دیده است پسندیده ودرحق او دعاکرده است‌که : «اعطاه الله بکل حرف نوراً» . وهرکه بدانحضرت رجوع‌کرده ومعالم دین‌خود را خواسته است اگر دسترسی به‌یونس داشته فرموده‌است : «خذ معالم‌دینك من‌یونس‌بن عبدالرحمن» واز فضل‌بن شاذان روایت شده‌که میگفت : «مانشأ فی‌الاسلام رجل من سائر الناس‌کان افقه من‌سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه ولا نشأ بعده رجل افقه من یونس ابن‌عبدالرحمن رحمه‌الله» . تتمةالمنتهی ص۱۲۶ . حالامقبول شیخ نیست!

آنگاه مگر یونس چه‌گفته است‌که قول او واضح‌البطلان است ! اوگفته است : دراول‌اسلام زکاة برنه چیز بوده ، سپس رسولخدا آنرا تعمیم داده وبر اجناس دیگر هم‌زکاة واجب‌شده است‌چنانکه‌نماز دورکعت بوده وبعدرکعاتی بدان اضافه شده است .

سخن بدین‌درستی‌که عقل ووجدان و تاریخ و سیرهٔ رسول‌الله بدان گواه است وبا قبول‌آن هیچگونه تناقضی دراخبار باقی‌نمی‌ماند وشیخ وامثال اورا ازاین چاره‌جوئی راحت‌میکند وازآفتاب به‌آتش‌پناه نمی‌برد چه‌ضرر و اشکال داشته‌که شیخ‌آن‌را نپذیرفته‌است ؟! اوگفته است که‌چون‌حضرت صادق‌فرموده است‌که رسول خدا از اشیاء نه‌گانه زکاة گرفت واز ماسوای آنها عفو فرمود پس‌قول یونس واضح‌البطلان است . مگر یونس خود قول حضرت صادق (ع) را نشنیده است ؟! اوخود راوی‌این حدیث است ! مگر حضرت صادق فرموده

است که رسول‌خدا تاآخرعمر دیگرچیزی ازمردم بنام زکاة نگرفت مگر همان اشیاء تسعه وفقط درآن اشیاء محدود و محصورکرد؟! گفتهٔ حضرت صادق با گفتهٔ یونس تناقض نداردکه قابل تخطئه باشد !

چنانکه گفتیم مرحوم شیخ در این گیرو دار از آفتاب پناه به آتش برده است ودرمقابل قول یونس بن‌عبدالرحمن که گفته است : عفو رسول‌الله (ص) ازماسوای اشیاء نه‌گانه درابتدای امرزکاة بوده وبعدکه مطلب‌قوت گرفته‌است زکاة را تعمیم بسایر اشیاء داده . وهمان کلمهٔ عفو خود میرساند که از چیزی که کسی‌بدهکاراست صرفنظرشده ، نه‌اینکه اصلاچیزی طلبکارنیست؛ دچارتردید وتحیرگشته وسرانجام بسلیقهٔ خود متوسل‌به استحباب گشته‌است !

انسان مات و حیران میشود که چرا این همه احادیث و اخباری که از ائمهٔ اطهار دراین باب‌صادر شده ازطرف خودشان حتی کوچکترین اشاره‌ای به‌ندب‌واستحباب نرفته‌است؟! مگرآنهاعاجزبودندکه خودشان‌واجب‌ومستحب درست کنندکه شیخ‌طوسی بعد ازچهارصد سال دیگربیاید ودرامری مانند زکاة واجبات ومستحبات قائل شود ؟!

مگرآنانکه‌بقول‌خودشان قومی فصحاء وبلغاء بودند نمیتوانستند یك‌کلمه دراین‌خصوص بفرمایندکه شیخ وامثال اورا دچارزحمت وچاره‌جوئی نکنند ؟ مگراخباری‌که چندنفر ضال ومضل وغالی ومشرك و مجهول آورده‌اند چه قدر ارزش‌داردکه بایدکتاب خدا وسنت رسول‌الله راکنارگذاشت وبه‌آنها متوسل ومتشبث شد ؟! درحالی‌که اقلا دوبرابرآنها احادیث‌معتبر وصحیح وجود دارد که خلاف‌آنهاست وبقول شیخ تناقض دارد !

ما ازشیخ وکسانی‌که به اینگونه اخبار متمسك‌می‌شوند میپرسیم پس این علم درایه و رجال که شما (مخصوصاً شیخ) عمری زیاد درتعلیم و تصنیف آن صرف‌کرده‌اید درکجا بدردشما می‌خوردکه درمقابل یك‌یا چندنفر راوی‌ضال ومضل بدنام واحادیث آنها آنقدر خودرا میبازید ؟! برای‌شیعه چه ضرر دارد اگرازتمام اخباری‌که ازاین ضُلال روایت شده صرفنظرکنند ؟!

مگر این‌بدبختان‌گمراه چه تحفه‌ای آورده‌اندکه نمیتوان‌دست ازدم‌آنها بازداشت؟ آن هم‌در مقابل قرآن وسنت متواتره ؟

عجیب است که‌علمای اصول‌که خودشیخ طوسی درصدر آنان است در مرجحات وتعارضی‌که بین دوخبرواحداست یعنی هر دوطرف تعارض در خبر واحدباشد (درصورتیکه خبر ازدوطرف واحدباشد خبرواحد خبری‌است که‌عدهٔ رواةآن‌یك‌یا دوسه‌نفرباشد نه‌خبرمتواتر هرچندمتواترالمعنی‌باشدچنانکه‌احادیث زکاة برتمام اموال‌چنین است) دراینصورت رجحان باآن‌طرفی خواهد بودکه مقرون‌بجهات مرجحه باشد . درتعارض بین‌دوخبر واحد ترجیح یکی بردیگری به‌سه اعتبار ممکن‌است :

۱ ـ باعتبارسند : الف ـ یعنی‌ازکثرت رواة راویان آن بیشتر از دیگری باشد وپیداست‌که احادیث زکاة برتمام‌اموال که‌بالغ برصد حدیث وبیشتراست بیش ازاحادیث هفتگانهٔ اشیاء تسعه است .

ب ـ نیز ازحیث‌علو سندبدیهی‌است روایاتی‌که دربارهٔ زکاة برتمام‌اشیاء است، راویانش خیلی‌نزدیکترند بمعصوم از احادیثی‌که زکاةرا منحصر براشیاء تسعه نموده‌است .

ج ـ صفات‌کمالیه راوی وفصاحت‌راوی وتأکید در دلالت‌که با مطالعهٔ آن احادیث این خصوصیات در احادیثی است که زکاة را بر تمام اموال واجب میداند .

البته این‌مرجحات باصرفنظرآنها ازمطابقت با قرآن‌است‌که آن مرجع ازهرحیث مستغنی ازاین‌شرایط است‌که خوشبختانه واجد آن است .

ونیز باعتبارمؤیدات خارجیه :

۱ـ هرگاه یکی‌ازدوخبر بوسیلهٔ دلیل‌دیگری ازقبل تطابق‌آن‌باظاهر‌کتاب ومؤیدات این‌اخبار مخصوصاً باکتاب‌خدا درغایت ظهور است .

۲ ـ هرگاه معلوم شودکه یکی از دو خبر درزمان قدیم بین فقهای سلف معمول‌به ودیگری مهجوربوده است زیرا مسلم‌است‌که قدمای فقهای‌شیعه‌که‌در

دوره‌های‌قریب به‌عهد ائمه‌علیهم‌السلام زیست‌میکرده‌اند به‌رموز اخبار و قوت وضعف آنها واقف‌تر ازمتأخرین بوده‌اند وعمل آنان دراین مورد حجت‌است . و ما درمطاوی این کتاب ثابت کردیم که قدمای فقهای‌شیعه چون‌محمدبن‌مسلم وزراره ویونس بن‌عبدالرحمن وهمچنین کلینی وابن‌جنید وابن عقیل‌وابناء بابویه قائل به زکاة درتمام اموال یا لااقل در بیش از اشیاء تسعه بوده‌اند . پس قول وفتوای‌آنان برمتأخرین حجت‌است.

خنده‌آورتر و شگفت‌انگیزتر قول آنانی است که گفته‌اند : مضمون این احادیث حمل برتقیه‌است !

با اینکه ماتقیه‌ای راکه درحکم‌خداتصرف وتغییروتبدیل‌دهد قبول‌نداریم وهرکس مرتکب چنین عملی شود نه تنها واجب‌الاطاعه نیست بلکه خود ضال مضل است . معهذا به تعبیر و سلیقهٔ همان کسانیکه تقیه را تا این حد وسعت میدهند که در هنگام ترس و غیر آن هرعملی که بخواهند تحت این نام انجام دهند ! بازهم نمیتوان این‌احادیث‌را که زکاةرا درغیر اشیاء تسعه واجب‌میداند عمل برتقیه نمود !

ما درصفحات گذشته اثبات کردیم که اکثر فقهای عامهٔ معاصر ائمه‌ای‌که این احادیث از آنان صادرشده قائل به انحصار در اشیاء تسعه و در حبوبات به غلات اربع بودند. برای تحقیق این‌مدعی به‌صحاح سته وسنن بیهقی والمحلی ابن‌حزم وغیره مراجعه فرمائید .

اصلا قول به اشیاء تسعه از فتاوای عامه است چنانکه به چندین سند ابن‌حزم در (المحلی) آورده است که برای تفصیل به جلد پنجم وششم المحلی باید رجوع نمود .

در ص۲۲۱ جلد پنجم دربارهٔ انحصارزکاة به اشیاء تسعه‌مینویسد:

«... عن‌الحسن ومحمد بن‌سیرین‌انهما قالاالصدقة فی تسعةاشیاء: الذهب والورق والابل والبقر والغنم و الحنطة و الشعیر والتمر والزبیب . قال ابوعبید وهوقول ابن‌ابی‌لیلی وسفیان الثوری» .

حسن بصری ومحمدبن سیرین وابن ابی‌لیلی وسفیان ثوری مقدم ومعاصر حضرت‌باقر وصادق بودند ودرزمان خود درعامه مشهورتربودند . آیاباوجود فتوای‌آنها باآن قدرت‌وشهرت‌آنها بازهم‌ائمهٔ‌اثنی‌عشر تقیه‌کرده وآن‌احادیث زاید بر اشیاء تسعه را برای موافقت با فقهای عامه آورده‌اند ؟! اگر تقیه در موافقت با عامه است پس انحصار در اشیاء تسعه با عامه موافق است نه آن احادیث[1].

خدایا عقلی‌روشن ودلی‌دانا عطافرماکه با این‌همه‌حجتهای واضح گمراه نشویم . « انك تهدی من‌تشاء وتضل من تشاء » .

چه خوب بود مرحوم سید مرتضی که اخبار زاید براشیاء تسعه را ازباب تقیه‌میداند ومرحوم‌شیخ‌طوسی که میخواهد بوسیلهٔ جعل واجب ومستحب تناقض را ازاخبار بردارد ومقلدین این دوبزرگوار درقضیهٔ اختلاف در اخبار بدستور صریح‌خود ائمهٔ معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین رجوع‌می‌نمودند وبدان وسیله رفع‌شبههٔ تقیه وتناقض دراخبار رامیکردند چنانکه در مقبولهٔ عمربن حنظله‌وغیر آن تصریح است :

۱ ـ درکتاب کافی ومن‌لایحضره الفقیه ازعمربن حنظله منقول‌است که‌به امام علیه‌السلام عرضکردم: «فان‌کان الخبران‌عنکم مشهورین قدرواهماالثقات عنکم ؟ قال : ینظرفیما وافق‌حکمه حکم الکتاب والسنة وخالف العامة فیؤخذ به ویترك ماخالف‌حکمه حکم‌الکتاب والسنة و وافق‌العامة : اگردوخبرمشهور

---

۱ ـ علامهٔ بزرگ مجلسی اول در لوامع صاحبقرانی شرح فارسی بر من لایحضره الفقیه ج۱ ص۱٦٥ مطالبی آورده است‌که می‌توان وضع احادیث وصحت و سقم آنها را تا حدی بدست آورد .

او مینویسد : بواسطهٔ غلبهٔ سلاطین جور وسوختن کتب ایشان (شیعیان) در آب ریختن‌آنها بسیاری ازآنها ازدست‌رفت وکتبی‌که درمیان ایشان‌ماند اکثراخبارآنها از حد تواترساقط شد ومذاهب‌عامه نیزبسیار شد واین‌نیز در دست نیست‌که بدانند کدام خبر از روی تقیه است وکدام موافق حق ودیگر اموری‌که ذکرآن لایق نیست اختلاف درمیان شیعه بهم رسید و هریك بموجب بافت خود ازقرآن و حدیث عمل‌کردند ومقلدان متابعت ایشان نمودند .

از شما (ائمه علیهم‌السلام) بوده باشد که هر دوی آنها ثقات (نه مانند علی بن فضال واحمدبن هلال ومحمد بن سنان) از شما روایت کرده‌اند در آنصورت تکلیف چیست؟ حضرت فرمود : «باید دیدآن‌خبری راکه‌حکم‌آن‌موافق حکم کتاب وسنت ومخالف با عامه‌است‌آن‌راگرفت وهرخبری‌که حکم‌آن‌مخالف حکم‌کتاب وسنت وموافق باعامه است آن‌را ترک‌کرد» .

۲ - درکتاب‌احتجاج طبرسی ازحسن بن‌الجهم ازحضرت‌رضاعلیه‌السلام روایت‌می‌کند ومیگوید : بحضرت عرضکردم : «تجیئنا الاحادیث عنکم‌مختلفة قال ماجائك عنا فقسه علی‌کتاب‌الله عزوجل و احادیثنا فان کان یشبههما فهو منا و ان‌لم یکن یشبههما فلیس منا : احادیثی ازشما برما می‌آیدکه با یکدیگر اختلاف دارند (درآنصورت تکلیف ما چیست ؟) حضرت فرمود : هرچه‌ازما بسوی توآمدآن را برکتاب خدا واحادیث دیگرما قیاس‌کن پس اگر باکتاب خدا واحادیث‌دیگر مامشابهت داشت‌آن‌حدیث هم ازماست واگرباکتاب‌خدا واحادیث‌ما مشابهت ندارد آن‌حدیث ازما نیست»

۳ - در عیون اخبار الرضا ص۱۹۱ چاپ ۱۳۱۸ : «عن احمد بن الحسن المیثمی‌انه سئل‌الرضا علیه‌السلام یوماً وقد اجتمع عنده‌قوم من‌اصحابه وقدکانوا یتنازعون‌فی‌الحدیثین‌المختلفین عن‌رسول‌الله فی‌الشیء الواحد فقال علیه‌السلام: ما وردعلیکم من‌خبرین‌مختلفین فاعرضوهما علی‌کتاب‌الله فماکان فی‌کتاب‌الله موجوداً حلالا وحراماً فابتغوا ما وافق الکتاب: احمد بن حسن میثمی گفت : روزی درحالیکه جمع‌زیادی ازاصحاب حضرت‌رضا درنزدآن جناب بودند و دربارهٔ دو حدیث مختلف‌که ازرسول خدا دریك موضوع واحد وارد شده بود نزاع میکردند ازآن حضرت پرسیدم امام‌علیه‌السلام فرمود: هرچه برشما ازدو خبرمختلف وارد می‌شود آن دوخبر را برکتاب‌خدا عرضه‌کنید بآنچه درکتاب خدا ازحلال وحرام موجود است آن را فراگیرید که باکتاب موافق است» .

۴ - قطب‌راوندی در رساله‌ای‌که دربیان احوال احادیث نوشته است از صدوق علیه‌الرحمه روایت‌کرده است : «عن عبدالرحمن بن ابی عبدالله قال :

قال الصادق علیه‌السلام : اذا ورد علیکم حدیثان مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فذروه : حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : هرگاه دوحدیث‌مختلف برشما واردشدآن‌دوحدیث را برکتاب خدا عرضه‌کنید آنچه موافق‌کتاب خدا بود آنرا اخذ کنید و آنچه مخالف‌کتاب خدا بود آن‌را واگذار نمائید» .

۵ - درکتاب شریف‌کافی : باب‌الاخذ بالسنة وشواهد الکتاب من‌کتاب فضل‌العلم : «عن‌ابن ابی‌یعفور: قال: سألت اباعبدالله علیه‌السلام عن اختلاف الحدیث یرویه من نثق‌به ومن‌لا نثق‌به ؟ قال : اذا ورد علیکم حدیث فوجدتم له شاهداً من‌کتاب الله اومن قول رسول الله صلی‌الله‌علیه و آله والا فالذی جائکم اولی‌به : ابن‌ابی یعفورمیگوید : از حضرت امام جعفرصادق علیه‌السلام سؤال کردم ازاختلاف‌درحدیث که‌آن‌راکسی‌روایت‌میکندکه ما به‌او وثوق واطمینان داریم‌وکسی‌هم‌روایت‌میکندکه‌ما به‌او وثوق واطمینان‌نداریم ؟ حضرت‌فرمود: هرگاه برشما حدیثی واردبشوداگرشاهدی ازبرای آن درکتاب‌خدا یافرمایش رسول خدا یافتید (فراگیرید) اگر نه آن‌کس‌که آن را آورده است خود به‌آن سزاوار است» !

پس دستور ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام در این مورد آن است که چنین احادیث‌واخباری‌راکه‌ازحیث‌اختلاف یکی‌شبههٔ تقیه‌می‌آورد ودیگری برای‌رفع تناقض واجب و مستحب می‌سازد به‌کتاب خدا و سنت رسول‌الله عرضه کنیم وبرآنچه مخالف عامه‌است !

حالا به‌ببینیم اخباری‌که زکاة را محصوردر اشیاء تسعه‌نمی‌کند ودرجمیع اموال الا اندکی واجب می‌شمارد با کتاب خدا که میفرماید : «یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم وممّا اخرجنا لکم من الارض - انفقوا مما رزقناکم- انفقوا مما رزقکم الله - ویؤتون ما اتوا - و آتوهم من مال‌الله الذی آتاکم» . وده‌ها آیات دیگر وسنت رسول‌الله که شرح آن قبلا گذشت موافق است !؟ یا اخباری‌که زکاة را منحصر به اشیاء تسعه میکند که پاره‌ای ازآنها

اصلاامروز دردنیا وجود ندارد مانندطلا ونقرهٔ مسکوك وپاره‌ای برفرض وجود هرگز مشمول زکاة نمیشود مانند شتر و گاو غیر معلوفهٔ غیر عامله و پاره‌ای بر فرض مشمول بودن یك هزارم مصارف معینهٔ زکاة را تأمین میکند مانند غلات اربع ؟!

ودر مخالفت باعامه آیاآن احادیثی با عامه مخالف است که زکاةرا در اشیاء تسعه‌منحصر می‌نماید ؟ وحال‌اینکه تنها درکتاب (المحلی) ابن‌حزم هفده قول وجوددارد که زکاةرا درغلات‌اربع واشیاء تسعه منحصرمیکند که ماپاره‌ای ازآنهارا قبلا ازکتاب عامه‌آوردیم یاآن‌اخباری مخالف‌است که میگویدآنچه اززمین میروید وبه‌کیل و وزن درمی‌آید مشمول زکاة است ؟!

آخر نه این است‌که این‌کتاب خدا وسنت‌رسول‌الله واخبار اهل بیت در اختیار ماست ؟ وهمه میگویند که زکاة درجمیع اموال است . ما جواب خدا ورسول وعترت طاهرهٔ او وعقل ووجدان را چه خواهیم گفت؟ که به احادیثی متوسل شویم‌که فقط یك مرد فطحی فاسدالمذهب ضال مضل (علی‌بن فضال) آن‌را آورده‌است ! یایکمرد غالی‌مشرك مانند محمدبن سنان واحمدبن‌هلال‌که صرفنظر ازفساد اسنادآن احادیث اصلا مفادآنها مخالف باکتاب خدا وسنت منقوله ازطریق اهل‌بیت رسول‌الله ومخالف‌عقل ووجدان ومقتضیات وضرورت زمان‌است؟! چه‌خوب سلیقه‌داشتند پاره‌ای از اصحاب‌رسول‌الله (ص) که‌اساساً با انتشاراحادیث مخالف‌بودند چنانکه جابربن عبدالله ازعبدالله بن‌یسار روایت میکندکه: «قال سمعت علیاً یقول : اعزم علی کل من کان عنده کتاب الارجع فمحاه فانما هلك الناس حیث اتبعوا احادیث علمائهم وترکوا کتاب ربهم» .

وابن‌سیرین میگفت : «انما ضل بنو اسرائیل بکتب ورثوها عن آبائهم» . فقه‌السیرهٔ غزالی ص۳۹ .

وسلمان فارسی می‌فرمود: «هربتم من‌القرآن الی‌الاحادیث وجدتم کتاباً دقیقاً حوسبتم فیه علی‌النقیر و القطمیر و الفتیل وحبةخردل فضاق علیکم وهربتم الی‌الاحادیث التی اتسعت‌علیکم» . رجال‌کشی ص۲۲

آیا ازاینگونه احادیث جز ضلالت برمی‌آید ؟

دراینجا تذکار این‌مطلب واجب است‌که اگر شیخ طوسی و دیگران که برای‌رفع تناقض ازاخبار واشیاء زاید برآن به‌راه واجب ومستحب رفته‌اند در حالیکه دلیلی برآن‌ندارند اگربه راه تفاوت‌زکاة دراراضی اسلام واراضی‌عنوة رفته‌بودند هیچ اشکالی‌باقی‌نمیماند وحق‌بمرکز خودقرار میگرفت ، وآن‌حقیقت این است که‌از اراضی اسلام برطبق‌سنت رسول‌الله واخبار صادره از ائمهٔ‌اطهار زکاة ازنه چیزگرفته میشد بجهت اینکه درآن اراضی بیش از این نه چیز یافت نمیشد . زیرا اراضی اسلام در آن ایام فقط مدینه واطراف آن بوده‌که رسول خدا (ص) ازآن زکاة‌گرفت ودرآن اراضی حقاً درآنروز جزهمین اشیاء تسعه چیزدیگر نبود چنانکه امروز هم‌نیست .

ازچنین اراضی عشرگرفته میشود وعشر آن را جز ازاشیاء تسعه نمیتوان گرفت چنانکه فقهاء وخود شیخ طوسی درکتاب (النهایة) ص۱۹۴ چاپ لبنان گفته‌است: «الارضون علی اربعة اقسام ضرب؛ منها یسلم اهلها طوعاً من قبل نفوسهم من‌غیر قتال فتترك فی ایدیهم ویؤخذ منهم العشر اونصف العشر وکانت ملکا لهم یصح لهم» .

اما اراضی مفتوح‌العنوة که بضرب شمشیرمسلمین گرفته شده‌است . چون ملك عموم مسلمین‌است برپیشوای‌مسلمین یعنی‌زمامدار سیاسی‌آنهاست که‌آن‌را به قباله دهد بکسانی که به‌عمارت وآبادانی آن قیام نمایند بطریق نصف وثلث وربع ومانند آن وآن کسیکه آنرا به قباله پذیرفت پس از آنکه حق القباله را پرداخت آنچه ازمحصول که دردست اوباقی میماند باید ازآن یکدهم یا یك بیستم بعنوان‌زکاة خارج‌کند وچون اینگونه اراضی‌منحصر به زمینهائی‌نیست که فقط‌گندم وجو ومویز وخرما ازآن بدست آید بلکه بسا باشدکه اینگونه غلات اصلا درآنجا بدست نیاید ومحصولات دیگر از آن حاصل شود مانند اراضی گیلان ومازندران وبسیاری ازبلاد، پس‌ازاینگونه اراضی باید ازهرچه به‌دست می‌آید زکاةداد وچون‌اکثر بلکه تمام‌اراضی فعلی‌مسلمین اراضی مفتوح‌العنوة

هستند (جزمدینه وبحرین ویمن) چنانکه مرحوم شیخ‌جعفر کاشف‌الغطاء در کتاب بیمانندخود (کشف‌الغطاء) درباب‌جهاد میفرماید: «وان ماکان فی‌ایدی‌المسلمین من الاراضی العربیة و العجمیة والهندیة و غیرها وجری علیها خراج امرائهم و استقرت علیها ایدیهم محکوم علیها بحکم المفتوحة عنوة».

پس تمام اراضی که امروز در دست مسلمانان است جز مدینه و احیاناً بحرین و یمن مشمول حکم اراضی مفتوح العنوة هستند و باید پس از پرداخت مال‌القباله ازباقیماندهٔ محصول‌آن هرچه‌باشد یکدهم ویا یك‌بیستم زکاةداد .

علمای قبل از شیخ طوسی ظاهراً باین‌معنی توجه داشته‌اند مانند مرحوم ابن‌جنید‌که زکاة را دراراضی مقاسمه برجمیع‌حبوبات واجب دانسته‌است وبعد ازشیخ نیزصاحب مدارك وذخیره وحدائق بدین‌حقیقت متفطن شده‌اند وروایات وارده را حمل بروجوب کرده‌اند اما یا توجه نداشته ویا تصریح نکرده‌اند که این‌دوگونه اراضی بایکدیگر تفاوت دارند . بهرصورت دررفع‌تناقض‌ازاخبار برفرض صحت آنها باینطریق موافق حق وعدل وکتاب خدا و سنت رسول‌الله است‌نه تقسیم‌نمودن آنها به‌واجب ومستحب وفراربه‌تقیه وتأویل به‌سلیقهٔ‌شخصی وبدون‌دلیل ومخالف‌کتاب خدا ومصالح‌مسلمین .

خود‌مرحوم شیخ کتابی‌دارددراصول بنام عدة‌الاصول‌که درمورداخباری که معارض دارد میفرماید : اگرخبری معارض داشت به خبر اعدل رواة عمل میکنند واگردرعدالت مساوی‌بودند به‌آن‌خبری‌که عددش‌بیشتراست عمل‌میکنند این درصورتست‌که‌مطلبی‌را تنها ازطریق خبربتوان ثابت‌کرد لکن‌هرگاه‌کتاب وسنت واخبار متواتر درطرفی قرارگیرد ، اخبار چندنفر ضال‌مضل وبدنام‌چون علی‌بن فضال درآنصورت چه بایدکرد ؟

آیا شیخ طوسی اشتباه نکرده است ؟!

برخوانندگان منصف مخفی نماناد که ما کمال احترام را نسبت به شیخ طوسی‌داشته ومقام شامخ اورا درخدمت به‌مذهب شیعه تقدیس‌میکنیم خصوصاً زحماتی‌که درتألیف وتدوین‌کتب حدیث وفقه متحمل شده است .

اما هرچه‌باشد معصوم‌نیست ونباید دانشمندان بعداز وی او را تاآن حد مصون ازخطا شمرده ودربارهٔ اووامثال اوغلو نمایند مخصوصاً دانشمندان‌این زمان‌که بطلان پاره‌ای ازآراء گذشتگان برایشان‌واضح وآشکار شده‌همچنان امثال شیخ را تاآن حد بزرگ و متبع شمارند که خودرا باخته و عقل و هوش خودرا ازکار انداخته گذشتگان‌را دربرابرعقل واندیشهٔ خود چون بتی درمقابل حقیقت‌گرفته مانع از درك‌وصول بحق‌قرار دهند هرچند حق برخلاف اندیشه و آراء آنان باشد ؟!

شما خود می‌بینید‌که درمقابل این‌همه‌آیات الهی‌که درکتاب مجیداست وبیش ازصدحدیث درمواردمختلف ومضامین مختلف مانندا‌حادیثی‌که‌مضمون آنها اینست‌که خداوند زکاة را برای تأمین‌معیشت فقرا قرارداد واگرمیدانست که زیاده براین‌احتیاج دارند زیاده مقررمی‌فرمود یا احادیثی‌که زکاة برجمیع آنچه اززمین میروید وبه‌کیل و وزن درمی‌آید واجب است‌یا احادیثی که در وجوب زکاة بر مال‌التجاره است یا احادیثی‌که‌زکاة‌برمال یتیم‌که‌باآن‌تجارت می‌شود وهمچنین مال‌مجنون درتجارت واجب‌است واحادیثی که دلالت دارد که امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام حتی ازاسب وبرزون هم‌زکاة میگرفت وبطور

کلی هرکه هرچه زیاده از مؤونهٔ سالیانه داشت آنحضرت از آن زکاة اخذ میفرمود ! یا احادیثی که دلالت داردکه آنحضرت ازمال‌مخلوط به‌حرام‌پنج‌یك بعنوان زکاة مقرر می‌فرمود وامثال آن احادیث .

شیخ و مقلدین او که خودرا مجتهد میدانند وحال اینکه مقلدند متمسك به‌چندحدیث‌مجمل‌ومجعول ورسوا هستندکه‌مجموعاً بیش‌ازپنج الی‌هفت‌حدیث نیست آن هم با آن راویان رسواکه هویت آنان قبلا گذشت که آن احادیث دلالت دارندکه رسول‌خدا ازنه چیز زکاةگرفت واز بقیه عفو فرمودکه برفرض صحت میتوان‌گفت هیچ مخالفت وتناقض وتضادی با اخبار دیگر ندارد واگر فرضاً مخالفتی‌داشته باشد به‌تعبیری‌است‌که ازآن‌گرفته‌اند چون‌آن تعبیروتفسیر مخالف کتاب خدا وسنت متواتره از ناحیهٔ اهل‌البیت علیهم السلام است باید آنرا به سینهٔ دیوارکوبید وکوچکترین اعتنایی به آن نکرد .

معهذا می‌بینیم‌که شیخ باآنکه دراصطلاح اخباری‌نبوده بلکه اوواستادش پایه‌گذار علم‌اصول درشیعه هستندچنان درمقابل این چند خبر نا معتبر خود را باخته‌است که ازعقل ووجدان چشم‌پوشیده است و شخصیتی مانند یونس بن عبدالرحمن‌را درتفسیر وتوجیه این احادیث ناچیزگرفته وعلما وفقهای بزرگ ماقبل‌خودرا مانند محمدبن یعقوب‌کلینی وعلی‌بن بابویه وشیخ صدوق و احمد ابن‌جنید وابن‌عقیل وصاحب محاسن وامثال‌آن بزرگواران راکه قائل‌بوجوب زکاة درجمیع‌اموال ومخصوصاً درمال‌التجاره بوده‌اند بهیچ‌شمرده است‌وبقول خودش برای‌رفع تناقض ازاخبار اهل‌بیت به‌چاره‌جوئی پرداخته است‌وداستان (شدرسنا)[1] را تجدید فرموده است !

---

۱ – کسی‌که چندان آشنائی به‌لغت عرب‌نداشت درقرآن سورهٔ الفتح را می‌خواند وقتی‌که به‌کلمهٔ «شغلتنا اموالنا» رسید تصورکردکه این‌کلام خداست و می‌گوید (غلطنا) یعنی ما غلط کردیم واین را ازمقام الوهیت بعیدشمرد ! لذا قلم خودرا درآورد و این‌کلمه را به (شدرسنا) اصلاح کرد ! واین ضرب‌المثل شدبرای کسانیکه بخواهند اینگونه اصلاحات کنند ومقامات پاك را از غلطها منزه‌دارند !

هرچند همین‌نظر وفتوا راهم‌که زکاة براشیاء تسعه‌واجب و برمازاد آنها مستحب است خودشیخ بالاستقلال استنباط واخذ نکرده است بلکه با مراجعه به‌کتب‌استادش شیخ‌مفید می‌بینیم این نظری است‌که‌آن مرحوم قبلا اتخاذکرده وبطورمجمل درالمقنعه نوشته‌است :

«قدروی حصرالزکوة فی‌تسعة وثبوتها فی‌سائر الحبوب والتناقض علیهم صلوات‌الله علیهم محال فوجب‌الحصر علی‌الوجوب والباقی علی الاستحباب[1]» درحالی‌که خود همین شیخ مفید بنا بنقل صاحب حدائق، زکاة در تجارت را واجب پنداشته است واین نظر با انحصار زکاة دراشیاء تسعه‌مخالف‌است !

آیا واقعاً با این‌کیفیت (تقسیم زکاة به‌واجب و مستحب) رفع تناقض از اخبار اهل بیت علیهم‌السلام میشود ؟ در حالی‌که می‌بینیم رواة کذبه و غالیان مشرك آنقدرها اخبار و روایات نسبت به رسول خدا وائمهٔ هدی علیهم السلام داده‌اندکه بدینوسیله‌هانمیتوان ازآنها رفع‌تناقض نمود ! یعنی‌ما نمی‌توانیم‌تمام آن اخباررا یك‌کاسه قبول‌کرده آنگاه باتوجیهات و تأویلات خودمان (نسبت دادن به‌تقیه باجعل واجب ومستحب وامثال‌آن) رفع تناقض‌نمائیم زیرا تناقض درپاره‌ای‌ازآنها چون‌آب وآتش وشب وروزاست وچنین اخباری رابهیچوجه نمیتوان قبول‌کرد آنگاه بااین تأویلات وتوجیهات رفع تناقض نمود .

رفع تناقض این قبیل اخبار همان است‌که بدستور خود آن بزرگواران آنهارا باکتاب‌خدا مقایسه وبدان عرضه‌کنیم اگرموافق بود قبول والا به سینهٔ دیوار بکوبیم[2] یا لااقل‌بهمان علـم درایه ورجالی‌که خوداین آقایان ساخته و

---

۱ – درکتب اهل‌سنت درخصوص زکاة مستحبی می‌توان به جدیث وارده درصحیح مسلم جلد ۳ ص ۷۲ استناد نمود . در خصوص زکاة الاغ ! که ازرسول خدا (ص) پرسیدند از زکاة الاغها آن‌حضرت فرمود :

«ما انزل‌الله علی‌فیها شیئاً الاهذه الایة الجامعة الفاظه : فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره ومن یعمل مثقال ذرة شراً یره» .

۲ – درکتاب شریف رجال‌کشی ص۱۹۵ چاپ نجف : یونس‌بن عبدالرحمن رضوان‌الله‌علیه

←

گوید : به‌عراق درآمدم درآنجا پاره‌ای ازاصحاب حضرت‌باقر وبسیاری ازاصحاب حضرت صادق علیهماالسلام رادریافتم وازایشان استماع حدیث‌کردم وکتب‌آنان را مأخوذداشتم سپس‌آنها را بعداً بحضورحضرت ابوالحسن علی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام عرضه داشتم آنحضرت احادیث بسیاری ازآنها را انکار داشت که آن احادیث از حضرت صادق باشد و به‌من‌فرمود: ابوالخطاب برحضرت‌صادق دروغ بست خدا لعنت‌کند ابوالخطاب وهمچنین اصحاب ابوالخطاب راکه تاهمین امروزهم درکتب اصحاب‌حضرت صادق این‌گونه‌احادیث را دس می‌کنند. پس‌برمااست‌چیزی‌راکه مخالف قرآن باشد قبول نکنیم زیرا اگرما حدیثی بگوئیم حدیث‌ماموافق قرآن است‌وموافق سنت است‌آن‌هم یا ازجانب‌خداست یا ازجانب رسول‌الله حدیث میکنیم (یعنی به‌فتوا وآراء خود چیزی نمیگوئیم) ما هرگز نمیگوئیم‌که فلان وفلان چنین گفتند تاکلام ما تناقض پیدا کند هماناکلام آخر ما مانندکلام اول ماست وکلام اول‌ما مصداق برای‌کلام آخرماست واگرکسی بسوی‌شما آمدکه حدیثی‌بخلاف‌آن گفت آنرا به وی ردکرده برگردانید وبگوئید توخوددانائی وآنچه آورده‌ای زیرا باهریک ازگفتار ما حقیقتی‌است وبرای‌آن نوری‌است‌پس‌چیزی‌که حقیقتی باآن نبود ونوری‌نداشت همانا آن‌گفتار شیطان است !

مرحوم شهیدثانی‌درکتاب پرارزش خود (الدرایة) ص۵۶-۵۸ ازاشخاصی‌که‌احادیث وضع وجعل‌کرده‌اند نام برده است‌که پاره‌ای‌ازآنان بمنظور تشویق‌مردم به‌ثواب‌وکارهای خوب و دسته‌ای برای افساد دراسلام ونصرت مذهب خود به جعل حدیث پرداخته‌اند تا آنجا که می‌نویسد :

«ووضعت‌الزنادقة کعبدالکریم بن ابی‌العوجاء الذی امربضرب عنقه محمدبن‌سلیمان العباسی وبنان الذی‌قتله‌خالد القسری واحرقه بالنار والغلاة من فرق‌الشیعة کابی‌الخطاب ویونس‌بن ظبیان ویزید الصائغ و اضرابهم جملة من الحدیث لیفسدوا به الاسلام وینصروا به مذهبهم» .

و سپس می‌نویسد : که عقیلی از حماد بن زید روایت میکندکه حمادگفت : زنادقه چهاردههزار حدیث بر رسول‌الله وضع‌کرده‌اند .

واز عبدالله‌بن زیدالمقری روایت‌می‌کندکه مردی از خوارج از بدعت خود رجوع کرده توبه نمود آنگاه می‌گفت : «انظروا هذا الحدیث عمن تأخذونه فانا کنا اذا رأینارأیاً جعلنا له حدیثاً ؛ به‌بینید این‌حدیث راکه نقل می‌شود از چه‌کسی می‌گیرید برای اینکه ما هرگاه رأیی را می‌پسندیم برای‌او حدیثی جعل می‌کردیم» !

حتی اینکه پاره‌ای ازمخذولین گفته‌است : «انماقال من‌کذب علی و نحن نکذب له ونقوی شرعه ؛ درست است‌که پیغمبر خدا فرمود : کسیکه برمن دروغ به‌بندد جایگاه او

آن‌را ملاك ومیزان تشخیص صحیح ازسقیم وصدق ازکذب قرارداده‌اندرجوع دهیم واقلا ازآن طریق صحیح وضعیف‌آن را بشناسیم !

ما بااینکه‌آن‌میزان را چندان‌معتبرنمیدانیم معهذا چنانکه‌ملاحظه‌فرمودید همان ملاك ومیزان را بکار بردیم و دیدیدکه اکثر یا تمام آن احادیث که این آقایان بزرگوار مستند خود در اتخاذ چنین‌فتوای عجیب وغریب قرار داده‌اند چون هباءً منثوراً باطل‌نمودیم زیرا اکثر راویان‌آن احادیث ضعیف و غالی

آتش‌است اما مادروغ براو نمی‌بندیم بلکه بخاطراو وحدیث او دروغ میسازیم تا شریعت اورا تقویت کنیم » !

درصدر خبری‌که ازیونس بن‌عبدالرحمن ازکتاب رجال کشی در این حاشیه آوردیم این جملات است :

«فقال حدثنی هشام بن الحکم انه سمع اباعبدالله علیه‌السلام یقول : لاتقبلوا علینا حدیثاً الا ما وافق‌القرآن والسنة اوتجدون معه‌شاهداً من‌احادیثنا المتقدمة فان المغیرة بن سعید لعنه‌الله دس فی‌کتب اصحاب‌ابی احادیث لم یحدث بها ابی فاتقواالله ولاتقبلوا علینا ماخالف‌قول ربنا تعالی وسنة نبینامحمد وانا اذا حدثنا قلناقال‌الله عزوجل وقال‌رسول‌الله» .

علامهٔ حلی رحمةالله علیه درنهایةالاصول فرموده‌است : ملاحده عمداً اخباری‌جعل ودرکتب احادیث گنجانیدند تاصورت دین‌را زشت وانموده وآن‌را باطل جلوه دهند !

ومعتقدین ومقدسین هم ازاحادیثی‌که درآن باعملی اندك‌ثواب بسیاردهند یا بافعلی مجعول‌بارسنگین حکمی‌محکم چون‌زکاةوجهاد را ازگردن نهند رغبت‌شدیدی نشان‌میدهند واین مرضی‌است‌که حضرت سلمان محمدی درهمان صدر اول شناخته و فرموده است :

«هربتم من‌القرآن الی‌الاحادیث‌وجدتم کتاب‌الله دقیقاً حوسبتم‌فیه علی‌النقیر والقطمیر والفتیل وحبة خردل فضاق علیکم وهربتم الی‌الاحادیث التی اتسعت علیکم ؛ رجال کشی ص۲۲ روایت ازحضرت باقر علیه‌السلام می‌فرماید : شما ازقرآن گریخته بسوی‌احادیث آویختید برای اینکه‌کتاب خدارا یافتیدکه سخت دقیق‌است وشما را بر نقیر و قطمیر و بر رشته وهسته‌ای زیرحساب میکشد باین جهت برشما تنگ شد لذا بطرف احادیث رفتید که برشما وسعت می‌بخشد» .(حضرت باقر آن‌را از سلمان روایت کرده است)

قرآن‌می‌گوید:ازهرچه دارید بایدزکاة بدهید» ولی‌احادیث‌شمارا راحت‌می‌کندکه‌اولا تمام‌اموال‌را منحصر به اشیاء تسعه‌می‌کند وبرای‌آنهاهم فرار راه‌بهانه برای‌شما میگشاید خصوصاً که بدست مفتیان غمخوار اغنیاء بیفتد تاتأویلات عجیب از آن نمایند !

و مفسد و مشرك وعامی ومخالف مذهب بودند و احادیث چنین رجالی ارزش پشیزی ندارد .

این موضوع رفع تناقض که ظاهراً از همان ایام جوانی شیخ که اقدام به تألیف کتاب شریف (تهذیب) نموده‌است همواره او را آزار میداده است . چنانکه تألیف این کتب راهم بمنظور رفع تناقض متحمل شده‌است برای‌اینکه خود اودر مقدمهٔ تهذیب می‌گوید :

«یکی از دوستان از آن کسانیکه حق اوبرمن واجب‌است خدا اورا تأیید نماید مرا به‌احادیث ما (شیعیان) که خدا ایشان‌را تأیید کند ورفته‌گان‌رارحمت نماید یادآور شد درآنچه واقع‌شده است درآن از اختلاف و تباین و تضاد و منافات تاجائی که اتفاق نمی‌افتد که هیچ‌خبری دیده‌شود مگر اینکه درمقابل‌آن خبری است که ضد آن است وحدیثی مسلم‌گرفته نمی‌شود مگر اینکه در مقابل آن‌حدیثی است که باآن منافی است تاجائیکه مخالفان ما (شیعیان) این قضیه را ازبزرگترین سرزنشها برمذهب ما گرفته‌اند و از طرق مختلف برای ابطال معتقدات ماراه یافته‌اند وبه‌ما یادآور می‌شوندکه : همیشه‌شیوخ گذشته‌شما و همچنین‌آیندگان شما برمخالفین خود به اختلافی‌که خدارا بدان می‌ستایندطعنه میزنند وبه افتراق‌کلمهٔ آنها درفروع تشنیع می‌کنند‌وهمواره یادآورند که این راه درستی نیست‌که جایزباشد شخص‌حکیم بدان تعبد ورزد ومرددانشمند عمل به‌آن را مباح شمارد وحال آنکه می‌بینیم خود شماها بیش از مخالفینتان در اختلاف بوده و تباینتان زیادتر است ! و وجود همین اختلافها از خود شما با اعتقادتان باینکه اختلاف دلیل برفساد عقیده‌است خود دلیل برفساد اصلی‌است که خودشما بدان معتقدید ! پس‌چون برجماعتی ازکسانیکه دارای نیروی علم وبصیرت نیستندکه وجوه نظر ومعانی الفاظ را تشخیص دهند شبهه وارد میشود بسیاری ازآنهابجهت اشتباه‌دراین‌خصوص وعجز ازحل‌آن ازاعتقادحق‌رجوع می‌کنند (ازمذهب‌شیعه برمیگردند !) تاجائیکه ازشیخ‌خود ابوعبدالله(شیخ‌مفید)

ایده‌الله تعالی شنیدم که می‌فرمود : همانا ابوالحسین هارونی علوی مردی بود معتقد ومتدین بدین‌امامیه‌همینکه امربراوملتبس ومشتبه‌گردیددراختلاف احادیث ترك مذهب‌نمود ومتدین بغیر مذهب امامیه‌شد زیرا وجوه معانی درآن‌احادیث براو آشکار نگشت» !

آنگاه شیخ‌علت تألیف‌کتاب تهذیب‌را بدین‌منظور تعلیل‌میکند و چنانکه می‌بینیم تاآخر عمر یانزدیك‌به‌آن بهمین عقیده باقی بوده است زیرا در کتاب استبصارهم همین‌قضیهٔ رفع تناقض را عنوان میکند .

درحالیکه می‌بینیم مسئله‌آنقدرها مشکل نبوده است‌که برای رفع تناقض این‌همه این‌دروآن‌در بزنند وواجب ومستحب‌وتقیه وغیرتقیه درست‌کنند تارفع تناقض شود !

آیا درهمین احادیثی‌که درموضوع زکاة است وتصور میشودکه در آن اختلاف و تناقض است و حال اینکه با منطق ساده و وجدان پسند یونس بن عبدالرحمن که سیرهٔ رسول‌الله هم آن را تأیید میکند می‌گوید که اخبار راجع به‌اشیاء تسعه‌آن‌بوده‌که درابتدای امر به‌اخذ زکاة ازاشیاء تسعه‌گرفته‌شده وبعداً به سائر اموال بنحوتدریج تعمیم داده‌شده است وکلمهٔ عفو هم‌که دراین‌اخبار است خود مبین‌حقیقتی‌است‌که عفوازگناهی است یاصرفنظر ازطلبی‌که‌صاحب آن مدیون است . گناهی که اگر یکمرتبه از شخصی سر زد قابل بخشش است نه‌درهمه عمر وبطورمکرر ! آیا با این‌بیان رفع‌تناقض نمیشود؟! پس دیگر چه حاجت‌باین تأویلات‌عجیب وغریب وساختن واجب و مستحب بدون هیچ دلیل فقط روی‌سلیقه وخیال ؟! تاچنان شود که‌آن همه تالی‌فاسد بدنبال خودبیاورد که‌امروزه می‌بینیم‌که زکاة را دراسلام بصورتی درآورده‌اند یعنی هیچ ! آری هیچ زیرا ازشتر وگاو وگوسفند غیرمعلوفه وغیرعامل آن درکمتر نقطهٔ دنیا از آن اثری‌است وطلا ونقرهٔ مسکوك را هم باید در موزه‌ها وخزانه‌ها به تماشای آن نائل شد و غلات اربع هم باآن بهانه‌ها و عذرها که برای آن تراشیده‌اند

صدی نود راه فرار باز است و چیزی نیست که بتوان بدان رفع نیازمندی فقط طبقهٔ فقرا نمود تا چه رسد به اصناف هشتگانه! پس همچنانکه گفتیم هیچ است. هیچ!

فقهای بعد از شیخ اکثراً مقلدند نه مجتهد!

چنانکه گفتیم ما از زحمات و خدمات شیخ به مذهب شیعه و مصائب و متاعبی‌که دراین راه متحمل شده است تقدیرمیکنیم وجزای خیر اورا از خدای اسلام مسئلت مینمائیم ودر اتخاذاین نظر وفتوی‌هم او را تنقید نمیکنیم زیرا: شاید مقتضیاتی ایجاب مینموده. بهرصورت وی فقیهی بزرگ بوده‌که‌برحسب احتیاج زمان‌خود احکام‌لازم عصرخود را ازکتاب وسنت بصورتی‌که می‌بینیم استخراج و استنباط نموده است. و یقین است‌که او جز این نفهمیده است و هرکس برفهم وعقل خود مسؤول‌است. گلهٔ ما ازفقهای بعداز او ومخصوصاً فقهای این‌عصراست‌که بااینکه تطورزمان وتحول دوران رامی‌بینند ودرعصری هستند که بشر درصدد تسخیرکرات سماوی است ومی‌بینندکه اکثر اشیائی که آن‌روز تشریع‌زکاة مالیهٔ مردم‌دنیا را تشکیل‌میداده است عوض‌شده ودنیایکسره صورت‌دیگر گرفته است ورفته‌رفته بااین کیفیت امکان‌آن میرودکه روزی‌رسد که نه تنها گاو وشترازصورت مالیت بلکه‌حتی‌ازعرصهٔ دنیاهم‌محوشوند وگندم وجو هم‌که تاکنون قوت‌غالب بشررا تشکیل‌میداده است ازردیف‌قوت وغذای مردم‌بیرون رود وجای‌خود را به‌اشیائی دیگردهد ویا لااقل ارزش خود را در این صورتی‌که هست ازدست بدهد. چنانکه هم‌اکنون دراخبار دنیا میخوانیم که علما ودانشمندان درصددند از مواد نفتی واشیاء دیگرموادی تهیه‌وجایگزین قوت‌کنونی مردم نمایند!

معهذا جای منتهای تأسف و غایت اندوه است که روشنفکرترین فقهای

عصرماکه هنوزهم آوازهٔشهرتش درگنبد گردون پیچیده وخودرا بعنوان یگانه مقتدای دینی نسل جدید و تنها پیشوای مذهبی قرن اتم معرفی میکند در رسالهٔ بی‌مانند خود می‌نویسد :

اگرروزی بشر برکرات آسمان‌هم دست‌یافت اگردرآنجا هم‌گاو وشتر و... بود وطلا و نقرهٔ مسکوك یافت شد وبه حد نصاب رسید ازآن زکاة میدهد و الاّ فلا !

ووقتی که به‌کتاب وسنت مراجعه میکنیم که ببینیم این آقای فوق‌العاده وفقیه قرن اتم دلیلش چیست ؟ می‌بینیم باآنچه‌میگوید هیچ‌دلیلی در دست ندارد جزاینکه‌ازشیخ طوسی تبعیت‌میکند ویا ازمقلدین اوتقلید می‌نماید ! شیخ‌درهزار سال قبل چنین فتوائی داده است و چنین نظری اتخاذ کرده است و این فقیه قرن بیستم نیزاو ومقلدین‌اورا تقلیدکرده وچنین‌نظری را بعنوان‌حکم‌خدا دراین عصر درمقابل نسل‌جدید ، نسل‌شکاك و نسل‌سرگردان میگذارد !

ما یقین‌داریم که دلیل‌این‌آقا وتمام‌کسانی‌که چنین‌رأی وفتوی میدهند جز تقلید ازشیخ‌ومقلدین‌شیخ‌نیست وبا این عقیدهٔ خودهمعقیده‌های بزرگ ودانشمند مطلعی داریم‌که قولشان سند وبدلایل مستند است :

۱ ـ صاحب‌کتاب حدائق‌الناضره (محقق بحرانی) درجلد نهم این کتاب چاپ‌جدید نجف ص ۳۷۷ مینویسد :

«قال شیخنا الشهید فی الدرایة : ان کثیراً من الفقهاء نشأوا بعد الشیخ یتبعونه فی‌الفتوی تقلیداً لکثرة اعتقادهم فیه وحسن‌ظنهم . فلما جاء المتأخرون وجدوا احکاماً مشهورة قدعمل بها الشیخ و متابعوه فحسبوها شهرة بین العلماء و ما دروا ان مرجعها الی الشیخ قدس‌سره و ان الشهرة انما حصلت بمتابعته : مرحوم شهیدثانی رحمةالله‌علیه درکتاب درایه فرموده‌است‌که همانا بسیاری از فقهائی‌که بعد ازشیخ پیدا شدند درفتوای خود از شیخ تقلیدکرده او را متابعت نمودند بجهت کثرت اعتقاد وحسن ظنی‌که دربارهٔ اوداشتند ! و همینکه فقهای متأخر آمدند احکام مشهوری یافتند که شیخ و متابعانش به آن عمل میکردند .

اینان آن‌احکام‌را احکام مشهوربین علماء پنداشتند وندانستندکه مرجع تمام‌آنها بسوی شیخ قدس‌سره است واین‌شهرت هم‌بجهت متابعت اوحاصل‌شده است»!

۲ ـ مرحوم سید بن طاوس درکتاب شریف خود (البهجة لثمرة المهجة) مینویسد :

«اخبرنی‌جدی ورام‌ابن ابی‌فراس (قدس‌الله تعالی‌روحه) ان‌الحمصی‌حدثه انه لم‌یبق للامامیة مفت علی التحقیق وکلهم حاك : جد من ورام بن ابی‌فراس رحمةالله علیه مرا خبردادکه مرحوم حمصی رضوان‌الله‌علیه اورا حدیث کرده است‌که : برای‌طائفهٔ امامیه‌مجتهد صاحب‌فتوائی علی‌التحقیق باقی‌نمانده‌است وهمهٔ آنها مقلدند» !

۳ ـ محمدبن ادریس صاحب «السرائر» نیزچنین عقیده‌داردکه بعدازشیخ طوسی اکثریا همهٔ علمای فقه مقلدند !

٤ ـ مرحوم شیخ‌زین‌الدین عاملی معروف به شهیدثانی درکتاب«الدرایة» ص۲۸ چاپ نجف ، تأثیرفتوای شیخ‌را درعلمای بعدی می‌نویسد :

«فالعمل بمضمون الخبر الضعیف قبل زمن الشیخ وجه یجبر ضعفه لیس بتحقق...» تا آخر عبارت که مضمونش اینست : عمل کردن به مضمون خبر ضعیف‌بطوریکه ضعف‌آن جبران‌شود قبل اززمان شیخ تحقق‌نداشت اماهمینکه شیخ درکتب فقهی‌خود به‌مضمون‌آن‌عمل‌کرد (مانندهمین احادیث‌علی‌بن‌فضال درانحصاراشیاء نه‌گانه) علمائی‌که بعد ازاوآمدند اکثراً به‌تقلید ازشیخ‌درعمل کردن به مضمون خبرضعیف او را متابعت کردند مگراندکی از ایشان ! ودر میان این‌جمع ازعلماکسی نبودکه خود احادیث‌را سیرکرده تتبع وتحقیق‌نماید جزشیخ محقق محمدبن ادریس صاحب‌کتاب «السرائر» آنگاه متأخرین بعداز اوآمدند وشیخ وپیروانش را یافتند که بمضمون آن خبر ضعیف عمل کرده‌اند برای منظوری که داشته‌اند (حالا چه منظور ؟! خدا میداند) و شاید خدا عذر ایشان‌را درآن باره بپذیرد ، ولی اینان عمل‌کردن شیخ‌را به‌آن احادیث‌ضعیفه مشهور پنداشتند واین شهرت‌راجبران‌ضعف‌آن‌خبرضعیف‌انگاشتند! درحالی‌که

اگر متأمل‌منصف و محقق آزاد فکر آزادانه بیندیشد درمی‌یابد که مرجع‌تمام آنها به‌شیخ‌است وماننـد چنین شهرتی‌برای جبران خبرضعیف کافی‌نیست.پایان فرمایش شهید ثانی رحمةالله‌علیه .

واین فرمودهٔ شهیدکاملا صحیح وحق‌است زیرا بسیاری‌ازعلما واز جمله مرحوم سیدعلی‌صاحب‌ریاض صریحاً درمورد اخبارضعیفه مینویسد : «وضعف اسانیدها منجبر بفتوی الطائفة» .

مرحوم‌شهیدثانی بااینکه احترام‌زیادی برای‌شیخ قائل است‌معهذادرهمین کتاب درایه در موارد بسیاری از او گله‌ها دارد و ناراضی است ودر پاره‌ای امور ازاو تعجب میکند ! چنانکه درعمل‌کردن به‌حدیث حسن در ص۲۶ همین کتاب بعد از آنکه میگوید : در قبول روایت ایمان و عدالت شرط است آنگاه مینویسد :

« والعجب ان الشیخ (ره) اشترط ذلك ایضاً فی کتب الاصول ووقع‌له‌فی الحدیث وکتب الفروع الغرائب...» تا آخرعبارت که مضمون‌آن اینست‌که می‌گوید: عجب‌است ازشیخ‌که خوداو نیزدرکتب اصولی‌خود درقبول‌روایت، ایمان وعدالت‌را شرط‌کرده است اما درحدیث وکتب فروع کارهای عجیبی ازاو سرزده است ! زیراگاهی به‌خبر ضعیف بطور مطلق عمل میکند حتی‌آن‌را به‌اخبار‌بسیاری که‌صحیح هم‌هستند تخصیص‌میدهد! درجائیکه‌آن اخبار‌به‌اطلاق خود معارض‌این خبرضعیفند (چنانکه اخبار بسیار وصحیح‌زکاة درجمیع اموال معارض خبر علی‌بن فضالند) و گاهی به‌رد حدیث ضعیف تصریح میکند بجهت ضعف‌آن (هرجا باسلیقهٔ اوموافق نباشد) وباردیگر همان حدیث صحیح را رد میکند به‌بهانهٔ اینکه‌آن‌خبر واحداست که‌موجب‌علم وعمل نیست چنانکه‌عبارت سیدمرتضی (ره) نیزچنین است !

باز مرحوم شهید در صفحهٔ ٦٥ این کتاب می‌نویسد : «شیخنا ابوجعفر الطوسی کثیراً مایقبل خبر غیرالعدل ولا یبین سبب‌ذلك : شیخ‌طوسی درموارد بسیاری خبرغیر عادل‌را می‌پذیرد بدون‌آنکه سبب این‌کار را بیان‌کند» !

۵ ـ مرحوم سید نعمت‌الله جزایری رحمةالله علیه در رسالهٔ « حجة قول المجتهدین الاموات» چنین نوشته است :

«ان‌اصول‌الحدیث التی‌دونها اصحاب‌الائمةعلیهم‌السلام عددها اربعمائة اما الکتب فهی‌اکثر منها...» تاآخرعبارت‌که مضمون‌فرمایش مفصل اواینست که : اصول‌حدیثی که‌اصحاب‌ائمه‌علیهم‌السلام‌تدوین کرده‌اندشمارهٔ آنهاچهارصد عدداست اماکتابهائی‌که نوشته‌اند خیلی‌بیش ازاینهاست وبزرگان‌مشایخ ماکه محمدهای سه‌گانه‌اند (محمدبن یعقوب‌کلینی ومحمد بن‌علی بن بابویه و محمد بن‌الحسن الطوسی) قدس‌الله ارواحهم هنگامیکه این اصول چهارگانه (کافی ، من‌لایحضره الفقیه ، تهذیب واستبصار) را تصنیف کردند دربیرون‌آوردن‌اخبار ازمحال آن‌کوشش‌کردند واین بجهت آن‌بودکه تکیه کردند مخصوصاً مرحوم شیخ‌طوسی به‌اخباری‌که دریك مسئله وارد شده ودر اصول مذکوره پاره‌ای از اخبار را که مناسبت بافتوای آنان داشت فراگرفته وپاره‌ای‌که منافی‌آن بود یادآورشدند وبقیهٔ اخباررا آنچه معارض‌با فتوای‌آنها بود هرچند صحیح‌السند بود ترك‌گفتند ! وکسیکه‌کتب موجوده‌از اصول مانند «المحاسن» برقی را تتبع کندصحت آنچه مایادآور شدیم ظاهرمیشود !

چنانکه‌کلینی وشیخ ـعطرالله‌مرقدهماـ همینکه به‌انتزاع اخبار ازاین‌کتاب (المحاسن) پرداختند چیـزی جز آنچه با اختصار مناسبت داشت نقلش را اختیار نکردند واگرآن‌را چنانکه بود نقل میکردند بسا میشدکه دیگران ازآن اخبار چیزهای دیگر می‌فهمیدند غیرآن راهی‌که آنها رفتند ! وازآن‌اخبارچیز دیگری تعقل مینمودند (که آنان تعقل نکردند) و بعلاوه بسبب این کار ایشان اضماروقطع وارسال وانواع‌اختلال حاصل‌شد . وبالجمله ازآنچه ایشان‌تصنیف کردند خود از قوی‌ترین نوع اجتهاد است (یعنی به نص توجهی‌نشده است) و معذلك علمای‌ما (بعد ازایشان) روایات ونقل‌آنها را قبول‌کردند وبرآن‌اعتماد نموده آرامش یافتند و دیگر برخودشان بحث و تفتیش ازاصول وکتبی که در اعصار ائمه علیهم‌السلام تدوین شده لازم و واجب نشمردند ! و این خود از

عظیمترین انواع تقلید ازمردگان‌است (که مذموم است) !

۶ ـ مرحوم‌شیخ‌یوسف بحرانی در کتاب لؤلؤةالبحرین ص۲۹۷مینویسد: پاره‌ای ازمشایخ معاصر ما دربعضی ازاجازات خود گفته است :

اما شیخ‌طوسی اوشیخ طائفه ورئیس مذهب وامام درفقه و حدیث است جزاینکه در اقوال کثیرالاختلاف است .

دردوکتاب اخبار (تهذیب واستبصار) به اوخبط‌عظیمی دست داده است دراینکه به‌احتمالات بعیده وتوجیهات غیرسدیده محتمل‌شده و وی‌را در اصول نیزخیالات‌وپندارهای‌مختلفی‌است. شیخ‌طوسی‌درکتاب «المبسوط» و«الخلاف» مجتهدصرف‌واصولی‌بحث‌است‌بلکه‌بساباشدکه‌وی‌مسلك‌عمل‌بقیاس واستحسان را دربسیاری ازمسائل این‌دوکتاب می‌پیماید . چنانکه برکسی‌که عنان نظر را درجولانگاه این‌دوکتاب رهاکند این‌مطلب براو مخفی نمیماند ! اما درکتاب «نهایة» سالك مسلك اخباری صرف است بطوریکه از مضامین اخبار تجاوز نمینماید و از منطوق آثار تعدی نمیکند و این همان طریقهٔ محموده و غایت مقصوده است .

پاره‌ای ازعلمای‌ما متعذرندکه او دراین ذوکتاب (مبسوط وخلاف) از باب تقیه مسلك عامه را پذیرفته و با آنان مماشاة مینماید ازآن نظرکه سنیان برفضلای شیعه تشنیع میکنند که آنان از اهل اجتهاد و استنباط نبوده و قدرت برتفریع و استدلال ندارند !

این تعذرکجا واعتذار فاضل محمد بن‌ادریس حلی‌رحمةالله‌علیه که‌گفته است : شیخ درنهایه درمسلك فتوی‌نیست بلکه درمسلك‌روایت است وکتاب‌او نیز یك‌کتاب روایتی است‌نه‌کتاب فتوی‌ودرایت ... حق‌این‌است‌که شیخ‌دارای خیالات وپندارهای متناقض وامور متعارض بوده است !

۷ ـ خود شیخ یوسف‌بحرانی دربارهٔ شیخ‌طوسی اظهارنظرکرده درهمین کتاب مینویسد : ناقدفوق قدس‌سره ازچیزدیگری‌که خیلی‌شدیدتراست ازآنچه مذکورداشته غافل مانده است وآن‌اینست‌که‌کسیکه ازروی تحقیق درآنچه از

سهو وغفلت وتحریف ونقصان درمتون اخبار واسانیدآن برشیخ‌دست‌داده‌است تجدید نظرکند این معنی‌را درمی‌یابد که‌کمترخبری است که از این علل خالی مانده باشد چنانکه‌کسیکه درکتاب «التنبیهات» که علامه سید هاشم بحرانی در رجال‌تهذیب تصنیف‌کرده است ومانیز درکتاب خود (الحدائق الناضره) بدان تنبیه‌نمودیم نظرنماید درآنصورت برآنچه ازنقصان درمتون اخبار برشیخ واقع شده بروی مخفی‌نمیماند حتی‌اینکه‌کسانیکه دراخبار وآثار برشیخ اعتمادکرده و برکتب دیگر اخبار مراجعه نکرده‌اند در غلط افتاده‌اند و مرتکب نقض و خلافگوئی گردیده‌اند چنانکه این حالت برصاحب مدارك درچند موضع دست داده است !

۸ ـ علامهٔ محقق معاصرآقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری در کتاب پرارزش خود (قاموس الرجال) جلد ۸ ص۱۳۶ در این باره عباراتی دارد که مضمونش اینست :

کتب شیخ بجهت‌تبویب وجامعیتش سبب اندراس‌کتب متقدمین وموجب حصول‌حرمان ازفوائد بسیارآن‌گردیده است چنانکه‌متابعت بسیاری‌ازکسانیکه بعد ازشیخ آمده‌اند بجهت‌حسن ظن ایشان به شیخ‌شهرتها بلکه‌اجماعاتی را باو منتهی کرده‌اند .

قضیهٔ تقلید از مردگان تاآن حدقوی است‌که مرحوم حاج میرزا حسین نوری درکتاب مستدرك‌الوسائل جلداول ص۸ دربلوغ اطفال‌که ازطرف‌شارع اسلام سنین معینی برای آن تعیین نشده می‌نویسد : «و التحدید بالخمس عشر سنة المذكور...» .

مضمون عبارت اواینست‌که تحدیدکردن سن‌بلوغ به پانزده‌سال‌که بدان عمل‌میشود هرچند دلیل آنرا مذکور نداشتیم بجهت آنچه‌که اصل بدان دلالت دارد که آن مؤید بعمل اصحاب است و مخالف کم دارد ! پس ناچاریم که هرحدیثی‌که برخلاف‌آن (تحدیدحدبلوغ درپانزده سال) دلالت‌دارد طرح‌کرده یا بربعضی از محلها حمل‌کنیم ! در حالیکه هیچ‌دلیلی برحد بلوغ به سن معینی

نیست وفقط میزان آن رشداست که درهر بلدبلکه درهر کسی حد مخصوصی دارد وخدا درکتاب کریم خود میفرماید: «اذا بلغ الحلم... فان انستم منهم رشداً».

باهمین گفتار اندك دراین موضوع برخوانندگان منصف ودانشمند معلوم میشود که سروکار دینشان واحکام مبین آن بچه صورت وکیفیتی است وچگونه در انحصار افکار مردگان هزار سال قبل است که هنوز هم در گور خود حتی برروشنفکران فقهای ما حکومت میکنند[1]!

۱ - فخررازی درتفسیر خود ذیل آیهٔ شریفه : « اتخذوا احبارهم و رهبانهم از من دون‌الله ...» می‌نویسد :

نقل است که عدی بن‌حاتم که قبلا نصرانی‌بود هنگامیکه خدمت رسول خدا را درحالیکه رسول‌الله (ص) سورهٔ التوبه را تلاوت می‌فرمود وبه‌این آیهٔ شریفه رسیده عدی‌می‌گوید : عرض‌کردم‌که ما ملایان‌را عبادت نمیکنیم حضرت‌فرمود : نه این‌است آنچه‌راکه خدایتعالی حلال‌کرده است آنان حرام می‌کنند وآنچه‌راخداحرام‌کرده است‌ا حلال می‌کنند؟ گفتم آری‌حضرت‌فرمود: همین‌عبادت‌به‌آنهاست. ربیع‌میگوید: به‌ابی‌العه گفتم این ربوبیت دربنی‌اسرائیل چگونه بوده‌است؟ او گفت بسا باشدکه‌آنان درکتاب چیزهائی می‌یافتندکه برخلاف اقوال ملایان احبار ورهبان بود اقوال ملایان را میگرفت اما حکم خدا را قبول نمیکردند! سپس خود فخر رازی می‌گوید : شیخ و مولای خاتمة المحققین میگفت‌که من خود جماعتی از مقلدین وفقها را دیده و آیات بسیاری پاره‌ای ازمسائل برایشان خواندم درحالیکه مذاهب‌آنان برخلاف این‌آیات بودآنان آیات‌را نپذیرفتند وبدان التفات‌نکردند وبحال‌خود باقی‌ماندند وبرمن چون‌شخص‌متعه خیره شدند یعنی چگونه‌ممکن است به ظواهراین‌آیات اکتفاکرد وحال اینکه روایات سلف بما رسیده برخلاف آن‌است آنگاه فخرمیگوید : اگر درست دقت وتأمل کنی خو یافت‌که این‌درد درعروق اکثراهل دنیا جاری‌است .

بفقیه مجتهد نیازمندیم نه بمجتهد مقلد !

گفتیم که شخص غیر معصوم هرچقدر هم‌به عظمت وحسن‌شهرت معروف باشدنباید آن‌شهرت اوموجب شودکه مابدون تحقیق وتعقل هرچه ازاو شنیدیم وخواندیم بدون‌تأمل باورکنیم وشخصیت‌وشهرت اونباید برای ما بتی باشدکه نگذارد خود مستقیماً درك حقیقت نمائیم .

ونیز گفتیم‌که بسیاری ازدانشمندان محقق‌چون شهید ثانی‌وسیدرضی‌الدین و ورام بن‌ابی فراس ومحمد بن ادریس صاحب سرائر وسید نعمت‌الله جزایری وغیر او معتقدندکه علمای بعد از شیخ اکثراً یاهمه تابع ومقلد شیخ‌اند و از او تبعیت وتقلید میکنند بجهت‌حسن ظنی‌که به اودارند درحالی‌که خودشیخ پای‌بند هیچ قاعده‌ای نیست از رعایت صحیح و سقیم احادیث جز تأیید نظر خود بهر کیفیت‌که باشد !

وخود ما هم می‌بینیم‌که دراین عصرکه اکثریت دنیا روش کمونیستی و بیدینی را پذیرفته ومبانی بسیاری ازادیان دراثر تحقیق وتبلیغ دانشمندان سست شده است ونسل جدید راه بیدینی وسرگردانی را برگزیده است زیرا ادیان با اینصورت وکیفیت نمیتواند ارواح‌عطشان وشکاك‌انسان‌امروز را اشراب‌کنند. و نظام اقتصادی مذاهب در مقابل نظام اقتصادی کمونیست شکست خورده و مغلوب است‌مع‌ذلك عالم وفقیه وباصطلاح آیت‌اللهی‌که خودرا برای پیشوائی چنین‌نسلی‌آماده وعلم‌کرده‌است ومیخواهد با الحاد روزمبارزه‌کند بازهم‌تابع ومقلد شیخ‌است آن‌هم درموضوع زکاة وفتوای‌شیخ دربارهٔ آن‌که‌بطلان‌وفساد آن درتمام دنیاآشکار شده وهیچ‌فرد عاقل با تمیزی رانمیتواند قانع‌کندکه در

این‌قرن زکاة راکه خدای‌عالم برای نظم بلاد واصلاح عباد وتأمین حوائج فقرا ومصارف هشتگانهٔ معلوم مقرر فرموده فقط و فقط منحصر باشد به اشیائی که پاره‌ای‌ازآنها اصلایافت نمیشودمانند پول‌طلا ونقره ! وبعضی ازآنها درشرف نابودی است چون‌شتر وگاو غیرمعلوفه وغیرعامل وپاره‌ای ازآنها ممکن‌است جای‌خودرا به‌اشیاء دیگردهد چون‌گندم وجو وبعضی ازآنها منحصر به‌پاره‌ای ازبلاد است ودرهمه جای دنیا نیست چون‌مویز وخرما !

معهذا فقیه آخرالزمان میگوید : نه‌تنها درزمین بلکه درآسمانهاهم‌فقط شتر وگاو بالاخره اشیاء تسعه اگرپیداشود مشمول زکاة است و اگرنه ، نه ! و هنگامیکه به‌کتاب وسنت مراجعه‌میکنیم که ببینیم آیااین‌آقا برای خود مدرك و دلیلی هم دارد می‌بینیم دلیلش همان گفتهٔ شیخ است ! ورأی و فتوائی است‌که آن مرحوم اتخاذ کرده است واین بندهٔ خدا هم علی‌العمیا تابع ومقلداست ، نه مجتهد ومحقق !

اینك ببینیم این شیخ چه شخصیتی‌است‌که این‌بندگان خدا دردام تقلید و چهارچوب تبعیت او افتاده وبکلی عقل وادراك خود را تابع او کرده‌اند ! آیا معصوم است ؟ کسی‌است‌که به‌او وحی والهام میشده‌است ؟ ازاصحاب‌خاص واز محارم اسرار معصومین بوده است ؟! دارای نظریات فوق‌العاده صائب و افکار بسیار بلندی است‌که کسی‌دیگر از دانشمندان نتوانستند ونمیتوانند بپایه و مایهٔ اوبرسند؟! وی چه قاعده وقانونی ازطبیعت یا شریعت استنباط واستخراج نموده است‌که دیگران ازمثل ومانندآن عاجزند ؟!

وقتی‌که به‌کتب وتألیفات اومراجعه میکنیم می‌بینیم‌متأسفانه چنان نیست که تصور میشد وفقط دربارهٔاو غلو بیجاشده‌است ! آن‌جناب باتمام معلومات واحاطه‌اش‌دربسیاری ازموارد ومسائل دچاراشتباه وخطاشده است !

وما اینك برای نمونه چندمورد از اشتباهات اورا باکمال تأسف در این اوراق ازنظر خوانندگان‌میگذرانیم تا معلوم شودکه : این‌مرد با تمام‌عظمتش بازهم یکنفرانسان عادی بوده‌که نمیتوانسته‌است ازاشتباه وخطا مصون باشد .

پس‌غلو تااین حدکه بالای فکر ونظر اوکسی نتواند فتوا ونظری دهد جز خودباختگی وبی‌شخصیتی نیست وچنین‌کسی راکه تابع است ما نمیتوانیم فقیه ومجتهد بدانیم بلکه مجتهد مقلدی است‌که درتبعیت وتقلید از شیخ وگذشتگان شاید جهد کافی کرده‌باشد وبدبختانه یا خوشبختانه ما به‌فقیه مجتهد نیازمندیم نه مجتهد مقلد !

اینك پاره‌ای از اشتباهات مرجع تقلید پاره‌ای از مجتهدین یعنی شیخ طوسی رحمة‌الله‌علیه .

پاره‌ای از اشتباهات مرحوم شیخ (!) درتاریخ

شیخ طوسی علیه‌الرحمه تقریباً در تمام فنون علم فقه تألیفاتی دارد : در تفسیر ، دراصول ، درحدیث ، دررجال ودرایه وامثال‌آن . مهمترین‌تبحراودر علم رجال‌است‌که دراین‌فن سه‌تألیف مهم‌پرداخته است‌که : اولی‌کتاب رجال شیخ‌کشی‌است‌که آن‌را تلخیص نموده است و دومی رجال معروف به رجال طوسی‌است وسومی الفهرست‌است .

اینك ببینیم دراین‌علم‌که‌آن جناب بیش ازتمام علوم تبحر وتخصص‌دارد آیاهیچ دچاراشتباه شده است ، یانه ؟

ما یك نمونهٔ‌آشکاری راکه تمام خوانندگان ما همینقدرکه اندك‌اطلاعی ازتاریخ داشته‌باشند میتوانند باشتباه آن واقف‌شوند می‌آوریم ، وازمتعصبین خشك ودوستان نادان تقاضا میکنیم‌که برای‌لحظه‌ای خدا و وجدان را در نظر گرفته بی‌جهت عرض‌خود را نبرده وموجب‌زحمت مانشوند وبدانندکه برای ما هم‌ناگوار است‌که‌انگشت روی‌چنین‌اشتباهاتی بگذاریم وشخصیتی‌بزرگ‌مانند شیخ طوسی را از قلهٔ رفعت وغلوی که غالیان متعصب در بارهٔ او قائلند پائین آورده در ردیف غیر معصومین قراردهیم ! اما چه بایدکرد که بقول ارسطو : حق از استاد عزیزتر است ! خصوصاً هنگامی‌که می‌بینیم این‌گونه غلوها باعث شده است‌که برخی از دانشمندان ، کتاب و سنت و عقل و وجدان را کنار گذاشته تابع آراء شخصی شده‌اند که خود مرتکب اینگونه اشتباهات آشکار شده است !

اینك آن اشتباه !

هرکس اندك اطلاعی ازتاریخ اسلام داشته‌باشد عمار یاسررجل بلندپایهٔ اسلام وشخصیت‌کم‌نظیر اورا درمیان‌صحابهٔ رسول‌خدا میشناسد ومیداندکه‌این مرد بزرگ پس‌از رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله تابع ومطیع امام برحق و خلیفهٔ مطلق‌رسول‌الله یعنی امیرالمؤمنین علی سلام‌الله‌علیه‌گردید وبهرجهتی که مولایش روی‌نمود اونیز تابع‌آنحضرت‌بود ودرست مصداق حدیث شریف رسول‌الله : «اللهم ادرالحق حیث ما دارعمار» یا حدیث «العمار مع‌الحق والحق مع‌عمار تقتله الفئة الباغیة» گردید .

وباز از روشن‌ترین حوادث تاریخ است‌که عمار درجنگ صفین در سنهٔ سی وشش هجری در رکاب مولی الموحدین امیرالمؤمنین علیه‌السلام به دست اردوی جنایتکار معاویه شهیدشد وشهادت او انقلاب وغوغای عظیمی درهردو لشکر پدیدآورد .

و بازهرکس اندك اطلاعی از تاریخ داشته باشد میداند که امیرالمؤمنین علی (ع) را ازفاطمهٔ زهرا زوجهٔ‌طاهره‌اش دودختر بودکه یکی‌مسماة به زینب کبری‌است که با پسرعموی خودعبدالله جعفر ازدواج‌کرد ودیگری ام‌کلثوم‌که خلیفهٔ دوم عمر بن‌الخطاب اورا از امیرالمؤمنین (ع) خواستگاری نمود و به‌کیفیتی‌که درتواریخ مضبوط است‌بحبالهٔ‌ازدواج‌خود درآورد وازاوفرزندی بنام زید بوجودآمدکه درزمان خلافت معاویه وولایت مروان در مدینه مادر و پسرهردو دریك‌روز ازدنیا رفتند وبرای نماز آنها مروان بن حکم با جمعی از صحابهٔ رسول‌الله ازجمله‌حسنین علیهما السلام بیرون آمدند وسخنانی رد و بدل شدکه تمام‌کتب تواریخ وفقه‌آن‌را ضبط وثبت‌نموده‌اند . کسیکه بخواهد براین مطلب‌که ازحوادث نسبتاً روشن‌تاریخ است مطمئناً اطلاع‌یابد میتواند به‌کتاب اسدالغابه فی‌معرفةالصحابه‌جلدپنجم ص۶۱۵وبه‌کتاب الاصابهٔ ابن‌حجرعسقلانی جلدچهارم ص٤٦٨ وبه‌کتاب‌الجعفریات ص۲۱۰ رجوع‌کندکه ازمعصومین از حضرت صادق از پدر بزرگوارش روایت میکند به این عبارت : «لما توفیت

ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین علیه‌السلام خرج مروان بن الحکم وهو امیر یومئذ علی‌المدینة فقال‌الحسین لولا السنة ماترکته یصلی‌علیها» .

وهمچنین به‌کتاب طبقات‌ابن‌سعدجلد هشتم ص۴۶۳وبه‌کتاب تهذیب‌خود شیخ‌طوسی جلدنهم‌ص۳۶۲ حدیث ۱۲۹۵ رجوع کنیدکه‌تمام‌آنها وفات‌ام‌کلثوم وپسرش راکه ازعمرداشت دریك روزضبط نموده‌اند که برای نماز او مروان حکم‌که حاکم مدینه بود بیرون‌آمد .

پاره‌ای ازمورخین‌بجای مروان نام عبدالله‌عمر رابرده‌اندکه حضرت‌امام حسن‌علیه‌السلام اورا به‌نمازبرجنازهٔ ام‌کلثوم واداشت وبهرصورت آنچه مسلم است‌آن است‌که ام‌کلثوم درهنگام وفات‌امیرالمؤمنین(ع) حیات‌داشته‌چنانکه تمام‌کتب تواریخ‌شیعه‌وسنی‌ازجمله درارشادمفید درداستان‌شهادت‌امیرالمؤمنین روایاتی داردکه ازآن جمله از اسمعیل بن‌زیاد روایت میکندکه ام موسی خالهٔ امیرالمؤمنین برای او حدیث کرده است که امیرالمؤمنین درشب وفات خود به‌ام‌کلثوم دخترخود چنین‌وچنان‌گفت ، ومجلسی علیه‌الرحمه‌این روایات را در جلدنهم بحارآورده است .

ونیزشیخ‌مفید درباب ذکراولادامیرالمؤمنین فرزندانی‌که بعدازآنحضرت بودند نام ام‌کلثوم را برده است و ده‌ها قضایای دیگر ! و مقصود آن است که هیچکس ازمورخین اسلام ودنیا نگفته است که ام‌کلثوم در زمان امیرالمؤمنین ازدنیا رفته‌است چنانکه همان عبارتی‌راکه خود شیخ‌طوسی آورده‌است‌وماذیلا برای نمودن اشتباه‌آن مرحوم نقل‌میکنیم نیز خودحاکی است‌که این‌قضیه‌بعداز شهادت امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام وبطور مسلم‌بعد ازشهادت عماربوده‌است.

اما شیخ‌طوسی‌باآن‌همه تبحروتخصص‌درعلم‌رجال داستان‌وفات‌ام‌کلثوم را ازقول عمار یاسر نقل میکند !

درکتاب «الخلاف» که از کتب معروف شیخ طوسی است در جلد اول ص۲۶۶ چاپ مصطفوی :

مسئلهٔ ۷۶۱: «اذااجتمع‌جنازة رجل وصبی وخنثی وامرأة فکان‌الصبی‌ممن

یصلی علیه قدمت المرأة الی القبلة ثم الخنثی ثم‌الصبی ثم‌الرجل ووقف الامام عند الرجل» .

«دلیلنا اجماع الفرقة و اخبارهم و روی عمار بن یاسر قال : اخرجت جنازة ام‌کلثوم بنت علی علیه الصلوة والسلام وابنها زید بن عمر وفی الجنازة الحسن‌علیه‌السلام والحسین‌علیه‌السلام‌وعبدالله بن‌عمر وعبدالله‌بن‌عباس وابوهریره فوضعوا جنازة الغلام مما یلی الامام والمرأة ورائه فقالوا هذا هوالسنة» .

درهنگام وفات ام‌کلثوم‌که بطورمحقق ومسلم در زمان خلافت معاویه و حکومت مروان حکم بوده است درمدینه جناب عمار یاسر کجا بود ؟ که این حدیث‌را نقل‌فرمود؟! وآقای شیخ‌طوسی متخصص علم‌رجال ومؤلف سه‌کتاب مهم دراین‌علم آن‌را ضبط نمود؟!

تابعیت و تقلید از شیخ تا آن حد شدید بوده است که مرحوم علامهٔ حلی رحمة‌الله‌علیه‌که خود نیز تألیفاتی درعلم رجال دارد متوجه ومتعرض این اشتباه نشده‌است ودرکتاب «مختلف الشیعة» ص۱۲۱ دراین باره گفته است:

«واحتج الشیخ فی الخلاف بالاجماع و بما روی عن عمار بن یاسر قال اخرجت جنازة ام‌کلثوم ...الخ» .

اما در منتهی‌المطلب جلداول ص۴۵۷ گفته‌است : «لنا ما رواه‌الجمهور عن‌عمار بن ابی‌عمار : سنی‌ها آن‌را ازعماربن ابی‌عمار روایت‌کرده‌اند نه از عمار یاسر» !

این تبعیت‌کورکورانه حتی شهید اول‌را نیز تابع‌کرده بطوریکه درکتاب «الذکری» درهمین مسئله این‌حدیث را ازعمار یاسر روایت‌کرده‌است !

عجب آنستکه علامهٔ‌مجلسی نیز درجلد ۱۸ بحارکتاب الطهارة ص ۲۸۱ چاپ کمپانی عین عبارت خلاف را بطریق فوق آورده و هیچ توضیحی نداده است ! حتی صاحب‌جواهرهم‌درجلدصلوة جواهرص۵۰۰ چاپ‌تبریزعین‌عبارت خلاف را بدون اندك تعرضی عیناً آورده است ودرآخر گفته‌است : «بل‌بذلك یرجع مرسل ابن بکیر» !

اکنون می‌بینید روح‌تقلید درعلمای بعد ازشیخ چگونه‌شدید است که‌حتی حادثه‌ای باین‌روشنی را جرأت نکرده‌اندکه اندك تعرض یاتوجهی بدان‌نمایند. درصورتیکه خوداین آقایان عموماً قائلندکه عمار یاسر درجنگ صفین کشته شد وام‌کلثوم‌بعداز امیرالمؤمنین (ع) زنده‌بوده‌است! چه اشتباهی ازاین روشن‌تر؟! شاید این‌اشتباه دیگر باشدکه ذیلا می‌آید :

۲ ـ درکتاب تهذیب‌الاحکام جلدششم ص۱۹ چاپ نجف درباب نسب و مولد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مینویسد :

«... وامه فاطمة بنت‌اسد بن‌هاشم بن عبدمناف وهو اول هاشمی ولد فی الاسلام من هاشمیین : مادر امیرالمؤمنین (ع) فاطمه دختر اسد پسر هاشم بن عبدمناف است وامیرالمؤمنین علیه‌السلام اولین هاشمی است که در دین اسلام از دوهاشمی (ابوطالب وفاطمه) متولد شده است» .

کذب وبطلان این مطلب خیلی‌واضح وروشن است که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اولین‌هاشمی نیست که دراسلام ازدو هاشمی متولد شده باشد ! زیرا بعثت رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله که شریعت اسلام از آن آغاز میشود حد اقل ده‌سال بعد ازتولد امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده‌است ! پس‌چگونه میتوان اورا اولین‌هاشمی دانست که دراسلام متولدشده است ازدوهاشمی ! واگر با فرض دور و تأویلات بیجا و ناروا تولد رسول خدا را ابتدای اسلام بدانیم باز هم امیرالمؤمنین علیه‌السلام اولین هاشمی نخواهد بودکه از دو هاشمی متولد شده باشد ! زیرا درآن‌صورت برادران‌او عقیل که بیست‌سال ازاوبزرگتربود وجعفر که ده‌سال ازاوبزرگتر بود بعدازرسول‌خدا (ص) متولد شده‌اند وچون هردوی آنها نیزفرزندان ابوطالب وفاطمه میباشند و ازدو هاشمی متولدشده‌اند بازهم نوبت به‌امیرالمؤمنین نمیرسدکه اولین‌هاشمی باشدکه در اسلام بآن معنی ناروا ازدو هاشمی متولدشده باشد ! بهرصورت این‌قبیل اشتباهات بی عنایتی و عدم توجه شیخ را به نوشته‌هایش میرساند !

ازمرحوم شیخ که‌مشاغل‌بسیار وگرفتاریهای بیشمار وتألیفات‌زیاداوقات

اورا گرفته‌بودند شاید این‌قبیل اشتباهات‌خیلی عجیب‌نباشد . عجب‌است‌ازعلما ودانشمندانی که بعد ازشیخ آمده وعلی‌العمیا تابع ومقلد شیخ‌بوده‌اند !

مثلا درهمین مسئلهٔ بدین‌روشنی علامهٔ‌حلی رحمةالله‌علیه در منتهی‌المطلب جلددوم ص۸۸۹ عیناً عبارت‌شیخ را درتهذیب تقلیدنموده ونوشته‌است : «وانه فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف هو اول هاشمی ولد فی الاسلام من هاشمیین» .

۳ ـ در تهذیب‌الاحکام جلددوم ص۱۵٤ حدیث ٦۰٦/٦٤ و در الاستبصار جلد اول ص۳۵۹ چاپ نجف : «... عن معلی بن خنیس قال سألت اباالحسن الماضی‌علیه‌السلام فی‌الرجل ینسی السجدة من‌صلوته... الخ» درراینجا به‌مضمون ومقصود حدیث کاری‌نداریم فقط میخواهیم یکی ازاشتباهات بارز شیخ را در رجال نشان دهیم ! حاصل روایت: معلی بن خنیس ازحضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام مسئله‌ای سؤال‌میکند وحضرت جواب اورا میفرماید !

ابوالحسن‌الماضی لقب وکنیهٔ حضرت‌موسی‌بن جعفراست . چهار نفراز ائمهٔ معصومین مکنی به ابوالحسن هستند :

اول امیرالمؤمنین علی‌علیه‌السلام، دوم‌حضرت موسی‌بن‌جعفرعلیه‌السلام، سوم حضرت‌رضا علیه‌السلام وچهارم حضرت‌امام‌علی‌النقی علیه‌السلام . وبهر صورت دراینجا جزحضرت موسی‌بن‌جعفر را نمیتوان ابوالحسن گرفت، زیرا مسلم‌است که معلی‌بن خنیس این‌مسئله رااز امیرالمؤمنین نپرسیده‌است‌زیرادرآن زمان‌نبوده است وهمچنین ازحضرت‌رضا وامام علی‌النقی‌علیهماالسلام زیرادر آن‌زمان وفات‌یافته بود پس ابوالحسن دراین‌روایت بااضافهٔ ماضی موسی‌بن جعفراست . اینك ببینیم این مسئله‌را تاریخ چگونه تصدیق میکند ؟

از مسلمات تاریخ است که معلی‌بن‌خنیس بدست داود بن‌علی که ازطرف ابوالعباس سفاح‌در ابتدای‌خلافت سفاح یعنی‌درسال ۱۳۲ حاکم مدینه‌شد ودر همانجا کشته شد !

صبح‌الاعشی درجلد٤ ص٢٦٦ مینویسد : داودبن علی ازطرف‌ابوالعباس

سفاح درسال۱۳۲ حاکم‌مدینه شد ودرسال ۱۳۳ فوت‌نمود . وچون کشته شدن معلی بدست داودبن‌علی انجام‌گرفت[1] پس‌معلی یا درسال ۱۳۲ یا ۱۳۳ کشته‌شده است وحضرت موسی‌بن جعفرعلیه‌السلام درسال۱۲۸ هجری‌متولد شده است و در هنگام وفات معلی آنحضرت چهار ساله یا پنج ساله بوده است . تولد حضرت موسی بن جعفر را خود شیخ در تهذیب جلد ۶ ص ۸۱ در سال ۱۲۸ نوشته است !

حال‌چگونه معلی بن‌خنیس با وجودحضرت صادق‌علیه‌السلام مسئلهٔ خود را ازحضرت موسی‌بن جعفر حداکثر پنج‌ساله سؤال‌نموده است آن هم به‌کنیهٔ ابوالحسن الماضی . بدیهی است اینگونه القاب وکنی به‌کسی داده میشود که دارای‌فرزندی باشد ومعمولا بنام اولین‌فرزند مکنی‌میشود ! خصوصاً که دراینجا کلمهٔ ماضی به ابوالحسن اضافه شده است وماضی به کسی میگویندکه از دنیا رفته‌است وبه‌هیچ زنده‌ای ماضی‌نمیگویند[2] !

دراینجا چه‌بگوئیم ؟! اگربگوئیم این‌خبر اشتباهاً یا عمداً ازطرف نساخ یادیگری‌برتهذیب اضافه‌شده است؟می‌بینیم شیخ‌درذیل آن‌نظر دارد ومینویسد: «فلیس‌هذا الخبر منافیاً للخبر الاول ...» تا آخرکه حاکی از دقت در مضمون خبر است . بعلاوه آن را در استبصار هم که بعد از تهذیب نوشته است آورده است !

پس ناچاریم بگوییم یا شیخ به‌این قبیل مسائل بی‌اعتنا بوده وهرچه جنبهٔ حدیث وخبرداشته ولوازهرکس معدوم باشد یاموجود بر باشد یافاجرمی‌آورد وبنای‌خودرا برآن میگذارد چنانکه دراحادیث تسعه چنین‌کرده‌است . وچنانکه

---

۱ - داودبن علی‌بن عبدالله‌بن‌عباس‌کمتر ازسه ماه والی‌حرمین(مکه ومدینه) بود وچون‌در ماه ربیع‌الاول ۱۳۳ فوت‌نمود یعنی‌نزدیک سه‌ماه‌ازسال ۱۳۳ ، پس‌معلی درواوائل همان‌سال کشته شد . (الامام‌الصادق ص۱۳۹) .

۲ - یادآور است‌که مرحوم شهیداول درکتاب «الذکری» ازنقل این‌حدیث ازشیخ تعجب کرده است وبه‌جای حضرت‌کاظم حضرت‌صادق را احتمال داده است ! وبهرصورت اشتباه شیخ مسلم‌است .

عقاید پاره‌ای ازدانشمندان هم‌که قبلاآوردیم همین بودکه شیخ‌هرخبری راکه مطابق ذوق اوباشد اخذمیکند خواه صحیح وخواه ضعیف ! خواه واقع وخواه ناواقع[1] ! ویااینکه اشتباه‌کرده‌است وراوی‌کسی دیگریاروایت‌ازامام‌دیگراست واین جناب‌بدون توجه وتحقیق هرچه بقلم او آمد مینویسد !

وعجب دراین است‌که همین جناب شیخ طوسی در تفسیر (التبیان ج ۱ ص۸۵۵) ضمن تفسیر آیهٔ «خذ من‌اموالهم صدقة» مینویسد :

«خذ من اموالهم یدل علی ان الاخذ من اختلاف الاموال ولو قال‌خذ من مالهم افاد وجوب‌الاخذ من‌جنس واحد متفق ومن‌دخلت للتبعیض فکأنه قال‌خذ بعض مختلف‌الاموال» که دلالت‌دارد برآنکه ازهمه اموال باید زکاة‌گرفت.

---

۱ - دراینجا لازم است بیك نکته اشاره‌شود وآن اینست‌که سلیقهٔ شیخ در عمل به حدیث آن است‌که به احادیثی‌که دراصطلاح علمای درایه به آن حدیث حسن و موثق می‌گویند هرچند خبر واحدباشد عمل‌میکند درحالی‌که متأخرین چنین‌حدیثی را مطلقا رد میکنندزیرا ایمان وعدالت را درراوی حدیث شرط لازم میدانند . (درایهٔ شهید ثانی ص۲۶) .

اشتباهات شیخ در رجال !

کسیکه اندك توجهی به کتاب رجال شیخ کرده و در مضامین آن دقت نماید در آن آنقدر خطاها و اشتباهات خواهد دید که هر اندازه حسن ظن و ارادت باو داشته باشد نمیتواند او را مصیب دانسته یا در اشتباهات وی را معذور شمارد !

چنانکه در این کتاب کسانی را درباب : «من لم یرو عنهم علیهم السلام» ازرجالی میشماردکه ازائمه چیزی روایت نکرده‌اند وحال اینکه عیناً همانها را درباب: «روی عنهم علیهم السلام» می‌آوردکه آنان ازائمه علیهم السلام احادیث رُوایت کرده‌اند ! ازآن جمله :

۱ ـ بکربن محمدازدی رادرکتاب رجال خود ص۱۵۷ چاپ نجف ردیف ۳۸ باب الباء ازاصحاب حضرت رضا علیه السلام میشمارد وسرانجام درص۴۵۷ ردیف ٤ اورا ازکسانی دانسته‌است که اصلا ازائمه چیزی روایت نکرده‌اندونام اورا درباب ذکراسماء «من لم یرو عن واحد الائمة» آورده‌است .

۲ ـ حسین بن حسن بن ابان رادرص۴۳۰ ردیف۸ ازاصحاب حضرت عسکری دانسته وباردیگر اورا ازکسانی که روایتی ازآن بزرگواران نیاورده‌اند آورده است (ص۵۶۹ ردیف ٤٤ باب الحاء) .

۳ ـ ثابت بن شریح الصائغ را درص۱۶۰ ردیف۳ باب الثاء از اصحاب حضرت صادق ودر ص۴۵۷ از «ممن لم یرو عنهم» .

٤ ـ زرارة بن اعین را در ص۳۵۰ از اصحاب حضرت کاظم شمرده است

درصورتیکه زراره درهمان سال وفات حضرت صادق فوت نمود وداستان فرستادن پسرش عبید را بمدینه پس ازوفات حضرت صادق برای تحقیق اینکه امام بعداز آنحضرت چه کس است ودیرکردن پسرش و خواستن قرآن از عمه‌اش وگفتن اینکه این قرآن امام من است ومردن او قبل ازآمدن پسرش وخبرنشدن اوبه امام بعداز حضرت صادق ، ازمسلمات تاریخ است[1].

۵ ـ فضالة بن ایوب رادر ص۳۵۷ ازاصحاب حضرت کاظم شمرده ودر باب الفاء ردیف ۱ ص۳۸۵ ازاصحاب حضرت رضا علیه السلام ودر مرتبهٔ سوم اورا ازکسانی دانسته است که ازائمه روایتی ندارند !

۶ ـ قتیبة بن محمداعشی را درص۱۷۵ ردیف۳۲ ازاصحاب حضرت صادق شمرده ودرص۴۹۱ از «ممن لم یروعنهم علیهم السلام» .

۷ ـ قعقاع بن عمرو است که آن را در ص ۵۵ ردیف ۸ از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام میشمارد !

و مرحوم ممقانی با تکیه بقول شیخ در جلد دوم تنقیح المقال ص ۲۹۰ مینویسد: «عنونه الشیخ (ره) فی باب اصحاب علیّ من رجاله مرتین مادة محرراً واخری بزیادة ابن عمر التمیمی» .

در حالیکه طبق تحقیق آقای، مرتضی عسکری درکتاب پر ارزش خود «خمسون و مائة صحابی مختلق» در ص۶۷ تا ۱۲۳ چنین شخصی اصلا وجود نداشته است .

۸ ـ کلیب بن معویة اسدی درص۱۳۲ ازاصحاب حضرت باقر ودرص۲۷۷ ردیف۳ ازاصحاب حضرت صادق ودرص۴۹۱ «ممن لم یرو عنهم» .

۹ ـ محمدبن عیسی الیقطینی درص۳۹۳ ردیف ۷۶ ازاصحاب حضرت رضا و در ص۴۲۲ ردیف ۱۰ از اصحاب حضرت هادی ودر ص ۴۳۵ ردیف ۳ از

۱ ـ در تهذیب ج ٤ ص۵۱ حدیثی از علی بن الحسن الفضال واو از علی بن ابراهیم بن هاشم روایت میکند وبا شرحی که ما از علی بن فضال دادیم اشتباه آن بخوبی معلوم است.

اصحاب حضرت امام‌حسن عسکری ودر ص ۵۱۱ ردیف ۱۱۱ از «ممن لم یرو عنهم علیهم‌السلام» .

۱۰ ـ قاسم‌بن‌محمد جوهری‌را درص۲۷ ردیف۴۹باب القاف‌ازاصحاب حضرت‌صادق ودر ص۳۵۸ ردیف۱ ازاصحاب‌حضرت کاظم ودرص۴۹۰ «ممن لم یروعنهم علیهم‌السلام» .

ما فعلا باین‌عشرهٔ کامله دراین‌باب اکتفاء مینمائیم .

اینگونه اختلافات یااشتباهات‌است‌که باهیچ محمل وتأویلی نمیتوان‌آن را پذیرفت بطوریکه‌اشکال آن براهل‌فن نیزمشکل شده تا جائیکه برای آن در حدود ده‌الی دوازده جور تأویل وتفسیر وتوجیه‌کرده‌اند (رجوع‌شود به جلداول تنقیح‌المقال ص ۱۹٤ فائدهٔ ثانیه) .

ولی هیچیك ازآن‌تأویلات وتوجیهات شخص حقجو وبی‌غرض را قانع نمیکند تااینکه بسیاری از اعلام رجال‌گفته‌اند:

شیخ دراین موارد دچار سهو ونسیان وغفلت و اشتباه شده است و بهانه آورده‌اندکه چون شیخ‌درکثرت‌تألیف وبسیاری‌مشغله وفتوی وزیارت‌وعبادت گرفتار بوده است برای او امکان نداشته که بهتر از این چیز بنویسد و بتحقیق وتدقیق بپردازد !

غلو بیجا یا حسن ظن مفرط وجود شیخ را چون بتی کرده است که جلو حقیقت‌راگرفته‌تا اینکه‌حتی‌برای اشتباهات واضح وخطاهای صریح‌اومحملهای عجیبی بافته‌اند ! چنانکه در فائدهٔ تاسعه‌کتاب تنقیح المقال ممقانی جلد اول ص ۱۹۵ در قضیهٔ اینکه شیخ گاهی رجلی‌را در روایتی توثیق وبعد هم اورا در روایتی دیگر تضعیف نموده است گفته‌اند : این توثیق و تضعیف ناظر بحالت مختلفِ آن راوی است ! یعنی در وقتیکه‌آن روایت ازاوصادر شده‌موثق بوده ودر وقتی‌دیگر چون ازعدالت‌خارج بوده تضعیف شده‌است !

توگوئی‌که شیخ العیاذبالله‌چون‌خدا همواره‌همراه‌آن مردبوده وساعتهای عدالت وغیرعدالت اورا مراقبت میکرده است یا درتاریخ آنچنان تبحر داشته

که روز تا روز هر رجلی را در نظرگرفته است و بمقتضای آن روایت او را توثیق و تضعیف کرده است ! و حال اینکه از روایت او از عمار در نماز برجنازهٔ ام‌کلثوم و روایت او از معلی بن خنیس ونظائر آن پی به تاریخ دانی او هم بردیم !

اشتباهات مرحوم شیخ در حدیث(!) ورجال آن

از خوانندگان محترم مخصوصاً از کسانیکه حسن ظن مفرط به شیخ رحمة‌الله‌علیه‌دارند معذرت‌میخواهم که‌تااین‌اندازه‌مواردخطاهاواشتباهات شیخ را تعقیب میکنم زیراکه می‌بینم این‌حسن‌ظن‌مفرط وغلو بیجاباعث شده‌است‌که پاره‌ای ازفقهای ما بقول‌مرحوم شهید ثانی رحمة‌الله‌علیه مقلد شیخ شده‌اند و در صدد تحقیق‌مطالب برنیامده‌اند وبهمین‌جهت دین‌مبین اسلام‌را دراین‌زمان‌بناحق با صورت‌کریه ونا معقول جلوه‌داده معرفی‌مینمایند ! لذا بناچار مطلب‌رادنبال کرده اینك‌اشتباهات آن‌مرحوم را در حدیث مختصراً یادآور میشویم :

۱ ـ درحدیث ۷۵۵ تهذیب‌جلد دوم ص ۱۹۱ روایتی از محمد بن یعقوب کلینی ازمحمدبن‌الحسین روایت میکند درحالیکه هرگز محمدبن یعقوب کلینی خود مستقیماً ازمحمد بن‌الحسین روایت‌نمیکند بلکه اواز محمدبن یحیی واواز محمد بن‌الحسین روایت‌میکند !

۲ ـ درحدیث ۹۵٤ ج۲ ص۲۳۹ حدیث‌کافی را ازعلی‌بن‌ابراهیم ازمحمد ابن‌عیسی‌ازیونس بن‌عبدالله روایت‌میکند در حالیکه صحیح آن چنانکه درکافی است یونس‌بن عبدالرحمن‌است نه یونس‌بن‌عبدالله !

۳ ـ درصفحه۲٤۷ جلد دوم حدیث۹۸۰ رااز‌سعیدبن‌میسره‌نقل‌میکند وحال اینکه اصلاچنین شخصی درکتب رجال‌نیست ! وعیناً این‌حدیث را با همین‌سند درالاستبصار جلداول ص۲۵۲ نیز آورده است !

٤ ـ درجلد پنجم‌تهذیب ص۱۱۳ حدیث۳۶۷ رااز مرحوم‌کلینی نقل‌کرده

است درصورتیکه درکتاب کافی‌چنین حدیثی‌نیست ازچاپی وخطی‌قدیم وجدید اما دراستبصار این‌حدیث را به‌کلینی‌نسبت نداده‌است !

۵ ـ ایضاً درجلد پنجم ص۳۹٤ درحدیث ۱۳۷۵ سندی‌را به مرحوم‌کلینی نسبت داده‌است درحالیکه درکتاب‌کافی چنین‌خبری نیست !

۶ ـ بنا به‌نقل‌صاحب حدائق درجلد ۱۲ ص۱۸۱ ـ صاحب‌کافی حدیثی‌در باب : «شراء عبید تحت الشدة» عمرو ازابی‌بصیر نقل‌کرده است شیخ‌آن‌را از کافی ازعمرو بن‌ابی‌نصر روایت‌کرده‌است . صاحب‌حدائق‌گفته : «هوتصحیف منه قدس‌سره وسهو واقع فی عبارته» .

۷ ـ درکتاب الاستبصار جلددوم ص۱٤ حدیث٤۰ را به‌کلینی نسبت‌داده است وچنین‌حدیثی درکافی‌نیست ! وعین این‌حدیث‌رادرتهذیب آورده‌است‌ودر آنجا آن‌را مستقیماً از حسین بن‌سعید روایت‌کرده است !

۸ـ ایضاًدرالاستبصار جلد۲ص۳۸ حدیث۱۱۹ : «عن‌زرارة‌قلت‌لابی‌عبدالله علیه‌السلام‌رجل‌عنده مائةدرهم وتسعة وتسعون‌درهماً وثلاثون دیناراً ایزکیهاقال لا لیس علیه شیء من الزکوة فی الدراهم ولا فی الدنانیر.» درحالیکه صحیح آن در من‌لایحضره الفقیه بجای «تسعة وثلاثون» ، «تسعة عشردیناراً» هست‌وحق هم همین است !

۹ ـ درجلد۲ همین‌کتاب ص ۹۰ حدیث ۸۷ نیزمانند ردیف ۷ حدیثی از کلینی‌نقل کرده است و حال اینکه در کافی نیست و در تهذیب از حسین بن سعید است !

۱۰ ـ درجلد۳ استبصارص۳۲۷ حدیث۲: «ان‌اللتی لم‌تبلغ الحیض»حدیثی ازکلینی نقل‌کرده است باین عبارت :

«وعنه عن محمد بن یحیی عن علی بن ابراهیم» درحالیکه محمد بن یحیی نمیتواند ازعلی‌بن‌ابراهیم نقل‌کند زیرا وی‌مقدم برعلی بن‌ابراهیم است ! امادر خودکافی‌چنین است : «علی بن‌ابراهیم عن‌ابیه‌عن ابن‌محبوب ...» واین‌اشتباهی بزرگ است !

۱۱ ـ درمشترکات کاظمی میتویسد : «وقع فی التهذیب فی کتاب المزار فی‌غسل الزیارة روایة الحسین بن سعید عن‌حریز وهو سهو» .

«و فی‌التهذیب محمدبن علی‌بن‌محبوب عن‌الحسین‌بن سعید وهوسهوایضاً لان محمد هذا انما یروی‌عنه بواسطة احمدبن محمدبن عیسی وفیه ایضاً سعیدبن عبدالله عن‌الحسین وهو غلط ظاهر» .

۱۲ ـ درجلد چهارم تهذیب ص۵۱ حدیثی ازعلی‌بن الحسن فضال واوا علی‌بن ابراهیم بن‌هاشم روایت کرده است درحالیکه وفات علی بن فضال بنا برقولی در۲۲٤ بوده ووفات علی‌بن‌ابراهیم‌بنا بنقل تنقیح‌المقال جلددوم ص۲٦۰ بعداز سال ۳۰۷ رخ‌داده وهرگز ممکن‌نیست‌که علی‌بن‌فضال از علی‌بن ابراهیم نقل حدیث‌کند مگروفات علی رامؤخر بدانیم !

۱۳ ـ درتهذیب درآنجاکه شیخ‌مفید درمقنعه فرموده است : «فان ماتت صبیة من‌رجال» . مرحوم شیخ‌روایتی آورده‌است باین‌عبارت :

«قال محمد بن‌احمد بن‌یحیی روی‌فی الجاریة تموت مع الرجال فقال‌اذا کانت بنت اقل‌من خمس‌سنین او ست دفنت ولم‌تغسل» درحالیکه «خمس سنین» محرف «اکثر من خمس‌ستین» است . (الاخبار الدخلیة علامةشوشتری ص(٤)).

۱٤ ـ در جلد چهارم تهذیب ص ٦۳ چاپ نجف حدیثی از محمد بن ابی الصهبان روایت میکندکه میگوید : «کتبت الی الصادق (ع) » و حضرت صادق‌هم جوابی به‌اومینویسد درحالیکه‌محمدبن ابی‌الصهبان به‌تصریح‌خودشیخ درصفحات ٤۰۷ و٤۲۳ و٤۳۵ رجال‌طوسی ازاصحاب حضرت جواد وحضرت هادی وحضرت عسکری بوده و نمیتوانسته است با حضرت صادق (ع) مکاتبه داشته باشد !

وضع محمد بن ابی‌الصهبان درکتاب الفهرست شیخ طوسی ص ۱۷٤ نیز بشرح فوق تأیید شده است

۱۵ ـ ایضاً درجلد چهارم‌تهذیب ص۵۵ حدیث۱٤۸ سندآن با سند کافی ج۳ ص۵۵۱ چاپ آخوندی‌متفاوت است یعنی‌تهذیب آن‌را ازنضربن سویداز

زرعه ازسماعه روایت‌میکند ولی‌کافی آن را از نضربن سوید از زرعه روایت میکند وحق باکافی است !

۱٦ ـ درتهذیب جلد ٦ ص۳ درحدیث ۱ باب‌فضل زیارت رسول‌الله(ص) درسندآن‌نام هیثم‌را برده‌است ! درحالیکه درهیچیك ازکتب‌رجال‌از این‌شخص نامی نیست .

۱۷ ـ در ص ۲۲ همین جلد حدیث ۵ همین باب رجالی را آورده است که ما کذب وضعف آنهارا درکتاب «ارمغان آسمان» از ص۲۷۵ تا ص۲۷۷ باز نمودیم .

۱۸ ـ درجلد هشتم تهذیب ص ۷۵ حدیث ۲۵٤ در احکام طلاق حدیثی از کلینی نقل‌میکندکه سندآن مخالف سندکافی‌است !

۱۹ ـ درهمان جلد ص ۱۳۷ حدیث ٤۷۹ «فی عدد النساء» باز حدیثی از محمد بن یحیی از علی بن ابراهیم نقل میکند در حالیکه چنانکه گفتیم محمد ابن یحیی نمیتواند ازعلی بن ابراهیم نقل حدیث نماید زیرا او مقدم بر علی بن ابراهیم است !

۲۰ ـ درکتاب تهذیب «فی باب البینات» حدیثی ازعبدالله بن‌المفضل بن محمدبن هلال از محمدبن محمدبن الاشعث‌الکندی روایت میکندکه محمد بن محمدبن الاشعث‌الکندی میگوید: «حدثنا موسی بن اسمعیل عن ابیه یعنی موسی ابن جعفرعلیه‌السلام» .

وپرواضح استکه محمدبن محمدبن الاشعث الکندی برفرض‌وجودخیلی مقدم ازموسی بن اسمعیل‌بن موسی‌بن جعفراست وبهرصورت‌کندی نمیتوانداز موسی روایت‌کند !

این مطلب رامرحوم حاج میرزا حسین نوری درکتاب مستدرك الوسائل جلدسوم درحاشیهٔ ص ۲۹۳ گفته است :

«وکان محمد بن الاشعث الکندی الخبیث المعروف» وبعددر اشتباه شیخ گفته است: «قد وقع‌له (ره)مثل ذلك‌فی‌الحسن‌بن عمار من‌نسبته ابی المفطحیة» .

۲۱ ـ درجلد نهم تهذیب ص ۳۲۰ حدیث ۵ و ۶ و ۷ که هرسه یك حدیثند بدون‌اندك اختلافی‌آنها را مکرر کرده است و چنانکه تمام نساخ نوشته‌اند این حدیثها بهمین‌صورت بخط خودشیخ دراصل تهذیب‌موجود است !

۲۲ ـ درتهذیب واستبصار درموضوع وضوحدیثی دراخذ اجرت درتعلیم قرآن ازعبدالله‌بن المنبه آورده‌است که هردو تحریف است زیرا راوی این دو حدیث منبه ابـن عبدالله است و اصلاً عبدالله ابن المنبه در رجال نیست ! (الاخبار الدخلیه ص ۶۳) .

توگوئی آن‌مرحوم درحال چرت وخواب بوده وبی‌اختیار یك‌حدیث را بدون هیچگونه‌تفاوت واختلاف تکرارنموده است !

اینها یك سلسله اشتباهات وخطاهائی بودکه شیخ علیه‌الرحمه در این دو کتاب‌که از کتب معتبره واصول‌شیعه‌است مرتکب شده‌است[1] .

۱ ـ بهترین کتاب شیخ‌طوسی که دراحادیث واخبار درموضوع فقه‌است‌کتاب‌تهذیب‌الاحکام اوست‌که یکی ازکتب اربعه وجوامع و صحاح شیعه می‌باشد .

اینك نظریکی ازدانشمندان بزرگ شیعه واسلام (محمد بن‌ادریس صاحب السرائر) که قرابت نزدیکی‌هم باشیخ داود دراینجا می‌آوریم :

وی درکتاب «السرائر» درباب تقسیم خمس درذیل دوروایتی‌که درکتاب تهذیب‌در این‌باب آمده‌است می‌نویسد : «قال محمدبن ادریس : فهذان الحدیثان الضعیفان اوردهما فی تهذیب الاحکام الذی لم یصنف کتاباً اکبر منه : فیه غیرهما مع ما قد جمع فیه من الاخبار المتواترة و الاحاد و المراسل و المسانید ...» تاآنجا که می‌نویسد : «فهل یحل لمن ادنی و اقل معرفة ان یعدل عن کتاب‌الله الذی لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه... الی هذین الخبرین المرسلین.» ومعلوم میداردکه دراین‌کتاب اخباری‌که مخالف کتاب خداست بسیار است !

آری درهمین‌کتاب تهذیب احادیث بسیاری‌است‌که مخالف عقل وحس‌وشرع‌است!

ازآن جمله درجلد سوم ص ۳ که درکتاب کافی هم در جلد اول ص۱۱۵ نیز آمده است باین عبارت :

«... عن ابان عن ابی عبدالله علیه‌السلام : ان للجمعة حقاً و حرمة» تا آنجا که می‌گوید : «فان ربك ینزل من‌اول لیلة‌الجمعة الی سماء الدنیا یضاعف الحسنات و یمحو

اگرما میخواستیم‌بدقت‌سایراشتباهات‌شیخ‌رادرهمین دوکتاب اوبیاوریم سر رامجال بود ونه خوانندگان،مخصوصاً ارادتمندان غالی شیخ را حوصلهٔ مطالعه واستماع ! واینکه اصرار داشتیم‌که موارد اشتباه شیخ را درعلم رجال وحدیث وتاریخ روشن‌کنیم برای آن‌است‌که چنانکه قبلاً گفته‌ایم وشواهدمسلم دردست‌است اکثرعلمای شیعه بعد ازشیخ‌زحمت مطالعه وتتبع درمدارك‌احکام را بخود نداده و بهمان استنباطات شیخ اکتفا کرده‌اند ! واز آنجائیکه احکام اسلام فقط‌ازکتاب وسنت‌استخراج میشود . ودرسنت‌رجوع به‌اخبار‌است ودر اخبارصحت وسقم‌آن باید درنظرگرفته شود ومعمولا میزان‌صحت وسقم‌اخبار به‌رجال است لذا خواستیم معلوم‌شودکه مرحوم‌شیخ باتمام تبحر وتخصصش‌در علم‌رجال وحدیث،معهذاچنانکه‌مشاهده میشود چندان‌عنایت واهتمام به‌صحت

السیئات : خدا درشب جمعه ازاول شب به‌آسمان دنیا نزول‌می‌کند» !

من نمیدانم پس‌چرا ابن تیمیه را بعلت‌این عقیده دشنام میدهند ؟! وحال اینکه این عقیده برخلاف عقیدهٔ شیعه است چنانکه در من‌لایحضره الفقیه می‌نویسد : از حضرت عبدالعظیم از ابراهیم بن ابی‌محمود : «قال قلت للرضایاابن‌رسول‌الله ما تقول فی الحدیث الذی یرویه الناس عن رسول‌الله (ص) انه قال : ان الله تبارك و تعالی ینزل فی‌کل لیلة جمعة الی‌السماء الدنیا فقال علیه السلام لعن‌الله‌المحرفین الکلم عن مواضعه.» در جلد ۶ تهذیب ص۱۲۱ نیز حدیثی نظیرحدیث فوق‌است .

ودر کتاب‌قاموس‌الرجال جلد ۸ ص۱۳۵ می‌نویسدکه مضمونش اینست :

تألیف تهذیب واستبصارشیخ سبب‌خلط اخبار آحادکه مجرد ازقرائن است‌باخباری که محفوف به‌آن قرائن است گردیده است.. قبل از شیخ فقها درکتب عمل جز روایات مشهوررا نقل نمیکردند واخبارنادره‌رافقط درکتب‌روایت ذکرمی‌کردند تاآنجاکه‌مینویسد: اول کسی‌که اینگونه اخبار را با یکدیگر مخلوط کرد شیخ بود دراین دو کتاب (تهذیب و استبصار) خود برای رفع‌طعن از اخباری‌که از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است ولی متأخرین باین قضیه متفطن نشدند پس باآن معاملهٔ واحده کردند .

علامهٔ محقق آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری درکتاب پر ارزش خود «الاخبار الدخلیه» در ص ۴۰ دراین باره می‌نویسد :

«ان التهذیب کتاب خبر له المام فی بعض المواضع بالفقه فی شرح عبارات شیخه المفید ولیس موضوعه صحاح الاخبار بل‌استقصاء السلیم و السقیم والجمع بینهما» .

وسقم احادیث‌نداشته وهمینکه‌رأی وفتوائی را اتخاذکرده به‌دنبال دلیل برآمده است وآنگاه هرحدیثی رابهرصورتی که بوده برای‌تمسك بدان متشبث‌شده‌است وچنانکه درتهذیب واستبصار مشاهده‌میکنیم اول‌فتوای خودرا مینگارد آنگاه برای‌تمسك حدیث یااحادیثی می‌آوردکه بساباشدکه آن‌حدیث یااحادیث‌بطور کامل‌ومؤید فتوای اونیستند (چنانکه دراحادیث راجع به‌نبودن زکاة در تجارت است) اما همینقدرکه کلمه‌ای وکنایه‌ای ازآن‌بدست بیاید اکتفا مینماید وبهر صورت اول‌مدلول‌علیه را می‌آورد بعدبدنبال دلیل‌میرود ! وشایدهم این‌فتاوی ازخود اونیست بلکه از اساتید او چون شیخ‌مفید وسید مرتضی است چنانکه د انحصار زکاةبراشیاء تسعه می‌بینیم که این فتوی ازخود او نیست بلکه استادش شیخ‌مفیدقبلا این‌رأی‌را درالمقنعه اتخاذکرده وهمچنین سیدمرتضی درالانتصار وغیره . واین‌نظربرشیخ تاقین ودرقلبش‌ترکیزشده‌است آنگاه آن را فتوی‌گرفته است وبدنبال‌دلیل‌رفته است . وچون دلیل‌صحیح ودرست برفتواوآراء مأخوذۂ خود نیافته‌است‌به‌مضمون : «الغریق یتشبث‌بکل حشیش» هرخبر ضعیف وکذب ازهررجل فاسق وکذاب وغالی وملعون راکه بافتاوای اواندك رابطه‌ای داشته است‌گرفته وبدان‌عمل کرده است[1].

۱ ـ درکتاب روضات الجنات ص ۵۶۲ می‌نویسد : «قال مولانا اسمعیل الخاجوئی‌المحقق فی هذا المجال بل فی‌سائر استجال ... الخ» که ترجمه ومضمون‌آن اینست که : مولای ما اسمعیل خاجوئی که مرد محقق این میدان بلکه در سائر علوم وآثار است می‌فرماید : تقلید شیخ از شناختن احوال رجال جائز وروا نیست واخبار اونه تنها ظن بلکه شك‌را هم درهیچ حالی ازاحوال افاده نمیکند زیرا کلام اودر این باب مضطرب و پریشان است و ازجمله پریشانی واضطراب اواینست‌که درموردی می‌گوید : که این رجل ثقه‌است ! ودر موضع دیگر می‌گوید : ضعیف است ! چنانکه در بارۂ سالم بن‌مکرم جمال و سهل‌بن زیاد از رجال حضرت امام هادی علی‌النقی علیه‌السلام گفته است !

در کتاب رجال میگوید : محمد بن علی بن بلال ثقه است ولی در کتاب «الغیبة» می‌نویسد او از مذمومین است !

←

→

دربارۂ عبدالله بکیر قائل است که او ازکسانی است که طائفۂ شیعه بدون خلاف به‌خبر اوعمل می‌کنند و همچنین درکتاب عده و استبصار . اما در آخرباب اول ازابواب طلاق همان‌کتاب تصریح کرده است به‌آنچه دلالت برفسق وکذب عبدالله بن‌بکیر مینماید (ما سابقاً دراحوال عبدالله که یکی ازرجال حدیث علی بن فضال است نظرشیخ‌راآوردیم) وسر انجام خود قائل به رأی او می‌شود ! دربارۂ عمار ساباطی قائل است باینکه‌اوضعیف است ونمی‌توان به روایت اوعمل‌کرد ودراستبصار نیز این‌مطلب را تکرار می‌کند !

اما درکتاب عده می‌نویسد که طائفۂ شیعه همواره به روایت او عمل می‌کنند ! و مانند این‌خلاف‌گوئیها ازاوبسیار وفراوان‌است ! ومن تاکنون احدی‌را از اصحاب(علمای شیعه) سراغ ندارم‌که علی‌بن حمزۂ بطائنی را توثیق کند یا درهنگام انفراد در حدیث به‌روایت اوعمل نمایدزیرا اوخبیثی است واقفی، کذاب ، مذموم ، زیرا حضرت‌رضا (ع) بعد ازمرگ علی‌بن حمزه فرمود : اورا درقبرش نشانیدند واز امامان پرسیدند وی‌نام‌آنها را برد تانوبت به‌من‌رسید توقف‌کرد . پس‌چنان ضربتی برسرش نواختندکه قبرش پرازآتش شد . وشیخ احمدبن الحسین‌بن عبدالله الغضائری گفته است : علی بن ابی حمزه که خدا او را لعنت کند ریشه و اصل توقف می‌باشد و شدیدترین مردم از حیث عداوت بعد از ابی‌ابراهیم (موسی بن جعفر) برامام وقت است ومحمدبن مسعود گفته است‌که ازعلی بن الحسن فضال شیدم‌که می‌گفت : همانا پسر ابی‌حمزه کذاب وملعون است ومن‌ازاوحدیث بسیاری روایت‌کرده‌ام ! ولکن اکنون برخود حلال نمیدانم‌که حدیثی ازاو روایت‌کنم !

وچه خوب گفته‌است آنکه گفته‌است : «ویل لمن کفره نمرود : وای بر آنکسی‌که نمرود تکفیرش کند» (یعنی علی بن فضال نمرود است‌که علی بن ابی حمزه را تکفیرکرده است) . اینك قیاس‌کن‌که شیخ چنین‌کسی را باچه اشخاصی قرین‌کرده است !

واز جمله پریشان‌سرائی و مرددگوئی شیخ‌آن است‌که گاهی درقبول روایت ایمان وعدالت را شرط میداند . چنانکه درکتب اصولی خود به‌آن قطع نموده است و مقتضای آن اینست‌که اصلا به‌خبرموثق وحسن عمل‌نکند تاچه رسه به‌ضعیف . وباردیگردرعدالت به‌ظاهراسلام اکتفا می‌نماید وظهورآن را شرط میکند ومقتضای چنین‌نظرآن‌است‌که به‌خبر موثق وحسن مطلقاً عمل‌کند وآن را مانند خبرصحیح بداند . شیخ درکتب حدیث وکتب فروع نیزکارهای عجیب می‌کند !

گاهی عمل به‌خبرضعیف میکند تاجائیکه اخباربسیاری‌که‌صحیح هم‌هستند وبه‌اطلاق خود باآن خبرضعیف معارضه مینمایند (مانند اخبارزائد براشیاء تسعه‌که باخبر ضعیف‌علی ابن فضال‌معارضه می‌کنند) معهذا آنها را به خبر ضعیف تخصیص میکند ! وگاهی تصریح به رد همان‌حدیث‌میکند برأی آنکه ضعیف است . وباردیگر حدیث صحیح‌را رد میکندبعلت

←



آنکه خبرواحد است وموجب علم وعمل نمی‌شود چنانکه مرحوم سید مرتضی‌علم‌الهدی و اکثر متقدمین نیز براین عقیده‌اند ... اینها یك قسمت از اضطرابات و پریشان سرائی اوست .

بعد از آن محقق مذکور ازصاحب ذخیره تعجب نموده است که چگونه به اخبار چنین شخصی عمل می‌کند . (پایان نقل ما از روضات الجنات از کلمات محقق خاجوئی رحمةالله علیه) . (آنچه در بین هلالین است از اینجانب است . م) .

از جمله دانشمندان و فقهای بزرگ شیعه که‌از مرحوم شیخ طوسی انتقاد کرده و اشتباهات وخطاهای فراوانی ازاو گرفته‌است جمال‌الدین مرحوم شیخ حسن بن شهید ثانی رحمةالله‌علیهما است، درکتاب پرارزش وگرانقدر خود «منتقی‌الجمان فی‌الاحادیث‌الصحاح و الحسان» ، دراین کتاب بی نظیر که متأسفانه فقط دو جلد تا احکام حج چاپ شده است نامبرده بیش‌از صد مورد خطا واشتباه برشیخ گرفته‌است ودر چند مورد از اینگونه خطاها و اشتباهات او دچار تعجب شده است . چنانکه در جلد اول ص ۲۲ بعد از آنکه از توهم انقطاع پاره‌ای ازعلما درجمله‌ای ازاسانید کافی بعلت‌غفلت آنان ازبنای آن‌یادآورمیشود آنگاه می‌نویسد :

«و العجب ان الشیخ رحمه‌الله ربما غفل عن مراعاتها ...» ودر ص۲۳ می‌نویسد: «وقد رأیت فی نسخة التهذیب التی عندی بخط الشیخ ره عدة مواضع سبق فیها القلم الی اثبات کلمة فی موضع الواو ثم وصل بین طرفی العین وجعلها علی صورتها واوا...» .

در ص۳۲ می‌نویسد : «من عجب ما رأیته فی‌هذا الباب ان‌الشیخ رحمه‌الله اوردفی کتاب الحج من التهذیب عدة احادیث» آنگاه طریق غفلت یا غلطی را که شیخ پیموده است یاد آور می‌شود .

در ص۱٤٤ پس ازآنکه اشتباه شیخ‌را یادآور می‌شود می‌گوید : من خیال میکردم فقط متأخرین دچارچنین اشتباهی شده‌اند ولی بعداً متوجه شدم‌که شیخ درچند موردچنین اشتباه کرده است واین بسی عجیب است !

ما در این حاشیه نمیتوانیم اشتباهاتی که آن مرحوم از شیخ گرفته با تفصیل بخوانندگان خود عرضه‌کنیم لذا آنان را به اصل کتاب منتقی الجمان به صفحات ذیل الذکر آن کتاب احاله می‌نمائیم : صفحهٔ ۷۲ و ۱۰۵ و ۱۱٦ و ۱۲۱ و ۱۲۵ و ۱۳۱ و ۱۳۳ و ۱٤۵ و ۱٤۹ و ۱٦۰ و ۱٦۹ و ۱۷٦ و ۱۸۲ و ۱۸۵ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۳ و ۲۱٦ و ۲۲۳ و ۲۲٤ و ۲۲۵ و ۲۲٦ و ۲۲۹ و ۲۳۸ و ۲۸۰ و ۲۹۹ و ۳۰۲ و ۳۰۵ و ۳۰۷ و مابعد





آن تا آخر جلد دوم‌که تماماً حاکی ازاشتباهات شیخ است وخلاف‌گوئی وتصرفات‌شیخ‌را در احادیث باز نموده است !

مرحوم شهید ثانی را نیز بر شیخ انتقاداتی است که بنا بر قول صاحب حدائق در اجماعاتی که خود شیخ با خود تناقض داشته به هفتاد و چند مسئله میرسیده است !

در احکام وآداب دین باید مستقیماً به کتاب و سنت

مراجعه نمود و به آراء و فتوای پیشینیان اکتفا نکرد !

سخن ما در این است که کسانیکه شیخ وامثال اورا آن چنان بزرگ و فوق‌العاده گرفته‌اندکه تصورنمیکنند وی‌دراتخاذنظروفتوی‌مرتکب‌خطاواشتباهی شده باشد وعلی‌العمیا اورا متابعت میکنند بدون آنکه صرفنظر از آراء دیگران کرده‌خودشان مستقیماً به‌کتاب وسنت مراجعه نمایند وباجهد وکوشش انتزاع حکم واستنباط رأی‌ازآنهاکنندفکرشان‌صائب نیست شما وقتی‌که درکتب‌شیخ وصدوق وامثال این‌بزرگواران دقت‌کرده مطالب آنها را ازمد نظر میگذرانید قهراً متوجه خواهیدشدکه این‌بندگان خدا درمقابل یك حدیث وخبری‌که‌نسبت به‌معصومی داده شده چنان‌خود را میبازندکه هرچند آن حدیث وخبر با دلایل روشن عقل ونقل ظاهر البطلان بوده و مجعول و دروغ است و عقل و حس و تاریخ آن را تکذیب میکند معهذا این بزرگواران درکتب ومسانید خود آن را با آب و تابی روایت میکنند بدون آنکه اندك تعرض و توقفی به بطلان و فسادآن بنمایند !

مثلا شیخ‌طوسی درکتاب‌امالی خود ص۳۶۰ چاپ‌جدید نجف‌این‌روایت سرتاپاکذب‌را ضبط وثبت نموده است !

وشیخ صدوق نیزخلاصه ومضمون‌آن را دراعتقادات خود آورده است!

وعجب‌آنکه شیخ مفید علیه‌الرحمه‌که‌کتابی بمنظور تصحیح براعتقادات صدوق بنام «اوائل المقالات» نوشته است با اینکه اکثر عقاید صدوق را تخطئه بلکه

تخطئه نموده است معهذا متعرض کذب و جعل این روایت ظاهر البطلان نشده است !

اینك‌آن روایت : «عن زید بن‌علی‌عن ابیه عن جده عن علی علیهم‌السلام قال : ما زلت مظلوماً مذ کنت ان‌کان عقیل لیرمد فیقول لاتدوونی حتی تدووا اخی علیاً فاضطجع فادوون ما بی رمد.» شیخ صدوق این حدیث را بدون‌سند دراعتقادات خودآورده است .

مضمون‌حدیث ناموزون‌کذب‌مشحون که‌بدبختانه‌اسناد آن‌را به‌معصومین داده‌اندکه به‌عقیدهٔ شیعهٔ‌امامیه غیراز زید سه نفر از معصومین علیهم‌السلام یعنی حضرت زین‌العابدین علی‌بن‌الحسین ازپدر بزرگوارش‌حضرت حسین بن‌علی و آنحضرت ازپدر بزرگوارخود حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت میکند که‌آنحضرت فرموده‌است : من‌همواره ازآن وقتی‌که بوجود آمده‌ام و مادرم مرا زائیده‌است مظلوم‌بودم تاجائیکه چشمان‌عقیل درد میکرد ومیخواستند اورا مداوا نمایندمیگفت درچشمان من‌دوا نکنید تادوچشم علی‌دوا بریزید ناچارمن می‌خوابیدم درچشمان من (بخاطر عقیل) دوا میکردند درحالیکه‌چشمان من‌درد نمیکرد و احتیاج به‌دوا نداشت !

کسی که اندك اطلاعی از تاریخ اسلام داشته باشد و رجال اسلام را بشناسد میداندکه بین تولد عقیل و تولد امیرالمؤمنین علیه‌السلام حد اقل بیست سال‌فاصله است . یعنی‌عقیل‌بیست‌سال ازحیث سن‌ازامیرالمؤمنین‌بزرگتراست !

واتفاقاً خود شیخ‌صدوق بنا به‌نقل علامهٔ‌مجلسی(ره) درجلد نهم بحار در خصال‌گفته است‌که بین‌عقیل وعلی‌بیست سال فاصله است .

وابن‌شهرآشوب درمناقب وسایرکتب معتبره عموماً متفقندکه بین‌عقیل و علی(ع) بیست‌سال فاصله‌است . واگربه‌روایت سفیان بن‌عیینه درجلد۱۱ بحار مراجعه‌نمائیم که ازحضرت باقرروایت میکندکه امیرالمؤمنین درسن۵۸سالگی شهید شده‌است . وبنا به‌نقل محدث‌قمی درسفینةالبحار جلد ۲ ص۲۱۵ عقیل در سال پنجاهم درسن ۹۶ سالگی فوت نمود بنابراین سن عقیل بیست وسه‌سال یا

بیست وهشت‌سال بیش ازسن امیرالمؤمنین ازحیث‌تولد بوده است !

آیا عقل هیچ‌دیوانه‌ای باورمی‌کندکه یك‌جوان‌سی‌ساله یابیست‌وپنج‌ساله وحداقل بیست و دوساله را (اگر فرض کنیم‌که درآن موقع که جبراً به چشم امیرالمؤمنین برای‌خاطر عقیل‌دوا می‌کردند ناچار سن امیرالمؤمنین حداقل دو سال‌باشد بنابراین اگرعقیل بیست وهشت سال ازاوبزرگتر بوده سی‌ساله واگر بیست وسه‌سال بزرگتربوده بیست وپنج‌ساله واگربیست سال بزرگتربوده‌بیست ودو ساله می‌شود) که‌چشمش درد می‌کند بگوید من نمیگذارم دوا درچشم من کنید تاعلی را بخوابانید ودوا در چشم اوکنید !

چنان‌گیریم‌که عقیل سی‌ساله یا حداقل بیست ودوساله آنقدر لوس و ننر بوده‌که می‌گفته‌است علی‌دوساله را اول‌بخوابانید ودوا درچشم‌اوکنید تا بعداً من‌هم راضی‌شوم‌که دوا درچشم من‌کنید ؟ آیا درخانوادهٔ ابیطالب که‌به‌تصدیق تاریخ از اعاظم وعقلاءِ قریش بودند و مخصوصاً شخص ابوطالب که سیدبطحا وبیضة‌البلد بود آنقدرنادان وظالم بودندکه علی‌دوساله را بخاطرعقیل‌سی‌ساله بدون‌آنکه چشمش دردی داشته باشد بخوابانند وبه‌آن دوا بریزند !؟

خدایا عقل وفهم کجا رفته‌است ؟!

بازهم سری به‌کتابهای کسانیکه برای‌ما احادیث ائمهٔ معصومین را نقل می‌کنند و از آن فتوی و احکام شرع را استخراج می‌نمایند زده ببینیم که این بندگان خدا چه تحفه‌هائی برای ما ذخیره کرده‌اند ؟! و عقلشان تا کجا قد میداده است ؟!

درمن‌لایحضره الفقیه ص ٤ حدیث ١٤ : «و قال الصادق علیه‌السلام کان بنوا اسرائیل اذا اصاب احدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاریض و قد وسع‌الله علیکم‌ما وسع‌بین‌السماء والارض وجعل لکم‌الماء طهوراً فانظرواکیف تکونون : حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : که بنی‌اسرائیل چنان بودند که هرگاه یکی از آنها قطره بولی اصابت میکرد گوشتهای بدنشان را با قیچی مقراض‌میکردند و حال اینکه خدا بشما گشایش داد گشایشی به وسعت مابین

آسمان و زمین و آب را برای شما پاك کننده کرده است پس بنگرید که چه میکنید » ! [1]

شما درمضمون این حدیث دقت کنید وآثارکذب وجعل درآن مشاهده کرده آنگاه بجامعین آنهاآفرین بگوئید ! آیا بنی‌اسرائیل را پروردگار عالم به‌چنین بلیه‌ای‌مبتلی فرموده‌است ؟! چرا ؟ وبچه‌دلیل ؟ درکدام‌کتاب وتاریخی چنین خبری‌هست ؟ مگرخدای‌بنی‌اسرائیل غیرازخدای همه‌است‌که می‌فرماید: «لا یکلف‌الله نفساً الاوسعها»آیا دروسع وطاقت بشراست‌که همینکه قطره‌بولی به‌او اصابت‌کرد گوشت‌خود رابا مقراض‌قیچی‌کند ؟! یا اینکه العیاذبالله خدا آنقدرظالم ونادان‌است‌که چنین‌حکمی در شریعت خود مقرردارد ؟!

آیا اینگونه حکم درهیچ امتی‌بوده ، مگر درقوم خیلی نجیب و سر براه بنی اسرائیل ! بنی‌اسرائیلی که برای ذبح یك گاو آن همه بهانه‌ها آوردند ؟ بنی‌اسرائیلی‌که خدا برای‌آنها من‌وسلوی ازآسمان می‌فرستد و آنها هوس سیر وپیاز میکنند ومی‌گویند «لن نصبر علی‌طعام واحد» بنی‌اسرائیلی که با آن‌همه معجزات موسی‌نغمهٔ «لن‌نؤمن‌لك حتی‌نری‌الله جهرةً» میسرایند؟ بنی‌اسرائیلی‌که ازموسی خدائی‌میخواهندکه همانندبتهای‌عمالقه باشد ومیگویند «یاموسی‌اجعل لنا الهاً کما لهم الهة» !

این‌قوم خیلی‌نجیب ! مکلف‌به چنین‌تکلیفی هستندکه وقتی بول به بدنشان اصابت‌کردگوشت بدن خودرا مقراض‌کنند ؟!

اینان دراصابت بول درهرکجای بدنشان احتیاط کنند باری در اصابت بول‌به‌آلت خود نمیتوانند اجتناب‌کنند . وبایدروی این‌حکم آنرا مقراض‌کنند! درچنین صورت وضع‌بنی‌اسرائیل چگونه بوده‌است ؟ پس‌همهٔ آلت‌های خودرا مقراض‌کرده بودند ؟! واقعاً چنین‌چیزی بوده ؟!

چرا آب برای آنها پاك‌کننده نبود ؟ مگر این قرآن نیست که درسورهٔ

---

١ - این‌حدیث راچنانکه مجلسی اول درشرح من‌لایحضر ج١ ص٧٧، مرحوم شیخ طوسی نیز وسنیان هم از حضرت رسول (ص) روایت کرده‌اند !

الفرقان ضمن‌شمارش نعمای طبیعی میفرماید : «هوالذی جعل لکم اللیل لباساً والنوم سباتاً وجعل‌النهار نشوراً وهوالذی ارسل الریاح بشراً بین‌یدی رحمته و انزلنا من السماء ماءً طهوراً» .

این‌آب برای‌همهٔ ملتها پاك‌کننده است چنانکه‌شب برای تمام مردم‌وقت آسایش است وخواب برای همه مردم موجب آرامش وروز برای همه مردم وقت‌کاراست وانتشار ، هیچکس ازاین‌نعمتها محروم ومستثنی‌نیست .

مگرحضرت‌ایوب پیغمبربنی‌اسرائیل نیست‌که‌خدا به‌اومیفرماید: «ارکض برجلك هذا مغتسل‌بارد وشراب (ص ـ آیهٔ ۳۰) : که‌آب هم جای شست وشو وهم آشامیدنی است» ؟

مگر نه اینست‌که خدا در بسیاری ازآیات به بنی‌اسرائیل منت میگذارد ومی‌فرماید : «یا بنی‌اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین» .

مگر درسورهٔ الجاثیه نمیفرماید: «ولقدآتینا بنی‌اسرائیل‌الکتاب والحکم والنبوة و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی العالمین » آیا کتاب وحکم و نبوت برای‌تطهیراز بول مقراض برچیدن‌گوشت بدست انسان میدهد ؟!

اینست‌آن همه‌نعمت وفضیلت‌وروزی‌ازپاکیزه‌هاکه‌خداوندبربنی‌اسرائیل منت می‌گذارد که حتی از آبی که سگ و گربه‌ و حیوانات با آن تطهیر میکنند بر بنی‌اسرائیل حرام بوده و مطهر نبوده است مگر مقراض ؟! مگر آب ازطیبات نیست[1] ؟

این‌چه منتی است‌که حضرت صادق برسر مسلمانها میگذارد وآن را از

---

۱ ـ درکتب عهد عتیق و عهد جدیدآیات بسیاری هست که دلالت دارد براینکه آب‌در بنی‌اسرائیل مطهر بوده وخودرا بدان تطهیر می‌نمودند ازجمله آیات ۸ و ۲۰ سفر اعداد باب ۱۹ ـ آیهٔ ۸ وکسیکه آنرا سوزانید رخت خودرا به‌آب بشوید وبدن خود رابه آب غسل دهد . ودر آیهٔ ۲۰ ـ در روز هفتم خویشتن را تطهیرکرده ورخت خودرا بشوید و به‌آب غسل‌کند ودرشام طاهرخواهد بود .

نعمتهای خاصهٔ خدا فقط بر مسلمانان میداند . آیا از تمام مزایای اسلام فقط همین‌مزیت ؟ همین‌مزیت دروغین ، بنظرحضرت صادق‌مهم بوده‌است‌که آن‌را برای قدردانی‌مسلمین از اسلام یادآور شده‌است ؟!

این چه‌نسبت جاهلانه‌ایست‌که این‌راویان احمق به‌آنحضرت میدهند ؟!

چرا ائمهٔ‌معصومین را که برگزیدگان خدا وافاضل مردم روی زمینند با اینگونه احادیث کوچك و حقیر العیاذبالله مورد مسخره واستهزاء قرار میدهند؟ وبالنتیجه دین‌اسلام را موهون وخرافی جلوه میدهند ؟!

باز هم از طرز فکر و فهم این راویان و جامعین احادیث بشنوید و احسنت بگویید ؟ !

درکتاب رجال کشی‌که جناب شیخ طوسی آن‌را تلخیص فرموده است ص ۲۴۳ فضیل‌الرسان روایت میکند : بعداز قتل زید بن علی برحضرت صادق علیه السلام واردشدم آنحضرت‌مرا داخل‌خانه‌ای‌کرد واز احوال زید پرسید تا آنجاکه میگوید : شعرسید حمیری برای حضرت‌خواندم فرمود : «من‌قال هذا الشعر ؟ قلت السیدبن محمد الحمیری فقال علیه‌السلام رحمه‌الله قلت انی رأیته یشرب نبیذالرستاق قال‌تعنی‌الخمر قلت نعم قال‌رحمه‌الله وما ذلك علی‌الله بعزیز ان‌یغفر لمحب‌علی : حضرت‌فرمود : چه‌کسی این‌شعررا گفته است عرضکردم سیدحمیری امام‌علیه‌السلام فرمود : خدا اورا رحمت‌کناد ! عرضکردم من‌خود اورا دیدم که نبیذ رستاق می‌نوشید فرمود : مقصودت خمر است ؟ گفتم‌آری فرمود: خدا اورا رحمت‌کند چه میشود برخداکه بردوستدار علی‌ببخشد و اورا بیامرزد !؟»

شمارا بخدا نشراینگونه احادیث چه‌فائده‌ونتیجه‌ای‌دارد وچه‌اثری‌درمیان مسلمانان باقی می‌گذارد جز خماری و می‌گساری وبی‌بند و باری ؟ آیا ائمهٔ معصومین‌که مامعتقدیم بعد ازرسول خدا وجودشان برای بیان‌احکام الهی‌لازم وواجب بوده‌است ، برای‌این قبیل‌مطالب بوده است ؟

بازهم ازبرکات جامعین‌اخبار وناشرین احادیث اهل‌البیت بشنوید :

در امالی‌صدوق مجلس‌الثمانون ص۳۱۹ چاپ‌قم ضمن فضیلت‌ماه‌رجب روایتی ازرسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وآله می‌آورد حدیث طولانی‌است تااینکه در ص ۳۲۲ مینویسد : «ومن صام من رجب تسعة وعشرين يوماً غفرالله عزوجل له ولو كان عشّارا ولو كانت امرأة فجرت بسبعين مرة (امرأً) بعد ما ارادت به وجه‌الله والخلاص من‌جهنم لغفرالله لها» .

مضمون حدیث‌فسادانگیز شرارت‌آمیز آن‌است‌که نستجیربالله‌رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وآله فرموده‌است : کسیکه ازماه رجب‌بیست ونه‌روز روزه بگیرد خدا گناهان‌اورامی‌آمرزد هرچند عشار (باجگیر مأمورمالیات) باشد (عشاری دراحادیث شیعه ازگناهان بزرگ‌است) واگرزنی هفتاد مرتبه زنا داده باشد و در نسخهٔ بدل به هفتاد مرد زنا داده باشد ! (ولو به هر يك چندین مرتبه) بعد از آنکه در روزهٔ خود رضای خدا و خلاصی جهنم را قصدکرد هرآینه خدا اورا می‌آمرزد !

می‌بینید چه حدیث پرخیر و برکتی ! زنی هفتاد مرتبه یا با هفتاد مرد ولو هزار مرتبه زنا داده باشد ! با بیست و نه روز روزهٔ ماه رجب گناهش آمرزیده میشود !

پولس‌نصرانی‌که برای‌مسیحیان آن‌همه آزادی‌وفسق وفجورآورد کجا تشریف‌دارد اگو بیا و ببین !

هیچکس به امت و ملت خود آنقدر آزادی نمیدهدکه این حدیث خیلی شریف ! برای ملت اسلام‌آزادی آورده است ! من وقتی‌که این‌حدیث را دیدم گفتم هزار شکر مردم ایران باکتب عربی، و اکثراً باکتب احادیث سر وکاری ندارند وگرنه اینگونه‌احادیث اگردر کشوری‌انتشاریابد من‌گمان نمیکنم دیگر حلالزاده‌ای درآن‌مملکت پیدا شود ! زیرا تمام زنهای‌آن مملکت حاضرندکه این‌معاملهٔ پرسود را انجام‌دهند ! هفتاد مرتبه یا باهفتاد مردزنا کنند وبیست‌ونه روز روزه بگیرند ! باز مذهب نصرانیت که برای این ولنگاریها جریمهٔ قدی سنگین قائل‌است ! وای برامت اسلام از این حدیثها !

درمیان فقهای شیعه کمترکسی مانند علامهٔ حلی رحمةالله علیه به دقت و احتیاط ومنطق‌ودرایت معروف‌است معهذاآن مرحوم نیز ازاینگونه‌اموربرکنار نمانده است و چنان مرعوب احادیث مجعولهٔ ضالین شده است‌که : درکتاب منتهی‌المطلب‌که ازبهترین کتاب‌های اوست درفصل تدفین اموات درجلد اول ص ٤٦١ می‌نویسد عبارتی‌که مضمونش اینست : مستحب است که مقداری از تربت‌امام‌حسین‌علیه‌السلام نظربه‌برکت‌آن‌واحترازازعذاب وستراز‌عقاب‌بامیت درقبر او بگذارند ، برای اینکه روایت شده است‌که زنی همواره زنا میداد و فرزندانی از زنا می‌نهاد وپس ازوضع حمل‌آنها را از ترس خویشاوندان خود می‌سوزانید وجز مادرش کسی ازعمل‌او اطلاعی‌نداشت ! همینکه‌آن زن مرد و دفنش‌کردند خاك از روی‌جنازهٔ اوکناررفت وزمین او را بخود نمی‌پذیرفت و بهرکجاکه نقلش‌دادند همین‌جریان پیش‌آمد ، خویشانش خدمت‌حضرت‌صادق علیه‌السلام آمدند وقضیه‌را به‌حضرتش عرضکردند : حضرت از مادر او پرسید که این‌زن درزندگی خودچه معصیتی‌میکرد ؟ مادرش‌آنحضرت را به‌باطن امر آن‌زن خبرداد ! حضرت‌فرمود : که‌زمین او را قبول نخواهد کرد برای اینکه اوخلق خدا را به‌عذابی‌که خاص خداست معذب‌میداشت در قبر او مقداری از تربت حسین علیه‌السلام بگذارید ! پس چنین کردند خدای تعالی او را پوشانید (آمرزید!) معصیتی چنان بزرگ را با مقداری خاك تربت که دیگران در قبر او می‌نهند او را مورد عفو خدای قهار قرار میدهند ! و انجام این عمل (خاك تربت درقبر میت‌نهادن) برای هرکسی میسر است وانجام کارهای زشت ازآن هم آسانتر[1] !

---

۱ ـ این‌قبیل اعتقادات غلوآمیز تاآنجا کشیده‌که مرحوم شیخ‌جعفر کاشف‌الغطاء درکتاب معروف‌خود (کشف الغطاء) دربحث ۱۳ ازآداب احکام امواتآنجا که نبش‌قبر را باآنکه حرام است درپاره‌ای‌موارد جایزمی‌شمارد تا آنجاکه مینویسد : نبش قبر بمنظورنقل‌جنایز به‌مشاهد مشرفه بلکه مقابرمطلق اولیاء وشهداء و علماء صلحاء جایز است(بساباشدکه‌این ←

در کتاب لمعات‌الانوار سیدابوالقاسم سدهی ص۱۲ ازغریب الحکایات سیدنعمت‌الله جزایری نقل کرده است که یکی ازاکابردین گفته است: زنی به‌پسر خود عشق‌بهمرسانید وهرقدرخواست که باوی مقاربت کند نتوانست تاسرانجام اورا بوسیلهٔ مسکرات‌مست‌نمود ودرهرموقع که میخواست کام دل‌از اومیگرفت همینکه‌این زن مرد درعالم رؤیا بوسیلهٔیکی ازاولیاء دیده شدکه وی در قصور بهشت متنعم ومخلد است با اینکه ازاین معصیت اوخبرداشت ازوی پرسید که بچه‌عمل باین‌مقام رسیده‌است؟ گفت : ازبرکت‌صلوات برمحمد وآل محمد!

بااین کیفیت دیگرانذار وتبشیر پیغمبرچه اثری دارد وازدیانت وانسانیت چه‌باقی میماند !؟

→

قسم نبش ازدیگراقسام‌آن اولی باشد پس باید همهٔ میت‌را یا پاره‌ای ازاورا خواه استخوان باشد یا گوشت ، یا گوشت و استخوان باهم بیرون بیاورد) پس بنابراین مثلا می‌توان‌یك انگشت میت یاگوشه‌ای از دماغ ودهان واعضاء دیگر اورابرای انتقال به مشهدی ازقبر بیرون آورد !

آنگاه باکمال تأسف می‌نویسد : اگرچنین‌نبود که قیام اجماع وسیره برعدم وجوب است هرآینه ماقائل‌بوجوب‌آن بودیم ! کسی‌باین بزرگوار نمی‌گوید : بچه‌دلیل و چرا!؟ آیا احکام دین‌خدا دلبخواهی وروی‌احساسات نامعقول افراد واشخاص است ؟! برای‌نقل اجساد متلاشی به قبورصلحاءکدام دلیل عقلی وشرعی دردست شماست‌که اینگونه فتاوی صادر می‌کنید؟ درصورتیکه این‌عمل بدعت وحرام‌است،چنانکه‌ابن‌ادریس درسرائرمیفرماید: «لایجوز نقل المیت وهو بدعة فی‌شریعة الاسلام سواء کان المنتقل بمشهد او غیره» .

صاحب جواهر درجلدطهارت درموضوع نقل‌اموات بیانی‌دارد تا آنجاکه می‌فرماید: اشکال درپاره‌ای افراد نقل‌اموات است که‌ازآن جمله چیزی‌است که در زمان ما معمول است‌که میت را ازبلاد خیلی‌بعیده به‌مشاهد مشرفه می‌آورند بطوریکه میت نمی‌آید مگر درحالیکه درمنتهای تغییر است تاآن حدکه‌کسی نمیتواند نزدیك‌آن شود وبساباشدکه‌تمام رگها وپی‌هایْ اوقطع شده باشد وچرك وکثافت ازاو جاری است و امثال این احوال . من به‌هیچ نصی‌که دلالت برجواز حمل میت‌کند دست نیافتم جزاینکه استاد معتبر شیخ جعفر تغمده‌الله برحمته بدان فتوی‌میدهد تاآن حدکه می‌گوید : اگرنقل میت متوقف براین‌باشد که اورا پاره پاره کنند باز هم جایزاست ودرآن هتك حرمت نیست . «لو توقف نقله علی تقطیعه ارباً ارباً جاز ولا هتك فیه الحرمة» .

اینها احادیثی‌است‌که ازائمهٔ دین وهادیان راه‌خدا واهل‌بیت پیغمبربشیر ونذیر برای‌ما آورده‌اند !

من نمیدانم پس‌کدام حدیث است‌که جعل است ومخالف قرآن است ؟ کدام حدیث است‌که آن‌راباید برقرآن‌عرضه‌کرداگر موافق بود قبول واگر نه برسینهٔ دیوارکوبید ؟!

فائدهٔاین‌روایتها جزضلالت وجرأت وجسارت برمعصیت‌حضرت‌احدیت دیگرچیست وهمین‌گونه‌احادیث است‌که‌ملت اسلام خاصه‌طائفهٔ شیعه راآنقدر بی‌بند و بار و به‌معصیت گستاخ و جری‌کرده است که حریم احکام الهی را شکسته‌وپای‌بند مقررات واحکام شرع‌نیستند واگر این‌روایات وگویندگان‌آن اصلا نبودند چه ضرری عائد ملت اسلام میشد واکنون چه نفعی دارند جز ذلت و نکبت ؟!

ماا‌گر میخواستیم ازاین‌قبیل احادیث پرخیروبرکت ! که پاره‌ای‌ازآنها موجب‌تجری وگستاخی عوام‌الناس ومعصیت وارتکاب فسق وفجور می‌شود و پاره‌ای از آنها برخلاف عقل ووجدان وپاره‌ای از آنها برخلاف علم و حس هستند و بدبختانه آنها را بائمهٔ معصومین علیهم‌السلام نسبت داده‌اند بیاوریم می‌بایست کتابی قطور دراین‌باب تألیف‌کنیم درآن صورت‌خود مرتکب عملی شده بودیم که‌در نظرما مذموم است هرچند بعنوان انتقادباشد بازازفسادخالی نیست واساساً نظرما این‌نیست ! بلکه‌فقط خواستیم بگوییم‌که این‌آقایان که ما آنان را چون بت گرفته و خیال‌میکنیم‌که اگر برخلاف اندیشه و فتوای آنان بیندیشیم وبگوئیم‌کفر‌گفته وگناه‌کرده‌ایم! خودشان‌یك‌مشت‌مردم ساده وخوش‌باور بوده‌اند بطوریکه‌همینکه به‌خبر وحدیثی برخورده‌اند هرچند بر خلاف عقل وشرع و حس ووجدان بوده است ازثبت وضبط ونقل و روایت آن خودداری نکرده‌اند . چنین‌کسانی‌آراء وفتوایشان‌هم بقدرعقلشان است ! وقابل‌آن‌نیست که ما الی‌الابد تابع‌آراء وافکارآنان باشیم . بلکه‌ما باید امروز خود به‌کتاب وسنت صحیحه مراجعه نموده واحکام الهی‌را برمقتضای‌احتیاج و موافق روح

زمان ازآن استنباط واستخراج نمائیم . واگر چنین کنیم خوشبختانه دردریای بیکران کتاب وسنت آنقدر ازجواهراحکام ولآلی قوانین موجود است که اصلا احتیاجی به مراجعه به فتاوی وآراء گذشتگان نداریم چنانکه در مسئلهٔ زکاة ثابت شد .

ما باید به آن احادیث واخباری اهمیت واعتبار نهیم که طبق دستور خود ائمهٔ معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین باکتاب خداموافق بوده وقرآن مجید آن‌را تصدیق نموده یا لااقل تکذیب نکند . زیرا یقین میدانیم که دشمنان اسلام هنگامیکه دیدند ازهیچ طریقی برای فاسدکردن ملت اسلام که باسرعتی هول‌انگیز سراسر عالم را میرفت متصرف شود راهی ندارند ، ونیز دست تصرفشان از تبدیل و تحریف کتاب آسمانی مسلمین که منشأ وسرچشمهٔ آن همه ترقیات است کوتاه میباشد زیرا قرآن درحصار متین «نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون» مصون و اجتماع جن وانس ازآوردن مانندآن حتی یك سورهٔ کوچك آن عاجز وناتوان است که : «ولئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً» .

ناچار از طریق کذب بررسول خدا از راه ساختن احادیث برمسلمانان واردشدند وکردند آنچه میخواستند بکنند !

ما شرح حدیث‌سازی دراسلام راکه از روز اول بقصد تخریب اسلام و تضییع مسلمین بوده‌است درکتاب ارمغان آسمان ص۱۶۹ بعد آورده‌ایم .

وچه خوب فهمیده‌است حضرت سلمان فارسی رضوان‌الله‌علیه که درهمان صدر اسلام از نیت سوء مسلمین درحدیث سازی پرده برداشته و فرموده است چنانکه قبلا هم آوردیم که حضرت باقر علیه‌السلام فرمود که سلمان میگفت : « هربتم من القرآن الی الاحادیث وجدتم کتاب الله دقیقاً حوسبتم فیه علی النقیر والقطمیر والفتیل و حبة خردل فضاق علیکم و هربتم الی الاحادیث التی اتسعت علیکم» .

آری قرآن مجال معصیت نمیدهد و چون دیدبانی دقیق انسان را برنقیر و

قطمیر مؤاخذه ومحاسبه میکندکه : «فمن یعمل مثقال ذرة شراً یره» یا «انها ان تك مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة اوفی السموات او فی الارض یأت بها الله» وامثال این آیات زهره‌گداز . اما احادیث اجازه میدهد که یك زن هفتاد مرتبه یابا هفتاد مرد زناکند ودرمقابل چندروز روزه گیرد ! ولی قرآن میفرماید: « و لاتقربوا الزنا انه کان فاحشة وساء سبیلا» ودرکیفر دنیائی آن نیز دستور میدهد : «الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله» .

قرآن راه معصیت را برانسان تنگ میکند واحادیث وسعت میدهد بهمین جهت مردم احمق به احادیث متمسك شده وقرآن را ترك گفتند !

با اینکه اصحاب رسول خدا به نص قرآن مؤمن و ممدوح کتاب آسمانی هستند. درمیان آنها اشخاصی مانند ابوهریره یافت میشدکه احادیثی نقل میکرد که اصحاب رسول‌الله ازآن خلاف کتاب خدا یا اساساً کذب حدیث را استنباط میکردند وبهمین جهت عمراورا به تازیانه تهدید میکرد . وبنا به روایت مسلم در صحیح خود همینکه عمرشنیدکه ابوهریره ازرسول خدا (ص) روایت میکند که فرموده‌است: «من قال لااله الاالله دخل الجنة» اورامضروب نموده ومطرودکرد .

وامیرالمؤمنین علیه‌السلام بنا بروایت جابر دستوردادکه مأمورش هرکجا کتابی درحدیث دیدآن‌را محو ونابود نماید ومیفرمود : «انما هلك الناس حیث اتبعوا احادیث علمائهم و ترکوا کتاب ربهم» .

وزهری از عروه ازعمر بن‌الخطاب میگوید که عمر میخواست سنن را بنویسد بااصحاب پیغمبرخدا استفتا کردآنان وی‌را بدینکار مشورت دادندعمر یکماه برای اینکار استخاره نموده سرانجام گفت: من میخواستم که سنت‌ها را بنویسم ولی یاد آوردم که گروهی قبل ازشما بودندکه کتابهائی نوشتند وبدان چسبیده سرگرم شدند وکتاب خدارا ترك گفتند . بخدا قسم من کتاب خدا را با احادیث نمی‌آلایم .

اسود وعلقمه برعبدالله بن مسعود وارد شدند در حالیکه صحیفه‌ای باآنها

بودکه درآن حدیث خوبی‌بود عبدالله فریادزد : ای‌کنیزك طشتی بیلور وآن‌را پراز آب‌کن ، آنگاه صحیفه را گرفته با دست خود آن‌را شسته محو نمود در حالیکه میگفت : «نحن نقص علیك احسن‌القصص» آن دونفر به‌او گفتند : بنگر که درآن‌صحیفه حدیث‌عجیبی است . وی درحالیکه آن‌را محومیکرد میگفت: «ان هذه‌القلوب اوعیة فاشتغلوها بالقرآن ولاتشتغلوها بغیره» .

از ابوسعید خدری در سال ۷٤ اجازه خواستند که آنچه را که وی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله روایت میکند نوشته شود اوازاین‌کار ابا کرد در حالیکه میگفت : «اتریدون ان تجعلوها مصاحف ان نبیکم کان یحدثنا فنحفظ فاحفظوا کماکنا نحفظ» .

درکتاب تذکرةالحفاظ ج۱ ص۵ مینویسد، که عایشه ام‌المؤمنین گفت که پدرم پانصد حدیث ازرسول‌خدا جمع‌آوری کرده‌بود شبی بیدار مانده وبسیار منقلب‌بود عایشه گوید من‌اندوهگین شدم وگفتم‌پدرم بیماری‌یی دارد یا خبری ناگوار به‌او رسیده‌است همینکه‌صبح‌شد بمن‌گفت : دخترك من‌آن احادیثی که نزد تواست بیاور پس‌آنها را آوردم‌آنگاه آتشی‌خواست وآنها را سوزانید ! من‌گفتم‌چرا آنهارا سوزاندی ؟ گفت : میترسم بمیرم وآنها درنزد من باشد ، درآنها احادیثی است که از شخصی است‌که من‌اورا امین شمرده و بدو واثق بوده‌ام وشایداوآنچنان نباشدکه مرا حدیث‌کرده است آنگاه من‌کسی‌باشم‌که چنین احادیثی را نقل‌کرده باشم !

دررجال‌کشی‌ص۴۹۳ فضل‌بن شاذان‌میگوید: پدرم‌که خدا ازاوخوشنود باد از محمد بن ابی‌عمیر پرسیده بدو گفت توبا مشایخ عامه و سنیان ملاقات میکنی چرا چیزی از ایشان استماع نمیکنی محمد گفت : من از آنها حدیثها شنیده‌ام جزاینکه‌دیدم بسیاری از اصحاب ما (شیعیان) از سنی و شیعه استماع حدیث‌کرده ویکدیگر آمیخته‌اند بطوریکه بساباشد حدیث عامه را از خاصه و حدیث خاصه را ازعامه نقل‌میکنند من‌چون کراهت‌داشتم برمن‌نیز مختلط شود لذا آن‌را ترك‌گفته وبدین وضع روی‌آوردم .

جمود پاره‌ای از فقهاء !

بعضی از فقهای عصر ما نه تنها اقتصار به‌تقلید از فقهای هزار سال قبل کرده‌اند وزکاة رامنحصر به‌اشیاء تسعه‌نموده‌اند ! بلکه جمود را از این حد بالا برده وقضیه‌را درچهارچوبی میخکوب نموده‌اند که انسان بی اختیار میگوید : العیاذبالله یاخدا وپیغمبر نفهمیده‌اند ! یا این‌فقهاء ؟!

مثلا درزکاة اشیاء تسعه : دوتای آنهارا نقدین‌گرفته‌اند وآن‌را درطلا و نقره آن‌هم مسکوك وموزون منحصرنموده‌اند ! من وشما وهرکس‌که درجهان اندك‌شعوری داشته‌باشد میدانیم‌که پول دردنیا وسیلهٔ مبادلهٔ اشیاء است و گرنه ذاتاً ارزشی‌ندارد ، وبعبارت‌دیگر وسیله است نه غایت !

پس هرچیزی‌که این‌خاصیت‌راداشته‌باشد ودردنیابه‌آن این‌اعتباررابدهند مالیت وارزش دارد !

وبازخوب‌میدانیم‌که‌امروز دردنیا اسکناس‌که‌درهرکشوری بنابرقرارداد آن‌کشور بصورتی‌خاص منتشر میشود : بصورت‌اسکناس ودلار کاغذی‌یالیرهٔ کاغذی یادینار کاغذی نمایندهٔ همین معنی است وهر پولی درهرکشوری رایج باشددرتمام کشورهائی که‌باآن کشور دادوستد دارنددارای همان‌ارزشی‌است که درخود آن‌کشور ناشر به‌آن پول میدهند .

اما اگرکشوری باکشوری‌دارای روابط‌تجاری وداد وستدنباشد پول‌آن درآن نقطه دارای ارزشی نیست ، حال‌آن از هرچه میخواهد گوباشد ! مگر به‌اعتبار کشورهای‌دیگری‌که باآن‌کشور رابطه‌دارد به‌آن پول ارزش دهد زیرا

بدینوسیله میتوانند مبادلهٔ اشیاء نمایند .

شکی‌نیست که درزمان‌رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پول‌رایج‌عصردردنیای آن‌روز اکثراً ازطلا ونقره بوده‌است واگر در اخبار وآثارکلمهٔ درهم ودینار ساری وجاری بوده‌است بمقتضای‌آن عصربوده وگرنه درقلمرو اسلام در آن روزخود مسلمانان پول مخصوصی نداشتند وتا زمان خلافت عبدالملك مروان مسلمانان پول‌رسمی خاص وضرابخانهٔ مخصوص‌نداشتند وپولهای‌رایج دربلاد اسلامی‌پولهای ایران وروم بود وداستان سکه‌زدن مسلمانان درزمان‌عبدالملك بدستور حضرت‌امام محمدباقر (ع) از قضایای مسلمهٔ تاریخ است .

پس‌خدای متعال هرگزدر امرزکاة نظرش به‌طلا ونقرهٔ مسکوك آن زمان که پول رایج دوکشورکافرروم وایران‌بوده نبوده‌است ودرهیچ کجای قرآن‌هم مارا امربدادن زکاة پول‌فقط به‌طلا ونقره امر نفرموده‌است !

واگردرآیاتی مثل‌آیهٔ شریفهٔ: «الذین‌یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی‌سبیل‌الله فبشرهم بعذاب الیم » ازگنج‌گذاردن طلا ونقره درصورتی‌که آن را درراه خداانفاق نکنند مذمت فرموده است :

اولا ـ آیه درمذمت ملایانی‌است‌که مردم‌رابنام‌دین‌سرکیسه‌کرده وپولهای رایج‌عصر راکه طلاونقره بود جمع‌آوری وگنج مینهادند .

ثانیاً ـ نام بردن طلا و نقره‌ناظر بوضع عصر است که پولش طلا و نقره بوده است .

ثالثاً ـ ناظر بگنج گذاشتن آن‌است‌که اگرامروزهم‌کسی بخواهدچیزی را گنج‌بگذارد باید چیزی‌باشدکه سالها دوام وثبات داشته باشد وآن بناچار باید ازجواهر وسنگهای‌قیمتی وعناصری امثال‌آن باشد . امااشیائی‌که مشمول‌زکاة هستند اصلا سخنی‌از گنج درآن نیست . اکثریا تمام آن اشیاء موقتی هستند . و اصولا دادن وگرفتن این اشیاء بمنظور گنج نهادن نیست بلکه برای مصرف روزمره وتأمین حوائج سالیانه‌است،پس‌پول هم‌مانندگندم ومویز است که‌اگراز آن‌زکاة داده‌شودبرای مصرف‌روزمرهٔ فقرا یا تأمین حوائج‌ومصالح فی‌سبیل‌الله

است حال هرچه میخواهدگو باش !

اما فقیه‌مقلد وجامد پای دریك کفش‌کرده است‌که حتماً باید پول طلا و نقرهٔ مسکوك ومنقوش‌باشد وگرنه مشمول‌زکاة نیست هرچندآلاف‌الوف‌باشد !

شماکه دراین‌عصر زندگی‌میکنید وشاید درتمام عمرتان‌چشمتان به پول طلا ونقره نیفتد وازطرفی دسته‌های اسکناس‌سبز وسرخ را که در میدان مبادلهٔ اشیاء ازطلا ونقره‌بلکه ازهرجواهری‌رایج‌ترند می‌بینیدکه باآن‌هرگونه‌حوائجی که داشته‌باشید حتی‌صعود به‌آسمان برایتان میسراست ! وآنگاه‌می‌بینیدکه فقیه عصرتان‌آنها را مشمول‌زکاة نمیداند درحالیکه‌فقیران ومستمندان ازگرسنگی و برهنگی هلاك‌میشوند ودوای‌تمام‌دردهایشان هم‌فقط همین‌اسکناسهاست لاغیر، در دل‌خودتان باین حکم و این فقیه بلکه به این دین و خدا و پیغمبرش چگونه می‌اندیشید ؟!

دستاویزی‌که این‌آقایان دراین‌فتوای عجیب‌دارند اخباری‌است‌که‌گاهی درآن سخن ازمال‌صامت منقوش‌رفته‌است واین قیدصفت‌که برمال‌منقوش‌شده است بقدری‌اینان را دچارسرگردانی‌کرده است‌که همه‌چیزرا ازدست‌داده‌اند! چنانکه‌اگرروزی‌کسی بگوید فی‌المثل‌شخص‌دارا امروزکسی است‌که‌اسکناس گل‌سرخی‌دارد ! آیامعنی این‌کلمه آن‌است‌که‌کسیکه‌اسکناس ندارد یااسکناس سبز وآبی وخاکستری رنگ دارد دارانیست وفقط آن‌کسی است‌که‌اسکناس گل‌سرخی دارد!؟کاش‌تنهابهانهٔ‌اینهااین‌کلمه (مال‌صامت منقوش)بود، شمااگر به اخباری‌که اینان بدان استناد می‌کنندکه زکاة فقط بر طلا و نقرهٔ مسکوك و منقوش‌است مراجعه‌کنید آنوقت ازتعجب متحیر میمانیدکه این اخبارچه ربطی به این ادعا دارد ؟!

صاحب‌وسائل‌الشیعه اخباری‌راکه دلیل برآن است‌که زکاة برطلا ونقرهٔ مسکوك ومنقوش‌است درجلد ششم‌ص۹۹ چاپ‌جدید جمع‌آوری کرده‌است که ما آن‌اخبار را درباب زکاة برجمیع اموال آورده‌ایم .

ودر اینجا برای احتراز ازتکرار و تطویل آن احادیث را نمی‌آوریم و

خوانندگان‌خود را بهمان «باب زکاة درجمیع اموال» واحادیث‌آن‌که حدیث شمارهٔ ۶ وراوی‌آن حسن‌بن علی‌الوشا وحدیث ۸ که راوی‌آن قثم وحدیث۱۰ که‌راوی‌آن‌ابی‌جعفر الاحول وحدیث۱۶ که راوی‌آن‌مفضل‌است، ارجاع‌میدهیم تاخود درآن احادیث دقت‌کنند و ببینند ازکجای‌آن احادیث میتوان فهمیدکه زکاة فقط برطلا ونقرهٔ مسکوك منقوش‌است ؟

آری فقط درحدیث ابوجعفر احول‌که از امام پرسیدکه چگونه زکاة در هرهزاری بیست وپنج‌درهم است ؟ کلمهٔ‌درهم آن‌هم اززبان سائل بیرون‌آمده است اماامام درهمان سؤال هم‌حتی نام درهم راتبرده‌است بلکه‌فرموده‌است: «ان‌الله عزوجل حسب‌الاموال والمساکین فوجد مایکفیهم من‌کل الف خمسة و عشرین» بدون‌قید درهم‌یادینار بلکه‌مراد‌حضرت‌آن‌است‌که درهرهزاری‌ازاموال بیست وپنج‌آن زکاة‌است ! حال هرچه‌میخواهد باشد ! واگر گاهی‌هم نام درهم ودینار برده‌میشود برای‌آن است‌که مقیاس وملاك سنجش اموال‌به‌پول‌است! مثلا می‌گویند فلان‌کس دارای صدهزار تومان مال‌است ومقصود‌از‌آن ارزش مال اوأست نه پول موجودش !

کسی‌نمیداند اینان باچه جرأت توانسته‌اند ازاین‌اخبار این‌معنی‌را بدست بیاورندکه پول‌فقط باید طلا ونقرهٔ مسکوك باشد وپولهای‌دیگر هرچندمیلیاردها باشد زکاة ندارد ! خدایا زین معما پرده بردار !

علت یا حکمت زکاة در نقدین مخصوصاً

آنچه درعلت وحکمت زکاةنقدین مخصوصاً بنظرمیرسد آنست که چون درهم‌ودینار پول‌رایج زمان بوده‌است حبس ورکودآن درنظر شارع مذموم و گنج‌نهادن آن‌مبغوض بوده‌است . لذا برای‌آن زکاة بکیفیتی خاص مقرر شده است‌که باسایر اشیاء زکوی‌حالت استثنائی‌دارد بااین‌معنی‌که همه ساله باید از آن‌زکاة داد تا بحداقل نصاب‌رسیده واز آن هم‌کمتر شود .

از آن نظر‌که‌کسانی بوالهوس که معمولا تعدادشان درمیان جامعه زیاد است‌فقط عاشق نقش ونگارپولند وبه‌آن عشق ورزیده وبه‌اصطلاح لاس‌میزنند! چنانکه ازپاره‌ای ازاین‌قبیل اشخاص داستانهای‌عجیبی باقی‌مانده است :

مثلا : گویند سلطان محمود غزنوی بهترین لذتش تماشای درهم و دینار بوده وصندوقهای پول و جواهرش راکه درخزانهٔ مخصوص ذخیره شده بود در اوقات‌خاصی زیارت‌کرده ولذت میبرده‌است ! حتی‌در مرض موت و سکرات مرگ دستورداد‌که صندوقهای پول اورا درمقابلش‌آورده رژه دهند تا شاید از تلخی وشدت الم جان‌کندن بکاهد !

وآقا محمدخان قاجار درنیمه‌های شب دراطاق مخصوصی‌که لیره‌ها را درفضای‌آن پهن‌کرده بود روی‌آنها غلت‌خورده وجفتك میزده است !

وهرکسی کم وبیش ازنقش پول‌خوشش می‌آید ! ودراحادیث شریفه‌نیز بدین‌حال انسان‌اشاره‌شده است‌که مضمون‌آن احادیث این‌است‌که رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وآله فرمود : من‌ازآن نمیترسم‌که امت من‌بت‌پرست‌شوند لکن از

حب دینار ودرهم وبعبارت دیگر ازپرستیدن پول برآنها بیمناکم ! ونیزفرمود: «الدینار والدرهم اهلکا من کان قبلکم وهما مهلکاکم» ! یااین حدیث که درخصال صدوق از اصبغ بن نباته است که امیرالمؤمنین در آن فرمود : «حب الدینار و الدرهم وهو سهم الشیطان .» لذا بردرهم ودینارکه مسکوك و رایج زمان باشد زکاة خاصی مقرر شده باین کیفیت :

اگرکسی فی المثل دوهزاردینار یادلار پول مسکوك ورایج داشته باشد در سال اول از آن دوهزار دینار یا دلار پنجاه دینار یادلار زکاة میدهد واگر آن پول همچنان محبوس وراکدماند وبمنظورمعامله وخرید وفروش درجریان نیفتاد تا سال براو گذشت ، سال دیگر که آن پول هزار و نهصد وپنجاه دینار یا دلار است بهمان نسبت هزاری بیست وپنج از آن زکاة گرفته میشود . وهمچنین همه سال ازآن باید زکاة داده شود تاازنصاب بیفتد یعنی کمتر از بیست دینار شود . درحالی که سایر اشیاء زکوی چنین نیستند . مثلا اگرگندمی که مشمول زکاة بود چنانکه هرگاه صدخروارگندم باشدهمینکه ده خروار زکاة آن داده شد بقیهٔ آن که نود خرواراست هرچقدر بماندديگرمشمول زکاة نیست . این گونه زکاة درنقدین دارای چندحکمت ومصلحت بزرگ است :

اول ـ اینکه چون تعداد پول رایج دارای شمارهٔ معلوم ومعینی است هرگاه حبس شود وبجریان نیفتدموجب رکودمعاملات وتجارت ومضیقه درتبادل اشیاء میشود لذا دارندگان آن ازترس استهلاك آن در زکاة ناچارند که آنرا بجریان گذاشته بگردش درآرند .

دوم ـ آنکه محبت پول و عشق ورزی به نقش و نگار آن خود یك نوع بت پرستی است که دل آدمی را بخودمشغول میدارد وفوق العاده مذموم است که جریان آن این آفت وخسارت را ازقلب خارج میکند .

سوم ـ جریان پول موجب داد وستد و تجارت میشود و خود باعث آبادانی ورفاه ملك وملت است ، در حبس ورکود آن عکس این فائده است .

چهارم ـ حبس پول وعشق به آن درقلب انسان تولید بخل وخست مینماید

بطوریکه ازنفقه وهزینهٔ روزمرهٔخود واهل وعیال خودمیکاهد وآنهارا درعسرت ومضیقه میگذارد و دهها حکمت ومصلحت دیگرکه ما را فعلا مجال بیان آن نیست ودرجریان از این آفات برکنار است .

پس اگر می بینیم که در احادیث اهل بیت علیهم السلام گاهی سخن از این رفته است که درطلا ونقرهٔ غیرمسکوك زکاة نیست ، آن طلا ونقره ایست که اگر مشمول زکاة شده (چنانکه طبق آیات قرآن و احادیث اهل بیت که قبلا گذشت جمیع اموال مشمول زکاة است) یك مرتبه که زکاة آن داده شد برای دفعات دیگر که سال برآن میگذرد مشمول زکاة نمیشود . وپولی هم که یکسال زکاة آن داده شد برای فراراززکاة آن درسالهای بعد میتوان آنرابصورت غیرمسکوك درآورد. دراینصورت هرچند عمل مکروه ومبغوض است چنانکه احادیث شریفه این معنی را میرساند ولی اززکاة سالهای بعد معاف است ! چنانکه درتهذیب ودر فروع کافی ودر استبصار چنین آمده است :

«... عن علی بن یقطین عن ابی ابراهیم علیه السلام قال : قلت له انه یجتمع عندی الشیء الکثیر قیمته فیبقی نحواً من سنة انزکیه ؟ قال لا کل مالم یحل علیه الحول فلیس علیك فیه زکوة وکل مالم یکن رکازاً فلیس علیك فیه شیء . قال قلت ومالرکاز ؟ قال : الصامت المنقوش . ثم قال : اذا اردت ذلك فاسبکه فانه لیس فی سبائك الذهب ونقار الفضة شیء من الزکوة[1]» .

دراین حدیث که ما فعلا به صحت وسقم آن نمی پردازیم بعد ازآنکه امام درجواب سائل میفرماید : که هرمالیکه یکسال بر او نگذرد درآن برتو زکاتی نیست آنگاه میپردازد بمسئلهٔ دیگرکه علی بن یقطین آن را پرسیده یا نپرسیده است میفرماید : هرپولی همینکه جنبهٔ گنجی نداشت زکاة ندارد وآن را امام با کلمهٔ رکاز ادا میکند که بمعنای همان پولی است که بقصدگنج نهادن در جائی پنهان میکنند معهذا سائل پرسیده است که «رکاز» چیست ؟ حضرت فرمود :

۱ ـ تهذیب جلد ٤ ص٨ ـ فروع کافی ـ استبصار جلد ٢ ص ٦ .

صامت منقوش که همان پول رایج زمان است که راکد گذارده شود . آنگاه حضرت برای فرار از زکاة پولی که ممکن است دراثر گذشتن سالها برآن درنتیجهٔ دادن زکاة مستهلك شودمیفرماید : آن‌را بگداز (آب کن) یعنی ازصورت رایج بودن بینداز تامشمول زکاتهای بعدی‌نشود . وگویا امام ازباب طعن میفرماید:

تن رهاکن تانخواهی پیرهن ـ میخواهی زکاة ندهی اورا ازصورت مفید رواج بینداز !

ومانند همین روایت است روایت دیگری که درکافی و تهذیب و استبصار است باین عبارت :

«... عن الحسن بن علی بن یقطین عن اخیه الحسین عن علی بن یقطین قال سألت اباالحسن علیه السلام عن المال الذی لایعمل به ولا یقلب قال : تلزمه الزکوة فی کل سنة الاان یسبك[1]» .

مضمون حدیث اینکه علی بن یقطین میگوید که ازحضرت کاظم علیه السلام پرسیدم ازمالی که باآن معامله نمیشود ودرگردش نیست ؟ حضرت فرمود : در هر سال باید زکاة آن داده شود مگر اینکه گداخته شود (و از صورت رایج بودن بیفتد) .

ودرحدیث دیگر هرچندضعیف است امام میفرماید : «لیس فی التبر زکوة انما هی علی الدنانیر والدراهم : وقتی طلا ونقره بصورت ریزه وخورده درآمد زکاة ندارد وزکاة بردینارها و درهمهاست» .

برخوانندگان محترم مخفی نماناد که هرگاه درآن زمان میخواستند که پول طلا ونقره رابگدازند و بصورت ریزه وخورده درآورند ، این عمل برای فرار اززکاة چندان فائده نداشت زیراگذشته ازآنکه خودرا ازثواب دادن زکاة محروم میکردند زیانی که ازاین راه واردمیشد بیش از مبلغی بودکه میباید زکاة داد، بجهت آنکه گداختن وریزه کردن آن خود مستلزم هزینه‌ای بود واز قیمت ووزن آن هم کم میشد . مسلم است که طلای گداخته قیمت ورواج پول رایج را

۱ ـ تهذیب جلد ٤ ص ۷ ـ استبصار جلد ۲ ص۱۲ .

ندارد ووزن آن هم بعلت کسرعیارکمتر میشد وبار دیگر اگر میخواست آن را بپول رایج تبدیل کند می‌بایدهزینهٔ سکه‌زدن یاتفاوت قیمت و عیار وامثال آن را بپردازد . بطوریقین ومسلم این هزینه‌ها بیش از زکاة صدی‌دوونیم میشد! پس در حقیقت یك عمل احمقانه‌ای بود وشاید یکی از معانی فرمایش امام است درحدیثی که در من‌لایحضره‌الفقیه است میفرماید :

اگر برای فرار اززکاة مالی‌را تبدیل بزیور یاپاره‌های طلا ونقره کند براو چیزی نیست اما آنچه راکه ازنفس خود بازمیدارد از زیادتی بیش از آن چیزی است که حقوق الهی در آن است: «وما منع نفسه من فضله اکثرمما منع من حق الله الذی یکون فیه : آنچه‌راکه ازقیمت طلا ونقره بخود ضرر میزند بیش از آن چیزی است که حق خدا درآن واجب میشود» .

پس چنین عملی یك عمل احمقانه‌ایست که هیچ عاقلی مرتکب آن نمیشود ، مگرآنکه چنانکه گفتیم منظورش آن باشدکه آن زکاة بدست جبار ظالمی چون خلفای بنی‌امیه وبنی‌عباس نیفتدکه این احادیث درزمان آنها صادر شده است و لسان این سطور درآنها پدیداراست . مابدین گونه احادیث که راه فرار اززکاة راتعلیم میدهد بدیدهٔ تردید مینگریم زیرا در مقابل آن احادیثی است که دلالت دارد براینکه زکاة درطلا ونقره مربوط به قیمت آن است هرچند مسکوك نباشد ، وحق همین است !

۱ ـ چنانکه درکتاب کافی : «... عن محمدبن مسلم قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن الذهب کم فیه من الزکوة قال : اذا بلغ قیمته مأتی درهم فعلیه الزکوة: ازحضرت صادق علیه السلام سؤال کردم ازطلا که زکاة درآن چه مقدار است ؟ حضرت فرمود : همینکه قیمت آن بدویست درهم رسید زکاة برآن واجب است» .

می‌بینیدکه ملاك زکاة درطلا قیمت آن است ودرهم میزانٌ و مقیاس پول رایج است وسخنی ازمسکوك ومنقوش بودن طلا ونقره نیست .

۲ ـ درکتاب منتقی الجمان حسن بن الشهیدالثانی (ره) ودر وسائل الشیعه

باب جواز اخراج القیمة عن زکوة الدنانیر والدراهم ازکافی : «... عن محمد ابن‌خالدالبرقی قال کتبت الی ابی‌جعفر الثانی علیه‌السلام هل‌یجوز ان‌اخرج‌عما یجب‌فی الحرث من‌الحنطة والشعیر وما یجب علی الذهب دراهم قیمته مایسوی ام لایجوز الاان‌یخرج من‌کل‌شیء مافیه فاجاب علیه‌السلام ایما تیسر یخرج[1] : محمدبن خالد برقی‌میگوید : بحضرت امام‌محمد تقی نوشتم‌که آیاجایز است که من‌ازآنچه برزراعت گندم و جو وآنچه بر طلا واجب میشود درهمهائی که ارزش‌آن مساوی‌آن اشیاء است خارج‌کنم یا اینکه باید از هرچیزی زکاة از همان جنس خودش‌خارج شود حضرت‌جواب‌داد بهرطریقی وهرچه ممکن‌شود باید خارج شود» .

۳ ـ درمستدرك‌الوسائل از دعائم‌الاسلام : «عن‌جعفر بن‌محمد علیه‌السلام قال لا بأس ان یعطی مکان ما وجب علیه‌الزکوة ورقاً بقیمته ولا بأس ان یعطی مکان ماوجبت علیه فی‌الورق ذهباً بقیمته[2]» .

۴ ـ دعائم‌الاسلام: «عن ابی‌جعفر محمدبن‌علی‌علیهماالسلام انه‌قال : اذا کانت‌دنانیر اوذهباً اودراهم اوفضةدون‌الجید فالزکوة فیها منها : حضرت‌امام محمدتقی علیه‌السلام‌فرمود : هرگاه دینارهائی‌باشد (یعنی پول مسکوك ورایج) یاطلا باشد (یعنی طلای‌غیر مسکوك) یا درهم‌هائی باشد (یعنی پول‌رایج) یا نقره باشد (یعنی خالص یامسکوك‌نباشد هرچند مخلوط با فلزدیگر باشد) پس‌زکاة در آنها از خود همانهاست» .

۵ ـ درکتاب تهذیب ـ ازکافی : «... عن‌اسحق بن‌عمار عن‌ابی ابراهیم علیه‌السلام قال‌قلت له‌تسعون ومائةدرهم وتسعة عشردیناراً أعلیهافی‌الزکوة شیء فقال: اذااجتمع‌الذهب والفضة فبلغ ذلك مأتی‌درهم ففیها الزکوة لان‌عین‌المال الدراهم وکلماخلاالدراهم من‌ذهب اومتاع فهوعرض مردود ذلك الی‌الدراهم فی الزکوة و الدیات : اسحق بن عمار میگوید : بحضرت امام موسی کاظم

۱ ـ منتقی‌الجمان جلد۲ ص۱۲۱ ـ این‌حدیث در من‌لایحضره‌الفقیه نیز آمده است .
۲ ـ مستدرك‌الوسائل جلد اول‌ص۵۱۸.

علیه‌السلام عرض‌کردم‌که صدونود درهم پول‌نقره‌است ونوزده دینار پول‌دینار (طلا) است . آیابرآنها درزکاة چیزی واجب است ؟ حضرت فرمود : همینکه طلا ونقره جمع‌شدند وقیمت‌آن‌بدویست درهم‌رسید درآن زکاةاست زیرا ملاك ومیزان مال درهم است وهر چیزی‌که غیر درهم باشد خواه طلا باشد یا متاع دیگر (هرجنسی باشد) جنسی است‌که برگشت ارزش آن چه در زکاة وچه در دیات بدرهم است» .

پس معلوم میشودکه درهم ودینار فقط‌برای سنجش ارزش اشیاء است و هرمالی همینکه بآن سنجیده شد خواه طلا باشد یا نقره یا اموال و اشیاء دیگر همینکه قیمت آن بدویست درهم‌رسید بایدزکاة آن داده شود چنانکه در دیات هم هرجنسی‌را میتوان بعنوان‌دیه پرداخت با سنجش آن بدرهم‌که در آن ایام ده‌هزار درهم‌بود وده‌هزار درهم قیمت‌صد شتر (هرشتری۱۰۰درهم) وقیمت‌هزار گوسفند (هرگوسفندی یك درهم) وقیمت صد حلهٔ‌یمنی (هرحله‌ای ده درهم) و قیمت دویست گاو (هر گاوی پنج درهم) بوده است و قیمت هزار دینار طلا (هر دیناری ده درهم) (ومسلماً درتمام اینها نظر بقدرت خرید آن بوده نه فقط به‌شمارهٔ آن) !

بهرصورت نامگذاری درهم برمال‌برای سنجش ارزش آن بوده نه اینکه بخود درهم ! که هرکس آن را داشت زکاة بدهد و اگرنه ، نه . هرگز چنین نیست .

ونیز حدیثی‌راکه مرحوم فاضل‌سبزواری در ذخیرةالمعاد ازکلینی‌روایت میکندبصراحت مفید این‌معنی است‌آنجاکه بسند صحیح ودیگری بسند حسن از حضرت امام‌جعفرصادق علیه‌السلام روایت‌میکند باین‌عبارت :

«قال : سئل ابوعبدالله علیه‌السلام عن الذهب والفضة ما اقل مایکون فیه الزکوة قال : مأتی‌درهم وعدلها من‌الذهب (قال‌الفراء عدل‌الشیء بکسر العین ای‌مثله فی‌الصورة وعدله بفتح‌العین اذاکان مثله‌فی‌القیمة) » .

مرحوم سبزواری‌درذیل این‌حدیث‌مینویسد : «وجه الاستدلال‌بهذه‌الاخبار

ان المستفاد منها وجوب الزکوة فی الذهب اذا بلغ قیمته مأتی درهم وذلک عشرون دیناراً لان قیمة کل دینار فی ذلک الزمان عشرة دراهم علی ما نقل علیه الاصحاب و خبرهم و لذلک خبر الشهید فی ابواب الدیات و الجنایات بینهما و جعلها علی حد سواها» .

چنانکه درزکاةفطره نیز احادیثی که دلالت دارد براینکه میتوان بجای جنس فطره قیمت آنرا داد کلمات دینار و درهم وورق که پول معمول آن زمان بوده استعمال شده است . چنانکه صدوق ازمحمدبن اسمعیل بن بزیع روایت میکند که گفت : «بعثت الی ابی الحسن الرضا علیه السلام بدراهم لی ولغیری وکتبت الیها اخبره انها من فطرة العیال فکتب بخطه قبضت» .

ونیز ازهمین شخص است که میگوید : «بعثت الی الرضا (ع) بدنانیر من قبل بعض اهلی وکتبت الیه اخبره انها من فطرة العیال فکتب بخطه قبضت» .

ونیز حدیث ایوب بن نوح که کافی آنرا روایت کرده است که وی نامه‌ای به امام نوشته ودرآن گفته است : «بعثت الیک العلم من کل رأس من عیال بدرهم علی قیمة تسعة ارطال بدرهم» .

وسایر احادیث دیگر که دلالت دارد براینکه زکاةفطره را میتوان به درهم ودینار داد. با این وصف آیا در این زمان بالانحصار واقتصار به ذهب وفضه در این موارد چه باید کرد آیا اسکناس را نمیتوان بجای درهم ودینار داد ؟ یا باید حتماً پول طلا ونقره باشد ؟

مقصود از نقدین پول رایج هرزمان است

بادقت دراحادیث اهل البیت علیهم السلام معلوم میشودکه مقصود ازپول درهم ودینارفقط طلا ونقره نبوده بلکه پول رایج هرمکان وهرزمان است . غایت امراینکه چون درآن زمان پول کاغذی رایج نبوده وهمان درهم ودینار نقره و طلا رایج بوده لذا ناچارسخن ازدرهم ودینار رفته است .

اما اگر شخص متتبع درپاره‌ای از اخبار دقت نماید ، این حقیقت بطور وضوح بروی آشکار میشودکه هرگز نظر شارع علیه السلام خاص به طلا و نقره نبوده است بلکه پول رایج هرعصر ومصری را ملاک ومیزان برای پرداخت زکاة قرار داده است !

چنانکه درکتاب شریف فروع کافی جلداول ص۱٤٥ چاپ قدیم : «...عن زیدالصائغ قال قلت لابی عبدالله علیه السلام انی کنت فی قریة من قری خراسان یقال له (بخاری) فرأیت فیها دراهم تعمل: ثلث فضة وثلث مسأ وثلث رصاصاً وکانت تجوز عندهم وکنت اعملها وانفقها قال: فقال ابوعبدالله علیه السلام: لابأس بذلک اذاکان تجوز عندهم فقلت أرأیت ان حال علیه الحول وهوعندی وفیها ما یجب علی فیه الزکوة ازکیها ؟ قال : نعم . انماهومالک . قلت فأن اخرجتها الی بلدة لاینفق فیها مثلها فبقیت عندی حتی حال علیها الحول ازکیها؟ قال: ان کنت تعرف ان فیها من الفضة الخالصة مایجب علیک فیه الزکوة فزک ماکان لک فیها من الفضة الخالصة من فضة ودع ماسوی ذلک من الخبیث . قلت : وان کنت لا اعلم فیها من الفضة الخالصة الا انی اعلم ان فیها مایجب فیه الزکوة قال علیه السلام فاسبکها

حتی تخلص الفضة ویحترق الخبیث ثم‌تزکی ماخلص من‌الفضة لسنةواحدة» .

مضمون‌حدیث‌شریف: زیدصائغ که‌خودزرگربوده‌است، میگوید: بحضرت صادق عرض‌کردم‌که من‌درقریه‌ای (شهری) ازقراء (از شهرستانهای) خراسانم که‌بآن بخارا میگویند ، درآنجا درهمها (به اصطلاح پول‌سیاه) را دیدم‌که در آن‌یك سوم نقره ویك‌سوم مس ویك‌سوم سرب یا قلع‌بکار برده‌اند واین پول‌در آن‌شهر رایج است من‌هم ازآن پولها میساختم وخرج میکردم ، زید گفت که حضرت‌صادق‌فرمود : این‌کار عیبی‌ندارد هرگاه‌درمیان خودشان جایزورواج باشد . من‌عرضکردم آیا نظرشما چیست که‌اگر سال برآن‌بگذرد واینگونه‌پول درنزدمن‌باشد وبه‌حدنصاب برسدکه‌درآن‌زکاة واجب‌است آیا زکاة‌آنرا بدهم؟ حضرت فرمود : آری ! زیراآن مال تواست . عرض‌کردم اگرآن‌را از آنجا بیرون‌بردم بشهری‌که مانندآن پول‌در آن شهررایج نیست وبخرج نمیرود ، پس آن‌پول درنزد من‌باقی ماند تاسال‌برآن گذشت آیا زکاة آنرا بدهم ؟ حضرت فرمود : اگردرآن پول‌آن مقداراز نقرهٔ‌خالص می‌شناسی‌که برتو زکاة واجب میشودپس زکاة آن‌مقداری‌که درآن برای‌تونقرهٔ خالص‌است ازنقره بده (یعنی ازهمان پول‌رایج آن بلدکه نقره‌است) وآن مقداری‌که اجناس خبیث (قلابی) درآن‌است واگذار (یعنی‌آن مقدارزیادترکه ازاجناس‌دیگراست درچنین‌شهری که پولش‌ازنقرهٔ‌خالص‌است زکاةندارد) عرض‌کردم اگرمن‌ندانم‌که درآن‌نقرهٔ خالص چه مقدار است لکن میدانم که آن مقداری‌که درآن است بهرصورت مشمول زکاةاست وزکاة درآن واجب‌است حضرت فرمود : آن‌را گداخته‌کن تانقرهٔ آن‌خالص شود وکثافتهای‌آن بسوزد آنگاه هرچه نقرهٔ خالص‌که از آن بدست‌آمد زکاة آنرا برای‌یکسال بده .

دقت درحدیث شریف چند نکته‌را برانسان آشکار مینماید :

۱ ـ اینکه هرگونه پولی‌که رایج‌هرعصر ومصری‌باشد وبتواندوسیلهٔ‌مبادلهٔ اشیاء شود همان پول است و استعمال آن از هرچه ساخته شود جایز است وانحصار واختصاص بطلا ونقره ندارد چنانکه پول شهربخارا بنابرقول‌راوی

از مس و قلع و امثال آن بود و معذلك هم خرج آن جایز بود و هم مشمول زکاة میشد .

۲ ـ چنین‌پولی را باید درهمان شهروکشوری‌که رایج‌است استعمال‌کرد ودرشهر دیگرکه رایج نیست نبایدآن‌را بجای پول‌رایج استعمال‌کرد .

۳ ـ همین‌پول ازهرچه هست‌همینکه ارزش پول بمقدار دویست درهم را داشت‌باید زکاة آنرا داد ، هرچند مس یاسرب یاقلع یا چیز دیگر باشد ، پس هرپولی ازهرچیزی وبهرصورتی‌که باشد همینکه رایج‌بود مشمول زکاة است .

۴ ـ طلا و نقره ولو مسکوك و منقوش نباشد مشمول زکاة است . زیرا حضرت دردومورد این‌حدیث‌آن رامشمول زکاة شمرد :

اول ـ اینکه فرمود : مقدارنقرهٔ خالص آن‌را درنظربگیرآنجاکه فرمود: «وان‌کنت تعرف‌ان فیها من‌الفضة الخالصة مایجب علیك فیه الزکوة» (پس‌ملاك نقرهٔ خالص بود نه‌سکه ونقش !) زیرا نقرهٔ خالص چنین‌پولی نمیتواند جداگانه مسکوك و منقوش باشد .

مورد دوم ، که واضح تراست درجملهٔ‌بعدی‌است‌که میفرماید : «فاسبکها حتی تخلص الفضة ویحترق الخبیث ثم تزکی ما خلص من‌الفضة لسنة واحدة» . گداخته کردن چنین پولی تا ازآن نقرهٔ خالص بدست آید ومشمول زکاة شود نمیتواند بحال مسکوك ومنقوش باقی‌بماند تامشمول زکاة شود بلکه همان نقرهٔ خالص وبه‌اصطلاح شمش است‌که مشمول زکاة است .

۵ ـ اینکه‌معلوم میداردکه طلا ونقره‌هرگاه مسکوك‌نباشدباید برای‌یکسال از آنها زکاة داده شود وفقط سالهای بعد زکاة ندارد . بخلاف پول‌که اگر در گردش نباشد باید همه ساله از آن زکاة داده شود تا مستهلك شده از حد نصاب بیفتد[1] .

---

۱ ـ این‌معنی درحدیثی‌که درعلل‌الشرایع ازعلی‌بن‌یقطین روایت شده بخوبی واضح است. متن‌حدیث : «... عن ابی ابراهیم قال لاتجب الزکوة فیما سبك قلت فان کان سبکه فراراً ←

اماپول همینکه درگردش بود وباآن خرید وفروش‌شد، هم‌فوائدگردش سرمایه داردکه منافع وفوائدآن براحدی مخفی نیست وهم‌در تجارت وکسب هنگامیکه تولید منافع‌کرد با وجوب زکاة در مال‌التجاره مستحقین زکاة یعنی اصناف هشتگانه بحقوق خود میرسند .

احادیث دیگری‌کـه مؤید این مطلب است بسیار است از آن جملـه در من‌لایحضره‌الفقیه باب‌الصرف ووجوهه :

«روی‌محمدبن مسلم‌عن ابی‌جعفرعلیه‌السلام قال‌جاء رجل‌من‌اهل سجستان فقال : ان‌عندنا دراهم یقال‌لها الشاتیه تحمل علی الدراهم دانقین فقال لابأس به یجوز ذلك» .

مضمون‌حدیث آنستکه مردی ازاهل‌سیستان‌خدمت حضرت‌باقرعلیه‌السلام آمد وعرضکردکه درنزد ماپولهائی (درهمهائی) هست‌که به‌آن شاتی (ظاهراً شاهی[1]) میگویند‌که با مقایسه بادرهمهای اینجا دودانگ تحمیل‌میشود حضرت فرمودعیبی ندارد ومصرف آنها جایزاست ، پس‌پول هرمحلی‌ملاك است‌نه‌وزن و جنس خاصی .

ایضاً در من‌لایحضره‌الفقیه همین‌باب : «وروی‌عن عمربن یزید قال:قلت لابی‌عبدالله علیه‌السلام الدراهم بالدراهم فی احدیهما رصاص وزناً بوزن قال: اعد . فاعدت‌علیه ثم‌قال : اعد . فاعدت‌علیه فقال : لااری به بأساً» .

مضمون‌حدیث شریف:عمربن یزیدمیگوید : بحضرت‌صادق‌عرض‌کردم که‌دوجورپول‌درهم است (یعنی پول‌باصطلاح سیاه‌وخورد) که وزنشان باندازهٔ

من الزکوة قال : الاتری ان‌المنفعة قد ذهبت منه‌لذلك لاتجب علیه الزکوة .

پس‌اگرطلا ونقره سکه‌بود ودرگردش بود تولید منفعت‌میکند ودر معامله ازآن‌سود حاصل‌میشود وآن سود مشمول‌زکاة می‌شود اما همینکه‌گداخته شد ازاین خاصیت می‌افتد وچون سایر اموال‌است‌که با یکمرتبه زکاة دیگر درآن سودی انتظارنمیرود .

۱ ـ درکتاب وسائل‌الشیعه ج۲ ص۶۰۵ چاپ امیربهادر کلمهٔ‌الشاتیه (الشانیه والشاهیه) است .

هم است لکن در یکی از آنها مقداری سرب یا قلع است ! حضرت فرمود : دوباره‌بگو . دوباره برحضرتش‌اعاده‌کردم ، فرمود : بازهم‌بگو ! مرتبهٔ‌دیگری اعاده‌کردم ، فرمود: من‌که درآن عیبی نمی‌بینم .

پس چنانکه مضمون حدیث شریف میرساند : پول هرعصری وهر بلدی در نظر شارع از هرچه ساخته شده باشد پول‌است وارزش همان دینار ودرهم را که فی‌المثل از طلا و نقره ساخته میشود دارد و مقید به جنس خاص و وزن خاصی نیست .

واقعاً عجیب است‌که چگونه پاره‌ای ازفقها درموارد شرعی دنبال‌درهم ودینار میگردند ؟ درحالی‌که درهم ودینارجز نامی برای شیء‌که وسیلهٔ مبادلهٔ اجناس است نیست .

مثلا دراین حدیث شریف‌که در خصال صدوق از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است که فرمود : «قال رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله : الدینار والدرهم اهلکا من‌کان قبلکم وهما مهلکاکم : رسول‌خدا (ص) فرمود که دینار و درهم کسانی را که پیش از شما بودند هلاك کردند و شما را هم هلاك می‌کنند» .

آیا درهم ودیناری که گذشتگان را هلاك‌کردند فقط طلا ونقرهٔ مسکوك بودند واز جنس دیگر نبودند وخاصیت هلاکت فقط در دینار ودرهم ازطلا و نقرهٔ مسکوك و منقوش است و در دلار و لیره و اسکناس وجنهٔ کاغذی این خاصیت نیست !؟

این چه فهم‌غلطی است‌که دین خدا و مقررات آن را در عادت و سنت برهه‌ای اززمان مقیدنمائیم‌که پول‌آن طلا ونقره بوده‌است ؟ عجیب‌تراینست‌که درزمان‌کوتاهی که‌احکام اسلام بیان‌شده بوسیلهٔ خود اولیای‌اسلام درعادات و سننی کـه احکام اسلام درآن جاری میشده است تغییراتی داده‌اند و فقط روح هرحکمی را در نظرگرفته‌اند !

اما این‌دسته از فقها میگویند تمام اعصار وادوار باآن‌همه تغییراتی که‌از

سنت جاریهٔ الهیه‌است باید تابع ومقلد مدت کوتاهی باشدکه پاره‌ای از سنن وآداب عصری نه‌شرعی درآن جاری وساری بوده‌است ! با اینکه روح احکام غیراین است .

مثلا درمن‌لایحضره الفقیه (کتاب الدیات) از حکم‌بن‌عتبه در مسائلی که خدمت حضرت ابوجعفرامام محمد باقرعلیه‌السلام عرض‌کرده است میگوید : «فقلت ان الدیات انما کانت تؤخذ قبل الیوم من الابل و البقر و الغنم ؟ فقال علیه‌السلام : انماکان ذلك فی‌البوادی قبل‌الاسلام فلما ظهرالاسلام وکثرالورق فی‌الناس قسمها امیرالمؤمنین علیه‌السلام علی‌الورق قال‌الحکم : فقلت‌له‌ارأیت من‌کان الیوم من‌اهل البوادی ماالذی یؤخذ منه فی‌الدیة الیوم: الورق اوالابل فقال الابل مثل الورق بل‌هی افضل من الورق فی الدیة انهم انما کانوایأخذون منهم فی دیة الخطاء مائة من الابل یحسب لکل بعیر مائة درهم فذلك عشرة دراهم ...» .

ترجمهٔ‌حدیث شریف درمقدمهٔ‌کتاب ضمن بحث درتصرف و تشریح بیان احکام‌اسلام‌گذشت ودیگر تکرار نمی‌کنیم .

از این‌حدیث شریف این استفاده میشود که مراد ازدرهم ودینار سنجش ارزش اشیاء به پول رایج زمان است نه اینکه شیء مخصوصی با نقش و نگار مخصوص !

بخدا این‌جمودی‌است‌که هیچ‌عاقلی برای‌خود جایز نمیداندچه‌رسدباینکه دین ابدی‌وشریعت جاودانی اسلام‌را به‌آن میخکوب‌کند ! وبگویدحتماً بایدپول طلا ونقره باشد تا مشمول زکاة شود وگرنه هیچ پولی ولو قرنها در تمام دنیا معمول باشد زکاة ندارد !

درأین‌حدیث امام‌علیه‌السلام عادت وسنن ماقبل اسلام و زمان اسلام را تاهنگامی‌که وجودمقدس امیرالمؤمنین‌علی‌علیه‌السلام متصدی‌خلافت‌اسلامی‌شد شرح میدهدکه چگونه آن بزرگوار عادت وسنتی راکه در زمان رسول‌الله در دیه‌ها به شتروگاو وگوسفندبود تبدیل به‌پول رایج‌زمان‌که درآن وقت به‌ده‌هزار

درهم تقویم میشد درآورد ومسلماً مقصود آن‌حضرت درهم هم‌نبود بلکه‌قدرت خریدی‌بودکه باآن بتوان‌آسایش خانوادهٔ مقتول‌را فراهم‌آورد !

درکتاب وسائل الشیعه شیخ حرعاملی ج ۲ ص ۶۰۵ چاپ امیربهادر از کتاب‌کافی از فضل ابی‌العباس روایت‌کرده است که : «قال سألت اباعبدالله علیه‌السلام عن الدراهم المحمول علیها فقال اذا انفقت مایجوز بین اهل البلد فلابأس وان انفقت مالایجوز فلا: ازحضرت صادق علیه‌السلام‌پرسیدم ازخرج کردن درهمهائیکه بدانها چیزی اضافه‌شده‌است ؟ حضرت‌فرمود : هرگاه‌آنچه خرج‌میکنی‌دربین‌کشوری‌که آن‌پول جایز ورایج است‌عیبی ندارد واگرآنچه‌را خرج میکنی درآنجا جایز ورایج‌نیست نباید چنین‌کاری کنی» !

همچنین درآن‌کتاب ازحریز بن‌عبدالله روایت‌کرده‌است‌که‌گفت: «کنت عند ابی‌عبدالله علیه‌السلام فدخل علیه قوم من اهل سجستان فسألوه عن الدراهم المحمول‌علیها فقال (ع) لابأس اذاکان جوازالمصر : درخدمت‌حضرت‌صادق علیه‌السلام بودم‌که‌گروهی ازمردم سیستان برآنحضرت وارد شدند واز جنابش ازپولهائی‌که جنس‌دیگربدان‌مخلوط وممزوج‌شده‌است پرسیدندحضرت‌فرمود: هرگاه دربین‌مردم شهر رایج‌باشد عیبی‌ندارد» .

پس‌کلمهٔ درهم ودینار مقصودازآن سنجش ارزش‌اشیاء است نه عین و ذات درهم ودینار[1]. واین برعهدهٔ فقهای‌هرعصری است‌که روح حکم ومنظور شارع راگرفته با مقتضیات عصروفق دهند نه‌اینکه برکلمات مخصوصی جمود کنند . اولیای اسلام درهرمقامی فرموده‌اندکه: «انماعلینا ان‌نلقی‌الیکم‌الاصول وعلیکم ان تفرعوا» .

اصل‌آن است‌که زکاة باید داده شود وحوائج فقرا ومصالح فی سبیل‌الله ومصارف هشتگانه بدانوسیله ازاموال اغنیاتأمین شود . دیگرقیداینکه بایدفلان

---

۱ ـ مرحوم ابوالقاسم نجم‌الدین محقق حلی رحمةالله‌علیه درکتاب «المعتبر» در این معنی مینویسد : «ولانسلم ان الرقة اسم الفضة مطلقاً بل اسم للدراهم المضروبة بالسکةالسائرة فی‌الناس وکذلك الاواقی لیس‌معناه الاالدراهم کل اوقیة اربعون درهماً» .

شیء مخصوص بانام ونشان‌مخصوص باشد جز بازیچه بااحکام خدانیست ! و ایرادهای بنی‌اسرائیلی‌است برای‌فرار ازانجام اوامر الهی !

احادیثی که در موضوع دیات وهمچنین در موضوع تبدیل قیمت اشیاء زکوی به‌پول واردشده است[1] ودستوراتی که حضرت امیرالمؤمنین بعاملین‌زکاة ومتصدیان اخذصدقات داده‌که اگرکسی زکاتش را فی‌المثل بایدجذعه دهد و نداشت ازاوحقه بگیرند بعلاوهٔ بیست‌درهم واگرزکاتش‌رابایدحقه‌دهد ونداشت ولی جذعه داشت از او جذعه بگیرند وبه اوبیست درهم بدهند یا دوگوسفند و همچنین درسایرانعام ثلاثه‌که درفروع‌کافی وتهذیب والمقنعه بتفصیل است ودر سایر مواردکه دراحادیث فقهی است ، کسیکه درآنها دقت وتأمل کند وفهم خودرا بکاربرد میداندکه مقصود ازآنها اخذ مالی است‌که برای تأمین حوائج فقرا وتهیهٔ‌آلات ووسائل فی سبیل‌الله است ورفاه وآسایش‌سایر مصارف زکاة است کـه پروردگارعالم برای‌نظم جهان و حسن معیشت بندگان مقرر فرموده است واین‌عذرهای عجیب وغریب‌که پول‌باید حتماً طلا و نقرهٔ مسکوك باشد و انعام‌ثلاثه بایدغیرمعلوفه وغیر عامله باشدتامشمول زکاةشود وسایر اشیاء هرچه باشد جزو مال‌نیست حتی اگر روزی هم درآسمانها وکرات بالا درآمدیم در

۱ ـ از جمله احادیثی‌که درموضوع تبدیل اشیاء زکوی‌بپول واردشده موضوع تبدیل‌زکاة فطره به‌پول است‌که شیخ‌طوسی درتهذیب ج٤ ص۷۷ باب ماهیة زکاة الفطره آورده است می‌نویسد : «وهی فضلة اقوات اهل‌الامصار علی اختلاف اقواتهم فی النوع ولا بأس ان یخرجوا قیمتها ذهباً» . آنگاه شش‌حدیث دراین باب‌آورده است . در حدیث پنجم جملهٔ : «للناس ان یعطی قیمته ذهباً او فضة» و در حدیث ششم جملهٔ : «لا بأس ان تعطیه قیمتها ذهباً» می‌باشد .

حال با این کیفیت دراین عصر چه‌کسی قیمت فطره‌را طلا ونقره میدهد ؟ مگر جز اسکناس است ومعهذا فقها دربارهٔ آن چیزی نمیگویند ! این یك بام دوهوا نیست ؟!

در حدیثی روشن‌تر که در تهذیب ج٤ ص۸٦ است: «عن اسحق بن عمار قال قلت لابی‌عبدالله (ع) جعلت فداك ماتقول فی الفطرة یجوز ان اودیها فضة بقیمة هذه الاشیاء التی سمیتها قال‌نعم ان ذلك انفع له یشتری بها مایرید ; پول بهتر از اجناس دیگر است زیرا با آن هرچه‌میخواهد میخرد ! آیا با اسکناس نمیتوان چیزی خرید» !؟

آنجا هم اگر شتر وگاو وگوسفند غیرمعلوفه بود زکاة میدهیم والا فلا ؟! جز مسخره‌کردن‌خودودین‌خودکه «الذین اتخذوا دینهم هزواً ولعباً فی‌الحیوة‌الدنیا» شامل‌حال چنین‌کسان‌است نیست واین‌همان ایراد وعذر بنی‌اسرائیلی در انجام امر خدا و بدتر از آن است و صاحبان چنین عقاید و اعمال مشمول غضب پروردگار قهارند چنانکه آثار این‌غضب هم اکنون درمملکت دولت‌آنها نیز پدیدار است !

من هنگامی که‌رساله‌های‌معمولهٔ فقهای‌شیعه‌را می‌بینم‌که حتی‌دراین‌زمان هم اصراردارند که‌پول‌اگرطلا ونقرهٔ مسکوك ومنقوش بود وبه‌حد نصاب‌رسید زکاةدارد ! وگرنه اسکناس ولیرهٔ‌کاغذی ودلار ودینار کاغذی و اوراق بهادار بهرمبلغ برسدهرچند میلیاردها باشد زکاةندارد ! اماهمینکه بکتب‌فقهی‌اهل‌سنت مراجعه میکنیم‌ومی‌بینیم‌که باصراحت مینویسند : «جمهورالفقهاء یرون‌وجوب الزکوة فی الاوراق المالیة لانهاحلت محل الذهب والفضة فی التعامل ویمکن صرفها بدون‌عذر فلیس‌من المعقول ان‌یکون لدی‌الناس ثروة‌من الاوراق‌المالیة و یمکنهم صرف نصاب الزکوة فیها بالفضة ولا یخرجون منها زکوة[1]: همگی فقهای‌اهل‌سنت بوجوب‌زکاة دراوراق بهادارقائلند زیرا این‌اوراق درمعاملات جانشین‌طلا ونقره میباشند وبدون‌هیچ عذری‌وزحمتی میتوان‌آنهارا صرف‌کرد، پس‌معقول نیست‌که نزدمردم ثروتی ازاوراق‌مالی (بهادار) بوده باشد و ممکن باشدکه‌آن را بنقره صرف نمود باندازهٔ نصاب زکاة اما ازآن زکاة راخارج نکنند» ؟ !

درکتاب «التاج الجامع‌للاصول فی‌احادیث‌الرسول» تألیف‌الشیخ‌منصور علی ناصف ج۲ ص۲۰ درحاشیه مینویسد :

«بقی الکلام علی‌الاوراق‌المالیة (البنکنوت) فعلیها الزکوة لانهایتعامل‌بها کالنقدین وتقوم مقامهما وتصرف بهما ولانهما سندات دین فتجب فیها الزکوة اذا بلغت وحال‌علیه‌الحول : گفتگودر اوراق‌مالی بهاداراست (چون اسکناس

۱ ـ الفقه علی مذاهب الاربعة جلداول ص۶۰۵ .

وچکهای تضمینی وامثال‌آن) براینها نیززکاة است زیرایاآنهانیزچون پول طلا و نقره معامله میشود و قائم‌مقام طلا و نقره هستند وبه طلا و نقره صرف میشود (اسکناس‌میدهی‌ونقره‌وطلامیگیری) وخودهمینها سندهای دین میباشند (بهر کس اسکناس بدهی در مقابل طلا قبول میکند) پس هرگاه بحد نصاب رسند وسال برآنها بگذرد زکاة درآنها واجب میشود» .

ووقتی‌که بکتاب خدا مراجعه میکنم که درآن میفرماید : از آنچه بشما داده‌ایم ، روزی کرده‌ایم ، انفاق‌کنید (زکاة دهید) و آیاتی‌که‌قبلا گذشت. و به‌سنت‌رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه وآله مراجعه‌میکنم ومی‌بینم که‌از آنچه‌درزمان‌آن بزرگواردردسترس‌اوبوده زکاة‌گرفته است. وبه‌احادیث اهل‌بیت‌عصمت رجوع میکنم(احادیثی‌که بسیاری ازآن ازنظرخوانندگان‌گذشت) که منظورشان‌ادای زکاة ازجمیع اموال است‌مخصوصاً پول بهرصورت‌که باشد ، نزدیك است از غایت‌تأسف دیوانه شوم .

واز همه بدتراینکه مطلبی باین‌روشنی راکه عقل ونقل ووجدان و وضع زمان آنرا تأیید میکند اما شهرت غلط و تعصب جاهلانهٔ پاره‌ای از جاهلان نمیگذاردکه‌کسی‌آن را بیان‌کرده یا از مخالفان بینه وبرهان بخواهد !

خدا اسلام‌را ازدست‌دوستان‌نادان نجات‌دهد وگرنه دشمنان‌نمیتوانستند ونمیتوانند به‌بنیان‌بلندارکان اوگزندی رسانندچنانکه‌هرگزندی به‌او وهربدبختی که به‌مسلمانان واردآمده است‌ازدست دوستان‌احمق ونادان‌است واگردشمن هم‌گزندی رساند بازبوسیلهٔ دوستان نادان بود !

فتوای پاره‌ای از فقهای بزرگ شیعه در زکاة

بر اوراق بهادار

نگارنده دراین مسئله‌که زکاة ازطرف پروردگار جهان بجمیع اموالی‌که ارزش‌مالیت داشته‌باشد واجب‌است‌معتقدم چنانکه دلایل‌آن بروشن‌ترین‌صورت گذشت . خصوصاً در اوراق مالی‌چون اسکناس ولیره ودلار کاغذی وامثال‌آن وچون این‌حقیقت رامانند آفتاب‌روشن در نصف‌النهار با دلایل متقن درست و صحیح میدانستم از مخالفت فقهای‌شیعه وفتاوایشان‌که متکی بهیچ دلیلی‌نیست باکی‌نداشتم وازانفراد دراینطریق‌وحشتی بخودراه نمیدادم .

لکن‌بازهم گاهی خود را تخطئه‌کرده وبفهم‌خود سوء ظن داشتم تا اینکه بحمدالله تعالی برخوردم بفتوای‌چندنفر ازفقهای بزرگ شیعه‌که هرچند نمیدانم مدرکشان دراین فتوی چیست؟ امااز‌اینکه بحق‌رسیده‌اند ازهرطریق‌که‌باشد از آن‌خوشوقت شده وبشکرانهٔ این‌نعمت‌فتوای مبارکشان‌را دراین اوراق ازنظر خوانندگان میگذرانم:

اول ـ فقیه بزرگ ودانشمند سترگ افتخار آل‌کاشف‌الغطاء مرحوم آقا شیخ‌محمد حسین آل‌کاشف‌الغطاء رضوان‌الله‌علیه : آن‌جناب دررسالهٔ سؤال و جواب‌خود درصفحهٔ ۲۵۹ چاپ‌نجف‌سال ۱۳۵۵ مینویسد :

سؤال : «هذه الاوراق‌التی جرت المعاملة بها فی هذه العصور کالدینار العراقی والنوط الایرانی اوالهندی اوالانکلیزی ونحوها هل تجب فیها الزکوة اذا بلغت‌النصاب‌وحال‌علیها الحول‌وهل‌تجری‌علیها سائراحکام النقدین‌من‌الزباء

والتقابض‌فی بیع‌الصرف املا ؟» .

ترجمهٔسؤال : این‌اوراقی‌که دراین زمانها بوسیلهٔ‌آن‌معاملات‌جریان‌دارد مانند دینار عراقی و اسکناس ایرانی وهندی و انگلیسی ومانند آن آیا همینکه بنصاب رسد وسال‌برآن‌گذشت زکاة درآن‌واجب‌است وآیا سائر احکام پول طلا ونقره ازربا وداد وستد دربیع‌صرف درآن‌جاری است یاخیر ؟

جواب : «الاصح ان‌هذه‌الاوراق حاکیة وممثلةللاموال النقدیة المستودعة فی‌البنوکیة فمن‌بیده دینار اونوط فهورمزالی ان‌له فی‌البنك لیرة ذهبیة او نصف لیرةانکلیزیة . امانفس تلك‌الاوراق لولا هذا الاعتبار فلا قیمة لها اصلا و جمیع المعاملات التی‌تجری علی‌تلك الاوراق انماتجری علیها بتلك‌اللحاظ وعلی‌هذا فجمیع احکام النقدین ثابتةلها من وجوب الزکوة و حرمة الربا و لزوم التقابض وغیرذلك فیعتبرالدینار العراقی مثلا مثقالا ذهبیاًمسکوکاًبسکةالمعاملةوالعشرون دینار نصاب فاذا حال‌علیهاالحول مستقرة لمالك‌واحد وجبت فیهاالزکوة وهی نصف‌دینار ای‌نصف مثقال‌شرعی کما تقدم وهکذا» .

یعنی «صحیحتر آن است‌که این اوراق (اوراق بهادار) حکایت‌کننده و نمایندهٔ اموال نقدی‌هستندکه دربانکها ودیعه شده‌است ! پس‌هرکسیکه‌در دست او دیناری (دینارکاغذی) یا اسکناس باشد همان نشانهٔ اینست که برای او در بانك‌یك لیرهٔ طلا یانصف لیرهٔ انگلیسی‌است . اماخود این‌اوراق اگراین‌اعتبار نباشد اصلا ارزشی ندارند . وجمیع معاملاتی‌که روی‌این اوراق انجام‌میگیرد نیزبهمین لحاظ‌است. پس‌جمیع احکام‌پول طلا ونقره‌ازواجب‌بودن زکاة وحرام بودن‌ربا ولزوم دادوستد وغیرذلك درآنها ثابت است . پس اعتبار دینار عراقی مثلایك مثقال‌طلای مسکوك بسکهٔ معامله‌است وبیست‌دینارآن حد نصاب است همین‌که سال‌برآن‌گذشت واین‌پول درتمام‌سال دردست یك‌مالك‌مستقربودزکاة درآن واجب‌اسث وآن‌نیم دینار است‌یعنی نصف‌مثقال‌شرعی چنانکه‌گذشت و همچنین‌است سایراحکام» .

و نیز علامهٔ نامبرده در رسالهٔ تحریر المجلة درتحریر مادهٔ «۱۳۰» اشاره

نموده‌اند که‌اسکناس جزو اموال نقدینه است وزکاة به‌آنها تعلق‌میگیرد واحکام نقدین درآنهاجاری میباشد .

دوم ـ علامهٔ عالیمقدار ونابغهٔ بیمانند بزرگوار مرحوم آیةالله حاج شیخ محمد خالصی اعلی‌الله مقامه و رضوان‌الله‌علیه : آن جناب درکتاب شریف : الاسلام سبیل السعادة والسلام ص۶۵ چاپ‌بغداد میفرماید :

«واذا ادخرالنقود المسکوکة حولالم‌یتصرف‌فیها وجب‌اخراج‌نصف‌دینار عن‌کل عشرین دینار وخمسة دراهم عن‌کل مأتی دراهم و الاوراق النقدیة تقوم مقام الذهب والفضة» .

میفرماید : همینکه‌پولهای سکه‌دار یك‌سال ذخیره ماند وتصرفی درآنها نشد واجب است‌که از هر بیست دینار نیم دینار وازهردویست درهم پنج درهم اخراج‌شود (زکاةداده شود) واوراق‌بهادار قائم مقام طلا ونقره است .

ودر ص۱۴۱ همان‌کتاب درموضوع ربا میفرماید : « والاوراق النقدیة کالنقدین» وربا رادر اسکناس حرام میداند .

ودر مسئلهٔ‌مضاربه در ص۱۵۶ میفرماید : «لاتصح المضاربة الا بالنقدین (الذهب و الفضة) والاوراق النقدیة تقوم‌مقامها» وبهرصورت اوراق بهادار را جزو پول‌رایج دانسته وچون پول‌طلا ونقره‌گرفته تمام‌احکام پول‌را درآن‌ساری وجاری میداند .

سوم ـ جناب فخرالشیعه ومحی‌الشریعه آقای محمد جواد مغنیه درکتاب معروف‌خود «فقه‌الامام جعفرالصادق» ص۷۶ جلددوم : «قال فقهاء هذا العصر کلهم اوجلهم ان‌الاموال اذاکانت من‌نوع الورق کما هی الیوم فلا زکوة فیها وقوفاً عندحرفیة النص...» .

مضمون فرمایش آن جناب به‌ترجمهٔ فارسی اینست که فقهای‌این زمان همه‌شان یا بیشترشان گفته‌اندکه اموال هرگاه ازنوع‌کاغذ باشد چنانکه‌امروزه هست‌زکاة درآن نیست واتخاذاین قول وعقیده روی‌وقوف برحرف ولفظ نصی است‌که ناطق‌است باینکه نقدین‌طلا ونقره میباشند ، اماما برخلاف‌این‌آقایانیم

وقائلیم بتعمیم هرچه‌که‌برآن صدق مال وکارشود . همانالفظ نقدین‌که درکلام اهل‌بیت علیهم‌السلام است ازباب اخذ بوسیله است نه‌غایت زیرا طلا ونقره در آن‌زمان مزدکار شمرده‌میشدند (و امروزاسکناس شمرده میشود) واین قول ، ازباب‌قیاس محرم نیست . . . ما بعلم‌الیقین میدانیم که همان خاصیت زکاة در نقدین درهمین اوراق بهادار هم‌هست وبالذات موجوداست نه‌بظن وگمان که ملاك قیاس‌است ، پس‌همچون علت منصوصه‌است یا قوی‌تر از آن . و درآن صورت‌این‌نظر ازباب تنقیح‌الفاظ معلوم‌است‌نه‌از باب قیاس‌مظنون‌که‌برحرمت عمل به‌آن اجماع شده است !

چهارم ـ مرحوم آیةالله آقای حاج‌شیخ عبدالکریم زنجانی رحمةالله‌علیه دررسالهٔ عملیهٔ‌خود «ذخیرةالصالحین» ص۱۱۰ چاپ‌هفتم مینویسد :

فائدة : «تجب‌الزکوة فی‌الاوراق النقدیة المالیة المتداولة فی‌هذا العصر والمقررة مالیتها علی‌اساس النقدین والاعتماد علیها فی‌المعاملات لکونهاقابلة التحویل الی‌النقود المسکوکة وکذلك یجب فیها الخمس ومحرم فیها المعاملة الربویة: دراوراق نقدینهٔ مالی که‌دراین‌زمان متداول‌است ومالیت‌آنهابراساس نقدین (طلا ونقره) مقررگردیده ودر معاملات برآنها اعتماد است زکاة واجب میشود زیرا این اوراق‌قابل تحویل و تبدیل بر پولهای سکه‌دار هستند وهمچنین خمس‌برآنها واجب‌میشود ومعاملهٔ‌ربوی باآنها حرام‌است» .

پنجم ـ حضرت آیةالله آقای حاج شیخ محمد باقر کمره‌ای در کتاب روحانیت دراسلام بخش۲ جلداول از ص۱۱۸ تا ص۱۲۶ تحت عنوان‌اعتبار و تعهدات ثابت‌کرده‌اندکه اسکناس‌همان پول است ومینویسد: ... این بنگاهها (بانکها) مرکزجمع‌آوری سرمایه‌ها میگردد وبرگهای اعتباردار منتشرمیکندکه بجای‌پول دربازار بگردش‌می‌افتد سند وچك واسکناس‌که پول کاغذی خوانده می‌شود ازاینجا واردبازار میگردد ، همه‌اوراق بهادار است ونوشته‌ایست که عیناً اعتبار دارد و قرآن بحکم : «یا ایهاالذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی‌اجل فاکتبوه الخ» آن‌را تشریح وپایه‌گزاری نموده‌است .

ششم ـ حضرت آیةالله المجاهد آقای سید جواد غروی دام‌ظله‌العالی نیز درکتاب پرارزش خود (خورشید معرفت) ج۲ ص۳۱۳ میفرماید :

چاپ‌کردن اسکناس وحفظ‌پشتوانهٔ آن‌حرام نیست زیرااین برگ‌نمایندهٔ طلا ونقره‌است ومثل‌این است‌که عین‌آنها درجریان باشد ولذا هرحکم و اثری که برعینشان‌مترتب‌میشود براوراق بهادارکه‌مرآت ونمایندهٔ آنهاست‌نیزمترتب میگردد وتردید درآن‌مانند شك دربدیهیات میباشد .

ودرجلد سوم‌آن‌کتاب درص۲۰۲ درمذمت کسانی‌که قائل‌به‌عدم‌وجوب زکاة دراوراق بهادارند پرداخته میفرماید :

«ان بعضهم افتی بعدم وجوب الزکوة فی‌الاوراق الثمنیة الرائجة فی هذا العصر فی‌جمیع اقطار الارض» .

وهمچنین درمذمت‌کسانی‌که درمشمول نبودن‌حکم ربا دراسکناس فتوا داده‌اند میفرماید :

«ان الزکوة فی‌الذهب والفضة والربا فیهما فی‌تلك الاوراق بل‌هی‌عنوان لهماً فمن‌کان عنده الف‌تومان مثلا من‌الاسکناس وما شابهه‌من الاوراق‌الرائجة فی‌کرة الارض یقدربالذهب والفضة» .

آنگاه‌طریق تطبیق‌اسکناس‌را باپول طلا ونقره‌بیان‌میفرماید ونتیجه‌میگیرد که‌اگر حکم به‌سقوط زکاة از اسکناس واوراق بهادار نمائیم‌حکم زکاةیکسره منسوخ میشود وازآن‌عین واثری باقی نمی‌ماند واگر ربا را درآن جایز بدانیم تمام‌آثار مفاسدی‌که مخل نظام اجتماع‌است بوسیلهٔ ربا مترتب میشود . برفقیه واجب‌است‌که دراخباری‌که زکاة درهم ودیناررا واجب‌میداندامعان‌نظرنماید تا ازجمودخارج‌شود. وسپس‌باشرح خطای‌اینگونه اجتهادکه منجر به‌عدم زکاة دراوراق‌بهادار است مفسدهٔ‌آنرا تفصیل‌داده‌است ویادآور میشودکه‌فقیه‌می‌باید درجمع ادله‌نظرکند تا مطالبی‌ازاو مستور نماند وبرکسی پوشیده نیست‌که اگر مااینگونه جمودت‌وخشکی‌را پیش‌گیریم آثاردین‌بکلی‌محوشده ومرام‌کمونیستی شایع خواهدشد ومردم‌برای دین‌هیچگونه ارزشی راقائل نخواهند شدزیرا دینی

رامی‌بینند که هیچ‌مشکلی‌را حل‌نمیکند وبقلع ریشهٔ فقروفساد نمیپردازد ودرمیان عباد وبلاد نشرعدالت نمیکندآیا ازچنین‌مردمی‌باید انتظارایمان داشت ؟ سپس برای‌نمونه داستان فقیهی‌را می‌آوردکه از وی مسئله‌ای را پرسیدندکه مصرف موقوفه‌ای برای‌روغن چراغ مسجدی است آیاجایزاست‌که درآمد این‌موقوفه را صرف نفت یا برق‌کرد ؟ وی جواب داده‌بودکه جایز نیست بلکه‌باید صرف همان‌روغن چراغ کرچك‌کرد ! آنگاه میفرماید : آیا این جواب چیزی نیست که‌مردم ازآن بخنده درآمده آنرا تمسخرکنند !؟ پس باید گفت تمام این قبیل مطالب ازموضوعات است‌که تعیین‌آن شأن فقیه نیست بلکه شأن عرف عام و خاص‌است وبرفقیه واجب‌است‌که درهر موضوعی رجوع به اهل آن کند یعنی همینکه میخواهد بیان حکم اسکناس نماید بر اولازم است‌که به‌تجار و اطاق تجارت رجوع‌نماید تاحکم‌زکاة وربا را بداند برای‌اینکه اواز شؤون وکسب وکارآنها برکناراست وازآن اطلاعی‌ندارد .

سپس میفرماید : مگرنه ازمعتقدات ماملت شیعه آن‌است‌که احکام‌الهی گزاف نیست بلکه‌تابع مصالح ومفاسد واقعی است وآن وضع شده برای جلب منافع ودفع‌مفاسد.پس‌زناوشرب‌خمر وقمار وربا وغش وسرقت وظلم‌واسراف وسائرمحرمات راازآن جهت خدا حرام فرموده‌است‌که درآن‌شر وفساد است که‌عاید شخص ونوع‌میشود ودرمقابل‌آنهاامر به‌نماز وزکاة وحج وصلهٔ‌ارحام وتعاون به‌بر و تقوی وامربمعروف ونهی ازمنکر و غیرآن شده وخدا برای آن بدین‌امور امرفرموده است‌که خیرات‌آن عایدفرد واجتماع‌شود واینگونه‌عقیده ازمشخصات شیعه وپاره‌ای از معتزله است .

حال‌بایددیدآنگونه‌جمود وخشکی نتیجه‌اش‌جزضلالت وگمراهی‌مردم‌چه خواهدبود ؟! وگناه‌آن درحقیقت برگردن اینگونه‌فقهاست . سپس درصفحات ۲۱۲ تا ۲۱۵ بشرح زکاة نقدین و اسکناس پرداخته است که طالبین میتوانند مراجعه نمایند .

عذرها و موانعی که برای پرداخت زکاة ایجاد شده است !

۱ ـ چنانکه دانسته شد اکثر فقهای امروز زکاة را منحصر به اشیاء تسعه میدانندکه امروز درزمین قسمت‌کوچکی ازثروت‌مردم راتشکیل میدهدآن‌هم‌با شرائطی‌که بدانها اشاره‌خواهد شد .

۲ ـ انعام‌ثلاثه‌که شتروگاو وگوسفنداست . یکی از شرائط مشمول زکاة بودن‌آنها اینست‌که بایددرتمام سال غیرمعلوفه باشند حتی‌اگریك‌روزهم علف دستی‌بخورند زکاة ازآنها ساقطاست !

مرحوم محقق‌حلی درشرایع‌الاسلام دراین‌خصوص مینویسد : «ولابدّ من استمرار السؤم جملة الحول فلو علفها بعضاً ولو یوماً استأنف الحول : بناچار باید این‌حیوانات درتمام‌سال دربیابان بچرند واگرپاره‌ای ازسال ولویك روز علف‌بخورند سال‌زکاة ازسرگرفته میشود» !

مرحوم شیخ‌یوسف بحرانی‌درحدائق جلد۱۲ ص۷۹ گفته‌است : «واختار الشیخ فی‌النهایة سقوط بعلف‌الیوم» .

وبعد درصفحهٔ دیگر خود اضافه میکند : « والظاهر انه لافرق فی العلف الموجب لسقوط السؤم بین‌کونه من‌المالك اوالدابة نفسها اوعلف‌الغیرلها باذن المالك اوبغیراذنه من‌المالك اومن‌مال‌نفسه ولابین‌ان یکون‌لعذر یمنع‌من الرعی کالثلج ونحوه املا ـ لصرف‌العلوفة فی‌جمیع‌هذه الصور : ظاهراینست‌که فرقی نباشد درمعلوفه‌بودن این‌حیوانات (ولویکروز) اینکه‌آنها را جزو سائمه ندانیم بین‌اینکه این علف‌دادن به‌آنها ازطرف مالك باشد یاخود حیوان (مثلا روزی

غفلتاً بهانبارکاه وسبزه‌رفته‌یا درعلف‌زاری ومزرعه‌ای رفته وعلف خورده‌است) یا اینکه‌دیگری اوراعلف داده‌است باذن‌مالك یابدون اذن او ! ازمال خودش علف‌داده‌است یااز مال‌مالك ! وفرقی نیست که‌آن علف‌خوارگی بجهت‌عذری بوده ازچریدن مانندبرف وسرما وغیرآن‌یابدون هیچگونه‌عذری همینکه‌یکروز علف خورد بهرصورتی‌که اتفاق بیفتد این‌حیوان از مشمول زکاة بودن خارج می‌شود» !

فقط لطفی‌که فرموده‌اند نوشته است : «ینبغی الاحتیاط فی عدم اسقاط الزکوة بعلف‌ساعة بل‌یوم فی‌السنة : فرموده است: سزاواراست‌که در ساقط شدن زکاة بعلف‌خوارگی یك‌ساعت بل‌یك‌روز احتیاط‌کرده ساقط نشمارند» !

کسی نمیداند چه دلیل‌وحجتی اینان راتااین مرحله برده است؟! زیرا در احادیث واخبارهرگز چنین‌قیدی نیست !

شما می‌بینید با این‌کیفیت اگرسراسر دنیاهم مملو ازگوسفند وگاو وشتر باشد ممکن است آن را بصورتی درآورد که هرگز مشمول زکاة نشود ! زیرا برفرض‌آنکه نقاطی دردنیا یافت‌شودکه گوسفند وگاو وشترآن بتواند درتمام سال دربیابان بچرد ! برای‌فرار اززکاةآن میتوان یك‌روز بآن حیوانات علف داد ! ولازم هم نیست‌که بتمام آنها علف داده شود بلکه همینقدر که از نصاب بیفتد . مثلا اگرچهل گوسفندمشمول زکاة داشته‌باشیم یکی دوتای‌آنهارا یك یا دوروز علف‌دستی میدهیم بالنتیجه‌آن حیوان از نصاب میافتد و مشمول زکاة نمیشود ! حالااینان ازکجا این‌مطالب‌را استنباط‌کرده‌اند ؟! وچه‌موجودی‌آنرا باینان الهام نموده‌است؟! خدامیداند .

درحالی‌که اولا کلمهٔ سائمه‌که‌در اخبارهست معنیش‌آن نیست‌که حیوان باید درتمام سال دربیابان بچرد تامشمول‌زکاة شود زیرا هرچند درپاره‌ای از احادیث درصفت حیوان‌کلمهٔ سائمه اضافه‌شده امادرهیچیك ازاحادیث نیست که حیوان غیرسائمه زکاةنداردآن‌هم باین‌وسعت !

بلی‌گاهی درضمن‌شمارش اشیاء مشمول‌زکاة درضمن بیان نام حیوانات

صفت سائمه برآن اضافه شده اما این قیدی نیست‌که فاقد آن را از مشمولیت بیندازد . زیرا :

بنا برقاعده‌ای‌که علمای اصول دربحث الفاظ دارند درقسمت منطوق و مفهوم ، در مفهوم صفت دودسته شده‌اند :

یکی ازفقهای بزرگ ومعروف‌زمان ما درتوضیح‌المسائل خود ص ۳۸٤ لطف‌زیادتری فرموده‌اند ، درمسئلهٔ۱۹۰۸ فرموده‌است: زکاةشتروگاووگوسفند غیراز شرطهائی‌که‌گفته شد دوشرط دیگردارد : اول‌آنکه حیوان در تمام سال بیکارباشد واگردر تمام‌سال یکی‌دوروز هم‌کار کرده باشد بنابراحتیاط زکاةآن واجب است. دوم‌آنکه درتمام سال‌ازعلف بیابان بچرد پس‌اگر درتمام سال یك‌روز یا دوروز ازعلف مالك‌بخورد بنابراحتیاط زکاةآن واجب‌می‌باشد !

دسته‌ای قائل به ثبوت حجیت مفهوم وصف هستند و دسته‌ای بدان قائل نیستند !

آنانکه قائل بحجیت‌آن‌هستند میگویند : چون‌شارع فرموده است : در سائمه زکاة هست ، مفهوم این حکم اینست‌که : در معلوفه زکاة نیست . در صورتیکه آنانکه بحجیت صفت قائل نیستند می‌گویند : در ذکروصف ، فوائد زیادی‌هست ومنحصربدلالت مفهوم‌وصف نیست بلکه ازجمله فوائد ذکروصف شدت‌اهتمام بحکم متعلق‌بوصف می‌باشد وگاهی‌مصلحت اقتضا میکندکه حکم موصوف‌بوصف باشد مانننداینکه شخصی‌که دارای حیوانات سائمه است و از شارع‌سؤال ازسائمه‌مینماید شارع‌نیز جواب از سائمه میدهد . پس قید وصف دراینجا حجیت‌نمی‌آورد بلکه‌خصوصیات محاوره ومقتضای‌آن چنین وصفی‌را پیش آورده است !

بهرصورت قیدسائمه درحیوانات چنان‌است‌که گوئیم بحیوان‌زبان‌بسته ، پاچه بلند[1] ، چهارپا ، گیاهخوار وامثال‌آن وهرگز منظورآن نیست‌که با این

---

۱ ـ درتهذیب جلد٤ ص۲۱ ودر استبصار جلد ۲ ص۱۹ حدیثی‌است‌که حضرت‌صادق (ع)
←

قید منظور آن باشد که اگر حیوانی فاقد این صفت شد از حکم حیوانی خارج است! خلاصه آنکه تعلیق حکم بروصف باهریك از دلالات ثلاثه بانتفاء حکم از غیر محل وصف دلالت نمیکند زیرا نفی حکم از محل وصف نه عین مفهوم اثبات حکم بمحل وصف است ونه جزء آن ونه لازمهٔ عقلی ویا عرفی آن میباشد .

ثانیاً ـ درهمین اخبار ضد این تصور وخیال موجود است واین معنی را که برای سائمه گرفته اند بکلی نفی میکند .

چنانکه درتهذیب واستبصار : «... عن اسحق بن عمار قال سألته عن الابل تکون للجمال و تکون فی بعض الامصار اتجری علیها الزکوة کما تجری علی السائمة البریة فقال نعم» .

و درروایت دیگر: «عن اسحق بن عمار قال سألت اباعبدالله علیه السلام عن الابل تکون للجمال اوتکون فی بعض الامصار اتجری علیها الزکوة کما تجری علی السائمة فی البریة قال نعم»[1] .

مضمون هر دو حدیث آن است که اسحق میگوید : از امام علیه السلام پرسیدم که شترانی که برای بارکشی است یا درشهرستانهاست آیا برآنها هم زکاة جاری است همچنانکه برچرندگان دربیابان جاری است حضرت فرمود: آری !

اما چون صرف نمیکرده است شیخ به بهانهٔ اینکه راوی آن یکنفر است و آن را گاهی ازحضرت کاظم وگاهی از حضرت صادق روایت میکند و همین اضطراب دلیل است که اوقطع بدان ندارد لذا عمل بدان واجب نیست و اگر از این نقصها سالم بود تازه دلیل براستحباب بود !

وصاحب حدائق قائل شده است باینکه ازروی تقیه است هرچند درمیان عامه کسی بدین کیفیت قائل نیست !

→ می فرماید : «فی خمس قلاص شاة : برپنج شتر پاچه بلند یك گوسفند باید زکاة داده شود .» حال بایددید آیا صفت قلاص (پاچه بلند) صفتی است که غیرآن را ازاین حکم خارج میکند؟ همچنین است صفت سائمه .

۱ ـ تهذیب جلد ٤ ص ٤١ و ٤٢ ـ استبصار ج۲ ص ٢٤ .

عجیب است که این آقایان گاهی ائمهٔ معصومین علیهم السلام را باآنکه تاحدود خدائی می برندچنان ترسو وبزدل معرفی میکنند که بااینکه بقول خودشان درمیان عامه هیچکس بچنین قولی (زکاة درغیر سائمه) قائل نیست معهذا آن بزرگواران علیهم السلام بر اموالی که بعقیدهٔ اینان برآن زکاة واجب نیست آنان زکاة را واجب میکنند !

آری درعامه بنابرآنچه ابن حزم اندلسی درکتاب معروف خود (المحلی) ج۵ ص ۲۳۷ می نویسد: زکاة را برمعلوفه وآنچه این فقها زکاة برآن قائل نیستند آنان نیزموافقند ! وی می نویسد : «وقد اسقط الحنفیون الزکوة عن الابل المعلوفة والبقر المعلوفة واموال الصغار کلها و اسقط المالکیون الزکوة عن اموال العبد والحلی واسقطها الشافعیون عن الحلی وعن المواشی المستعملة» .

حالا باید دید این دو امام بزرگوار (حضرت صادق و حضرت کاظم علیهما السلام) ازچه جانوری می ترسیدند که از روی تقیه براموال این اغنیای بیچاره ! زکاة را واجب میکردند ومی فرمودند حتی ازشتری که علف می خورد و بارمیبرد هم باید زکاة داده شود! وکدام یك از این اخبار را میتوان حمل بر تقیه کرد (اگر تقیه صحیح باشد) اخباری که زکاة را ازآنها ساقط میکند یا اخباری که زکاة برآنها واجب میداند ؟!

۳ ـ عذرسوم ـ شتروگاو باید غیرعامل باشند تا مشمول زکاة شوند یعنی باید درتمام سال حتی برای مدتی کم هم ازآنها کار نکشید وگرنه مشمول زکاة نیستند ! پس اگر کسی سی یاچهل گاو داشته باشد باید تمام این گاوها درتمام سال درچرا باشند وهیچ روزی باآنها کار نشود وهمچنین شتر تامشمول زکاة شوند !

مرحوم شیخ یوسف بحرانی در حدائق ج۱۲ ص ۸۲ مینویسد : «یشترط فی الانعام ان لاتکون عوامل فانه لازکوة فیها وان کانت سائمة والحکم المذکور من ماوقع علیه الاتفاق ایضاً : این شرط مورد اتفاق عموم فقها است که در حیوانات کارکن زکاتی نیست هرچند دربیابان بچرند» .

البته برخلاف این عقیده هم حدیثی هست که برگاو وشترکارکن هم زکاة

است چنانکه درتهذیب واستبصار ازاسحق‌بن عمار روایت است : «قال‌سألت اباابراهیم علیه‌السلام عن‌الابل‌العوامل علیهازکوة فقال‌نعم علیهازکوة» .

اما همانطورکه قبلاگفتیم این حدیث هم‌بسرنوشت حدیث‌حیوانات غیر-سائمه گرفتاراست‌که یاواجب‌نیست یا ازروی تقیه‌است ! هرچه‌هست بافتاوای موجود وعذرهای مذکور امروز دردنیا ممکن نیست‌که ازهر هزار گاویا شتر ده‌یك‌آن مشمول‌زکاة شوند ! زیرا برطبق‌جدول مجلهٔ‌کشاورزی درسال ۱۳۴۵ درتمام‌کشور ایران پنجاه هزار شتر وجود داشته‌که بطور مسلم ویقین در حدود یکدهم‌آن مالك‌داشته‌اند وباز بطورمسلم‌ویقین حتی یکدهم‌آنها سائمه‌نبوده‌اند وبرفرض آنکه یکدهم سائمه‌باشند ازآن سائمه یکدهم ازکار معاف نبودند و بنابراین‌می‌توان حتی ازروی‌ایمان قسم‌خوردکه درسرتاسرکشور ایران که یك کشوراسلامی‌است حتی ده‌شتر از زکاة عائد نمیشود !

۴ ـ گوسفندکه حداقل نصاب آن چهل گوسفند است‌که علاوه بر سائمه بودن‌گوسفند افرادی‌نیز ازآن مستثنی وجدامی‌شوند ! نه تنها گوسفند بلکه شتر وگاو هم مشمول‌این حکمند !

۱ ـ سائمه بودن : پس‌اگر غیرسائمه بودند اززکاة معافند .

۲ ـ شتروگاووگوسفنداگر نرباشند اززکاة معافند . ابی‌یعلی‌علامه‌مینویسد درصفت انعام ثلاثه : «احدها السوم و الثانی التأنیث وکلاهما یعتبر فی النعم» ومحقق حلی مینویسد : «واما اعتبار الانوثیة فلان‌الزکوة لاتجب الا فیما یقام للنتاج فلا تجب فی‌الذکور» .

۳ و ۴ و ۵ ـ حیوانی‌راکه برای‌پرواری‌وخوردن‌چاق‌می‌کنندزکاة‌ندارد ، وحیوانی راکه برای‌آبستن‌کردن حیوانات‌چاق میکنندنیززکاة‌ندارد ، وحیوانی را که دارای دوبچه است وآنها را شیر میدهد زکاة ندارد ! (برای تحقیق این مسئله بمختصرالنافع محقق‌حلی ولمعه وشرح لمعهٔ شهیدین وارشاد علامهٔ حلی مراجعه‌کنید) .

۶ ـ اگرکسی چنددسته گوسفند درچندبلد مختلف داشته باشدکه مثلاعدد

آنهاغیر ازمستثنیات بچهل‌نرسد زکاة براو واجب‌نیست .

حال بیائیم روی‌این فتاوی بسنجیم وببینیم‌آیا می‌توان اززکاة انعام‌ثلاثه وبالاخره اشیاء تسعه‌چیزی عاید بیت‌المال یاتأمین حوائج فقرا نمود ؟

چنانکه یقین‌داریم درایران‌حتی ده‌شتر یاگاو اززکاة این‌دوحیوان‌که‌بحد نصاب‌برسند ودرتمام سال غیرمعلوفه وغیرعامله‌باشند بدست نخواهدآمد زیرا مانقطه‌ای‌را سراغ‌نداریم‌که شخصی‌درآن‌شتران‌وگاوانی داشته باشدکه‌درتمام سال دربیابان بچرا مشغول‌باشند بدون اینکه حتی‌یك‌روز علف‌دستی بخورند یا باری ببرند !

اما گوسفند در تمام ایـران طبق جدول مجلهٔ کشاورزی در سال ۱۳۴۵ بیست وهشت الی سی میلیون گوسفند وبزبوده است یعنی درست برابر جمعیت ایران‌که بین‌بیست‌وهشت الی سی میلیون نفراست .

حال‌اگرکسی فرضاً صدرأس‌گوسفند داشته‌باشدکه برفرض‌محال‌درتمام سال حتی‌یك روزهم‌علف‌نخورند ودرصدد هم‌برنیایدکه آنهارا بادادن یك‌روز خوراك‌حتی به‌بیست ویك‌عددآن تا ازحد نصاب‌ساقط‌کند ویك‌حلال‌زاده‌ای هم پیدا نشود که با اجازه یا بی‌اجازهٔ مالك باین حیوانات یکروز علف بدهد تااز مشمولیت زکاة ساقط‌شوند واتفاق‌هم نیفتدکه روزی این گوسفندان بمزرعه‌ای یا انباری‌دست یابند وازآن علف خورده بدینوسیله اززکاة معاف شوند باز هم ممکن‌است بلکه‌واقع می‌شودکه مشمول‌زکاة نباشد .

مثلاهرگاه این‌صدگوسفندهربیست‌گوسفند آن‌دربلدی باشد وده‌گوسفند ازآن‌رابرای‌پرواری‌چاق‌کند وپنج رأس‌آن‌برای‌راندن نر برگوسفندان بمنظور آبستنی نگاهداری شود وبیست‌عدد آن‌نر باشد وده عددآن دارای‌دوبچه باشد وبیست‌عدد آن برای‌خوردن شیرآن نگاهداری‌شود دراینصورت صاحب‌چنین گوسفندانی غیرعذر معلوفه‌بودن بازهم مشمول زکاة‌نمیشود ! بلکه بااین‌کیفیت حتی‌کسیکه صاحب پانصد رأس‌گوسفند هم باشد میتواند مشمول زکاة نشود . هرچندهمان‌شرط سائمه‌بودن برای‌معاف بودن اززکاة کافی‌است ودیگراحتیاج

بوجودآوردن اینگونه معاذیر نیست !

خوب آیااین‌خود وخدا این است آن‌زکاتی که پروردگارعالم برای‌تأمین حوائج فقرا ومصالح فی‌سبیل‌الله ومصارف هشتگانه مقررفرموده‌است؟

۴ ـ پول غیرطلا ونقره که مسکوك ومنقوش‌نباشد زکاة ندارد چنانکه‌شرح آن‌گذشت .

بلی آن پولی زکاة‌داردکه اولاطلا ونقره‌باشد وثانیاً مسکوك ومنقوش‌باشد وثالثاً یکسال‌تمام درکناری بصورت‌ذخیره نهاده شده باشد . وچنانکه میدانیم چنین پولی درزمان مایافت نمیشود !

۵ ـ بنا برفتوای این‌فقها مال‌یتیم زکاة ندارد .

۶ ـ مالی‌که قرض داده شود زکاة‌ندارد و حتی میتوان به‌حیله آن را یك ساعت‌قرض داد تااز زکاة ساقط شود !

یکی ازفقهای مشهوردرکتابی بنام مجالس‌المتقین درمجلس‌چهلم‌صریحاً مینویسد : مال‌زکوی راکه حول‌درآن شرط‌است هرگاه در اثنای حول بقرض دهد ساعتی بعد واپس بگیرد زکاة ساقط است ! و این مسئله را ضمن حیله‌های شرعی آورده‌است .

۷ ـ مال عبد زکاة‌ندارد .

۸ ـ مال غایب‌زکاة ندارد مگروقتی که‌درتصرف اودرآید ویکسال‌برآن بگذرد مثلامال وارث‌غایب.

۹ ـ مالی‌که بحد نصاب نرسد زکاة ندارد .

۱۰ ـ گذشتن‌یکسال تمام براموال زکوی غیرغلات اربع‌شرط است .

۱۱ ـ هبه‌ـ یعنی‌اگرکسی‌دروسط سال‌مالش‌رابه‌کسی‌هبه‌کردزکاة ندارد، وشاید بعداً هم‌بتواند هبه‌را استردادکند .

۱۲ ـ تبدیل‌ـ یعنی‌اگرکسی قبل ازپایان سال گاوی را داد وشترگرفت یا گوسفند واین تبدیل‌حد نصاب‌را پایین‌آورد اززکاة‌معاف است .

۱۳ ـ فروش ـ اگرکسی قبل‌ازپایان‌سال‌ازاموال‌زکوی فروخت‌بطوریکه

آن‌مال ازنصاب افتاد،از زکاة معاف است .

۱۴ ـ خراجی راکه سلطان میگیرد موجب سقوط زکاة از اموال زکوی میشود .

۱۵ ـ مؤونهٔ زراعت ـ هرچه‌برای تحصیل‌زراعت خرج‌شود ازتنقیهٔ‌قنوات واجرای‌انهاروحتی‌بذروخراجات دیگر، غلات راممکن است‌ازنصاب‌بیندازد .

۱۶ـ طلاونقره‌هرگاه‌شمش‌ویاریزه‌وتبروظرف‌وآلات‌واسباب وزیورشود بهرمقداری‌که باشد زکاة ندارد !

۱۷ ـ هرگاه اموال‌زکوی را تبدیل‌کند بخریدزمین یاخانه یا چیزدیگر و اگرهم پول بودآن‌را قبل ازپایان سال آب‌کند وازصورت پول بودن خارج سازد اززکاة معاف است !

۱۸ ـ ارث ـ اگرمالی‌ازکسی به‌ارث ماندهرچندنزدیك پایان سال‌مورث است تایکسال تمام دیگر نزد ورثه‌نباشد بااینکه‌سهم هریك ازورثه درحدنصاب باشد مشمول‌زکاة نیست !

۱۹ ـ و همچنین هرگاه‌کسی مرتد شود اموال اوکه ملك وارث مسلمان اوست تایکسال باوجودآن مال اززکاة معاف است .

۲۰ ـ اجاره ـ اگرکسی‌ملکی راکه درآن‌غلات بعمل‌میآید اجاره‌دهد در مال‌الاجارهٔ‌آن زکاة‌نیست . یعنی‌موجری‌که ممکن‌است صدهاخروارگندم‌وجو ومحصول دیگر عاید اوشود از زکاة معاف‌است ، امامستأجر باید هرچه برد زکاة آن را بدهد .

۲۱ ـ نذر یا وقف ـ اگر درجریان سال اموال زکوی نذر یا وقف شود بطوری که‌آن‌را ازنصاب بیندازد برآن مال‌زکاة نیست .

اینها موانعی است‌که برای‌پرداخت زکاة ایجاد شده است (برای تحقیق مدارك این‌اعذار بکتب‌فقهی ومصباح‌الفقیه همدانی مراجعه‌شود) بنابراین‌تصور نمیشودکه چیزی‌از آن‌باقی باشدکه بتوان ازآن حتی بمصرف اول زکاة یعنی فقرا داده شود تاچه‌رسد بمصارف دیگر .

دراین کشور اسلامی ازاشیاء دیگریعنی انعام‌ثلاثه ونقدین حتی‌باصرفنظر ازبسیاری ازاین‌اعذار چیزی‌مشمول زکاة نمیشود ، شاید تصورشودکه‌ازغلات اربع‌چیزی دستگیر وعایدمیشود . اینك‌بوضع غلات‌اربع میپردازیم :

از خرما ومویزکه در بعضی از نقاط این‌کشور یافت میشودخیلی مشکل است که چیزی‌ازآن مشمول‌زکاة شودزیرا هزاران عذروآفات درراه‌آن‌وجود دارد، ازهزینهٔغرس‌ومساقاة وحفظ وحصاد ومخارج قنائی وبنائی وامثال آن تابتوان‌سیصدصاع (نزدیك سه‌خروار) خرمای‌خشك یاکشمش‌که حداقل‌نصاب است پس‌ازوضع‌آن هزینه‌ها بدست‌آورد. باقی میماند گندم وجو :

ازاین دومحصول برطبق مندرجات مجلهٔ کشاورزی درفصل چهارم این مجله ص۱۷۸ صورتی ازمحصول‌گندم ازسال۱۳۲۵ تا ۱۳٤٦ موجود است .

درسال ۱۳۲۵ محصول گندم کشور جمعاً یك میلیون ودویست وبیست و پنجهزار ودویست ونه‌تن‌بوده است . ودرسال ۱۳٤۳ یعنی‌سالی‌که ماآن‌مقاله‌را درمقدمهٔ وصیتنامهٔ علامهٔخالصی در خصوص زکاة آوردیم و باعث نوشتن این کتاب‌شد محصول‌گندم ایران جمعاً دومیلیون وششصد وبیست ودوهزاروپانصد وهفتاد وهشت تن بوده است ! ودرهمان سال محصول جو نیز جمعاً هفتصد و هیجده هزار وچهارصد وسی ونه‌تن بوده است، پس جمع محصول گندم وجو ایران درسالی‌که فوق‌العاده درترقی‌بوده ومسلماً از گزافهٔ تبلیغات خالی نیست سه‌میلیون وسیصد وچهل ویك‌هزار وهفده‌تن میشود .

این‌دو محصول‌که میدانیم نه‌دهم‌آن مال‌خورده مالك وفقیرانی است‌که هرگز محصول آنها با آن عذرهای فوق‌الذکر مشمول زکاة نمیشود ، معهذا برفرض محال تمام‌این محصول‌مال یکنفر ویامال کسانی بودکه مشمول زکاة میشدند وبا فرض‌اینکه هیچگونه هزینه‌ای صرف‌آن نشده وهیچیك از عذرهای مذکورهم مانع‌پرداخت زکاة‌آن نمیشد وتمام‌آن‌هم از آب‌آسمان یا رودخانه ونهرها مشروب‌میشد وبالاخره‌باده‌هافرض‌محال دیگراین محصول‌تماماً مشمول زکاةمیشدویکدهم‌آن بدون‌هیچ‌نقصی وخرجی‌عایدبیت‌المال‌یا فقیران‌میگردید،

یکدهم این مقدار سیصد و سی‌وچهار هزار ویکصد ویك تن گندم وجو میشود که‌اگر هرتنی را بقیمت‌گزاف تنی‌پانصد تومان‌حساب‌کنیم جمع مبلغ‌آن‌یکصد وشصت وهفت‌میلیون تومان خواهدبود ، واگربافرض محال دیگرقانون‌اسلام اجرا میشد درآن صورت درهرهزاری بیست وپنج نفرفقیرمستحق زکاةداشتیم، جمع فقیران ایران هفتصد و پنجاه هزار نفر می‌شد آنوقت بهر فقیری در سال بیست ودوتومان ودوقران وکسری ویا بهرکدام چهل وچهارالی‌چهل وپنج کیلو گندم میرسید .

باردیگر یادآور می‌شویم‌که این درصورتیست‌که تمام‌این محصول‌یکنفر بوده ویامال چندنفرکه دیگرعذرنبودن‌نصاب وهزینه‌های دیگرنباشد واین‌فرض محال است .

معهذا با این‌فرض محال بازهم بهرفقیری هرگاه فقرای آن نیز برحسب تقسیم‌بندی خداوندمتعال درصورت‌اجرای قانون‌اسلام درهرهزاری بیست‌وپنج نفرفقیرباشد نه‌در هربیست وپنج‌نفر هزارنفر فقیر !

حالاشما بفرمائید ببینیم‌آیا باپانزده‌تومان زندگی یك‌فقیردریکسال‌اداره می‌شود آن‌هم‌چنان زندگی وسیعی‌که اسلام‌خواسته است ؟

حال اگربرطبق فتوای شیخ ومقلدینش بزکاة گندم وجو که تنها چیزهائی هستند ازاشیاء تسعه‌که دراین‌کشوراحتمالا مشمول‌زکاة می‌شوند دقیقاًرسیدگی کنیم‌یکدهم این‌مبلغ‌هم (که‌پانزده ریال است)عاید یك‌نفرفقیر نمیشود !

با این زکاة‌که فقها برای‌این دسته‌ازفقیران‌تعیین کرده‌اند بهرفقیری‌درسال ده الی‌دوازده تومان‌میرسید ! باپنج من‌گندم ویك‌من جو ، آیااینست‌آن‌زکاتی که پروردگارعالم دربیش ازیکصد آیهٔقرآن ازمسلمانان میخواهد !؟

اینست‌آن زکاتی‌که هشت‌مصرف عمده برای تمام‌احتیاجات مسلمین از طرف خدا تعیین‌شده است !؟

اینست آن‌زکاتی‌که بفرمایش ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام اگرداده شود فقیری‌گرسنه نمیماند وبرفاه زندگی میکند !؟

اینست آن زکاتی که امام می‌فرماید : بایدفقیر از آن بخورد وبیاشامد و ازدواج کند وحج برود ؟!

اینست آن زکاتی که بایدباآن تألیف‌قلوب کفار وضعفاء الایمان‌را نمود ودستگاه‌تبلیغاتی‌اسلام را باآن‌گرم داشت ؟!

اینست آن زکاتی که باید مقروضان وغرامت‌رسیدگان وتاوان‌زدگان و آفت‌گرفتگان را ازگرفتاری خلاص‌کرد ؟!

اینست آن زکاتی که‌باآن بردگان واشخاصی راکه درشدت ومحنتندباید خلاص وآزادشان‌نمود ؟!

اینست آن‌زکاتی که باآن‌باید آلات دفاع واسباب حرب واسلحهٔ جهاد وبالاخره تجهیزات‌ارتش اسلامی وهرگونه مؤسسات خیریه ازقبیل بیمارستان ومدارس وپل وسایرمصالح اجتماعی‌مسلمین رااز‌آن تأمین‌کرد ؟!

وبالاخره اینست آن زکاتی که بایدابناء سبیل واشخاص‌آبرومند ومعیل‌را ازغربت بوطنشان رسانید ؟

حالا بگوئید ببینیم آیا العیاذبالله خدا حسابی دستش‌نبوده و بـه اصطلاح نپیموده و گز نکرده پاره کرده است ! یا کسانی کـه آن را باین صورت درآورده‌اند ؟!

آیاشیخ‌بااینگونه‌رفع‌تناقض‌ازاخبارتوانسته‌است‌مذهب‌شیعه‌راطوری‌معرفی کندکه دیگرامثال ابوالحسین‌هرونی علوی‌دانشمندانی ازمذهب شیعه‌برنگردند؟ آیا باانحصارزکاة دراشیاء تسعه رفع تناقض میشود وبا اینگونه فتاوی مذهب شیعه جای خودرا بازمیکند ؟! واز اورفع‌اشکال میشود ؟ وچنان‌دانشمندانی‌بعد ازآنکه ازمذهب شیعه رخ برتافته‌اند دوباره به‌آن میگروند !

هیهات ، هیهات که بااسلام حقیقی چقدر فاصله‌داریم ! وچگونه قرآنرا متروك ومهجورگذاشته ومشمول‌غضب پروردگار عالم‌شده‌ایم ؟!

مصارف زکاة از نظر قرآن و مقدار لازم آن

۱ ـ طبقهٔ‌فقرا : هرچند درمعنی فقیرومسکین بین‌فقهای‌اسلام‌اختلاف‌است ولی‌ما آن‌را طبق تقسیم‌بندی فقهای‌شیعه تعریف میکنیم :

مرحوم‌شیخ‌درالمبسوط فرموده‌است: «ان‌الفقیر من‌لایملك شیئاً والمسکین من‌یملك شیئاً»[۱].

وچون در اخبار زکاة هنگامی‌که گفتگو از هرهزاری بیست و پنج است سخن‌ازفقرارفته‌است نه‌ازمساکین وبهرصورت‌باهمان‌تعریف هم که‌درهرهزاری بیست وپنج نفر فقیر ومسکین باشد درایران‌که دارای سی میلیون جمعیت است هفتصد وپنجاه هزارنفرآن (یك‌چهلم جمعیت) فقیراست .

واگرفرض شودکه‌هرفقیرومسکینی‌برای مخارج روزانهٔ‌خود به‌پنجاه‌ریال نیازمندباشد باتمام هزینهٔ‌لباس وخوراك و حمام ومریضی و مسافرت وغیره در حدود یك میلیارد وچهار صد میلیون تومان پول لازم است که تنها باین طبقه داده شود واین‌تقریباً قیمت تمام‌گندم وجوی‌است‌که دریکسال در تمام‌مملکت بدست می‌آید !

۲ ـ درنظر قرآن‌فقیر ومسکین از یکدیگرمتمایزند و چنانکه مرحوم شیخ آنهارا تعریف‌نموده مسکین‌کسی است‌که فی‌الجمله‌چیزی‌رامالك‌است‌برخلاف فقیرکه هیچ چیزی‌را مالك‌نیست ودراصطلاح‌کسانیندکه مقداری درآمد دارند امابهزینهٔ زندگیشان‌کافی نیست . لکن‌ما برای‌اینکه تصورنشود می‌خواهیم‌اعداد

---
۱ ـ در تشخیص مسکین فخررازی درتفسیرکبیرخود درذیل آیهٔ شریفهٔ : «انما الصدقات للفقراء» ده وجه‌آورده است‌که مسکین غیرفقیراست وفقیرحالش شدیدتر ازمسکین است .

کلوخ‌چین کنیم‌ازسهم مساکین‌دراین‌حساب‌خودداری میکنیم وبه‌حداقل‌شمارهٔ فقرا وحداقل‌مصارف زندگی‌آنها اکتفامینمائیم تامعلوم شودکه بهرصورت‌این وضعیت وکیفیت زکاة که اکنون برحسب فتاوای فقها است یکسره خلاف و غلط است !

۳ ـ طبقهٔ سوم که‌ازمصارف زکاةاست‌طبقهٔ‌مأمورین وعاملین جمع‌زکوات وصدقات‌هستند یعنی‌مأمورین دولت‌زیرا بصراحت اخبار وفتوای اکثرفقهازکاة را باید مأمورین دولت جمع‌آوری‌کنند وصراحت آیهٔ شریفه‌بهتر از هرخبر و فتوائی‌میرساندکه زکاة بایدبوسیلهٔ مأمورین خاصی‌جمع‌آوری شود: «والعاملین علیها» که مأمورین دولتند واین‌سلیقه وفتوای عثمان‌بن‌عفان است‌که دستورداد که‌زکاة را خودمالکین زکاة بپردازند !

بنا براین آنان نیز خود سهمی جداگانه دارندکـه چون فعلا حکومت و تشکیلاتی درشیعه نیست مانیزآن را بحساب نمی‌آوریم .

٤ ـ طبقهٔ چهارم «مؤلفة قلوبهم» هستند واینان کسانیند از کفار که برای تألیف‌قلوب‌آنها بایدآنقدر وسایل‌آسایش خاطرآنهارا ازممرزکاةفراهم‌آوریم که باسلام علاقمند شوند تا شاید اسلام آورند و اشخاص ضعیف‌الایمانی کـه بدینوسیله دلگرمشان سازیم تادراسلام ثابت بمانند و تدریجاً ایمانشان بوسیلهٔ درك حقایق اسلام و اعمال مسلمین محکم گردد . وهمچنین برای تألیف قلوب کسانی‌ازغیرمسلمانان‌که درجنگ وجهاد علیه‌کفار وحفظ‌کیان وحیثیت‌مسلمین بوجود آنان نیازمندیم و در این زمان خساراتی که از تعهدات دوستانـه بین کشورهائی که به‌حمایت آنها درحفظ کشور اسلامی خود نیازمندیم و شایـد مسافرتهائی‌که زمامداران‌کشوراسلامی برای‌بسط وتوسعهٔ وداد بین‌کشورهائی که روابط ودوستی‌آنها بنفع‌کشوراسلامی‌است ومهمانی‌ها ودعوتهای دوستانه وامثال‌آنها را نیز ازاین باب‌دانست[۱].

---

۱ ـ ابن‌عباس درتفسیر «مؤلفة قلوبهم» گفته‌است : آنان عده‌ای ازاشراف قبایل‌بودندکه

←

ونیز ازطبقهٔ «مؤلفة قلوبهم» هستندکسانی از مسلمانان‌که در دام تبلیغات کسانی می‌افتندکه چنانکه درحدیثی‌که کلینی‌درکافی وشیخ‌نیز آنرا ازکلینی‌در تهذیب نقل‌کرده است ، حضرت‌صادق هم دراین‌مورد فرموده‌است : «و انما یعطی (الامام) من لایعرف لیرغب فی‌الدین فیثبت علیه» دراین زمان با گسترش تبلیغات‌دامنه‌دار مسیحیت وکمونیستی ومذاهب باطله چون باب وبهائی وامثال

→

رسول‌خدا (ص) درروز حنین بهریك صد شتربخشید وآنان پانزده نفربودند اما این‌تفسیر باآیهٔ شریفه‌سازش ندارد زیرا بخشش‌رسول خدا (ص) از فیء بودنه‌از زکاة، پس بنابراین «مؤلفة قلوبهم» تنها‌کفار ومشرکین نیستند بلکه مسلمان وغیر مسلمان درآن یکسانند و هرگاه امام وزمامدار مسلمین‌مصلحت‌داند بهرکدام طبق اقتضاء عمل‌نماید . دراینجاذکر این‌حدیث شریف‌لازم است‌که از رسول‌خدا (ص) روایت است که فرمود : « ان‌الله تعالی لم یرض لقسمة الزکوة ان‌یتولاها ملك‌مقرب ولانبی مرسل حتی تولی قسمتها بنفسه » .

اگرمطلب غیراین‌باشدکه فقهاء شیعه‌قائل‌شده‌اند درآن‌صورت مسؤول فقروبدبختی وسرقت وجنایت کسانی‌که دراثر فقر وتنگدستی مرتکب جنایتها وسرقتها و...و...و... می‌شوند که‌آسانترین آنها تکدی وسائل بکف بودن‌است کیست ؟!

اینك مختصری از مذمت سؤال و گدائی که حرمت آن در شرع مطهر مسلم است می‌آوریم تاشما خود ازمجمل‌آن مفصلش را بدست آورید .

در عقاب الاعمال صدوق ص ۲۵۸ : «... عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال : ان الله عزوجل لم یبتل شیعتنا باربع : ان یسألوا الناس فی اکفهم وان یأتوا فی انفسهم و ان یبتلیهم بولایة سوء و لا یولدهم ازرق اخضر» .

در من‌لایحضره الفقیه ص ۱۱٦ کتاب الزکوة : «و قال الصادق علیه‌السلام ایاکم وسؤال الناس فانه ذل‌الدنیا وفقر یستعجلونه وحساب طویل یوم‌القیامة : برحذر باشید از سؤال‌کردن ازمردم‌که آن ذلت وخواری دنیاست وفقرزودرسی است‌که خود خواسته‌اید وحساب طولانی در روز قیامت» .

وقال امیرالمؤمنین علیه‌السلام : «اتبعوا قول رسول‌الله (ص) قال من‌فتح علی‌نفسه باب مسئلة فتح‌الله علیه باب الفقر» .

بعد داستان کسانی‌راآورده است‌که پیغمبرخدا برای‌آنهاضامن‌بهشت شد بشرطی‌که از کسی سؤال نکنند .

دراحادیث عامه نیزاحادیث مهمی دراین‌باب وارد شده‌است طالبین بسنن‌بیهقی‌ج٤ ص ۱۹٦ مراجعه نمایند .

آن کـه پولهای بی حسابی برای تبلیغ وربودن اشخاص ضعیف الایمان خرج مینمایند ، بلکه‌می‌توان گفت این تنها وظیفهٔ مسلمین‌است که ازباب تبلیغ مذهب حنیف‌خود بایدبدستور قرآن‌دیگران را بمذهب خود تبلیغ نموده وبا دادن پول وآماده‌نمودن رضایت خاطر ودلگرمی دیگران ازملل ومذاهب‌غیراسلام‌رابابن دین‌مبین دعوت وتبلیغ‌نمایند، ودراین راه‌از بذل درهم ودینار وساختن‌مدارس ومجالس لازم‌خودداری نکنند وبهرصورت وکیفیتی که ممکن‌شود ازدادن پول وپلو وآنچه‌جلب قلوب‌فرق وطوائف‌را نماید امساك نورزند و از اینطریق کـه امروزه‌تنها طریق دعوت‌بحق وحقیقت‌است غفلت‌ننمایند وهزینهٔ‌آنرا نیزازباب زکاة‌که بهترین مصارف آن‌است محسوب‌دارند ، ولااقل کسانی‌را ازمسلمانان که بدین‌دامهامی‌افتندنجات بخشند . وچنانکه میدانیم‌اگربخواهیم بدین اعمال بپردازیم هزینهٔ‌آن سربمیلیاردها تومان میزند وبهرصورت زکاة اشیاء تسعه‌برای آن‌کافی نیست !

۵ ـ طبقهٔ پنجم‌که بایداز ممرزکاة وسیلهٔ‌آزادی وآسایش‌آنان را فراهم نمود بردگان وغلامان هستندکه آنانرا بایداز درآمد زکاة خرید وآزاد کرد و اگرمسلمانان‌با این‌عذرهای بنی‌اسرائیلی‌زکاة را مانع‌نمیشدند وآن‌راآنچنانکه خدا مقرر فرموده‌است انجام وآجرا میکردند یعنی‌همه‌ساله بردگانی‌که درتحت شدت وسختی‌زندگی میکردند[1] ازاین طریق‌میخریدند وآزاد میکردند هرگز آن جنگهای خونین‌که درکشورهای‌دنیا بنام‌آزادی بردگان رخ داد واقع نمیشد و آن همه‌خون بی‌گناهان نمیریخت وآنقدرافتضاح وجنایت رخ‌نمیداد ودنیا از برکات این قانون الهی متمتع میشد و برده فروشی یاخود بخود ملغی ویا ازآن

---

۱ ـ در کتاب غنائم مرحوم میرزای قمی ص۳۳۳ می‌نویسد : «وکذلك شراء العبید من الزکوة وان لم‌یکن تحت‌شدة بشرط عدم‌المستحق وجوز العلامة فی‌القواعد الاعتاق‌مطلقاً ونقله ولده فی‌الشرح عن‌المفید وابن ادریس وقواه وتبعه بعض» .

ومرحوم شهیدثانی درشرح لمعه فرموده است : «ویجوز شراء العبید وان لم یکن فی‌شدة مع‌تعذر المستحق مطلقاً وعلی‌الاقوی ومعه من سهم سبیل‌الله» .

مرحوم‌سبزواری‌پس ازذکراین‌اقوال می‌نویسد : «وهواقرب لاطلاق‌الایةالشریفة» .

صورت زشت خارج‌میشد .

درحقیقت گناه‌تمام‌آن جنایات برگردن مسلمین است‌که ازدستورکتاب مبین حضرت‌رب‌العالمین منحرف شدند وعذرها وبهانه‌هائی برای ندادن زکاة تراشیدندکه پاره‌ای‌ازآن قبلاگذشت وجهانیان را ازبرکات‌آن ممنوع‌داشتند، نکبت وخسارت ترك‌این قانون تا قیامت دامنگیرایشان وتمام جهانیان است و عقوبت وکیفر آن درقیامت تنها برگردن مسلمانان است‌که از راه روشن‌خدا منحرف گشتند ؟!

اماچون امروز ازبرده‌فروشی درعالم نشان‌چندانی نیست‌لذا این هزینه‌را که درهنگام‌جعل‌زکاة ازطرف حضرت‌خالق‌البریات‌قلم‌درشتی را تشکیل‌میداده است‌ما نیز ازقلم میاندازیم تا ببینیم با ازقلم‌انداختن آن هم‌آیا میتوان از زکاة اشیاء تسعه سایرمصارف آن‌را تأمین نمود یا خیر ؟!

۶ ـ طبقهٔ‌ششم‌که بایداز درآمد زکاةخسارات آنها را تأمین‌کرد غارمین یعنی‌مدیونان و ورشکستگان درتجارت ودادوستد هستند وکسانی‌که‌برای‌انجام کارهای خوب ومباح دینی‌را عهده‌دار شده واکنون از پرداخت‌آن ناتوانند[1].

این‌صنف که‌گروه بسیاری ازمسلمین راتشکیل‌میدهند بویژه دراین‌زمان که بعلت‌وجود پاره‌ای ازاختراعات وصنایع آتش‌سوزیها و اتلاف اموال که در شهرستانها رخ میدهد وکسانی معتبر وآبرومند ناگهان بوسیلهٔ یکی از این

---

۱ ـ ایضاًدرغنائم‌الایام ص۳۳۵ : «وفی‌قرب‌الاسناد عن‌جعفربن‌محمد عن‌ابیه‌علیهم‌السلام: ان علیاً علیه‌السلام کان یقول : یعطی المستدینون من الصدقة والزکوة دینهم‌کله‌مابلغ اذاستدانوا فی غیر اسراف» .

ومرحوم شیخ‌طوسی درکتاب شریف «النهایه» ص۱۸٤ چاپ بیروت می‌نویسد :

«وقد روی ان‌من‌وجبت علیه‌کفارة عتق‌رقبة فی ظهار اوقتل‌خطأ وغیرذلك ولایکون عنده عبد یشتری‌عنه ویعتق عن‌الزکوة : روایت‌شده که کسیکه براوکفارهٔ آزادکردن‌بنده واجب شده‌است درموضوع ظهار یا قتل‌خطا یاغیراینها وبنده‌ای ندارد‌که آزادکند ازبابت زکاة ازجانب اوخریداری میشود وآزاد می‌شود یعنی‌کسیکه زکاة براوواجب‌است‌ازطرف آن‌شخص فاقد این‌عمل‌را انجام میدهد» .

پیش‌آمدها ازهستی ساقط می‌شوند و خاکسترنشین میگردند خدای متعال برای پیشگیری ازچنین ضررها وزیانها وخسارتها درزکاة سهمی قرارداده است که‌از بدبختی خسارت‌زدگان جلوگیری‌شودوناگهان‌مردمی‌شرافتمندوکاسب، بدبخت وبیچاره نشوند، وهمچنین‌پولهائی‌راکه کسانی برای فرونشانیدن فتنه‌ای قرض کرده و جمع‌آوری مینمایند ، مثلا : کسی کشته شده وقاتل او معلوم نیست و بی‌گناهانی دراین‌میان متهم‌شده‌اند وممکن‌است‌فتنه‌ای ایجادشود ؛ دراین‌میان کسی‌برای فرونشانیدن فتنه‌پولی‌قرض‌کرده یاخود فعلامتحمل میشود این‌پول‌را نیزمیتوان از زکاة داد هرچند لین‌ندگان این قبیل وجوه اغنیا باشند ، چنانکه امام علیه‌السلام‌درحدیثی‌فرمود : «لا تحل الصدقة‌لغنی الالخمس غاز‌فی‌سبیل‌الله وعامل علیها او غارم ...» .

ونیزکسانی‌که ضامن مالی‌میشوند ، ومال‌کسیکه بوسیله‌ای‌که‌معلوم‌نیست تلف‌میشود وتلف‌کنندهٔ‌آن معلوم‌نیست وممکن است بسبب‌آن فتنه‌ای‌واقع شود دراین میان‌کسی برای فرونشانیدن‌فتنه‌ضامن قیمت‌آن می‌شود هرچندآن‌شخص غنی‌باشد باید ازسهم زکاة آن ضمانت پرداخته شود .

کافی‌باب‌مایجب من‌حق‌الامام‌علی‌الرعیة وحق‌الرعیة علی‌الامام‌حدیث۷: «... عن ابیعبدالله علیه‌السلام قال : قال رسول‌الله (ص) ایما مؤمن اومسلم مات وترك‌دیناً لم‌یکن فی‌فساد ولااسراف فعلی‌الامام ان‌یقضیه فان لم یقضه فعلیه اثم ذلك : ان‌الله تبارك وتعالی یقول: انما الصدقات للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم والغارمین ...الایة ، فهو من‌الغارمین وله‌سهم عند الامام فان‌حبسه فاثمه‌علیه: رسول‌خدا (ص) فرمود: هرفرد مؤمن ومسلمانی‌که میمیرد ودینی‌راکه درفساد واسراف مصرف‌نکرده است‌بگذارد پس برپیشوای مسلمین واجب‌است‌که آن را اداکند پس اگر نپرداخت گناه آن قرض براوست زیرا خدای‌متعال میفرماید : «انماالصدقات ...» واوازغارمین وتاوان زدگان است وبرای او در نزد پیشوای مسلمین سهمی است پس‌اگرآن‌را حبس‌کند گناه آن بروی است» .

حدیث ۹ ـ «عن‌الطبری قال‌سمعت علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام یقول: المغرم اذا تدین اواستدان فی‌حق (الوهم من‌معاویة الراوی) اجل سنة فان‌اتسع والاقضی عنه الامام من‌بیت المال . عن‌علی بن ابراهیم القمی فی تفسیره : عن رسول‌الله (ص) ما من غریم ذهب بغریمه الی وال من ولاة المسلمین و استبان للوالی‌عسرته الابریء هذا المعسرمن دینه وصاد دینه علی وال المسلمین فیمایدیه من اموال المسلمین» .

مضمون تمام این احادیث‌آن است‌که همینکه قرض داری‌که مصرفش مشروع‌بود همینکه نتواند قرض‌خودرا ادا نماید بر زمامدار مسلمانان است‌که قرض اورا ازبیت‌المال (زکاة) اداکند .

خودشما بیندیشید وحساب‌کنیدکه درکشوری مانندایران در اثربرخی از این‌پیش‌آمدها چقدرازاشخاص وجوددارندکه درنتیجهٔوقوع خسارات‌ونداشتن قدرت براداء دیون‌وازبرنیامدن عهدهٔ‌کفالت وضمانت چه‌برای خود وچه‌برای برادرمسلمان خود بکلی‌حیثیت واعتبار خودرا ازدست میدهند و درنتیجهٔ نبودن ملجأ وپناهگاهی یکمرتبه ازهستی‌ساقط میشوند ویا درگوشهٔ زندانها با بدبختی وذلت بسر میبرند ، هرگاه بخواهیم بدستور کتاب آسمانی خود وسیلهٔ اعادهٔ حیثیت آنانرا فراهم آوریم و آنانرا بجایگاه نخستین بازآریم احتیاج بچند میلیارد تومان در این‌کشور داریم ؟ هرچه هست این مصرفی است‌که خداوند علیم‌حکیم برای‌این قبیل‌اموروپیش‌بینی ودستورداده است .

حال اگرکسانی نخواسته و نمی‌پسندند و درمیان مسلمانان از آن اثری نیست باری‌شریعت‌الهی چنین‌خواسته وخدای اسلام آنرا مقررداشته‌است .

۷ ـ مصرف‌هفتم که‌پروردگارعالم درزکاة‌مقرر فرموده‌است «فی‌سبیل‌الله» است‌وآن اعم‌است ازتمام‌امور واسبابی‌که برای رفاه‌مسلمین وآسایش‌اجتماع آنان‌لازم است‌که عمدهٔ‌آن مصارف‌جهاد باکفار وحفظ آثار وبلاد اسلامی و معاهد ومعابد مسلمین است چنانکه درسورهٔ البقره‌آیهٔ ۱۸۶میفرماید : «وقاتلوا فی‌سبیل‌الله ...» ودرسورهٔ‌آل‌عمران‌آیهٔ ۱٦میفرماید : «ولاتحسبن‌الذین‌قتلوا فی

سبیل‌الله امواتاً » و در سورهٔ النساء آیهٔ ۷۷ میفرماید : «و مالکم لاتقاتلون فی سبیل‌الله» که درتمام این‌آیات مراد از «فی سبیل الله» همان‌جهاد باکفار است ودفاع ازبیضهٔ اسلام !

همچنین ساختن مدارس ومساجد وایجادواصلاح‌طرق وشوارع‌وتأسیس بیمارستانها و عموم مؤسسات خیریه‌که در کشورهای اسلامی برای رفاه حال مسلمین وجود آنها لازم است وامثال آن ازقضاء دیون ومعونهٔ حجاج وتعلیم مردم باحکام دین و غیره . هزینهٔ این قبیل امورکه اهم‌آن تهیهٔ آلات و ادوات دفاع وجهاد است دراین‌زمان بالغ بچندین میلیارد تومان میشود[1]؟!

---

۱ - مرحوم شیخ‌طوسی رحمةالله‌علیه درالمبسوط جلداول ص۲۵۲ چاپ جدید مینویسد : «ویدخل فی سبیل‌الله معونةالحاج وقضاء الدیون عن‌الحی و المیت و جمیع سبیل الخیر و المصالح سواء کان المیت الذی یقضی عنه اذا لم یخلف شیئاً فمن یجب علیه نفقته او لم یکن» .

در ذخیرةالمعاد مرحوم محقق سبزواری‌که شرح بر ارشاد علامه است در مصرف «فی سبیل‌الله» مینویسد :

«فی سبیل‌الله وهوالجهاد وکل‌مصلحة یتقرب‌بها الی‌الله تعالی کبناء القناطر وعمارة المساجد وغیرهما من‌مصارف‌الخیرات ووجوه القربات لاخلاف بین‌العلماء فی‌ان لسبیل‌الله منهما من‌الزکوة-واختلفوا فی‌معناه ! فقال الشیخ مافی النهایة : المراد بالجهاد ونحوه . قال‌المفید وسلار وقال الشیخ فی‌الجمل وماجری مجراه» .

«وقال فی (ط و ف) یدخل فیه الغزاء ومعونة الحاج وقضاء الدین عن‌الحی والمیت وبناء القناطر وجمیع‌سبل‌الخیر و المصالح واختاره ابن‌ادریس‌والفاضلان وجمهورالمتأخرین و قال فی الانتصار : و فی سبیل‌الله هو الجهاد و جمیع مصالح المسلمین و هو قریب مما قال فی (ط) » .

«وقال ابن‌الجنید : وسهم سبیل‌الله للمرابطین فی سبیل‌الله ومن یجاهد العدو و یعلم الناس امردینهم متشاغلا بذلک عن‌معاشه اذاکان ذافاقةالیه ، اوکاف من‌المسلمین‌عدوهم ، اوصاة لمن یستعان‌به فی‌حرب عدوللمسلمین من غیرهم والاقرب قول‌الشیخ فی(ط) » .

«لنا‌ان السبیل هوالطریق فاذا اضیف الی‌الله تعالی سبحانه کان المراد کل ما کان طریقاً الی نیل ثوابه فیتناول الجهاد و غیره و التخصیص یحتاج الی دلیل و لیس ههنا ما یصلح لذلک» .

←

→

مرحوم فاضل جواد در مسالك الافهام جلد۲ ص ۳۹ دراین باب مینویسد : «و فی سبیل‌الله و للصرف فیه ولا خلاف فی دخول‌الجهاد والاکثر علی ان المراد به القرب کلها کمعونة الحاج وقضاء الدین عن‌الحی والمیت وعمارة المساجد وبناء القناطر والمصانع و نحوها . لان‌فی‌سبیل‌الله الطریق‌الیه والمرادهنا مایکون طریقاً الی‌رضوانه وثوابه لاستحالة التحیز علیه فاذن یدخل‌فیه جمیع مایکون وصلة الی‌الثواب من افعال الخیر ویؤیده مارواه علی‌بن ابراهیم فی تفسیره عن‌العالم علیه‌السلام‌:قال : وفی‌سبیل‌الله قوم‌یخرجون‌الی‌الجهاد ولیس عندهم ماینفقون اوقوم مؤمنون لیس عندهم مایحجون به او جمیع سبل الخیر فعلی الامام ان‌یعطیهم من‌مال الصدقات حتی یقووا علی‌الحج و الجهاد» .

صاحب مدارك گفته است : «انما یجب الجهاد فی هذه الغیبة اذادهم المسلمین و العیاذ بالله عدو یخاف علی بیضةالاسلام» .

مرحوم میرزای قمی‌در غنائم‌الایام ص۳۳٦ فرموده است : «وفی‌سبیل‌الله والاکثرون علی ان‌المراد به‌کل ماهو وسیلة الی‌الخیر کمعونة الغزاة والحجیج والزوار وبناء القناطر والمساجد والاعانة فی‌تحصیل العلم الشرعی وغیر ذلك» .

شکی نیست‌که تمام‌این امورباید بوسیلهٔ حکومت‌اسلامی وزمامدار وپیشوای‌سیاسی مسلمین انجام‌گیرد چنانکه درتهذیب شیخ‌جلد ٤ ص۱۲۸ از حضرت امام موسی بن‌جعفر علیهماالسلام درقسمت غنائم تاآنجا که درآمد زکاة وخراج را تعیین و مصارف هشتگانهٔ آنرا معلوم میکند میفرماید :

«فاخذ الوالی فوجه فی الوجه الذی وجهه‌الله تعالی به علی ثمانیة اسهم للفقراء و المساکین والعاملین‌علیها والمؤلفة قلوبهم وفی‌الرقاب‌والغارمین وفی سبیل‌الله وابن‌السبیل ثمانیة اسهم یقسمها بینهم فی‌مواضعهم بقدر ما یستغنون فی سنتهم بلاضیق ولاتقتیر فان فضل من‌ذلك شیء رد الی‌الوالی وان نقص من ذلك‌شیء ولم یکتفوا به کان علی الوالی ان یمونهم من عنده بقدر شبعهم حتی‌یستغنوا ویؤخذ بعد مابقی من‌العشر فیقسم‌بین‌الوالی وبین شرکائه الذین‌هم عمال‌الارض واکرتها فیدفع الیهم‌ایضاًسهم علی‌قدر ماصالحهم‌علیه و یأخذ الباقی‌فیکون‌ذلك‌ارزاق‌اعوانه علی‌دین‌الله وفی مصلحة ماینوبه‌من تقویة الاسلام و تقویة الدین فی وجه الجهاد و غیرذلك مما فیه مصلحة العامة لیس لنفسه من ذلك قلیل و لا کثیر...» .

درقسمت «فی سبیل‌الله» جمیع امورخیریه مندرج است‌تاجائیکه مردگانی که‌بی‌کفنند باید ازهمین بابت‌آنانرا تکفین‌نمایند چنانکه درروایت فضیل‌بن یونس ازحضرت‌ابوالحسن علیه‌السلام‌که میفرماید: «کان ابی یقول ان‌حرمة بدن المؤمن میتاًکحرمة حیاً فوار بدنه و

←

آخرین مصرفی که در آیهٔ شریفه برای درآمد زکاة تعیین‌شده «ابن سبیل» است وآن مسافرمسلمانی است که ازبلد خود دورافتاده وهزینهٔ مسافرتش تمام شده است یا ربوده شده و بهرصورت اکنون بیچاره است هرچند در بلد خود صاحب‌مال واعتباراست لکن‌اکنون درآن نقطه ناشناس وناتوان‌است ، چنین شخصی‌باید ازدرآمد زکاة بوطنش برگردانیده شود .

پیش‌بینی برای این‌قبیل اشخاص درکشوری‌مانند ایران حداقل در سال یك‌میلیون تومان است .

این مصارف هشتگانه‌ایست‌که پروردگار جهان بنص صریح قرآن برای زکاةتعیین فرموده یابعبارت دیگرزکاة را برای‌تأمین حوائج ومصرف مخارج این‌امورکه هیچ‌اجتماعی ازانجام‌معاف ومعذورنیست واگربه‌آن‌دقیقاً بپردازیم درسال حداقل به پنجاه میلیارد تومان بالغ میشود !

آیا میتوان این‌مبلغ را اززکاة شتروگاو وگوسفند غیرمعلوفه وغیرعامله وطلا ونقرهٔ مسکوك معدوم بدست آورد ؟ یا زکاة دوتن یا سه تن‌گندم و جو محصول کشورکه ازدست وعمل بیش‌از چند میلیون‌کشاورز وبرزگر و خورده مالك وعمده‌مالك عاید میشود تأمین نمود ؟!

مسلماً این‌مبلغ‌که‌همان حدود بودجهٔدولت را یابیشترتشکیل‌میدهداحتیاج بعامل و مأمور وصول دارد فلذا باید حقوق عمال آن را نیز در نظر گرفت چنانکه خدا هم منظور نموده است ، پس در این حساب باید دید چه کسی اشتباه میکند ؟

خدا درقرآن زکاةرا برای‌این اصناف‌هشتگانه منظورداشته است ومسلماً آن‌راکافی میدانسته‌است وگرنه بیشتر منظورمیداشت چنانکه مفاد وعین‌عبارت

←

عورته وکفنه وحنطه واحتسب بذلك من‌الزکوة» .

شهید اول درکتاب «الذکری» بعدازذکراین حدیث مینویسد : اگرزکاة را به‌وارث میت رد کنندکه اوخود بتکفین وتجهیز میت بپردازد بهتراست زیرا امام میفرماید : «اعط عیاله من‌الزکوة قدر ما یتجهزونه فیکونون هم‌الذین یجهزونه» .

احادیث ائمهٔ اهل البیت علیهم السلام اینست که اگر بیشتر لازم بود خدا بیشتر مقرر میفرمود !

شتر وگاو وگوسفند غیرمعلوفه وغیرعامله دراین‌کشور نیست واگر باشد یکصد هزارم این‌بودجه‌را تأمین‌نمیکند .

طلا ونقرهٔ مسکوك ومنقوش یکسال درکناری مانده هرگز در این‌کشور بلکه درتمام دنیایافت نمیشود .

غلات اربع درتمام این‌کشورکشت نمیشود وآن‌هم‌که کشت میشودبیش ازدو میلیون الی‌سه میلیون تن‌نیست واکثرآن مشمول‌زکاة نیست وآنقدرهم‌که مشمول زکاةاست ازیکدهم یا یك‌بیستم آن چیزی عاید نمیشود .

پس انحصار زکاة دراشیاء تسعه نه تنها برای مصارف اصناف هشتگانه کافی‌نیست بلکه‌چنانکه محاسبه‌شد حتی بصنف‌اول‌هم چیزی نمیرسد واگر دقیقاً جمع‌آوری شود هرگزبهرنفری بیش‌از سالی پانزده‌تومان نمیرسد واین مبلغ با حداکثر قناعت هزینهٔ سه‌روز یکنفراست !

آیا تصور میتوان‌کرد که پروردگارعالم العیاذبالله درهنگام تعیین زکاة این‌حساب رادردست نداشته‌است؟ یا نعوذبالله پیغمبرش درادای رسالت‌خیانت کرده است یا ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام گزاف گفته‌اند ؟ یا فقهائی‌که چنین فتوی‌میدهنددراشتباه وخطاهستند؟ شماهرکدام راکه روا می‌بینید اختیارکنید !

درآمد زکاة برای اصناف هشتگانه کافی است!

گفتیم وثابت کردیم که اگرزکاة منحصربه (اشیاء تسعهٔمعلوم) باشد نه‌تنها برای‌مصرف‌هشتگانه‌ای‌که خدای متعال درکتاب‌مجید خودآن را تعیین‌فرموده است کافی نیست بلکه‌حتی برای‌صنف اول‌آن‌که طبقهٔفقرا میباشندنیز کافی‌نیست چنانکه باحساب نسبتاً دقیق معلوم شدکه هرگز بهرفقیری درسال ده الی پانزده تومان نمیرسد واین مبلغ چیزی نیست‌که بزندگی واعاشهٔ سه روزهٔ فقیری‌کافی باشد تاچه‌رسد باینکه طبق اخبار و احادیث معتبره ازناحیهٔ ائمهٔ اطهار سلام‌الله علیهم، نظربلند شارع‌اسلام‌آن است‌که هرفقیری ازاین طریق‌علاوه برآنکه‌باید زندگی واعاشه‌ای دررفاه وآسایش ودروسعت وگشایش‌کند حتی میخواهدکه فقرا باهمین وجه‌زکاة خوب‌بخورند وخوب بیاشامند وخوب بپوشند و ازدواج کنند وخود درأمورخیر شرکت جویند وحج بجاآورند! چنانکه‌مضمون‌حدیث شریف مرویه درکافی‌جلدسوم ص۵۵۶ چنین‌است :

۱ ـ «... قال ابوعبدالله علیه‌السلام : ان الله تبارك و تعالی نظرفی اموال الاغنیاء ثم نظر فی‌الفقراء فجعل فی اموال الاغنیاء مایکتفون به ولو لم یکفهم لزادهم بل یعطیه ما یأکل ویشرب ویکتسی ویتزوج‌ویتصدق ویحج.» ترجمهٔ این حدیث‌ضمن احادیث زکاة برجمیع اموال (حدیث‌نهم) گذشت .

۲ ـ در مستدرك‌الوسائل جلداول ص۵۲۲ کتاب عاصم بن‌حمیدالحفاظ :
«... عن‌ابی‌بصیر قال‌قلت لابی‌عبدالله علیه‌السلام ان عمر شیخ من اشیاخنا مثل عیسی‌بن اعین وهو محتاج قال فقال‌له عیسی اما ان عندی شیئاً من الزکوة ولا اعطیك منها شیئاًقال فقال له‌لم ؟ قال‌لانی رأیتك اشتریت تمراً واشتریت لحماً

قال انما ربحت درهماً،فاشتریت به اربعین تمراً وبدانق لحماً و رجعت بدانقین لحاجة قال : فوضع ابوعبدالله علیه‌السلام یده‌علی جبهته‌قال ثم‌رفع‌رأسه فقال : ان‌الله عزوجل نظرفی اموال الاغنیاء ونظر فی الفقراء فجعل فی اموال الاغنیاء مایکتفی الفقراء ولولم‌یکفهم‌لزادهم بلی‌فلیعطه مایأکل ویشرب ویکتسی‌ویتزوج ویتصدق ویحج :

ابوبصیر میگوید : بحضرت ابی‌عبدالله (امام جعفر صادق) علیه‌السلام عرض‌کردم شخصی‌بنام عمرشیخی است که ازاصحاب مابوده وی مانند عیسی ابن‌اعین است واومرد محتاجی‌است وعیسی باو گفت‌که درنزد من مقداری از زکاة موجوداست ولکن بتوازآن نخواهم داد! آن‌مرد باوگفت:چرا ؟ عیسی گفت : برای اینکه‌ترا دیدم‌که خرما خریدی وگوشت‌خریدی . آن‌مرد گفت: همانا من در معامله‌ای یك درهم سود بردم پس باآن چهل دانه خرما خریدم و بیکدانگ آن‌گوشت ودودانگ‌ازآن درهم را بحاجت‌دیگرپرداختم . ابوبصیر گوید : حضرت‌صادق علیه‌السلام دست خود را برپیشانی خود گذاشت آنگاه سربرداشت وفرمود : خدای‌عزوجل نظردر اموال اغنیاء کرد ونظری‌بحال‌فقرا نمود پس‌در اموال اغنیا آن اندازه مقرر فرمود که برای فقراکافی باشد واگر آن برای فقرا کافی نمیبود البته خدا زیاده میفرمود ، بلی عیسی باید بآن مرد بدهدآنچه میخورد ومی‌آشامد ومیپوشد وجفت‌گیرد وحج بجای‌آرد».

۳ ـ ایضاً در مستدرك الوسائل از دعائم الاسلام : «عن جعفر بن محمد علیه‌السلام انه‌قال‌ویعطی‌المؤمن من‌الزکوة‌مایأکل‌ویشرب‌ویکتسی‌ویتزوج‌ویحج ویتصدق و یوفی دینه : حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : بمؤمن از زکاة آن اندازه داده میشودکه بخورد وبیاشامد وبپوشد و زن‌بگیرد وحج برود و تصدق بدهد ووام ودین خود را وفا (ادا) نماید» .

شیخ‌مفید در المقنعه ص۱۳ ازحضرت امام‌محمد باقر روایت نموده‌است که‌آن حضرت فرمود : «اذا اعطیت‌الفقیر فاغنه : هرگاه‌چیزی بفقیردادی اورا غنی گردان .» ودر همین صفحه از حضرت موسی بن جعفر (ع) حدیثی نظیر

آن وارداست .

درکتاب شریف کافی از ابراهیم‌بن‌هاشم ازاسمعیل بن عبدالعزیز روایت کرده‌است که اومیگوید : «دخلت انا وابوبصیر علی‌ابی‌عبدالله علیه‌السلام فقال : ابوبصیر ان لنا صدیقاً و هو رجل صدوق یدین بما ندین به فقال : من هذا یا ابامحمد الذی تزکیه‌فقال‌العباس بن‌الولیدابن‌صبیح فقال رحم‌الله الولیدبن‌صبیح ماله یا ابامحمد قلت‌له جعلت فداك له دارتسوی‌الی‌اربعة الاف درهم‌وله جاریة وله غلام یستقی‌علی الجمل کل یوم مابین الدرهمین الی‌اربعة سوی علف الجمل وله عیال‌أله ان‌یأخذمن‌الزکوة؟قال‌نعم؛قال: وله‌هذه‌العروض!؟فقال‌یاابامحمد فتأمرنی‌ان آمره ببیع‌داره وهی‌عزه ومسقط رأسه اوببیع جاریته التی‌تقیه‌الحر و البرد وتصون وجهه ووجه عیاله اوآمره ان‌یبیع غلامه اوجمله وهومعیشته وقوته بل یأخذ الزکوة فهی حلال ولایبیع داره ولاغلامه ولاجمله :

اسمعیل‌بن عبدالعزیزمیگوید : من وابوبصیر برحضرت صادق علیه‌السلام واردشدیم ابوبصیرعرض‌کردکه مارا دوستی‌است‌که بسیارراستگو وهم مذهب ماست ، حضرت فرمود او کیست ای ابومحمد، او کیست که تو او را تزکیه مینمائی؟ابوبصیرگفت‌اوعباس‌بن ولیدبن‌صبیح است. حضرت‌فرمودخدارحمت کند ولیدبن‌صبیح‌را حال‌عباس چطوراست؟ من‌گفتم‌فدایت‌شوم اوراخانه‌ایست که چهارهزار درهم‌ارزش‌دارد ووی راکنیزی‌جزآن‌است ونیز اوراغلامی‌است که با شترآبکشی میکندکه هرروزی دو الی چهار درهم درآمد اوست سوای علوفهٔ شتر ، واوراعیال‌است،آیا باومیرسدکه اززکاة چیزی بگیرد ؟ حضرت فرمودآری ! ابوبصیرگفت او این‌همه دارائی ودرآمد دارد ! حضرت فرمود : ای ابامحمد آیابمن دستورمیدهی‌که اورا امرکنم‌که خانهٔ‌خودرابفروشد وحال آنکه‌آن اسباب‌عزت وآبروی‌اوست‌وآسایشگاه‌وی‌است،یاکنیزخودرابفروشد وحال اینکه‌آن‌کنیز او را از سرما وگرما نگاه میدارد وآبروی‌او وعیال‌اورا حفظ میکند، یااوادارکنم‌که غلامش‌را یاشترش‌را بفروشد وحال‌اینکه‌آن وسیلهٔ معاش او وقوت اوست ، بلی‌او بایدزکاة بگیرد و برای او حلال است و نباید

خانه‌اش وغلامش وشترش‌رابفروشد !»

پس معلوم‌میشود زکاتی‌راکه خدای جهان برای تأمین نیازمندی فقیران و مصالح اجتماعی‌مسلمانان مقررفرموده است اشیاءِ تسعه‌آن‌را کفایت نمیکند . واین قید وحصر جزتهمتی برشارع اسلام‌نیست وزکاتی‌که برای‌این منظورمقرر است زکاة برجمیع اموال‌است ، چنانکه علاوه براحادیث سی وپنجگانه‌ای‌که گذشت احادیث‌ذیل نیزمؤید این‌حقیقت است .

قید و حصر زکاة برانعام ثلاثه را احادیث دیگر و روش و عمل حضرت امیرالمؤمنین‌علی علیه‌السلام نیزتکذیب میکند زیراآنحضرت از اسب و برزون هم زکاة میگرفته‌است . چنانکه‌درحدیث مرویه درکافی‌آمده است :

«باب مایجب علیه‌الصدقة من‌الحیوان و مالایجب... عن‌محمد بن‌مسلم و زرارة عنهما جمیعاً علیهماالسلام: قالاوضع امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه علی الخیل‌العتاق الراعیة فی‌کل فرس فی‌کل‌عام دینارین وجعل‌علی البراذین‌دیناراً: محمدبن مسلم وزراره هردوازحضرت باقر وصادق علیهماالسلام‌روایت‌میکنند که‌آن هردوامام‌فرمودند : که امیرالمؤمنین‌صلوات‌الله‌علیه براسبان‌عربی کریمة- الاصل‌بهراسبی‌درسال‌دودینارزکاةوضع‌فرمودوبراسبهای‌عجمی‌الاصل‌درهرسال یك‌دینار !» این‌حدیث درکتاب تهذیب جلد٤ ص ٦٧ نیزآمده است .

و نیز درکتاب کافی در همین باب : «... عن‌زرارة قال‌قلت لابی‌عبدالله علیه‌السلام هل‌فی البغال شیء ؟ فقال‌لا ، فقلت کیف‌صار علی‌الخیل ولم یصر علی البغال؟فقال : لان البغال لاتلقح والخیل الاناث ینتجن و لیس علی الخیل الذکور شیء قال قلت فمافی‌الحمیرفقال لیس فیها شیء قال‌قلت هل‌علی‌الفرس اوالبعیر یکون للرجل یرکبها شیء فقال لا» .

پس معلوم میشود که براسبان نیز زکاة است وحیواناتی‌که زکاة برآنها نیست استر والاغ‌است[1] !

۱ ــ از عجائب امر اینست که فقهاء شیعه با فقهاء سنی اتفاق دارند بر اینکه زکاة فقط برانعام ثلاثه است و احادیث بسیاری نیز ازطریق عامه روایت شده است‌که رسول خدا
←

باذکر این احادیث معلوم شد که زکاة در دین مبین اسلام در انحصار اشیاء تسعه نیست بلکه برجمیع اموال است تاباآن بتوان مصارف هشتگانه را که خداوند علیم برای تأمین مصالح مسلمین ووجود نظام اجتماعی کامل واحسن تعیین نموده اداره کرد با اینکه در هنگام تشریع زکاة بسیاری ازمداخل ودرآمدهای عصر کنونی موجود نبود معهذا شارع حکیم اسلام زکاة براشیاء راآنچنان تعمیم داده که اگربهمان اشیائی که درلسان اخبار وآثارآمده است هم اکتفانمائیم برای این مصارف کـه بالغ بر چندین میلیارد تومان درکشوری مانند ایران است کافی خواهد بود . مثلا :

زکاة برمعادن وکنوز وآنچه ازدریاها بدست می‌آید خود مبلغ مهم بلکه بهترین و بزرگترین درآمد پاره‌ای از کشورهای اسلامی دراین زمان است که اگرزکاة این چنین معادن داده شود شاید خود به تنهائی برای مصارف مزبور کافی باشد چه رسد باینکه سایر درآمدها نیزضمیمه شود .

این رقم درآمد که یك پنجم درآمد ویژۀ جمیع معادن است که بدست افراد واشخاص استخراج میشود ودرکشوری مانندایران درآمد معادن شاید بیش از پنجاه میلیارد تومان باشد طبق آیات کتاب خدا : «وانفقوا من طیبات ماکسبتم ومما اخرجنا لکم من الارض» .

وبروفق سیرۀ رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وآله واحادیث اهل‌بیت عصمت زکاة

→

فرمود : «عفوت عن الخیل والرقیق.» و بنابرقول شافعی در الام ج۲ص ۲۲ و دیگران: «عن انس بن مالك عن ابی‌هریره ان رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم قال لیس علی المسلم فی عبده ولافی فرسه صدقة» وهمچنین خود شافعی فتوی میدهد : «فلا زکوة فی خیل لنفسها و لاشیء فی الماشیة عدا الابل والبقر والغنم بدلالة سنة رسول‌الله ولا صدقة فی الخیل فانا لم نعلمه صلی‌الله‌علیه‌وآله اخذ الصدقة فی شیء من الماشیة غیرالابل والبقر والغنم.» ومعهذا می‌بینیم که امیرالمؤمنین ازخیل هم صدقه اخذ فرموده است واحادیث شیعه از اهل‌بیت نیز مصرح است که در اسبها زکاة است وحتی درعبد اگربه‌آن تجارت شود زکاة است ، آنگاه متحیرمیمانیم که این فقهائیکه برخلاف امیرالمؤمنین واولادطاهرینش زکاة حیوان‌را منحصر بانعام ثلاثه کرده‌اند تابع چه مذهبی بوده‌اند ؟!

بوده وباید به‌بیت‌المال مسلمین عاید شده وبمصارف عامه‌برسد روی چه غرض ویااشتباهی معلوم نیست ازرقم زکاة درشیعه خارج شده وبمصرف خمس (معروف بخمس آل محمد صلی‌الله‌علیه وآله) درآمده و صرفنظر از اینکه هرگز دراین کشور صورت عمل بخود نگرفته برفرض آنکه روزی عمل شود مصرف معلومی ندارد ویك فعل عبث ولغو بلکه عمل جاهلانه‌ای خواهد بود که شرح آن خواهد آمد . پس مقصود ازآن جز زکاة نیست . اینك احادیثی که از طریق ائمۀ اهل‌بیت عصمت علیهم‌السلام دراین مورد وارد شده است :

۱ ـ درکتاب من‌لایحضره‌الفقیه ص۱۵۸ : «سئل ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام عما یخرج من البحرمن اللؤلؤ والیاقوت والزبرجد وعن معادن الذهب والفضة هل فیها زکوة فقال اذا بلغ قیمته دیناراً ففیه الخمس : ازحضرت موسی بن جعفرعلیه‌السلام سؤال شد از آنچه ازدریا بیرون می‌آید از مروارید ویاقوت و زبرجد واز معادن طلا ونقره آیادرآن زکاة است ؟ حضرت فرمود همینکه ارزش آن بیکدینار رسید درآن یك پنجم است» .

شاید کلمۀ خمس که مراد ازآن یك پنجمی است که ازمعادن ومستخرجات دریاگرفته میشود درمقابل یکدهمی که ازغلات گرفته میشود ودرمقابل یك چهلمی که ازسایر اموال گرفته میشود این اشتباه را برای فقها پیش‌آورده است که خمس راچیزی مستقل درمقابل زکاة گیرند وآن‌را اختصاص بمصرف خاصی دهند و حال‌اینکه دراحادیث دیگر وبهتر ازهمه سنت ورویۀ پیغمبر و خلفای حق وباطل آن‌سرور معلوم است که مراد ازآن مقدار «مایخرج منه» است که بعنوان زکاة معادن یك پنجم ازآن برداشت میشود وعبارت خودحدیث هم این معنی را بنحو کامل میرساند زیرا سائل ازامام علیه‌السلام پرسید که آیا دراین اشیاء زکاة است امام فرمود همینکه قیمتش بیك دینار رسید درآن یك پنجم است ونفرمود که درآن زکاة نیست بلکه خمس است که خود عنوان مستقل دارد ؟ خصوصاً که درآن زمان چنین خمسی که امروزه معمول است نبوده تابمجرد لفظ خمس آن معنی درذهن متبادرشود بلکه چنانکه خواهد آمد ازمعادن یك پنجم بعنوان زکاة گرفته میشد

ومقصود امامهم هماناست[1].

۲ ـ ایضاً درمن‌لایحضره‌الفقیه : «وسأل عبیدالله بن علی الحلبی اباعبدالله علیه‌السلام عن‌الکنز کم‌فیه فقال‌الخمس وعن المعادن کم فیها فقال الخمس و عن‌الرصاص والصفروالحدید وماکان من‌المعادن‌کم فیها فقال‌علیه‌السلام‌یؤخذ منها کما یؤخذ من‌معادن الذهب والفضة» .

مضمون وترجمهٔحدیث شریف‌آن است‌که عبیدالله‌بن علی‌حلبی‌ازحضرت صادق‌علیه‌السلام سؤال‌کرد ازگنج‌که درآن چقدرواجب است حضرت‌فرمود: یك‌پنجم، وسؤال‌کرد ازمعادن‌که‌درآنهاچقدر واجب‌است ؟ حضرت‌فرمودیك پنجم واز برنج وقلع ومس وآهن وآنچه ازاین قبیل‌معادن است چه‌قدر واجب است‌حضرت‌فرموداز‌آنهاگرفته می‌شود چنانکه‌از معدن‌طلا ونقره‌گرفته می‌شود یعنی یك پنجم .

دقت درحدیث‌شریف چندنکته‌را بوضوح‌روشن میکند :

نکتهٔ۱ ـ سؤال سائل که میپرسد از گنج و معادن و غیره‌که درآنها چه مقدار واجب است ؟

معلوم است‌که این‌سؤال‌مربوط بزکاةاست ازآن جهت‌که هرمالی‌نصاب مخصوصی‌دارد وچون‌نصاب معدن وگنج ومقداری‌که ازآن باید اخراج شود برسائل مجهول‌بوده است لذا نیاز بسؤال ازامام داشته است وگرنه خمس که ظاهرترین‌آن غنائم‌جنگی‌است احتیاج‌بسؤال‌ازمقدار «مایخرج منه» ندارد‌زیرا معلوم است و صراحت قرآن که «فان لله خمسه» جائی برای این سؤال باقی نگذاشته است .

نکتهٔ۲ ـ اصطلاح کلمهٔ «خمس» که‌چیزی‌معنون‌باشد درردیف‌زکاة درآن‌زمان

---

۱ ـ همین حدیث درکتاب شریف‌کافی با اندك تفاوتی (بدون قید «هل فیها زکوة») آمده است . معهذا علامهٔ‌مجلسی (ره) در مرآت‌العقول درشرح این‌خبر نوشته است : «ووجه بعض‌المحققین : ربما یقال ان‌خبر ابی‌نصر مع‌معارضته‌للاجماع الذی‌ادعاه ابن‌ادریس‌یحتمل ان یزاد فیه‌السؤال عن‌الزکوة اذ لیس صریحاً فی‌الخمس» .

مانندزمان ما معمول‌نبوده است‌که گفته شود فلان‌چیز برآن‌زکاة است وبرفلان چیزخمس واجب‌است ! زیرا کلمهٔ زکاةیك اصطلاح‌شرعی است مانند صلاة و حج که متضمن حقیقتی‌معلوم ومعین است درصورتیکه کلمهٔ «خمس» نام‌عددی‌از کسور متعارفی‌است وهرگز درردیف صلاة و حج وزکاة درنمی‌آید وهر وقت هم‌استعمال شده است‌در موردغنائم جنگی‌باصطلاح خمس یعنی‌یك‌پنجم غنائم بوده‌که بازنمایندهٔ‌عددی ازکسور متعارفی است نه‌یك حقیقت شرعی .

نکتهٔ ۳ ـ چنانکه معلوم است ازمعادن وکنوز وامثال‌آن در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه وآله و درزمان خلفای حق وباطل یك‌پنجم یا کمتر ویا زیادتر از بابت زکاة ازمسلمین‌گرفته میشد وهمین‌کیفیت است‌که پاره‌ای‌از اصحاب‌ائمه علیهم‌السلام را نیازمیافتاده است‌که آن‌را مورد سؤال قرار دهند .

نکتهٔ٤ ـ مصارف‌آن هم طبق‌احادیث وارده وسیرهٔ مسلمه همان‌مصرف‌زکاة وبیت‌المال عمومی است . و مصرف خمس غنائم و امثال‌آن نیست ، چنانکه خواهد آمد .

نکتهٔ۵ ـ قید کلمهٔ «یؤخذ» درحدیث شریف است‌که بر ارباب ادب و اطلاع مخفی نیست که کلمهٔ «یؤخذ» شامل چیزهائی است که براموال مسلمین واجب است وبرزمامدار وحاکم اسلام‌است‌که‌آن‌را بموجب‌فرمان : «خذمن‌اموالهم صدقة» اخذکند برخلاف خمس‌که‌آن دردست خود زمامدار است‌که مثلا در غنائم‌جنگ خود زمامداروپیشوای‌مسلمین آن‌را ازغنائم جنگی جدا میکندیعنی سهم مجاهدین‌راکه چهارپنجم غنائم است بین‌آنان تقسیم‌میکند ویك‌پنجم‌آن‌را بعنوان خمس باقی میگذارد ، ودرکتاب آسمانی‌ما هرگز امر بدادن یاگرفتن خمس بکلمات : « آتوا ویؤتون وخذ » نشده چنانکه دربارهٔ زکاة آمده است وفقط بکلمهٔ «واعلموا» اعلام شده‌که مفهم معنای‌دیگری است‌که درمحل خود ازآن بحث خواهیم‌کرد انشاءالله تعالی .

۳ ـ ایضاً درمن‌لایحضره‌الفقیه : «وسئل ابوالحسن علیه‌السلام عن الرجل یأخذ منه‌هؤلاء زکوة‌ماله اوخمس‌غنیمته اوخمس مایخرج‌له من‌المعادن‌أیحسب ذلك فی‌زکوته وخمسه فقال‌نعم : ازحضرت موسی‌بن جعفرعلیه‌السلام سؤال‌شد

از مردی که اینان (یعنی خلفای جور آن زمان) زکاة مال یا خمس غنیمت او یا خمس آنچه از معادن که برای او بیرون می‌آید میگیرند آیا آن را میتوان در حساب زکاة مال و خمس غنائم و یك پنجم معادن محسوب داشت ؟ حضرت فرمود : آری» !

دراین حدیث نیز بصراحت روشن است که زکاة ازمال وخمس از غنائم جنگی است که خلفای وقت مأخوذمیداشتند وخمس معادن نیز معلوم ومسلم بوده که خلفا آن‌را دریافت داشته وجزو بیت‌المال مسلمین بوده است وآن‌را بعنوان زکاة مأخوذمیداشتند چنانکه بعداً بیان آن خواهدآمد انشاءالله .

۴ ـ ازجملهٔ مؤیدات اینکه خمس معادن همان زکاةاست که جزوبیت‌المال مسلمین بوده ومصارف آن به اصناف هشتگانه است آن است که حدنصاب آن همان حد زکاةاست وصراحت احادیث نیزمبین این معنی است .

حدیثی است که شیخ طوسی آن‌را درتهذیب جلد۴ ص۱۳۸ آورده است :

«... عن احمد بن محمدبن ابی نصر قال: سألت اباالحسن علیه‌السلام عما اخرج من‌المعدن من قلیل اوکثیرهل فیه شیء ؟ قال لیس فیه شیء حتی یبلغ مافی مثله الزکوة عشرین دیناراً : احمد بن محمد بن ابی نصر میگوید از حضرت ابوالحسن (رضا) سؤال کردم ازآنچه ازمعدن بیرون میآورم کم باشدیا زیادآیا درآن چیزی واجب است حضرت فرمود : درآن چیزی واجب نیست تا برسدبه آن مقداری که درمانند آن زکاة است یعنی بیست دینار شود[1]» .

ازاین حدیث شریف نیز نکاتی چند استنباط میشود :

نکتهٔ ۱ ـ درمعدن زکاةاست ولی هرگاه بمقداری رسدکه در مانندآن ازحیث قیمت مشمول زکاة شود یعنی اقلا بیست دینار باشد .

نکتهٔ۲ـ درحدیث شریف میفرماید : «یبلغ مافی مثله الزکوة» یعنی غیر معدن

۱ ـ درصحیح بخاری ازحسن روایت شده که گفته است : «ماکان من رکاز فی ارض الحرب ففیه الخمس وما کان فی ارض السلم ففیه الزکوة» اما ائمه علیهم‌السلام در معدن خمس را واجب شمرده‌اند .

سائرچیزها هم هست که مانندمعدن هستند ودرآنها نیززکاةواجب است حال این یااشیاء دیگراست که همینکه قیمتش به بیست دیناررسید مشمول زکاة است ویا معادن دیگر اگرمورد سؤال معدن معینی بوده است وبهرصورت زکاة را از قید اشیاء تسعه خارج میکند .

نکتهٔ۳ـ معدن مشمول خمسی که درزمان ماگرفته میشود (بنام خمس آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله) نمیشود زیراخمس ازهرچه باشداحتیاج بنصاب معینی ندارد ولی درمعادن چنانکه حدیث شریف بدان مصرح است نصاب درکار است .

نکتهٔ۴ ـ آنچه مانندمعدن است ومشمول زکاة است رکازاست که مال مدفون در زمین است، چنانکه شیخ طوسی درتهذیب ج۴ ص۷۰ نوشته است: «ان الزکوة انما تجب فی الرکاز» ودر معنی رکاز اهل عراق گفته‌اند : «الرکاز : المعادن کلها» واهل حجاز گفته‌اند : «الرکاز : المال‌المدفون» شیخ طوسی گفته است مقصود ازاینکه زکاةدر رکاز واجب است یعنی مستحب است !

۵ ـ شیخ مفید درالمقنعه حدیثی آورده است که ظاهراً مضمون همین حدیثی است که شیخ آن‌را باسند درتهذیب آورده است باین عبارت :

«... قال سئل الرضا علیه‌السلام عن مقدار الکنز الذی یجب فیه الخمس فقال ما یجب فیه الزکوة من ذلك ففیه الخمس ومالم یبلغ حد مایجب فیه الزکوة فلاخمس فیه» .

وهمچنین حدیثی باین عبارت : «عن البزنطی عن ابی الحسن الرضاعلیه‌السلام قال سئلته عمایجب فیه الخمس من الکنزفقال مایجب فی مثله الزکوة ففیه الخمس» که بهرصورت همان معنی را میدهدکه همینکه ازگنج یامعادن بمقداری استخراج شدکه پس ازوضع مؤونه قیمتش بمبلغ بیست دینار رسید درآن صورت یك پنجم آن زکاة است که باید ازآن خارج شود .

۶ ـ درامالی صدوق مجلس۵۱ ص۱۸۵ ودرامالی شیخ طوسی ج۱ص۲۱۴ ونیز درعلل‌الشرایع ودرکتاب کافی ازابوحمزهٔ ثمالی: «قال ابوجعفرعلیه‌السلام: فاعتبروا یا اولی‌الابصار ثم قال وجدنا فی کتاب علی علیه‌السلام انه قال : قال

رسول‌الله صلی الله‌علیه وآله : اذا ظهرت الزنا کثرت‌موت الفجأة و اذا طفف المکیال اخذهم‌الله بالسنین والنقص واذا منعوا الزکوة منعت‌الارض برکاتهامن الزرع والثمار والمعادن کلها: حضرت‌امام‌محمد باقرعلیه‌السلام فرمود: عبرت گیرید ایخداوندان بصیرت، آنگاه‌فرمود: درکتاب امیرالمؤمنین‌علی‌علیه‌السلام یافتیم که آنحضرت فرموده است : رسول‌خدا (ص) فرمود : همینکه زنا ظاهر شد مرگ فجأة (ناگهانی) فراوان میشود و همینکه کم فروشی معمول شد خدا مردم‌را بسالهای‌قحط وکم‌بودی میگیرد وهمینکه منع‌زکاة کردند زمین برکات خودرا اززراعت ومیوه‌ها ومعادن ازتمام‌آنها مانع‌میشود» .

دراین حدیث منع برکات‌زمین بوسیلهٔ منع زکاة معادن مصرح است در وجوب‌زکاة معادن‌وهمچنین‌کلیهٔ زراعتها ومیوه‌ها بدون‌استثناء مگر آنچه‌همان روز فاسدمیشود چنانکه‌دراحادیث دیگر مصرح ومستثنی شده‌است .

۷ ـ درکتاب دعائم‌الاسلام ج۱ ص۲۵۰ : «عن‌جعفربن محمد علیه‌السلام انه‌قال : فی‌اللؤلؤ یخرج من‌البحر والعنبر یؤخذ من‌کل واحد منهما الخمس ثم هماکسائر الاموال» .

۸ ـ ایضاً دعائم الاسلام : «عن ابی‌جعفر محمد بن‌علی الباقر علیه‌السلام انه سئل عن معادن الذهب و الفضة و الحدید و الرصاص و الصفر قال علیهم جمیعاً الخمس» .

۹ ـ ایضاً در همان کتاب : «و عنه (عن الصادق علیه‌السلام) انه قال فی الرکاز من‌المعدن والکنزالقدیم یؤخذالخمس من‌کل واحدمنهما وباقی‌ذلك‌لمن وجد فی ارضه» .

۱۰ ـ درمسند زیدبن علی‌بن الحسین علیهماالسلام درباب زکاة ص۱۹٤ مینویسد : •

« وسئلت زید بن‌علی‌علیهماالسلام عن‌معدن الذهب والفضة والرصاص و الحدید والزیبق والنحاس فقال‌فی‌ذلك الخمس .»که مضمون تمام این‌احادیث دهگانــه آن است که در معادن از هرچه بوده باشد یك پنجم بعنوان زکاة

گرفته میشود .

۱۱ ـ حدیث‌مرویه درتهذیب شیخ و من‌لایحضره‌الفقیه والمقنع‌صدوق از محمدبن مسلم : «قال: سألت اباجعفرعلیه‌السلام عن‌الملاحة فقال وما الملاحة فقال : ارض سبخة مالحة یجتمع فیه الماء فیصیر ملحاً فقال : هذا المعدن فیه الخمس‌فقلت والکبریت والنفط یخرج‌من الارض فقال‌هذا واشباهه‌فیه‌الخمس: محمد بن مسلم میگوید از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام سؤال کردم از شوره‌زارها (ملاحه) فرمود: ملاحه‌چیست؟ عرض‌کرد زمین بی‌گیاه‌شوره‌زاری که‌آب درآن‌جمع می‌شود ونمك‌میشود حضرت‌فرمود : این معدن است ودر آن‌یك پنجم‌است . گفتم: کبریت ونفتی‌که اززمین‌خود بیرون می‌آید فرمود: اینها وماننداینها درهمهٔ آنها یك‌پنجم است[۱]» .

اینك برای‌اینکه دانسته‌شودکه این‌سؤال وجوابهاکه بین پیشوایان دین و مردم‌آن زمان رد وبدل‌میشده است مقصود ازآن‌زکاة بوده‌است نه خمسی که درزمان مابین شیعه‌معمول‌است، بایدبوضع زمان‌سؤال وفتوای‌مفتیان‌آن‌زمان دقیق شویم تا ببینیم‌درچه محیطی‌اینگونه پرسش‌ها پیش‌میآمده است‌که آنگونه پاسخها داده‌میشده است ؟ آنچه‌مسلم است اینست‌که :

اولا ـ زکاةمعادن درزمان رسول‌خداصلی‌الله‌علیه وآله وزمان‌خلفای او وبطورکلی درصدراسلام ازمسلمین بهمان‌مقدار یك خمس از آن گرفته میشده است . چنانکه علامهٔ حلی (ره) درکتاب منتهی المطلب ج ۱ ص ۵٤۸ نوشته است :

۱ ـ «ان النبیّ صلی‌الله‌علیه وآله‌اَقطع بلال بن الحارث المزنی المعادن العالیه» تا آنجاکه مینویسد : «اخذ منه الزکوة : رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه و آله

---

۱ ـ قابل یادآوری است‌که درکتب صحاح اهل‌سنت مخصوصاً درمسند احمد بن حنبل در بیش از۲۵ مورد وارد شده‌که : «المعادن جبار» وجبار را بمعنای هدرآورده است‌که‌معلوم میشود درآن حقی برای فقرا وبیت‌المال نیست واین ازمفاخر مذهب شیعه است‌که ائمه سلام‌الله علیهم درمعدن نیزحقی برای فقرا وبیت‌المال واجب شمرده‌اند .

معادن عالیه را ببلال بن حارث مزنی به تیول داد و معهذا از آن معادن زکاة میگرفت» .

۲ ـ صاحب مستدرك الوسائل درجلد اول ص٥١٩ از کتاب عوالی اللئالی ابن‌جمهور احسائی آورده است : «عن النبی صلی‌الله‌علیه وآله انه‌اقطع بلال بن الحرث المعادن‌القبلیه واخذ منها الزکوة» .

۳ ـ ودرص٥٢١ همین کتاب : «وفی دررالئالی عن النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله انه اقطع لبلال بن‌الحرث المزنی معادن القبلیه وهی ناحیة‌الفرع فتلك المعادن لایؤخذ منها الاالزکوة الی‌الیوم» .

مضمون‌تمام این‌احادیث آن‌است که پیغمبرخدا (ص)معادن سرزمین‌قبلیه را بـه بلال بن حارث باقطاع داد ولی زکاة آن معادن را مأخوذ میداشت و ازآن معادن تا به امروز جز زکاة گرفته نمیشود یعنی بهمان حالت اقطاعی باقی است .

احادیثی که درکتب اهل‌سنت است‌نیز این‌معنی را تأییدمیکند چنانکه در سنن‌بیهقی جلد چهارم ص١٥٣ مینویسد :

۱ـ «ان‌النبی صلی‌الله‌علیه وسلم قطع‌لبلال بن‌حارث المزنی معادن القبلیه وهی‌ناحیة الفرع فتلك‌المعادن لایؤخذمنها الا الزکوة الی‌الیوم» که عیناً همان حدیث ابن‌ابی‌جمهور احسائی وعلامهٔ‌حلی است .

۲ ـ مالك بن انس یکی از مفتیان بزرگ اهل سنت نیز در موطأ «تنویر الحوالك» ص١٩٠ چاپ١٣٧٠ همان‌داستان اقطاع بلال‌بن‌حارث وزکاة گرفتن رسول‌خدا را آورده‌است .

ودرسنن‌بیهقی در ج٤ ص١٥٣ : «عن‌قتادة‌ان‌عمربن عبدالعزیزرضی‌الله‌عنه اخذمن‌المعادن‌من کل مأتی درهم‌خمسة‌دراهم» پس زکاة‌گرفتن رسول‌الله(ص) وخلفا ازمعادن ازمسلمات تاریخ است .

ثانیاً ـ مقدار زکاتی که ازمعادن‌گرفته میشده‌است خمس (یعنی‌یك پنجم) بوده است .

۱ ـ چنانکه درمجمع‌الزوائد ومنبع‌الفوائد ص٧٨ : «... عن‌زید بن ارقم رضی‌الله‌عنه قال بعث‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وسلم‌علیاً عاملاالی‌الیمن فاتی‌برکاز فاخذ منه‌الخمس ودفع بقیته‌الی‌صاحبه فبلغ‌ذلك النبی‌صلی‌الله‌علیه وسلم‌فاعجبه: رسول خدا صلی‌الله علیه وآله امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را بعنوان عامل و فرماندار به یمن فرستاد پس معدن (بقول عراقیون) و دفینه (بقول حجازیون) بخدمت‌آنحضرت آوردندآن جناب ازآن یك پنجمش‌را مأخوذ داشت و بقیهٔ آن را بصاحبش رد کرد این خبر کـه به پیغمبر (ص) رسید آن را پسندیده خوشش آمد» .

۲ ـ بیهقی در سنن خود ج٤ ص١٥٥ مینویسد : «ان‌انس‌بن مالك اخبره قال : قدمنا مع‌رسول‌الله (ص) فدخل‌صاحب لناخربه یقضی‌فیها حاجته فیتناول منها لبنة فانهارت علیه تبراً فاخذها فاتی بها النبی (ص) فقال‌زنها فوزنها فاذا هی مأتا درهم فقال‌رسول‌الله (ص) هذا رکاز وفیه‌الخمس : انس‌بن‌مالك‌راوی را خبر داده است‌که ما با رسول خدا (ص) می‌آمدیم پس رفیقی از ما داخل خرابه‌ای شد تا قضای حاجت نماید پس‌آن خشتی‌را برداشت پس مقداری طلا براوریخت‌وی‌آنهارابرداشته‌بخدمت رسول‌خدا (ص) آمدحضرت‌فرمود:آنها را وزن‌کن اوآنهارا وزن‌کرد دویست‌درهم بود رسول‌خدا (ص) فرمود : این دفینه‌است ودر آن یك‌پنجم است» .

۳ ـ درکتاب موطأ مالك وکتاب‌الام‌شافعی بدوطریق ازابوهریره‌روایت شده‌است که‌اوگفت: «ان‌رسول‌الله صلی‌الله‌علیه وسلم‌قال فی‌الرکازالخمس[1]» .

پس احادیث وارده ازطریق‌خاصه وعامه آن‌است که درمعادن وکنوز و امثال‌آن یك‌پنجم است .

ثالثاً ـ فتوای فقهای زمان‌صدور این‌احادیث از ائمهٔ معصومین نیز همین بوده است‌که زکاةمعادن وکنوز وامثال آن‌یك پنجم است .

۱ ـ در التاج جامع‌الاصول ج۲ ص١٩ نیز این حدیث از ابوهریره وارد شده‌که درصحاح ومسند احمدبن حنبل بیش از بیست وپنج مورد جزاین وارد آمده است .

چنانکه مالك که یکی ازفقهای بزرگ آنزمان است ودرسال ۹۵هجری متولدشده است ودرزمان حضرت‌صادق علیه‌السلام خودیکی از مفتیان بزرگ ودر مدینه هم بوده‌است درموطأ خود مینویسد : «الزکوة فی‌المعادن» وپس از داستان اقطاع بلال مینویسد : «اری و الله اعلم انه لا یؤخذ من المعادن مما یخرج منها شیء حتی یبلغ مایخرج منها قدرعشرین دیناراً(عیناً) و مأتی درهم فاذا بلغ‌ذلك ففیه الزکوة» .

مقدارنصاب را همان مقدارزکاة گرفته‌است جز اینکه معتقد است زکاة آن‌مثل زکاة زراعت است .

بلی درکتاب مدونةالکبری که درآن فتاوای‌مالك است در ج٤ ص۲۸۷ درزکاة معادن میگوید : «اذا خرج منها وزن عشرین دیناراً ووزن مأتی درهم اخذت‌منه‌الزکوة» ووقتی که باومیگویندندره‌ای (یعنی‌قطعه‌طلا) هرگاه درمعدنی پیداشود بدون‌اینکه کاری‌بزرگ‌وزحمت‌زیادی‌درآن‌کشیده‌شود زکاتش‌چیست؟ میگوید خمس . واشهب که شاگردمالك است نیزدرص۲۸۸ همین‌کتاب‌میگوید هرگاه درمعدن باکار اندکی قطعه‌ای‌از طلا بدست‌آید در او خمس است یعنی یك‌پنجم واگرزحمت زیاد داشته باشد زکاةاست یعنی‌یك دهم .

وشافعی نیزکه خود ازمفتیان بزرگ ویکی‌از فقهای‌اربعه است‌درکتاب الام‌خود جلددوم ص۳٦ بابی بعنوان : «باب‌زکوة المعادن» داردکه درآن‌چند حدیث دراین‌خصوص‌میآوردونصاب‌زکاة درمعادن ورکاز را همان‌بیست‌مثقال طلا یا بیست دینار میداند .

وسرانجام در ص۳۸ مینویسد : «لاشك اذا وجد الرجل الرکاز ذهباً او ورقاً وبلغ مایجدمنه ماتجب فیه‌الزکوة انزکوته الخمس» : میگویدهمینکه‌مقدار آنچه یافته است بمبلغی برسد که درآن زکاة واجب است (یعنی‌بیست دینار یا دویست‌درهم) زکاة آن یك‌پنجم است» .

ابویوسف که خودنیز ازفقهای‌بزرگ آن زمان وشاگرد ابوحنیفه بوده و معاصر حضرت صادق وحضرت‌کاظم است در کتاب الخراج خود مینویسد :

«کذلك‌کل‌ما اصیب‌فی‌المعادن‌من‌الذهب والفضة والنحاس‌والحدید والرصاص فان فی ذلك الخمس فی ارض العرب کان او فی ارض العجم و خمسه الذی یوضع‌فیه مواضع الصدقات : بهرچه ازمعادن طلا و نقره ومس وآهن و برنج دست رسد پس همانا درآن یك پنجم است خواه درسرزمین عرب باشد خواه سرزمین عجم و یك‌پنجم آن در مواضع ومصارف زکاة نهاده میشود و بهمان مصارف میرسد» .

ومالك هم در مدونة الکبری ج۱ ص۲۸۹ مصرف زکاة معادن را همان مصرف زکاة برفقرا میداند ومیگوید : «تفرق فی‌الفقراء کتفرق‌الزکوة» .

رابعاً-درهیچ‌زمانی مصرف‌خمس معادن بمصارف خمسی که دراین‌زمان معمول‌است نمیرسیده است وهمان‌مصرف زکاةبوده‌است وائمهٔ‌معصومین نیزدر احادیث‌خود همین‌معنی‌را منظورمیداشتند ومقصودشان ازخمس یك‌پنجم زکاة معادن بوده‌است نه‌خمس‌کذائی با این تفاوت که مالك یکدهم معادن را برای زکاةفتوی میداده است مگر درندرة (قطعه‌ای طلا) وصادق علیه‌السلام‌یك‌پنجم را درتمام‌آن وشافعی درکحل ورصاص ونحاس وحدید وکبریت وامثال‌اینها زکاة را واجب نمیدانسته است و ائمهٔ معصومین در تمام آنها زکاة را واجب میدانسته‌اند .

وواقعاً عجیب‌است‌که ائمهٔ معصومین‌برخلاف فتاوای فقهای زمان خود دراشیائی‌زکاة را واجب شمرده‌اندکه‌هیچکدام ازفقهای‌آن‌زمان قائل‌نبوده‌اند یا مقادیری برآن قائل‌شده‌اندکه کمتر ازمقادیر آنها بوده است در نصاب اما در پرداخت بیشتر بوده یعنی از نه ولی عده‌ای از فقهای متأخر شیعه میگویند اینها همه از روی تقیه بوده است ! و زکاة فقط در اشیاء تسعه بآن کیفیت کذائی است !

رقم دیگری‌که بربیت‌المال مسلمین می‌افزاید خمس‌اموال مخلوط‌بحرام است‌که این‌نوع‌زکاة گرفتن‌نیز از اعمال خاصهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که برخلاف خلفای ثلاثه ازچنین مالی اخذ زکاة فرموده است با اینکه خلفای

ماقبل او اقدام بچنین‌عملی نکرده‌اند ودر سنت‌عملی رسول‌الله هم ظاهراً اثری از آن نیست و همین عمل نیز بطلان قول قائلین انحصار زکاة به اشیاء تسعه را میرساند.

چنانکه در تهذیب شیخ‌طوسی و من‌لایحضره‌الفقیه شیخ صدوق و المعتبر محقق حلی آمده است از حسن بن زیادکه روایت میکند : «... عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام ان‌رجلا اتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقال‌یا امیرالمؤمنین‌انی‌اصبت مالا لا اعرف حلاله من حرامه فقال‌علیه‌السلام : اخرج‌الخمس من‌ذلك فان‌الله عزوجل قد رضی‌من ذلك الخمس و اجتنب ماکان صاحبه یعلم : مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد وعرض‌کرد : یاامیرالمؤمنین من‌بمالی دست‌یافتم که‌حلال آن‌را ازحرامش بازنمیشناسم حضرت‌فرمود: یك پنجم ازآن خارج کن همانا خدای عزوجل ازآن‌مال بیك‌پنجم راضی‌میشود واز مالی‌که صاحب آن شناخته میشود اجتناب کن».

ونیز در من‌لایحضره‌الفقیه : «... جاء رجل الی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقال یاامیرالمؤمنین اصبت مالا اغمضت‌فیه افلی توبة ؟ قال علیه‌السلام: اتینی خمسه فاتاه بخمسه فقال هولك ان‌الرجل اذا تاب تاب معه‌ماله : مردی‌خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده و عرض‌کرد : یاامیرالمؤمنین مالی را بدست آورده‌ام‌که درآن (ازحلال وحرام‌آن) چشم‌پوشی کرده‌ام‌آیا برای‌من توبه‌ای هست ؟ حضرت‌فرمود: یك‌پنجم آن‌رابنزدمن‌آور پس‌آن‌شخص یك‌پنجم آن‌را بخدمت آنحضرت آورد حضرت فرمود : آن باقی مال تو باشد زیرا همینکه شخص توبه‌کرد مال اونیز با او پاك میشود».

ودرفروع کافی ودر من‌لایحضره‌الفقیه و المحاسن‌برقی ص۳۲۰ والمقنعهٔ شیخ‌مفید ص۴۶ آمده است :

«عن السکونی عن ابی عبدالله علیه‌السلام قال : اتی رجل امیرالمؤمنین علیه‌السلام فقال: انی‌کسبت مالا اغمضت‌فیه مطالبه حلالا و حراماً وقد اردت التوبة ولا ادری الحلال منه والحرام وقداختلط علی فقال امیرالمؤمنین تصدق

بخمس مالك فان‌الله قد رضی من الاشیاء بالخمس وسائر المال‌لك حلال»

مضمون این‌حدیث‌که با اندك اختلافی در من‌لایحضره‌الفقیه است همان مضمون دوحدیث ماقبل آن است.

برای پاره‌ای ازفقها نیز این اشتباه پیش آمده است‌که این خمس همان خمس‌معروف آل‌محمد (ص) است لذا درردیف‌آن آورده‌اند[1] درحالیکه‌خود عبارت حدیث‌میرساند‌که این‌کلمهٔ خمس یك پنجم‌مال است واصلا مربوط به آن نیست خصوصاً که مصرف‌آن را مصرف صدقه دانسته است وجملهٔ «تصدق بخمس مالك» صریح‌است‌که مراد ازیك‌پنجم مال‌زکاة است‌که برچنین اموالی

---

۱ ـ خوشبختانه پاره‌ای‌ازفقها خودبدین معنی متفطن‌شده‌اند چنانکه مرحوم‌محقق‌سبزواری رحمةالله علیه درکتاب ذخیرةالمعاد مینویسد :

«ولیس فی‌الروایتین دلالة علی ان‌مصرف هذا الخمس مصرف الغنائم بل فی‌الروایة الثانیة اشعار بان مصرفه مصرف الصدقات ویظهر من الشهید فی‌البیان نوع تردد‌فیه».

صاحب مدارك هم دراین مورد همان فرمایش مرحوم سبزواری را دارد و اضافه مینماید : «ومن ثم لم یذکر هذا القسم المفید ولا ابن‌الجنید ولا ابن‌عقیل : شیخ مفید و ابن‌جنید وابن عقیل هم‌این خمس را درردیف خمس غنائم نیاورده‌اند ومصرف آن مصرف خمس غنائم نیست.» آری‌کلمهٔ خمس در این احادیث فقط مقدار «ما یخرج منه» است که یك پنجم است نه خمس معروف.

مرحوم ملامحسن فیض درکتاب الوافی کتاب الزکوة والخمس ص۴۳ باب ما فیه الخمس درخصوص‌خمس برزمینی‌که ذمی ازمسلمانان میخرد یا اموال‌مخلوط بحرام دراین اخباری که دراین خصوص وارد شده هیچ دلالتی نیست براینکه مصرف این خمس مذکور مصرف‌همان خمسی‌باشدکه درآیهٔ: «واعلموا‌انما‌غنمتم ...» است بلکه احتمال‌آن است‌که زکاة را بر ذمی مشتری از مسلمان زکاة وخراج‌را دوبرابرکنند و صدقه برفقرا و مساکین باشد ، آنگاه بدلیل‌آن برهر دووجه است‌که ما درذیل خبر مال مخلوط بحرام بآن اشاره کرده‌ایم.

وعجب دراین است‌که آیهٔ شریفهٔ : «والذین یکنزون الذهب و الفضة ولا ینفقونها فی سبیل‌الله» صریح‌است‌که کنز مشمول‌زکاة است ومصرف آن‌هم انفاق فی سبیل‌الله است که مسلماً ویقیناً غیر مصرف خمس‌کذائی است وهمان مصرف‌زکاة است معهذا آن را در ردیف‌خمس غنائم آورده وهمان مصرف‌را برای‌آن در نظرگرفته‌اند.

تعلق میگیرد[1] .

۱ - هر چند احادیث فوق‌الذکر را در ردیف احادیث معروف به خمس آل‌محمد (ص) آورده‌اند ولی هم نص‌احادیث وهم‌سیرهٔ امیرالمؤمنین علیه‌السلام که ازچنین اموالی‌خمس آن‌را مأخوذ میداشتند حاکی‌است‌که مصرف‌آن مصرف سهم امام وسهم سادات که اکنون معمول‌است نبوده‌است ، ما انشاءالله درکتاب خمس سیرهٔ امیرالمؤمنین را دراموالی‌که از مردم بعنوان حقوق مالی‌گرفته میشد بقدرلازم بیان میکنیم‌که‌آنحضرت هموارهمیفرمود : «انی نظرت فی‌کتاب الله فلم اجد لولد اسمعیل علی ولد اسحق فضلا» .

یا بنا بروایت « الغارات » از ابی‌اسحق همدانی‌که آن‌جناب میفرمود : «والله لااجد لبنی اسمعیل فی‌هذا الفیء فضلا علی‌بنی اسحق». (بنی‌اسمعیل‌همان بنی‌هاشم وبه‌اصطلاح ساداتند وبنی اسحق یهود) !

وصریحاً میفرمودکه : من بین حسن وحسین وغلام گوش و دماغ بریده در تقسیم اموال فرقی و تفاوتی قائل نمیشوم . چنانکه در نهج‌البلاغه و سائرکتب معتبره است که به‌طلحه‌وزبیر فرمود: «والله لااستأثر علیکما ولاعبد مجدع بدرهم فمادونه لاانا ولا ولدی هذین الحسن‌والحسین: بخدا سوگند نه بین شما دونفر ونه غلام‌گوش‌ودماغ بریده‌ای یك درهم وکمتر ازآن امتیازنمیدهم نه خودم ونه این دوفرزندم (حسن وحسین) را» . یعنی همه دربرابر تقسیم بیت‌المال مساویند و هیچکس را برهیچکس امتیازی نیست ، و اساساً این قبیل امتیازات برخلاف روح وحقیقت اسلام‌است چنانکه در روضهٔ‌کافی و در تهذیب حفص بن غیاث روایت میکند از حضرت‌صادق علیه‌السلام که آنحضرت فرمود :

«اهل الاسلام هم ابناء الاسلام اسوی بینهم فی العطاء و فضائلهم بینهم و بین‌الله اجعلهم کبنی رجل واحد لایفضل احد منهم لفضله و صلاحه فی المیراث علی اخر ضعیف منقوص : مردم مسلمان همگی فرزندان اسلامند ومن در عطا وچیز دادن بایشان آنان را مساوی میدانم فضائل ایشان بین‌خودشان و بین خداست (یعنی اگرکسی را فضیلتی‌است اجر ومزد آن درنزد خدا منظور و محفوظ است و ازکسی چیزی‌طلبکار نیست) من آنها را چون فرزندان یکنفر میدانم‌که درهنگام تقسیم میراث هیچکدام را بردیگری بجهت فضل وصلاح درارث فزونی نمیدهند وامتیازی ورجحانی برفرد دیگری‌که ضعیف وناقص است ندارد.» وده ها حدیث‌دیگر‌که همه‌مؤید این حقیقت است ، پس اینگونه امتیازات دراسلام نبوده ونیست !

اساساً باید دانست‌که خمس درمعادن وکنوز حکمی‌نبوده‌که مخصوص این امت‌باشد ومصرف آن هم صرف‌خویشاوندان هیچ پیغمبری نمیشده است .

←

مطالب و دلایلی‌که تا اینجا از نظر خوانندگان مطلع و منصف گذشت معلوم‌داشت‌که زکاة در اشیاء تسعه‌جزیك تلقین اشتباه وغلط از متقدمین و یك تقلید وجمود از متأخرین نیست وگرنه از نظر دین مبین اسلام بخصوص از ناحیهٔ مذهب ائمهٔ اهل‌البیت علیهم‌السلام زکاة در تمام اشیاء است مگر اجناس واشیاء نادری چون استر والاغ ومیوه‌های فاسد شدنی وسبزیهاکه در آنها نیز پس‌ازآنکه فروخته شد وپول‌شد درقیمتش زکاة است واین زکاة وخمسی‌که در زمان‌ما معمول است شباهتی‌بآنچه درکتاب‌خدا وسنت رسول از نظر اهل‌بیت آنحضرت است ندارد .

شما می‌بینید‌که در میان فقهاء عامه انحصار زکاة در اشیاء تسعه‌است ، چون‌حسن بصری وابن‌ابی‌لیلی ومحمدبن سیرین وسفیان ثوری ومی‌بینید‌که هم درچنین‌زمانی‌که فقهائی‌مانند این‌اشخاص‌باآن‌شهرت وقدرت بوده‌اند ازناحیهٔ ائمهٔ اهل‌بیت علیهم‌السلام احادیثی‌آن‌چنان صادرمیشده است‌که زکاة در «کل ماکیل بالصاع» است یا «کل‌شیء جرعلیك المال‌فزکه» وامثال‌آن .

ودر زمانی‌که مالك‌بن انس زکاة درمعادن را معادل‌زکاة زراعت گرفته وبرای آن‌یکدهم قائل‌شده است ازناحیهٔ ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام احادیثی صادرشده است‌که زکاة معادن‌یك پنجم‌است .

ودر زمانی‌که شافعی زکاةمعادن راتنها درطلا ونقره محصورنموده‌است

→

چنانکه درجلد ششم الغدیر ص۱۵۴ از ابواسحق ثعلبی ضمن داستان اصحاب‌کهف که امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای یهودی نقل می‌فرمود آورده است ، تاآنجا که تملیخا که یکی ازافراد هفتگانهٔ اصحاب کهف‌است وبرای خرید غذا.بشهر آمده بود بعلت‌داشتن سکهٔ دقیانوس‌که تصور میکردند اوگنجی را یافته است مأمورین پیش پادشاه مسلمان آن زمان بردند پادشاه به تملیخا گفت : «لاتخف فان نبینا عیسی‌علیه‌السلام امرنا ان لانأخذ من الکنوز الا خمسها فادفع الینا الخمس من‌هذا الکنز و امض سالماً : ای تملیخا مترس همانا پیغمبرما عیسی علیه‌السلام بما امرفرموده‌است‌که ازگنجها جزیك پنجم آنرا نگیریم پس یك پنجم‌آنرابما بپرداز وبسلامت بازگرد.» این‌حدیث در تفسیرالبرهان جلد۲ص۴۶۲ از ارشاد دیلمی نیز از ابن‌عباس نقل شده است .

ومعتقد بوده است که زکاة درمعادن سرمه وقلع وبرنج ومس وآهن و کبریت و امثال آن نیست احادیث اهل البیت حاکی است که درتمام اینها وغیر اینها یك پنجم واجب است ، ودرحالیکه اکثر بلکه تمام کتب احادیث سنیان وفقهاء آنها حاکی است که درحیوانات جز انعام ثلاثه زکاة نیست .

احادیث اهل بیت علیهم السلام مشحون است که امیرالمؤمنین سلام الله علیه از اسبهای عربی وبرازین عجمی زکاة میگرفت، ودر صورتیکه در هیچیك از فتاوی واخبار عامه سخنی ازتکلیف مال حلال مخلوط بحرام نیست دیده میشود که امیرالمؤمنین علیه السلام ازمال حلال مخلوط بحرام زکاة میگیرد ومانند اینها .

معهذا بدبختانه دیده میشود که فقهای شیعه زکاة را منحصر به اشیاء تسعه میکنند آن هم با شرایطی که درچنین زمانی کمتر کسی میتوان یافت که اموالش مشمول زکاة شود وبه مثل معروف هیچ در هیچ است !

این وضع وکیفیت موجب میشود که خدای ناکرده بزرگترین بلیه که بلای الحاد وکمونیستی است درجهان شایع ودنیا را بکام خود کشد وسرانجام ملت اسلام را نیز درکام خود فروبرد .

خوب است دراین مورد بمصداق این بیان فرمایش همان ائمهٔ معصومین علیهم السلام را دراین خصوص برای ختم کلام دراین مقام بیاوریم .

درکتاب فروع کافی مرحوم کلینی ودر من لایحضره الفقیه و همچنین در المجالس شیخ صدوق وامالی شیخ طوسی وجلد ۲ بحار مرحوم مجلسی : «...عن رفاعة بن موسی انه سمع اباعبدالله علیه السلام یقول : ما فرض الله علی هذه الامة شیئاً اشدعلیهم من الزکوة وفیها تهلك عامتهم» .

مضمون حدیث شریف اینست که : رفاعة بن موسی میگوید : ازحضرت ابی عبدالله امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود : خدا هیچ چیزی را براین امت فرض وواجب نفرموده است که برایشان سخت تر از زکاة باشد ودرخصوص زکاة ووجوب آن همگی هلاك خواهند شد .

اینك باید دید بمضمون حدیث صدق مشحون چرا وچه کسانی در خصوص

زکاة هلاك میشوند ؟! .

اول ـ طائفه ای که بعلت وضع وکیفیت زکاة هلاك میشوند طبقهٔ فقرا هستند که چون با این کیفیت چیزی عائد آنها نمیشود زیرا بهانه هائی که فقها برای اغنیاء تراشیده اند کسی مخصوصاً دراین زمان بدهکار زکاة نیست لذا ناچار آنان هلاك خواهند شد چه هیچ ملت وامت وجامعه ای نیست که اشخاص فقیر ومریض وکور و فلج و زمینگیر درآن نباشد وخواست خدا آن بوده است که اینان بخوشی و رفاهیت زندگی کنند ، ولی باوضع موجود وزکاة معلوم در رسالهٔ فقهاء چیزی عاید آنها نشده ونخواهد شد ؛ پس ناچار ازفرط فقر وفلاکت یاانجام کارشان بهلاکت ویا بارتکاب فساد وجنایت خواهد کشید و هرچه باشد موجب هلاکت عامه است .

دوم ـ طبقهٔ مساکین وکسانی که درآمدشان برای یك زندگانی متوسط کافی نیست ناچار درنتیجهٔ سوء تغذیه و بدی معیشت و تنگی در زندگی در بینوائی و بدبختی بسرمیبرند که یاتحمل فقر ورنج کرده از مواهب حیات و فوائد اجتماع محروم بوده قبل ازعمر طبیعی میمیرند ویا درنتیجهٔ عدم تربیت وفشار ضیق معیشت دست به اموال دیگران درازکرده بادزدی وکلاه برداری وگدائی وامثال آن موجب زحمت ومحنت خود ودیگران میشوند وامت را بطرف رژیمهای گمراه کننده وغلط کشانده سرانجام بدرهٔ سقوط وهلاکت میبرند .

سوم ـ طبقهٔ اغنیاء وثروتمندانند که بعلت معاف بودن ازپرداخت زکاة با آنکه دارای آلاف والوف ثروتهای سرشار امروزه اند که خوشبختانه یا بدبختانه هیچیك ازاشیاء تسعه درآن نیست لذا مشمول پرداخت زکاة نیستند لکن مشیت طبیعت وگردش عالم تابع اهواء وآراء این وآن نیست ووقتی که اغنیاء خود را ازطرف دین که حاکم نافذالکلمهٔ وجدان است درامان دیدند وخود را ازآن جهت مدیون ندانستند هرگز خود بخود درصدد ترفیه حال بینوایان بر نمی آیند ناچار طبقهٔ فقیر وبینوا درصدد انتقام وتلافی برآمده دست باقداماتی میزنند که مظهر بارز آن مرامهای شوم کمونیستی و بلشویکی و امثال آن است و بهرصورت

موجب خسارت وهلاکت‌طبقهٔ‌اغنیاء است وهلاکت آنها نیزهلاکت‌عامه‌است.

چهارم ـ دولتهای‌اسلامی هستندکه بعلت‌نبودن قانونی کامل درخصوص اقتصاد ونظام مالی ناچارند که دست بوضع مالیاتهای غیر مشروع وظالمانه چون مالیات برمشروبات وکاباره‌ها وسینماها ومراکز فسق وفجور زده واین قبیل‌امور محرمه‌را تجویزکنند ورسمیت دهندکه ضررآن مافوق تصور است و درنتیجه عدم‌رضایت عامه‌را فراهم‌آورند وکار به‌انقلابهای‌عجیب وغریب‌کشد و هرروز رژیم تازه و وضع جدیدی پیش آید و حوادث گوناگونی را موجب شود چنانکه هم‌اکنون درپاره‌ای‌ازکشورهای‌اسلامی معمول‌است‌وخودهلاکت عامه است .

پنجم ـ چون‌یك سهم زکاةازبرای‌آزادکردن بردگان‌است ، درنتیجه‌این چنین‌زکاة وعدم تکافوی‌آن برسیدن چنین مصرفی وضع‌این طبقه مهمل میشود و بی‌اعتنائی‌به سرنوشت عبید واماء‌کار آنهارا سخت‌ترکرده متحمل‌آنقدرشکنجه وآزار میشوندکه‌سنگین‌ترین دلهابحال‌آنها میسوزد وقیامهائی‌علیه این‌سنت‌شوم مانند قیام ابراهام‌لینکلن برای آزادی بردگان میشود وبالمآل‌منجر به‌آن‌بلیات خانمانسوز میشودکه درتاریخ ضبط است وجمعیت‌بسیاری درآن هلاك میشوند وبهرصورت هلاکت‌عامه است .

ششم ـ طبقهٔ غارمین‌وتاوان‌زدگان واشخاص مدیون وآبرومندند که در اثر ندادن زکاة وتأمین نشدن سهم غارمین قروض و دیون اشخاص آبرومند و ورشکستگی درتجارت وآتش‌سوزیهای‌خسارت‌بار موجب‌ازهم ریختن اساس زندگی خانواده‌ها و پرشدن زندانها و بربادشدن اعتبارها و هزاران مفاسد و فجایع‌دیگرکه دردنبال آن‌است‌موجب هلاکت‌عامه میشود .

هفتم ـ وبالاخره‌معطل‌ماندن‌احتیاجات‌عمومی ونبودن‌مؤسسات‌اجتماعی چون بیمارستانها و مدارس ونداشتن وسیلهٔ دفاع وجهاد وعدم اصلاح طرق و شوارع ومحرومیت از هزاران ازاین قبیل برکات ناچار نکبت و ذلت جامعهٔ اسلامی‌را فراگرفته‌دچار فقر وجهل و رخوت وضعف وتسلط دشمن و استعمار

شده بروزی میرسدکه هلاکت‌عمومی از در ودیوارش میبارد !

آخرین‌طبقه ودرحقیقت اولین‌طائفه‌ای‌که دچار هلاکت وخسارت دنیا و آخرت میشوند فقهائی‌هستندکه بادرك‌نکردن حقایق عالیهٔ اسلام ومقلد ماندن و حالت جمودگرفتن وبالاخره‌فتوی‌دادن بانحصارزکاة واشیاء تسعهٔ‌معدوم باعث میشوندکه ملت اسلام ازکتاب خدا وسنت رسول‌الله وطریقهٔ اهل‌بیت مهجور و محروم مانده به‌نکبت دنیا و آخرت دچار شوند ، و این هلاکت که دورنمای نزدیك‌آن روزبروز برمسلمانان نزدیکترمی‌شود وهم اکنون‌پاره‌ای ازبلیات‌آن دامنگیر عموم است‌که هرکس‌که دارای فکر واندیشهٔ مناسبی است‌آن را درك میکند واحتیاج بتوضیح وتبیین بیش‌ازاین ندارد .

پس‌می‌بینیدکه امام‌علیه‌السلام با این‌بیان معجزنشان چه حقیقت بزرگی‌را درمعرض‌عالمیان گذاشته‌که فرمود : «وفیها تهلك‌عامتهم» حالااگرشماچندان اطلاعی ازمبانی‌فقهی نداشته‌باشید پیش خود می‌اندیشیدکه امری‌بدین‌واضحی و بیانی‌باین روشنی درموضوع‌زکاة‌که تااینجا ازنظر ومطالعهٔ خوانندگان‌گذشت که درآیات قرآن‌مجید بدون‌هیچگونه قید وانحصار واستثنا مضمون تمام آن آیات اینست‌که ازآنچه خدابشما داده‌است ، روزی کرده است‌زکاة بدهید و پرواضح است‌که داده وروزی خدائی منحصر به شتر و گاو و سایر اشیاء تسعه نیست ودر سنت وسیرهٔ رسول‌الله مخصوصاً ازنظراهل‌بیت‌آنحضرت چنین قید وشرطی وجود ندارد بلکه زکاة درتمام اشیاء است و جزچند حدیث مجعول از اشخاص نامقبول‌که ضعف‌متن وسند آنها روشن‌شد وعقل و وجدان و فطرت و قرآن وسنت‌هم آنهارا تکذیب وبطلان‌آنرا آشکار مینماید وبوضع ونتیجهٔ‌آنها زن فرزندمرده میخندد ومسلمان غیرتمندازچنین‌تهمتها بدین مبین‌اسلام‌ازخجلت آب میشود !

پس چه چیزباعث شده‌است که این‌همه‌فقهای بزرگ درطی‌مدت بیش‌از هزارسال همچنان‌ثابت ومستقر بدین عقیده باقی مانده‌اند تا جائی‌که فقیه قرن

بیستم ومجتهد عصراتم که بچشم‌خود تمام‌ضررهای این‌عقیده و نارسائی آن را می‌بیند وفساد واضح‌وروشن آن در مرأی ومنظرخاص‌وعام‌است وبا اینکه‌برای مسائلی که وقوع آن درعالم خواب وخیال‌احتمال میرود چاره اندیشی میکند و جواب‌تهیه‌مینمایدتا شریعت‌ابدی اسلام‌راحتی‌برای‌روزیکه بشربه‌کرات‌آسمانی دست‌یابد شایسته وموافق‌معرفی کند! معهذا همینکه به‌مسئلهٔ‌زکاة میرسد باکمال آبرومندی بدون‌احساس‌نقص‌وانفعال‌میگوید : اگردرآن روزی که‌بشربآسمانها دست یافت هرگاه درآنجا گاو وشتر وطلا ونقرهٔ مسکوك وسایراشیاء تسعه‌بود زکاة میدهد والا خیر !

علت وسند این‌عقیدهٔ عجیب وخارج ازمنطق وعقل سلیم‌چیست.؟ ماتاحد امکان سند ودلیل این‌آقایان‌را ازنظرخوانندگان خود میگذرانیم :

چنانکه قبلاگفتیم‌مهمترین‌دلیل این‌آقایان‌همان احادیث پنج‌یاهفت‌حدیث مروی از علی‌بن فضال‌است‌که ضعف وفساد سند ومتن‌آن را بابیانی روشن از نظرخوانندگان گذراندیم ودیگراحتیاج‌بتکرارآن‌نیست، وچنانکه‌توضیح داده شدمنشأ این‌فتوی نخست ازشیخ‌مفید است‌که فرموده است حصر زکاة در تسعه وثبوت‌آن درسایر حبوب‌تناقض‌میآورد وتناقض برآن بزرگواران محال‌است! وبتقلید شیخ‌مفیدمرحوم سیدمرتضی برآمده واخبارزاید براشیاء تسعه‌را ازروی تقیه‌دانسته است درحالیکه حق‌آن است که‌اخبار اشیاء تسعه‌را ازروی‌تقیه‌بدانیم (هرگاه‌تقیه دراین‌امور جایزباشد) وبعداز این‌دوبزرگوار شیخ‌طوسی برای‌رفع تناقض ازاخبار اشیاء زاید برتسعه را محمول براستحباب دانسته است . وپس ازاوهم اکثر فقهای‌شیعه بفرمودهٔ ابن‌ادریس وورام بن ابی‌فراس وشهیدثانی و سیدنعمت‌الله جزایری وامثالهم رحمة‌الله‌علیهم مقلدشیخ بوده‌اند.ودنبال‌رأی‌اورا گرفته‌اند تااین زمان که مانیز می‌بینیم چشم‌بددور همهٔ‌آنها مقلد شیخ‌اند !

شایدشما پیش‌خود خیال کنیدکه لابدشیخ‌طوسی بااین اختراع یعنی‌فرض مستحب وواجب وامثال‌این توجیهات‌غلبه برتناقض در اخبار کرده‌است.وبرفع

تناقض نموده است ؟ وْ چنانکه خود در علت و سبب تألیف تهذیب میفرماید :

«احادیث اصحابنا ایدهم‌الله ورحم السلف‌منهم وماوقع‌فیهامن‌الاختلاف‌والتباین والمنافاة و التضاد حتی‌لایکاد یتفق‌خبراً الاوبازائه مایضاده ولایسلم حدیث الا وفی‌مقابله ما ینافیه حتی‌جعل مخالفونا ذلك من‌اعظم‌الطعون علی‌مذهبناوتطرقوا بذلك الی ابطال معتقدنا ...» .

مضمون آنچه میگوید : احادیث اصحاب ما (یعنی شیعهٔ امامیه) آنقدر اختلاف وتباین‌ومنافات وتضاد داردکه‌کمتراتفاق‌می‌افتدخبری‌باشدکه ، رر بر آن ضدآن نبوده باشد وحدیثی را مسلم‌نمیتوان شمردزیرا در مقابل‌آن حدیثی است‌که منافی‌آن است‌تاجائیکه مخالفین ما(یعنی سنیان وغیرآنها) این‌کیفیت را از بزرگترین سرزنشها و طعنها برمذهب ما گرفته و به ابطال اعتقاد ما راه یافته‌اند ؟ !

تاآنجاکه‌گفته‌است : بسیاری ازشیعیان بجهت وجود اینگونه‌اختلافات وتباینات وتضادها وتناقضات‌دست ازمذهب شیعه برداشته‌اند ! زیرانتوانسته‌اند رفع‌شبهه ازخود نمایند ! اینك‌عبارت خودشیخ :

«ولکثیر منهم رجع عن اعتقاد الحق لما اشتبه‌علیه الوجه فی‌ذلك و عجز عن‌حل الشبهة فیه» .

آنگاه پاره‌ای‌ازبزرگان علمای‌شیعه‌که بعلت اینگونه‌اختلافات وتضادها دست ازمذهب شیعه برداشته وازآن برگشته‌اند نام‌برده است !

حال‌باید دیدآیا بااین.چاره‌جوئی‌که شیخ‌کرده است ودر موضوع زکاة احادیث علی‌بن فضال‌را حمل بروجوب و احادیث دیگران را حمل بر ندب و استحباب‌کرده است بدون‌فرض وایجاب ! ازحل این‌مشکل برآمده‌است ؟!

اینان تصورمیکردندکه با این‌گونه اعمال مذهب‌شیعه را ازاین‌گرفتاریها وخلافها نجات‌میدهند درحالی‌که آن‌را بیشتر دچار اشکال میکردند . « نستجیر من‌الرمضاء بالنار» .

آیا با انحصار زکاة در اموال تسعه میتوانند حقانیت مذهب شیعه را در جهان ثابت کنند ودرب دهن‌مخالفان خود را ببندند ؟!

ما انتظارنداریم که دگران‌را براین‌مذهب‌حق علاقمند کنند وتبلیغ‌نمایند ! آیا میتوانند بااین کیفیت مانع‌خروج شیعه‌زاده‌ها ازاین مذهب بشوند ؟ من که خیال‌نمیکنم اینگونه عقائد بتواندچنین فائده‌ای داشته‌باشد ؟ بلکه‌معتقدم هرفرد فهمیده و علاقمند بسعادت دنیا وآخرت خود را از چنین مذهبی اگربیزارنکند باری معتقد نمی‌کند !

آیا میتوان گفت مذهبی‌حق‌است ودر عصراتم وقرن‌رادیو و اورانیوم که بشردرصددتسخیرکرات سماوی‌است‌زکاتی‌راکه قرآن‌برای هشت‌مصرف‌عمده که‌درحقیقت تمام مصارف اجتماعی ومصالح‌مدنیت است حواله بگردهٔ شتر و گاو غیر معلوفه وغیرعامله وطلا ونقرهٔ مسکوك معدوم‌کند ؟ وبدتر ازآن اینکه فقهای روشنفکران فتوی دهندکه اگر درآسمانها هم‌گاو وشتر غیر معلوفه بود زکاة میدهیم و الا فلا !

با این روشهای نارسا و تأویلات نابجا نمیتوان رفع تناقض از اخبار نمود ، اخباری‌که آن همه غرضها ومرضها موجب پیدایش آنها شده است ، و آن همه جاعلین و واضعین مغرض ومفسد برای آنها بوده که بعضی از آنها سی‌هزار وچهل‌هزار حدیث باقرار خودشان درآن دس وتحریف کرده‌اند و در مدت بیش‌از هزارسال هرصاحب غرض و مرضی‌آنها را آلت و وسیلهٔ وصول به‌اغراض فاسدهٔ خود قرار داده است !

آیا نوشتن‌کتاب تهذیب باآن‌همه‌اسقاط واعراض ازاخبار توانسته‌است این‌فائده را داشته‌باشدکه رفع‌تناقض نماید ؟ البته خیر!

چرا راه چاره‌ای راکه خودائمهٔ معصومین نشان‌داده‌اند وتنها راه علاج اینگونه‌تناقضات واختلافات وتضادها است‌نپیموده‌اند ؟ مگر آنان‌علیهم‌السلام نفرمودند بر ما دروغگویان زیاد خواهند بود هرچه از ما بشما رسید آن را

بکتاب خدا(قرآن‌مجید) عرضه‌کنید اگرموافق بود اخذ واگر مخالف بود بسینهٔ دیوار بکوبید؟!

آیا اگر همین اخبار اشیاء تسعه و مازاد آن را برکتاب خدا عرضه می‌نمودند راه چاره پیدا نمیشد؟کتاب مجیدکدام را تصدیق وکدام راتکذیب میکرد ؟ ! ما در این خصوص در این کتاب گفتگو کرده‌ایم دیگر در اینجا تکرار نمیکنیم .

دلیل دیگر فقهای انحصاری

یکی دیگر ازدلایل آنانی‌که زکاةرا منحصر دراشیاء تسعه‌کرده‌اند اصل «برائت» است .

اصل برائت ، اصطلاحی است‌که علمای اصول وضع کرده‌اند ، و علم اصول درحقیقت متولد ازفلسفهٔیونان است‌زیرا درشیعه‌بلکه دراسلام ازاین‌علم واین اصطلاحات سابقه‌ای‌نبود تا اینکه دراواخر قرن‌دوم هجری‌که فلسفهٔیونان درمیان مسلمانان راه‌یافت ومورد پسند نوخواهان شد لذا بدان روی آورده و آنرا اخذکردند ، وبا اینکه مبدأ ومنشأآن ازبت‌پرستان وقائلین‌به ارباب‌انواع بود معهذا پاره‌ای‌از مسلمانان‌آن راچون وحی منزل‌پنداشته بلکه‌درحقیقت آن را ازوحی نیز برترگرفته وبدان مأنوس ومشعوف شدند ودر تمام امور دینی و دنیائی خود جریان دادندکه شرح آن مفصل و ازحد این رساله خارج است ، بعداً ازآن علومی زائیده شدکه ازآن‌جمله علم‌کلام و اصول است با امتزاج و تخلیط پاره‌ای از مبانی و اصطلاحات شرعی وآراء واهواء بدان راه یافت و هرکس‌بدان چیزی‌مزیدکرد تا بدین‌غایت رسید ! ودرحقیقت فهم عادی وعرف را ازمردم سلب‌میکند .

اصل‌برائت ، طبق‌تعریف اصولیون : برائت ذمهٔ مکلف است‌در حکمی که کم وکیف‌آن ازطرف‌شارع بیان‌نشده‌است[1]. بچند دلیل :

---

[1] ـ این اصل‌اگر صحیح باشد درمتعلقات احکام است نه دراصل حکم ! صراحت‌آیات در زکاة که برجمیع اموال است راهی‌برای اینگونه خیالات نمیگذارد .

۱ ـ دلیل‌عقلی : باین بیان‌که‌شارع درصورتی میتواند مکلف را به گناه ترك تکلیف‌عقوبت نمایدکه قبلاآن تکلیف‌را بهٔوی اعلام‌کرده‌باشد ومکلف را ازکم وکیف‌آن آگاه‌کرده باشد وگرنه عقوبت‌شارع مکلف را بمناسبت ترك تکلیفی‌چنین ، عقوبت درتکلیف بلابیان بوده‌این چنین عمل‌قبیح ومخالف عقل خواهـد بود کما اینکه تمام عقلا مکلف را در صورتی مستوجب و مستحق عقاب میدانند که کم وکیف تکلیفی‌را قبلا آمری بمأمور بیان‌کرده و توضیح داده باشد . لذا اگرامری‌قبل از بیان کم وکیف وکان بمأموری‌مورد مؤاخذه واقع‌شود ومأمور را بهٔجرم ترك‌آن امر بمجازات کنند همهٔ عقلا این‌عمل را از عامل‌آن ملامت میکنند .

۲ ـ دلیل نقلی ، ازکتاب خدا: آیهٔ شریفهٔ ١٦ از سورهٔ الاسراء : «و ما کنا معذبین حتی‌نبعث رسولا : ماتا پیغمبری نفرستیم‌کسی را معذب نمیکنیم» و همچنین‌آیهٔ شریفهٔ : «وماکان‌الله لیضل‌قوماً بعد اذ هدیهم حتی یبین‌لهم‌مایتقون» و آیهٔ شریفهٔ : «لایکلف الله نفساً الا وسعها ـ و لا یکلف الله نفساً الا ما اتیها ـ لیهلك من‌هلك‌عن‌بینة ویحیی من‌حی‌عن‌بینة. »که همهٔاین‌آیات بطورضمنی‌دلالت برمقصود دارند .

۳ ـ دلیل‌نقلی ازسنت : «کل‌شیء مطلق حتی‌یرد فیه نهی ـ الناس فی سعة ما لایعلمون حتی‌یعلموا ـ رفع عن‌امتی تسع ـ کل‌شیء لك‌حلال حتی تعرف انه حرام ـ کل‌شیء طاهرحتی تعلم انه‌قذر ـ ما حَجبَ اللهُ علی العباد فهو موضوع عنهم» وامثال‌آن . هرچنددر مقابل این‌دلایل مخالفین اصل‌برائت اصل احتیاط را آورده‌اند ودلایلی برآن نیزدارند وآن‌دلایل :

۱ ـ ازکتاب خدا آیهٔ : «لاتقف مالیس لك به‌علم : بدانش سخن‌گوی‌یا دم مزن» «وان‌تقولوا ما لا تعلمون ـ و ان تنازعتم فی‌شیء فردوه الی‌الله والی الرسول» .

۲ ـ ازسنت : «اذاشتبه‌الامرعلیکم فقفوا عنده وردوه الینا ـ الامورثلاثة: امربین رشده فاتبعه وامربین غیه فاجتنبه وامر اختلف فیه فرده الی‌الله عزوجل»

وامثال‌آن . ودلیل‌عقلی آن اصل‌اشتغال است ، یعنی‌ذمهٔما درمقابل‌این‌تکلیف اجمالی مشغول میباشد ، پس برای اینکه این مشغول بودن یقینی‌را ازخود رفع کنیم وازآن برائت‌حاصل نمائیم ضرورت عقل تحصیل‌برائت یقینی‌میخواهد .

اماحق این‌است‌که درموضوع زکاة هیچکدام ازاین‌اصول‌ساختگی‌مورد ندارد زیرا امر زکاة از آن واضحتر است‌که با عصای چوبین استدلال اصولی بتحقیق‌آن بپردازیم ، زکاة درزمان رسول‌الله وبعداز او مورد عمل‌مسلمین‌بوده است وکتاب وسنت وعقل‌درآن محلی‌برای شك‌وشبهه باقی نگذاشته است که خودرا بکوری‌زده دنبال این‌اصطلاحات ساختگی‌بیفتیم .

حال‌چنان فرض‌کنیم‌که کتاب‌خدا دراین‌مورد مجمل بود وحال اینکه با حدود صدآیه‌ای‌که درقرآن مجید درخصوص‌زکاة واردشده است ودرتمام‌آن آیات صراحت‌کامل درآن‌است‌که ازآنچه خدا بشما داده است انفاق کنید ، زکاةبدهید ، بااینکه درآیات‌آن‌میفرماید : «وانفقوا من‌طیبات ماکسبتم ومما اخرجنا لکم من‌الارض .» وبا تعیین نصاب آن‌بطوریکه حتی درنامه‌های رسول خدابه‌اطراف‌بلاد وقبایل تعیین‌شده است پس‌در هیچ‌حکمی تفصیل وتشریح‌نیست و همهٔ آنها مشمول قاعدهٔ برائت اصولیون است ! در حالیکه آیات واخباری که قبلا گذشت حاکم یا وارد براین‌اصل است پس‌اصلی باقی نمیماندکه شما بدان تمسك‌کنید .

معهذا با چنین‌فرض نابجا وجاری‌نمودن اصل‌برائت دراینمورد ، مورد برائت شك دراصل وجود تکلیف است وآن قبل از تکلیف است ، اما بعد از تکلیف دیگرمجالی برای‌اعتبارآن‌نیست وناچار مشمول‌اصل اشتغال خواهدبود واصل اشتغال مستلزم رعایت احتیاط ودفع ضرر است و وجوب دفع ضرر از احکام عقلی‌صرف (که اصول‌برائت وغیره ازآن بدست‌آمده است) نیست بلکه وجوب‌دفع‌ضرزازاحکام فطرت‌است‌که عموم‌نفوس بشری وحتی‌حیوانات‌برآن مفطور است وضرر یا دنیوی‌است ویا اخروی و هریك ازآنها یا معلوم الوقوع است یا مظنون‌الوقوع ویا محتمل‌الوقوع !

مسئلهٔ زکاة پس‌از تکلیف ازجانب خالق‌متعال باصراحت آیات وتحذیر وانذار ازآن بطوری‌که گاهی کسانی‌را که زکاة نپردازند مشرك خوانده است که : «وویل للمشرکین الذین لایؤتون الزکوة» ودراکثر آیات وعدهٔ‌آتش‌داده است چون آیهٔ‌شریفهٔ : «الذین یکنزون‌الذهب و الفضة ولاینفقونها فی سبیل‌الله فبشرهم بعذاب الیم‌یوم‌یحمی فی‌نارجهنم فتکوی‌بها جباههم‌وجنوبهم وظهورهم هذا ماکنزتم لانفسکم فذوقوا ماکنتم تکنزون» وآنرا آخرین وبزرگترین آرزوی انسان‌شمرده است‌که : «فیقول یارب لئن اخرتنی الی‌اجل قریب فاصدق...» و امثال این آیات زهره‌گداز . آیا میتوان گفت ضرر آن مظنون الوقوع یا محتمل‌الوقوع است (که درهرصورت دفع‌ضررواجب است) وحال‌اینکه ضرر دنیوی واخروی‌آن‌معلوم‌الوقوع‌است‌چه‌دردنیا موجب‌هزاران فساد ودرآخرت موجب دخول درآتش الی‌الآباد است ، آیا با این کیفیت میتوان در آن اصل برائت را جاری نمود ؟!

علاوه براین همین اصل برائت‌که بقول شما از احکام عقلی است آن را صرفنظر ازحکم‌فطرت‌که دراینجا جاری است با اصل‌اشتغال رخ برخ میکنیم نتیجه چه‌خواهد شد ؟!

مثلا اگرذمهٔ مکلف مشغول باشد بیکی از نمازهای پنجگانهٔ غیرمعین در آن‌صورت صحیح‌نیست که‌گفته شود اصل‌برائت‌ذمه است ازیك‌یك آن‌نمازها که‌ذمه بآن مشغول است هرچند اوقات ومحال‌آن مجهول باشد ! بلکه واجب است‌اتیان جمیع افرادمشکوکه همچنان‌که به اتیان آن‌نص وارد شده است ، مثل شك درنماز جمعه و ظهر وشك در قبله‌که واجب است در این قبیل مسائل انجام فعلی‌که موجب خروج از ذمه‌ای که برعهدهٔ مکلف است شود . واتیان افضل الفردین مثلا .

پس در موضوع زکاة که صرفنظر ازآیات شریفهٔ صریحهٔ قرآن وسنت متواترهٔ رسول‌الله واحادیث بسیار از ائمهٔ اطهار دراینکه زکاة درجمیع اموال است ، هرگاه امرمنحصر به‌اخذ تکلیف فقط ازروایات بود باآن همه‌احادیثی

که درخصوص وجوب زکاة درسایر اشیاء مازاد براشیاء تسعه است رفع ذمه در صورتی ممکن است که اتیان درتمام آنها صورت گیرد ، نه آنکه بتوان بدون توجه بذمه واشتغال بلکه بحکم فطرت (دفع ضررمعلوم الوقوع) به اصل برائت گریخت! پس بهرصورت توسل به اصل برائت دراین مورد بهیچوجه درست نیست .

مرحوم سیدمرتضی رحمة‌الله‌علیه درکتاب «الانتصار» ص۴۲ چاپ تهران ۱۳۱۵ درموضوع زکاة عبارتی مینویسد باین مضمون : وازآنچه گمان میرودکه امامیه در قول به آن منفرد است اینست که زکاة جزدر نه چیزواجب نیست که عبارتست ازدینار ودرهم وگندم وجو وانگور وخرما وشتروگاووگوسفند ودر غیرآنها زکاة نیست (این گمان سید مرتضی غلط است زیرا اکثرعلمای قبل از سید قائل بوجوب زکاة دربیش از اشیاء تسعه بوده‌اند چون کلینی و صدوقین و ابن جنید وابن ابی عقیل وغیرهم)وباقی فقهادراین قول باامامیه مخالفند (منظورش اینست که علمای سنت با امامیه دراین قول مخالفند وحال اینکه چنانکه گذشت اصلاقول به اشیاء تسعه بنیادش ازفقهاء عامه چون ثوری وابن سیرین وابن ابی لیلی و ابن حی وامثالهم است.م) تاآنجا که می‌نویسد : آنچه دلالت میکند برصحت مذهب ما علاوه براجماع همانا اصل برائت ذمه درزکاةاست ! ودروجوب زکاة رجوع میشود به ادلهٔ شرعیه وخلافی نیست درآنچه امامیه درآن زکاة را قائل شده‌اند(این ادعا مانندآنست که بگوئیم ما ازنمازهای پنجگانه فقط نماز صبح یا ظهر را واجب میدانیم و دربین امت خلافی دروجوب این نماز نیست. م) وبر ماسوای آن دلیل قاطعی در وجوب زکاة قائم شده است . پس باقی در اصل (برائت ذمه) است[1]. وآن فرمودهٔ خدایتعالی است: «لایسئلکم اموالکم» ومعنی اینست که حقوقی در اموال شما واجب نمیشود (!) زیرا خدایتعالی اموال مارا از ما درخواست نمیکند مگربراین وجه واین ظاهرمانع میشود از وجوب حقی در اموال ، پس آنچه را ما اخراج کردیم با دلیل قاطع است و ماعدای آن در

۱ ـ اتخاذ رأی باشیاء تسعه از طرف سید وغیر او مبنی برسیاست بوده است .

تحت ظاهرباقی است[1].

اینك ما بتحقیق قول سیدمرتضی میپردازیم تا معلوم شودکه این بزرگوار چه میگوید و دلیلش چیست ؟

خلاصهٔ فرمایش سید این شدکه زکاة درمذهب امامیه جز برنه چیز واجب نیست بدو دلیل :

۱ـ اجماع علمای شیعه ۲ ـ اصل برائت باستناد آیهٔ «لایسئلکم اموالکم».

امااجماع علمای شیعه که دلیل گرفته‌اند صحیح نیست زیرا : اجماع در شیعه امری غیرممکن ونامعقول است باشرائطی که بدان قائلند . خلاصه قول در اجماع ازنظرعلمای اصول عبارت است ازاتفاق جمیع علمای شیعهٔ اثنی عشریهٔ یك عصر درمسئله‌ای ازمسائل دینی بچند شرط :

۱ ـ اتفاق آنان بمعنی واقعی وبطورکامل باشد یعنی تمام فقها وارباب حل وعقد یك عصر ازشرق عالم تا غرب آن متفقاً درآن یك مسئله یك فتوی دهند (وقوع چنین امری واطلاع برآن جزومحالات است خصوصاً درزمان سیدکه وسیلهٔ ارتباط واطلاع نبود ، ونیزمیدانیم که علمای صدر اول شیعه مانند یونس ابن عبدالرحمن و زراره ومحمدبن مسلم وامثال ایشان طبق روایات صادره از جانب ایشان وعلمای بعد چون کلینی وصاحب محاسن و صدوقین وابن جنید و ابن ابی عقیل وامثالهم زکاةرابرزاید ازاشیاء تسعه واجب میدانسته‌اند. پس اجماع برنه چیزهرگز درآن زمان وقوع نیافته است) .

۲ ـ اتفاق کنندگان باید عموماً از علمای شیعهٔ امامیه باشند ، بنابراین اتفاق علمای سایرمذاهب اسلامی مورداعتبار ومناط حکم نیست ومخالفت آن مذهب نیز ضرری به اجماع نمیزند (چنانکه گذشت هیچگاه علمای شیعهٔ قبل از سیدمرتضی چنین اجماعی نداشتندبلکه اینگونه اجماع درعلمای سنت در اشیاء تسعه بیشترتحقق دارد تا درشیعه وبا اخبار و احادیثی که عامه دارند سازگارتر

۱ ـ آنچه درمیان پرانتز است ازمؤلف این کتاب است .

است تا باخاصه واگربا وجودنص نیازی به‌اجماع‌باشد (!)درحالیکه در مقابل نص هراجماعی بهرصورت‌که باشد باطل وغلط است .

۳ ـ اجماعی‌که علمای‌شیعه قائلندبایدکاشف از قول معصوم‌باشد[1] وگرنه برفرض‌آنکه چنین اجماعی‌که وقوع آن‌فقط در عالم خیال، امکان دارد هرگاه رخ‌دهد وخالی ازقول معصوم‌باشدهیچ ارزشی‌ندارد زیرا رأی‌افراد واشخاص نمیتواند حکم خدا باشد واعتقاد بچنین اجماعی که خالی ازقول معصوم است مآلا باین‌نتیجه منتهی می‌شودکه پروردگارعالم درادارهٔ جهان وترتیب وتنسیق امور مربوط بشریعت تقصیر نموده و العیاذ بالله عقلش قاصر بوده و در انتظار حصول نتیجهٔ اجماع‌نشسته‌است تاچنانچه علمای‌عصری ازعصور امری‌ازامور را واجب گرفتند خدای‌متعال نیزبه تبعیت‌ایشان آن‌را واجب‌کند ! واگر حرام

۱ ـ مرحوم شهید ثانی‌درکتاب مسالك الافهام جلد اول دراحکام وصیت ذیل جملهٔ : «واذا اوصی له‌بابیه...» ازقول محقق درالمعتبر آورده است که حجیت اجماع تحقق نمی‌پذیرد مگر باعلم قطعی بدخول قول‌معصوم در اقوال اجماع‌کنندگان . پس اگر صدنفر ازفقهاء در مسئله‌ای اجماع‌کنند هرگاه خالی ازقول معصوم باشد حجت‌نخواهد بود وارزشی‌ندارد واگر دو نفر در مسئله‌ای اجماع کنند که درمیان آنها قول معصوم باشد قولشان حجت است آن هم نه به‌اعتبار قول دونفرفقیه بلکه به‌اعتبار قول‌امام علیه‌السلام . یعنی ازقول دونفر فقط قول‌آن یکنفرکه امام است حجت است .

صاحب حدائق درجلد ۹ ص۳۶۸ می‌نویسد : من برساله‌ای از شهیدثانی قدس‌سره دست‌یافتم که‌درآنجا اجماعاتی‌که خود شیخ باخود دریك مسئله تناقض‌گفته است شمردم عدد آن بهمتاد وچند مسئله میرسد ! سپس شهید میفرماید : ما این موضوع را فقط برای تنبه آوردیم تا اینکه فقیه بدعوی اجماع مغرور نشود برای اینکه دراین موضوع خطا و گزافگوئی بسیار ازهریك ازفقهاء واقع‌شده خصوصاً از مرحوم شیخ وسید مرتضی !

مرحوم شیخ محمد باقر خراسانی درکتاب بی‌مانند خود (ذخیرة المعاد) فرموده است : من چندین‌مرتبه یادآورشده‌ام‌که اثبات اجماع در زمان غیبت درغایت‌اشکال‌است .

صاحب معالم فرموده است : حق‌اینست‌که عادتاً اطلاع برحصول اجماع از طریق نقل درزمان ما ممتنع است زیرا هیچ‌راهی بقول امام نیست !

صاحب مدارك را در رد براجماع وابطال آن رسالهٔ مخصوصی است .

کردند آن‌را تحریم‌کند ! ولابد دردادن ثواب وعقاب هم‌تابع نظر این آقایان اجماعی باشد تا هرکسی را اینان مستحق ثواب دانستند او ثواب دهد و هرگاه مستوجب‌عقاب شمردند او جل‌شأنه عقاب کند !

چنانکه تفصیلاگذشت‌برفرض احتیاج‌بچنین اجماعی «تعالی‌الله عمایقول الظالمون» باز در موضوع زکاة چنین احتیاجی نیست زیرا امر زکاة درشریعت اسلامی از واضحترین احکام و بیان‌آنچه درکتاب خدا وچه در سنت رسول و احادیث اهل‌بیت وچه‌شهادت عقل ووجدان از روشن‌ترین امورشریعت است و مجادله درآن جزفرار اززیر بار تکلیف چیزدیگر نیست !

اینك ببینیم اجماعی‌که کاشف ازقول معصوم است چگونه ممکن است صورت وقوع بخود گیرد ؟!

دراجماعی‌که‌کاشف از قول معصوم باشد بین‌علمای‌امامیه اختلاف‌است! زیرا بعضی‌آن‌را ازطریق حس وپاره‌ای ازراه لطف وبرخی ازراه‌حدس کاشف دانسته‌اند وگروهی‌هم قائل به‌اجماع کشفی هستندکه چون مورد قبول اکثریت نیست ازآن سخن نمیگوئیم .

طریق حس‌را باین‌وجه‌تعبیرکرده‌اندکه چون زمین‌درهیچ زمانی‌ازحجت خالی‌نیست لذا چنانچه تمام علمای یك‌عصر بر امری ازامور اتفاق کردند لابد امام غائب‌کـه همواره بطور ناشناس (مجهول المکان) در میان مردم زندگی میکند دراین اتفاق‌شرکت میجوید !

حالاباید دیدچگونه ممکن‌است علمای یك‌عصردر نقطه‌ای‌اجماع‌کنند تا امام (شخص مجهول‌النسب) بطور ناشناس درمیان آنها درآید ؟!

اماطریق لطف‌را اینطور تعریف‌کرده‌اندکه اتفاق علمای یك عصردریك فتوائی دلیل آن است‌که آن‌حکم با حکم خدا موافق است وگرنه از راه‌لطف برخدا واجب است‌که امام راکه نمایندهٔ اوست وحافظ و نگهبان احکام الهی است وادارد تاآن حکم را برهم‌زند !

واما طریق‌حدس‌که اکثرمتأخرین‌آن را پسندیده وقائلند اینست‌که‌هرگاه

فقهای یك‌عصر درامری ازامور اجماع نمودند چون‌عموماً زاهد ومتقی هستند برخلاف‌حکم‌خدا وگفتار ائمه رأیی نمیدهند وهرکس‌که با آن اجماع مواجه شود حدس‌خواهد زدکه آن‌اجماع براساس سنت‌مبتنی است !

بااین بیان‌اجماعی وجودنخواهد داشت‌خصوصاً درشیعه‌که‌اصلااحتیاجی بآن‌نبوده است زیرابیش ازسیصدسال معصومین‌ونواب‌آنان دربین‌مردم‌بوده‌اند وحکمی نبوده‌که نگفته‌باشند ومجهولی نمانده‌که احتیاج‌بمعلوم بودنش‌باشد. و بطور واضح باید گفته شود که اساساً در شیعه اجماعی وجود نداشته و فقط به تبعیت اصول ابوحنیفه یا ترس ازعلمای عامه چنین اصلی را در احکام فقهی پذیرفته‌اند .

پس اجماعی چنین‌که علمای یك‌عصردر مسئله‌ای‌اجماع نمایندکه‌درآن امام‌زمان باشدکه اظهاررأی‌کندیا مخالفت‌فرماید چیزی‌جز وهم وخیال‌نیست که بنای احکام‌الهی را بتوان‌برآن‌بنیادنهاد وبرفرض وقوع ، اطلاع‌یافتن‌برآن جزو محالات است . واگربگوئیم ازآثار وتألیفات علمای هرعصری میتوانیم اجماع آنهارا بدست‌آوریم آن‌هم ممکن نیست واطلاع برجمیع‌اقوال علمای هرعصری ازاعصار نیز جزومحالات است خصوصاً درعصور اولیهٔ اسلام یعنی در زمانی‌که سیدمرتضی‌ادعای‌آن‌را مینماید . زیرادرآن زمان‌تألیف وتصنیف معمول‌نبوده واگرگاهی هم دانشمندی دست‌بقلم برده وچیزی‌نوشته‌است وسیلهٔ نشر وانتشارنبوده خصوصاً باوضع شیعه‌که درتقیه میزیسته‌است بعلاوه آنچه از تألیفات و آثار آن زمان مشاهده می‌شود نوشته‌های آن زمان منحصر بجمع احادیث بوده و نظر وفتوائی‌که اکنون و در زمان مرتضی معمول بوده است درکار نبود .

پس‌کسیکه ادعاکند که استقصای اقوال جمیع فقهای عصرخود یا عصر گذشته را نموده واقوال‌فقها را یکی‌یکی بررسی کرده‌است چنین‌کس جزگزاف نمیگوید وجز راه حدس وتخمین نمیپوید .

ما درعصرخود کسانی‌را دیدیم که دعوی‌اجتهاد ومرجعیت میکردند ودر

آثارآنها خواندیم‌که مثلا درموضوع حرمت نمازجمعه ادعای‌سیصد و شصت اجماع منقول یا محصل میکردند! وآراء ونظر خود را بدون‌هیچ سند و مدرك صحیحی نسبت به‌اجماع میدادند ! برشخص متتبع روشن وآشکار است‌که این طریقه درنزدمتقدمین نیز معمول بوده است .

علماء براجماعات ابن‌ادریس وابن‌زهره وشیخ‌طوسی وغیرایشان طعن‌ها زده وآنها را مردود دانسته‌اند چنانکه ما آن‌را درکتاب «ارمغان الهی» شرح داده‌ایم . مثلا مرحوم شهید ثانی چهل مسئله‌ای راکه شیخ‌طوسی درآن ادعای اجماع‌نموده است وحال آنکه‌خلاف‌است‌جمع‌آوری نموده وبنا برقول‌صاحب حدائق دررساله‌ای که ازشهیدثانی دست یافته‌است ، مرحوم‌شیخ طوسی دربیش از هفتاد وچند مسئلهٔ خود شیخ یا خود در اجماعات تناقض‌گفته است یعنی در مسئله‌ای‌که آن رادردوجا بطور تناقض‌آورده است برهردوادعای‌اجماع کرده است ودراکثرآن اجماعات درموارد دیگرراه خلاف پیموده‌است[1] !

علامهٔ مجلسی‌رحمة‌الله‌علیه درجلدهیجدهم بحارمیفرماید: «فقهاء هنگامی که بفروع رجوع‌مینمایند آنچه‌را دراصول مقررداشته‌اند فراموش‌میکنند ! ودر اکثرمسائل ادعای اجماع‌مینمایند خواه‌درآن اختلاف ظاهرشود وخواه‌نشود،

---

۱ ـ مرحوم شیخ یوسف بحرانی درکتاب «درهٔ نجفیه» ص ۲۰۳ طعن مرحوم‌شهیدثانی را براجماع آورده و گفته است :

«و نعم ماقال بعد الطعن فی‌الاجماع ما هذا صورته ولهذا یظهرجواز مخالفة‌الفقیه المتأخر لغیره من المتقدمین فی کثیر من المسائل التی ادعوا فیها الاجماع اذا قام الدلیل علی‌مایقتضی خلافهم وقد اتفق ذلك لهم کثیراً ولکن زلة القدم متسامحة‌بین‌الناس دون المتأخر» .

و درکتاب حدائق جلد ۱۱ ص ٤٦ نوشته است : «و لا یخفی ان دعوی انعقاد الاجماع بالمعنی المعروف بین الشیعة فی‌مثل تلك الازمان‌بین التعسف واضح‌الجزاف» .

ودر جلد ۹ ص ۳٦۸ مینویسد : «علی ان التحقیق ان الذین هم‌الاصل فی‌الاجماع کالشیخ والمرتضی‌قدکفونا مؤونة‌القدح‌فیه وبیان بطلانه بما وقع‌لهم‌من دعوی‌الاجماعات المتناقضة تارة و دعوی الاجماع علی ما تفرد به احدهما تارة .» که تك‌روی‌های خودرا اجماع نامیده‌اند !

موافق‌روایات منقوله باشد یا نباشد !) سپس بانتقاد از سید مرتضی که درمسئلهٔ زکاة واشیاء تسعه ادعای‌اجماع مینماید پرداخته ومینویسد : حتی سید مرتضی وماندگان وی‌بسیار شده که درمسائلی ادعای‌اجماع‌نموده‌اند وحال‌اینکه‌در آن مسائل منفردند !

خلاصه آنکه اجماعی که باینطریق‌ادعا شود هرگزدلیل حکم‌شرعی‌نمیشود و ادعائی است ظاهرالبطلان[1] ! وآن بقول ابوحنیفه انسب است . دراهل سنت معمول است که میگویند هرگاه چند مجتهددر قولی اختلاف داشته باشند خدا تمام‌آن‌اقوال‌را تصویب‌میکند ولی‌شیعه قایل‌است که اختلاف در میان دومجتهد ممکن‌است‌یکی ازآن صواب ودیگری خطاباشدوممکن‌است هردوی‌آنهاخطا باشد ازاین‌جهت‌اهل‌سنت رامصوبه وشیعه را مخطئه نامیده‌اند . زیرا دین خدا به‌حدس وگمان یك‌فقیه وبه خیالاتی که درخاطر اوخلجان‌میکنددرست نمیشود وآن درصورتی است که احتیاج باجماع‌باشد دراینجا اصلا احتیاجی باجماع نیست یعنی هرگاه مسئلهٔ زکاة مجمل و نامعلوم باشد با این همه آیات بینات و روایات پس‌چه حکمی معلوم‌است ؟!

حال باید دید دلیلی که جناب سید مرتضی ازآیات‌کتاب خدا برادعای خود اقامه فرمودند تاچه اندازه بمطلب ایشان مربوط است و چه مفهومی را دربردارد وتاچه‌حد دراین‌موضوع بمقصود ایشان‌کمك‌میکند ؟!

دلیل ایشان برائت‌ذمه‌بود که آن‌فرمودهٔ خدایتعالی‌است که فرموده‌است: «لایسئلکم اموالکم» !

درحقیقت مضمون این آیه مانند مضامین آیات دیگرچون آیهٔ : «وهو

---

۱ ـ صاحب حدائق میگوید : ازقواعد مقرره‌که ازاهل‌بیت عصمت سلام الله علیهم است عرض اخبار درمقام اختلاف برکتاب عزیز واخذ بدانچه با آن موافق است وآنچه‌مخالف است بایدبسینهٔ دیوارکوبید ؛ این درصورتیست که اخبار معصومین صحیح و صریح باشد هرگاه‌مخالف‌کتاب عزیزباشد رد می‌شود پس‌چگونه خواهدبوداجماعی‌که درتحقیق‌برگشت میکند بقول جمع قلیلی از اصحاب ؟!

یطعم و لایطعم» (١٤،الانعام .) «لا نسئلك رزقاً و نحن نرزقك» (١٣٧، طـه .) «وما اریدمنهم‌من‌رزق وما ارید ان یطعمون»(٥٧ ، الذاریات.) «ام‌تسئلهم خرجاً فخراج‌ربك خیروهو خیرالرازقین» (٧٢ ، المؤمنون .)

این آیه درسورهٔ مبارکهٔ «القتال» یا سورهٔ «محمد» (ص) است . استناد سید باین‌آیه مانند‌استناد آن‌کسی است‌که نمازنمیخواند و استناد بآیهٔ شریفهٔ : «لاتقربوا الصلوة» مینمود ! وبقیهٔ‌آیه راکه «وانتم سکاری» است عمداًفراموش میکرد ! زیرا این جمله ذیل‌آیه‌ایست که‌صدر آن اینست : «انما الحیوة الدنیا لعب ولهو وان‌تؤمنوا وتتقوا یؤتکم اجورکم ولایسئلکم اموالکم» وذیل‌آن این آیات است : «ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم ها انتم هؤلاء لتنفقوا فی‌سبیل‌الله فمنکم من‌یبخل ومن یبخل فانما یبخل عن نفسه والله الغنی و انتم‌الفقراء وان‌تتولوا یستبدل‌قوماً غیرکم‌ثم لایکونوا امثالکم» (آیات٣٦ ـ ٣٨ سورهٔ محمد .)

ترجمهٔ فارسی‌آیات شریفه : «همانا زندگی‌دنیا بازیچه وسرگرمی است اما اگرشما ایمان بیاورید وتقوی پیشه‌کنید مزدهای‌شما را میدهد واموال شما را ازشما سؤال‌نمیکند اگرآن را از شماها سؤال‌کند وتمام (جمیع) آن‌را از شما مطالبه نماید بخل میورزید (نمیدهید) و کینه‌های شما را خارج میکند ، آهای شماها آن‌گروهی هستیدکه دعوت‌می‌شویدکه درراه خدا انفاق‌کنیدپس کسانی ازشمابخل‌میورزند (نمیدهند) وآن‌کسیکه بخل‌ورزد همانا برنفس‌خود بخل‌میکند درحالی‌که خدا بی‌نیاز است وشما فقیرانید واگر روبرتافته اعراض کنید (یعنی مال خود را درراه خدا انفاق نکنید) خدا گروهی غیرشما را بدل خواهدگرفت‌که مانند شما نباشند !)

درآیات شریفه خوب‌دقت نمائید واگردرترجمهٔ آن درتردیدهستید لطفاً بتفاسیر شیعه رجوع‌کنید تا حقیقت بطور واضح‌آشکار شود وبدانیدکه‌این بندهٔ خدا چه‌میگوید ؟

درتفسیر «التبیان» شیخ‌طوسی چاپ‌تهران جلددوم ص٥٩٧ بعد از نوشتن

آیات فوق‌مینویسد : «ثلاث آیات بلاخلاف» که معلوم‌شود این‌سه‌آیه دنبال‌هم بوده ومربوط بیك‌مطلب است‌آنگاه مینویسد : «لایسئلکم اموالکم ان تدفعوها الیه وقیل لایسئلکم اموالکم کلها و ان اوجب الزکوة فی بعض اموالهم و قیل لایسئل اموالکم لان الاموال کلها لله فهو المالك لها وهو المنعم باعطائها وقیل لایسئلکم الرسول علی اداء الرسالة اموالکم ان تدفعوها الیه . ان یسئلکموها فیحفکم ای‌یجهدکم بمسألة جمیعها (تبخلوا) بها فلانعطوها ای‌ان یسئلکم‌جمیع ما فی‌ایدکم‌تبخلوا... ولکنه‌فرض علیکم ربع‌العشر» .

درتفسیرابوالفتوح‌رازی جلدنهم‌ص۱۳۵ مینویسد : «ولا یسئلکم‌اموالکم» و ازشما (خدا) مالی نمیخواهد بمزدهدایت ، چنانکه گفت : «ماارید‌منهم‌من رزق» وگفت : «لایسئلکم اموالکم» یعنی رسول از شما مزدی نمیخواهد باداء رسالت ، چنانکه‌گفت : «ما اسألکم‌علیه من‌اجر وما انا من‌المتکلفین» .

درتفسیر منهج‌الصادقین جلدهشتم‌ص۳۵٦ چاپ‌اسلامیه ، تهران‌مینویسد : « ولایسئلکم » ونمیخواهد خدا بر مزد دادن شما «اموالکم» مالهای شما را یا نمیخواهد رسول‌خدا برادای‌رسالت اموال‌شما را . وبعضی‌گویند مرادآن‌است که‌نمیخواهد خدا ازشما همهٔ اموال‌شما را بلکه‌بـه انفاق اندکی ازآن‌که عشر است ونیم عشر وربع عشر... وکلمهٔ حفی در «فیحفکم» بر طبق‌کتب لغت مانند «النهایة» ابن‌اثیر جلد۱ ص ٤٧ : «حففت الشیء اذا اخذته‌کله کما تحف المرأة وجهها من الشعر» .

ودر المنجد وغیرآن بمعنی‌گرفتن تمام آن‌چیز است ، می‌بینیدکه عموم تفاسیر متفقندکه پروردگار عالم میفرماید : شما اگرایمان آورید وتقوی پیشه کنید خدا اموال‌شما را ازشمامطالبه نمی‌کند زیرا اگراموال شما را جمیعاً از شما مطالبهٔکند درآن صورت علاوه برآنکه بخل میورزید و نمیدهید کینه‌های شمارا نیزاز سینه‌هاتان بیرون‌آورده است .

دراینجا بایدگفت مگرنه ازلوازم‌ایمان وتقوی‌خود بذل مال و انفاق در راه خداست . مگرنه در سورهٔ بقره و سایر آیات می‌فرماید : «المتقین الذین

یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون» آیا ایمان وتقوی‌بدون انفاق مال‌ممکن است ؟!

دردنبالهٔ آیهٔ‌شریفه میفرماید: «هاانتم هؤلاء تدعون‌لتنفقوافی‌سبیل‌الله... : آهای مسلمانان شماآن مردمی هستیدکه بعدازاین دعوت خواهید شدکه‌اموال خودرا درراه‌خدا انفاق‌کنید.» پس کسانی ازشماها خواهند بودکه بخل‌ورزند مانند ثعلبةبن ابی‌حاطب وقبایلی‌که‌ازدادن زکاةتن زدند وآن‌کس‌که بخل‌ورزد همانا این بخل ورزیدن از جانب نفس‌او وبضرر اوخواهدبود وحال‌اینکه خدا بی‌نیازاست واین شماهائیدکه فقیرانید . سپس‌مسلمانان‌را تهدیدکرده‌میفرماید: که‌اگراز انفاق‌درراه خدا روگردان شوید خداوندگروهی غیرازشمارا جانشین شما خواهد کردکه مانند شما نباشند . یعنی‌کسانی جانشین شما خواهند شد و مملکت وبلاد شمارا مالك‌خواهند گشت‌که درراه مصالح‌اجتماعی ازبذل مال مضایقه نکنند .

دقت میکنیدکه مدلول وسیاق آیات شریفه میرساندکه :

۱ ـ دنیا فریبنده ومشغول‌کننده‌است وجزبازیچه وسرگرمی‌نیست‌وشخص عاقل‌را نمی‌سزدکه خودرا بدان‌مشغول‌دارد . (این‌مقدمه برای چه‌نتیجه‌است؟)

۲ ـ بهترین‌راه وطریقه آن‌است‌که به‌آیات‌الهی ایمان آورید وتقوی‌پیشه کنیدکه اگرچنین‌کنید رستگار خواهید شد .

۳ ـ خدا یارسول‌خدا ازشماهمهٔ اموال شمارامطالبه‌نمیکنندبلکه‌آنچه هم درانفاق امرمیکنند بنفع‌خود شماست‌پس‌چون اموال‌شما رامطالبه نمیکنندنباید برشماگران ودشوارباشدکه‌ایمان‌آوریدوتقوی پیشه‌کنید درحالی‌که‌اگرهم‌خدا چنین‌کندجزمال خودرا نخواسته زیرامالك همهٔ اموال ومنعم‌اوست وتقوی‌خود موجب وملزم بذل مال است .

٤ ـ او میداندکه اگر همهٔ اموال شما را از شما مطالبه کند شماها بخل میورزید ونمیدهید وبعلاوه‌کینه‌های شما را از سینه بیرون آورده دشمن خدا و رسول‌می‌شوید .

۵ ـ امااین را بدانیدکه شماها که مسلمانید عنقریب دعوت میشوید که اموال‌خود رادرراه خدا انفاق‌کنید .

٦ ـ درچنین روزی که‌برای انفاق‌اموال دعوت‌میشویدکسانی ازشما بخل میورزند چنانکه‌ثعلبه وامثال‌او بخل‌ورزیدند وکافرشدند .

۷ ـ بخل ورزیدن‌ثعلبه‌وامثال اوازناحیهٔ نفس‌خود اووبضرراوست وبخدا ضررنمیزند زیرا خدا بی‌نیاز است وشمائید که محتاجید .

۸ ـ اگرشماها ازانفاق‌مال درراه رضای‌خدا ومصالح‌اجتماعی‌روگردان شوید گروهی را بجای شما خواهد آوردکه مانند شما نباشند ودر راه مصالح اجتماعی از بذل مال امساك نخواهند نمود وبالاخره موفقیت وبرتری مادی و معنوی نصیب‌کسانی است که ازبذل‌مال درراه‌مصالح اجتماعی مضایقه نکنند چنین‌کسانندکه وارث ملکوت زمین وآسمانند .

برای‌فهم صحیح‌معانی آیات‌شریفه بهتراین‌است که‌ترتیب‌نزول سوره‌های قرآن‌را درنظربگیریم تاحقیقت آشکارترشود .

این‌آیات چنانکه‌معلوم است درآخرسورهٔ «القتال ـ محمد» است وسیاق مفهوم‌آیات هم میرساندکه هنوز پیغمبرخدا (ص) مأموراخذ زکاة نشده است. زیرا بصیغهٔ مضارع خبرمیدهدکه شماگروهی هستیدکه در آینده دعوت میشوید تا در راه خدا انفاق نمائید .

ازنزول این‌سوره تاسورهٔ التوبه‌که درآن‌پیغمبر خدا بموجب‌آیهٔ شریفهٔ : «خذ من‌اموالهم صدقة» مأمور اخذزکاة میشود ، وآیات‌دیگری که دراین‌سورهٔ مبارکه است چون آیهٔ شریفهٔ : «الذین یکنزون الذهب و الفضة ولاینفقونها فی سبیل‌الله...» وآیهٔ: «ومن‌الاعراب من‌یتخذ‌ماینفق‌مغرماً ویتربص‌بکم الدوائر...» وآیات : «ومنهم من‌عاهدالله لئن آتانا من‌فضله لنصدقن ولنکونن من‌الصالحین فلما آتاهم من‌فضله بخلوا وتولوا وهم معرضون‌فاعقبهم نفاقاً فی‌قلوبهم‌الی‌یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه وبما کانوا یکذبون .» و آیهٔ : «الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی‌الصدقات فیسخرون منهم سخرالله منهم ولهم‌عذاب

الیم...» وآیات دیگری‌که مربوط بپرداخت زکاة وتقسیم آن است چون آیهٔ : «انما الصدقات‌للفقراء والمساکین والعاملین علیها والمؤلفة قلوبهم‌وفی‌الرقاب والغارمین وفی سبیل‌الله...» وآیات‌دیگری که راجع به زکاةاست ودراین‌سوره است، ۱۸ سوره‌فاصله است زیراترتیب‌نزول آن سوره‌ها بدینقرار است :

۱ـ سورهٔ‌محمد ۲ـ الرعد ۳ـ الرحمن ٤ ـ هل‌اتی علی‌الانسان ۵ ـ الطلاق ٦ ـ البیّنة ۷ ـ الحشر ۸ ـ النور ۹ ـ النصر ۱۰ ـ الحج ۱۱ ـ المنافقون ۱۲ ـ المجادله ۱۳ ـ الحجرات ۱٤ ـ التحریم ۱۵ ـ التغابن ۱٦ ـ الصف ۱۷ ـ الجمعهٔ ۱۸ ـ الفتح ۱۹ ـ المائدة ۲۰ ـ التوبة . پس فاصلهٔ‌بین‌سورهٔ محمد که‌آیهٔ : «لانسئلکم» درآن است تاسورهٔ التوبه ۱۸ سوره است وعامه و خاصه متفق‌اند که سورهٔ التوبه‌آخرین سورهٔ‌قرآن است‌که نازل‌شده .

نزول‌این‌هیجده سوره‌لابد مدتها طول‌کشیده است تاسورهٔ «التوبه» که در آن‌پیغمبر خدا مأمور اخذزکاة شده‌است نازل‌گردیده است وتاریخ هم‌گواهی میدهدکه رسول‌خدا درسال هشتم یا نهم هجرت مأمور اخذ زکاة شده است . لذاست‌که می‌بینیم دراین‌آیات زمینه‌سازی ومقدمه‌چینی میکند تامردم را برای چنین روزی که‌دعوت‌میشوندکه درراه خدا انفاق مال‌کنند آماده‌نمایدچنانکه خبر میدهدکه درآینده دعوت میشویدکه در راه خدا انفاق‌کنید واگرآن روز اعراض‌کنید چنین وچنان خواهیدشد !

آیا معنی این‌آیات باین روشنی همان است‌که سید مرتضی در الانتصار گرفته است ومدرك ودلیل‌اجماع وبرائت ذمه قرار داده‌است ؟!

آیا مفهوم این‌آیهٔ شریفه هیچگاه وبهیچ‌صورت‌بامقصوداوسازگاراست! وقبل‌ازاو بخاطرهیچ‌آفریده‌ای‌خطور کرده‌است که‌ازاین‌آیه چنین‌استفاده‌کند؟!

چنانکه قبلاهم گفتیم مثل‌سید (ره) دراین مورد مثل‌آن کسی‌است که‌نماز نمیخواند ووقتی‌گفتند چرا نمازنمیخوانی دلیل ازقرآن آوردکه : «ولا تقربوا الصلوة» ! وایشان‌هم صدر وذیل آیه‌را واگذاشته وفقط باین‌دوکلمه که درمیان سه آیهٔ بزرگ‌است «ولایسئلکم اموالکم» اکتفاکرده وآنرا دلیل‌گرفته‌است !

چه‌خوب بودکه‌این آیه را باین‌صورت برای نفی‌کلی‌وجوب‌زکاةمیگرفت زیرا باینصورت آن معنی‌را میرساند هرچند نتیجهٔ زکاتی‌که سیدقائل‌است‌بازهم نفی‌کلی‌وجوب‌زکاةاست ! زیرا با این‌کیفیت‌که ایشان ومقلدینشان قائلند‌کمتر کسی بدهکار زکاة میشود !

انسان هنگامی که به آیات الهی دقیق میشود و حقایق تابناك آن چون خورشیدتابان برقلب ووجدانش پرتو افکن‌میشودکه از سینهٔطبیعت وقلب‌فطرت میجوشد وآنگاه به آراء وفتاوی وتفاسیر پاره‌ای‌از علمای گذشته دقت میکند هراندازه خوشبین بوده وحسن‌ظن داشته‌باشد نمیتواند ازآراء وافکارآنهادچار تحیر وتردید نشود ؟

مرحوم دکترمحمد اقبال پاکستانی چه‌خوب گفته است :

بملایان رسان ازمن سلامی — که پیغام خدا گفتند مارا
ولی‌تأویلشان‌درحیرت‌افکند — خدا و جبرئیل ومصطفی‌را

مگراینان مأموریت داشتندکه دین خدا را باینصورت درآورند که عقل هرفردعادی هم‌نتواند آن‌را قبول‌کند ؟! ما ازگذشتگان گله‌مند نیستیم و آنها را بفهم‌خودشان‌معذور میداریم اما‌اینان‌که دراین‌عصرعلم وفهم زندگی میکنند چرا به‌تبعیت وتقلید اسلاف واجداد خود جامد ومتعصبند وحقایق روشن آیات الهی را نمی‌بینند ؟!

آقای سیدمرتضی ومقلدین اوکه ازاین‌آیهٔ شریفه چنین استفاده کرده‌اند که خدا راضی نیست‌حتی ربع‌عشر (یك چهلم)ازاموال اغنیاگرفته شود وبفقراء وهشت‌مصارف عمدهٔزکاةکه موجب‌رفاهیت جامعه وترقی‌اجتماع‌است‌مصرف گردد بااینکه صدآیه وبیشتر درقرآن دربارهٔآن نازل‌شده است محمد بصرفه‌جوئی وتفسیر و احتیاط را درخمس باصطلاح (خمس آل محمد (ص)) میگرفت که اولا دربارهٔ آن‌یك‌آیه‌آن‌هم درغنیمت جنگ‌آن‌هم بکلمهٔ: «واعلموا» که‌هرگز وجوب‌را چنانکه‌کلمات : «آتوا و انفقوا» میرساند نمیرساند نازل‌نشده وثانیاً یك‌پنجم تمام اموال‌موجود وناموجود مردم‌است .

آیا واقعاً خداراضی نیست‌که یك چهلم‌اموال‌اغنیا برای‌مصالح‌اجتماعی ومصارف هشتگانهٔ عموم‌مسلمانان اخذشده ومصرف‌گردد ؟! اما راضی است که یك پنجم اموال همین مردم برای یك طبقهٔ خاصی‌که باراست و دروغ آن یك چهلم جمعیت مسلمانان را تشکیل نمیدهد گرفته شود تا جائیکه بلا مصرف بماند وآنگاه برای مصرف آن‌همین‌سید مرتضی واستادش شیخ‌مفید وشاگردش شیخ‌طوسی ودیگران چاره‌اندیشی‌کنندکه باید آن‌را برد ودربیابانها دفن‌کرد ! تاصاحب سهم وقت‌ظهورش بیاید وآن‌را اخذکند ویا چاره‌جوئی‌های دیگر و بالاخره بصورتی درآورندکه اکنون درآمده است ؟!

خوب بود سید مرتضی و مقلدینش این‌آیه را همانطورکه مفسرین تفسیر کرده‌اند به آن معنی میگرفت‌که پیغمبر خدا دراجر رسالت خود از شما مالی نمیخواهد «لایسئلکم اموالکم» ودرآنصورت یك‌پنجم اموال‌مردم را اختصاص بیك طائفه‌ای‌که بخویشی پیغمبر منتسب میباشند نمیداد تا پیغمبرخدا رابرخلاف نظر وسیره‌اش طوری‌معرفی نمیکرد که‌گوئی مأموریت داشته است که بیاید و نان وآب یك دسته‌ای راکه راست یادروغ بنوادگی دختر او معروفند تا روز قیامت به‌بهترین وآسانترین و پر درآمدترین صورت تهیه‌کند ! تا مردم مسلمان هرکه‌هرچه دارد یك‌پنجم آن‌را بکسانی‌که خود را سید معرفی‌میکنند بپردازند ودرنتیجه‌کسان بیشماری‌خودرا بدروغ باین‌نسب معرفی‌کنند درحالیکه بسیاری ازآنهاراما درزمان خود بچشم‌خود دیده‌ایم‌که بدروغ خود را سیدمعرفی‌کرده وازپیش بردند وهمین افراد طمعکار بسیار دروغ‌تبار بدکه کل برجامعهٔ‌اسلامی گشته وموجب رسوائی وبدنامی اسلام‌گشته‌اند !

آری پیغمبری‌که بدستورخدا دربیش‌ازپنج‌آیهٔ قرآن بایدبمردم اعلام‌کند که : «لا اسئلکم علیه اجراً» سزاوار نبودکه چنین‌معرفی شود ؟!

واز عجائب امرآنکه این‌دایه‌گان دلسوزتر ازمادر دربسیاری از آیات شریفهٔ قرآن اینگونه تفسیرهای دور از حقیقت نموده‌اند چنانکه مرحوم فاضل مقداد سیوری درکتاب کنزالعرفان در ذیل آیهٔ شریفهٔ : «یا ایها الذین آمنوا

انفقوا من طیبات ماکسبتم ومما اخرجنا لکم الارض» که صریح است دروجوب زکاة درتمام اموال ازتجارات وزراعات ومعادن وغیره ، بعداز آنکه دست و پا میزند که زکاة درهمان اشیاء تسعه است سر انجام مینویسد :

«فعلی هذا یستدل علی استحباب فی کل مایخرج من الارض خرج المخضر و مالایکال ولایوزن للاجماع فیبقی الباقی وکذا علی وجوب اخراج الخمس من انواع الزرع مما یفضل عن مؤونة السنة والمعدن کما یقول اصحابنا» .

درحقیقت معنی یك بام ودو هوا دراین تفسیر است !

ما انشاءالله بیاری خدا درکتاب خمس این مطلب را چنانکه حق است و باید توضیح خواهیم داد «وبالله التکلان» .

مقایسه و موازنه

اینك یك مقایسه وموازنه بین دوادعای سید مرتضی که در یکی زکاة را بریش ازنه چیز کذائی واجب نمیداند ودلیلش هم برائت ذمه وآیهٔ : «لایسئلکم اموالکم» هست باآن قید وبندهائی که برهمین نه چیز بسته است ، وبین ادعای دیگرش که خمس برتمام اموال مسلمین واجب است بدون آنگونه قید وشرطهائی که درآن نه چیز زکاة است ، تا ببینیم این خدای یك بام و دو هوا واین پیغمبر رحمة للعالمین چه غرض و عداوتی با فقرای غیر سادات داشته و چه دوستی و عشق ورزی با فرزندان هاشم ؟ ما این مقایسه را با جدول فقراء غیر سادات وسادات فرزندان هاشم مینمایانیم .

زکاتی که برای تأمین حوائج فقرا ، و تهیهٔ مصالح اجتماعی مسلمین و مصارف هشتگانهٔ قرآن است	خمسی که برای منسوبین بهاشم و امام غائب تعیین کرده‌اند ومصرفی جز سادات ندارد
۱ زکاتی که برای تأمین مصالح اجتماعی و ترفیه فقرا ومساکین و بالاخره مصارف هشتگانهٔ قرآن تعیین شده بفتوای فقها فقط بر نه چیز تعلق میگیرد که اکثر آن چنانکه قبلا بیان شد مشمول زکاة نمیشود .	۱ خمس که فقط برای فرزندان و منسوبین بهاشم تعیین شده و در ایران منحصر بفرزندان علی (ع) است . بعلاوه آنکه از زکاة نیز بهره ورند بفتوای فقها برتمام اشیاء اعم ازاشیاء تسعه وغیر آن وآنچه حالیه روی زمین را تشکیل میدهد واجب است حتی بر اراضی و صحاری .

زکاتی که برای تامین حوائج فقرا و تهیهٔ مصالح اجتماعی مسلمین و مصارف هشتگانهٔ قرآن است	خمسی که برای منسوبین بهاشم و امام غائب تعیین کرده‌اند ومصرفی جز سادات ندارد
۲ در زکاة بلوغ نصاب شرط است که در انعام ثلاثه شتر به پنج تا ۲۵ و گاو سی یا چهل و گوسفند حداقل چهل ودرطلا ونقره بیست دینار یا دویست‌درهم ودرغلات اربع پنج وسق است که هرگاه باین مقدار رسید زکاة واجب است والافلا !	۲ در خمس بلوغ نصاب لازم نیست بلکه حتی‌یکدرهم و کمتراز آن‌هم مشمول خمس است .
۳ در زکاة دربین‌نصابین زکاة نیست مثلاگوسفند ازچهل که گذشت تا صدوبیست ویك زکاة ندارد وهم‌چنین سایر اشیاء .	۳ در خمس اصلا نصابی نیست تا بین‌نصابین باشد یا نباشد .
٤ در زکاة انعام ثلاثه اگر معلوفه و عامله باشند یا نرباشد یابرای شیر و گوشت آنها نگاهداری شود زکاة ندارد .	٤ در خمس چنین قید و شرطهائی نیست وهرچه بوده بایدخمس آن داده شود .
٥ در زکاة طلا و نقره بعلاوه نصاب مسکوك‌ومنقوش بودن‌شرط است.	٥ درخمس طلا ونقره چنین‌شرطهائی نیست .

زکاتی که برای تامین حوائج فقرا وتهیهٔ مصالح اجتماعی مسلمین و مصارف هشتگانهٔ قرآن‌است	خمسی که برای منسوبین بهاشم و امام غائب تعیین‌کرده‌اند ومصرفی جز سادات ندارد
٦ درزکاة برانعام ثلاثه و طلا و نقره گذشتن یکسال شرط است که در آن هیچگونه تصرفی در آن اشیاء نشده‌باشد واگر شد ساقط‌است[1].	٦ درخمس چنین قید و شرطی نیست و همینکه شخص مالك چیزی شد خمس آن واجب است هر چند میتواند پس ازگذشتن سال خمس آن را بپردازد البته در اَرباح مکاسب فقط لکن بمجرد (درمابرایش) حصول خمس واجب است[1].
۷ در زکاة بر اشیاء تسعه در غلات اربع پس‌از وضع هزینه‌ها هرگاه بحد نصاب رسید یکدهم یا یك بیستم و در سایر اشیاء تقریباً یك‌چهلم‌است آن‌هم درصورت‌احراز شرایط .	۷ درخمس بدون هیچ قید و شرطی باید یك پنجم هرچه هست داده شود !
۸ درزکاة براشیاء تسعه چنان مقید و محدود است‌که اگر روزی هم بر کرات‌آسمان دست یافتیم اگردر آنجا شتر و گاو و گوسفند غیر معلوفه وطلا ونقرهٔ مسکوك وگندم	۸ اما خمس : در هرکجای عالم و درهرکره‌ای ازکرات بودیم‌هرچه مالیه آنجا را تشکیل میدهد باید خمس‌آن را داد[2].

۱ ـ مرحوم شهید ثانی درشرح لمعه نوشته است: «ولوسلم‌النصاب قبل‌تمام‌الحول ولو بلحظة فلا شیء لفقد الشرائط و لو فر به من الزکوة» .

۱ ـ علامه رحمة‌الله‌علیه درمختلف‌الشیعه ج۲ ص ۳۳ نوشته است ; «قال‌الشیخ فی الجمل وقت وجوب الخمس فیه وقت حصوله» و در شرایع مینویسد ; «ولایعتبر الحول لشیء من الخمس».

۲ ـ تحریر الوسیله ص

	زکاتی که برای تأمین حوائج فقرا و تهیهٔ مصالح اجتماعی مسلمین و مصارف هشتگانهٔ قرآن است		خمسی که برای منسوبین بهاشم و امام غائب تعیین کرده‌اند و مصرفی جز سادات ندارد
	وجو ومویز وخرما بودباشرایطش زکاة میدهیم و الا فلا[1]		
۹	در زکاة براشیاء تسعه فقرا را باید بنص قرآن برهشت صنف تقسیم کرد یعنی تأمین حوائج فقرا و کمبود هزینهٔ مساکین و حقوق مأمورین مالیه و اخذ صدقه و تألیف قلوب کفار و ضعفاء الایمان و غیره و آزادی بردگان و ادای دیون غرامت زدگان و تأمین مصالح اجتماعی ازجهاد ودفاع واصلاح طرق و شوارع و بنای مؤسسات عام‌المنفعه وامثال آن و بالاخره تأمین هزینهٔ ابن‌سبیل‌ها.		
۱۰	اززکاة اشیاء تسعه بسادات‌میتوان داد در دوصورت. ۱ ـ در صورتی که دهندهٔ زکاة هاشمیْ باشد. ۲ ـ در صورتی که سیدی زکاة مطالبه نماید ولو از غیرهاشمی.	۱۰	از خمس بغیر سید نمیتوان داد. شیخ در النهایه نوشته است: «و لیس لغیرهم (ای بنی هاشم) شیء من الاخماس».

۱ ـ تحریرالوسیله

	زکاتی که برای تأمین حوائج فقرا و تهیهٔ مصالح اجتماعی مسلمین و مصارف هشتگانهٔ قرآن است		خمسی که برای منسوبین بهاشم و امام غائب تعیین کرده‌اند ومصرفی جز سادات ندارد
۱۱	اشیاء تسعه را میتوان تبدیل بشیء دیگر کرد مثلا طلا را بزینت‌وزیور یا گداختن و همچنین اشیاء دیگر را تامشمول زکاة نشود.	۱۱	درخمس نمیتوان برای فراراز آن هیچ عملی انجام داد.
		۱۲	اما خمس را بهرکسی که نسبت به هاشم رساند هرچند فاسق و فاجر باشد میتوان داد حتی‌برمخالف[1]!
۱۳	درزکاة اشیاء تسعه برمال کودك و دیوانه وعبد ومملوك زکاة نیست.	۱۳	در خمس بر تمام اموال کودك و دیوانه و امثال آن خمس تعلق میگیرد مخصوصاً معادن.
۱۴	در زکاتی که فقیر دریافت داشته اگر سال برآن گذشت مثلا پنج شتر یا سی گاو داشت باید زکاة بدهد.	۱۴	در خمسی که سید میگیرد یا سهم امام‌هرچقدر باشد زکاة نیست.
۱۵	در زکاة اشیاء تسعه چون عاملین زکاة آن‌را جمع‌آوری‌کنند خرج محل و غیره بر ارباب زکاة یعنی بضرر مستحقین است.	۱۵	در خمس باید خمس دهنده‌آن را بنفع‌ارباب خمس عهده‌دار شود.

۱ ـ «والفاسق من الهاشمیین غیر محروم من‌الخمس‌کذلك‌المخالف» تجدیدالذوارس مغری دزفولی ص ۳۰۹.

	زکاتی که برای تأمین حوائج فقرا وتهیهٔ مصالح اجتماعی مسلمین و مصارف هشتگانهٔ قرآن‌است		خمسی که برای منسوبین بهاشم و امام غائب تعیین کرده‌اند ومصرفی جز سادات ندارد
۱۶	اگرکسی ملکی راکه‌درآن غلات بعمل می‌آیـد باجاره دهد در مال‌الاجاره آن زکاة نیست .	۱۶	اما در خمس بهر صورت واجب است .
۱۷	اگر زراعت ملك مزروعی قبل از آنکه زکاة بآن تعلق گیرد معامله شود لکن معامله قطع‌شده بعداً که زرع درآن آشکار گردید معامله قطع‌شود درآن نه برفروشنده و نه برخریدار زکاة نیست .	۱۷	اماخمس بهرصورت وهرحال از این‌آفات برکنار است .
۱۸	درمال میراث اگر بعد از فوت و قبل از تقسیم زکاة تعلق گیرد بروارث زکاة واجب نیست .	۱۸	ولی‌درمیراث میت‌درچنین‌صورتی هم خمس‌واجب است .
۱۹	درزکاة اگر سلطان باج و خراج گرفت میتوان‌آن‌را از بابت زکاة محسوب داشت ودیگرزکاةنداد .	۱۹	درخمس چنین عذری نیست !
۲۰	در اموال زکوی در جریان سال میتوان‌نذریاصدقه‌یاهبه‌کردیاوقف نمود و بدینوسیله آن را از زکاة انداخت[1] .	۲۰	دراموال مشمول خمس کسی‌چنین حقی ندارد .

۱ ـ درشرایع : «ولو نذر فی اثناء الحول الصدقة لعین النصاب انقطع الحول لتعینه للصدقة» .

	زکاتی که برای تأمین حوائج فقرا و تهیهٔ مصالح اجتماعی مسلمین و مصارف‌هشتگانهٔ قرآن است		خمسی که برای منسوبین بهاشم و وامام‌غائب تعیین‌کرده‌اند ومصرفی جز سادات ندارد
۲۱	زکاة رامیتوان برای وسعت دادن بزندگی وترفیه حال عیال مصرف نمود وبفقرا و مصارف دیگرزکاة نپرداخت .	۲۱	امادرخمس مؤونه را باید در حد اعتدال و اقتصاد انجام داد وحق وسعت دادن بخود و عیال در این باره ندارد .
۲۲	زکاة رامیتوان بمصرف زن‌گرفتن برای پـدر یا پسر یا خـرج زن صیغه‌ای نمود ویا برای پسر خود کتابهای دینی که احتیاج دارد بخرد[1] .	۲۲	باخمس چنین اعمالی نمیتوان‌کرد
۲۳	زکاة را باید به اشخاص محتاج داد .	۲۳	خمس نصف آن مال امام است که شرط فقر وغنا در آن نیست و نصف دیگرآن مال‌مسکین ویتیم و ابن‌سبیل است که دریتیم وابن‌سبیل شرط فقر نیست وبغنی هم میتوان داد چنانکه‌شیخ‌وابن ادریس برآن شده ومرحوم سبزواری نیزاین‌قول را ترجیح داده است .
۲۴	اموال زکوی را که مشمول زکاة میشود میتوان قبل از حلول سال	۲۴	با اموال‌مشمول خمس چنین‌عملی صحیح نیست وبرفرض‌آنکه چنین کند بهر صورت آن مال مشمول خمس‌است .

۱ ـ توضیح المسائل حاج سید احمد خوانساری مسئلهٔ ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹ .

شماره	زکاتی که برای تأمین حوائج فقرا و تهیهٔ مصالح اجتماعی مسلمین و مصارف هشتگانهٔ قرآن است		خمسی که برای منسوبین بهاشم و امام غائب تعیین کرده‌اند ومصرفی جز سادات ندارد
	تبدیل بخانه یازمین کرد یعنی ملکی یاچیزی خرید وبدینوسیله از زکاة فرار نمود .		
۲۵	هرگاه شخصی دارای هشتاد گوسفند مثلا در دو محل باشد یا صد و بیست گوسفند در سه محل بیش ازیك زکاة (یك گوسفند) بر او واجب نیست . (الخلاف طوسی ص ۱۸۳ ج ۱) .	۲۵	درخمس چنین عذری موجب عدم پرداخت خمس نمیشود . هرگاه مثلا ده گوسفند در ده محل داشته باشد بازهم هرده گوسفند مشمول خمس است .
۲۶	هرگاه مالك اموال زکوی بین سال‌زکاة بمیرد ومال بورثه منتقل شود هرگاه سهم هر وارثی بحد نصاب باشد باید سال را از سر بگیرد وبعدازگذشتن یکسال دیگر در صورت مشمول بودن زکاة را بپردازد .	۲۶	مالك اموال خمس بمجرد فوت آن اموال‌مشمول پرداخت خمس است زیرا مؤونه مالك تمام شده است .

وبالاخره درزکاة اگر ازهشت‌صنف آن‌که باید همه تأمین شوند صرفنظر کنیم وتمام درآمد زکاة را در کشوری مانند ایران فقط بیك صنف آن‌که فقرا هستند تقسیم کنند با حسابی‌که قبلا با مدرك از مطالعهٔ خوانندگان گذشته است

بهرفقیری سالیانه هرگز ده الی پانزده تومان بیشتر نمیرسد و خمس که بدو سهم تقسیم میشود (سهم امام ، وسهم سادات) بهر سیدی روزانه پانصد تومان الی هزار وپانصد تومان‌میرسد واگرسهم‌امام‌رابنا بفتوای پاره‌ای ازفقهاء درغیبت امام بسادات تقسیم کنیم بهرسیدی روزانه درحدود دوهزار تومان‌میرسد !

فرق دیگری‌که بین‌مصرف زکاة ومصرف خمس‌است وباید آن‌را تمایز «۲۷»زکاة وخمس محسوب‌داشت اینست‌که : کسیکه‌زکاة میگیرد بایدفقیرشرعی باشد درحالیکه درخمس‌چنین شرطی‌نیست مخصوصاً طبقهٔ یتامی و ابن‌سبیل که با غنا وثروت هم حق دارند خمس بگیرند ! درحالیکه اکثر این ادعاها بدون دلیل‌است چنانکه درکتاب خمس‌درآن بحث خواهیم کرد انشاء الله .

پس اگرسیدمرتضی میخواست ازجملهٔ «لا یسئلکم اموالکم» چنان‌معنائی گیرد جاداشت‌که آنرا درمورد خمس بکار برد نه زکاة !

آنچه بیش از همه موجب تأسف است اینست‌که با اینکه شریعت مقدسه اسلامیه بنیادش برروی عقل واندیشه‌است وخدا وپیغمبر همواره مردم‌را بتفکر وتدبر دعوت میکنند و ارباب عقول واولوالالباب را میستایند و خصم خود را باقلمهٔ برهان میخوانند که : «قل هاتوا برهانکم ان‌کنتم صادقین» معهذا فقهاء دراین موارد ابداً اعتنائی به اعتبارات عقلی ندارند !

آقایان فقهاء درمواردی بسیار خصماء خودرا بعدم تدبر واندیشه‌ملامت می‌کنند : مثلاً مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب «حق المبین» که بر رد اخباریین تألیف نموده است در صفحهٔ ۱۰ آن، عبارتی دارد که مضمونش اینست :

هیچ عاقلی شك نداردکه همینکه آقائی بندهٔ خودرا امرکندکه او را از خواب‌بیدار نکند آنگاه اگردرنده‌ای یا افعی‌متوجه آن‌آقا شود ، یااینکه امر کند به‌آوردن‌آب کوزه‌ای وآن‌بنده درآن‌کوزه آب متعفنی یابد درحالیکه‌در کنار اوآب صاف شیرینی خالی از موانع وجود داشته باشد . یاآقا بگوید :

این شخص را بکش ونداند که اوفرزند خود اوست بلکه تصور کند که او دشمن وی میباشد . پس آن‌بنده وغلام آقای خودرا درخواب گذارد تادرنده یا افعی اورا هلاك کند ، یاآب گندیدهٔ‌همان‌کوزه را بیاورد یافرزند‌آقای خودرابکشد وهمینکه‌اورا باین‌کارها ملامت‌کنند متعذرشود باینکه مقتضای‌حدیث‌آقا ونص فرمایش اوهمین است ومن‌مخالفت قول‌اورا نکرده‌ام ! یا حرفهائی ازاین قبیل که من‌گفتار خودآقا را بکاربردم ! چنین‌کسی عاصی یا مجنون شمرده میشود که‌فکرش مسلوب است وعذرش نزدعقلا پسندیده نیست .

حال‌ما سخن وحجت خود همین آقا را بخودش وفقهای‌دیگری‌که مانند اوزکاة را به‌اشیاء تسعه منحصر کرده‌اند باآن قیدها وشرطها که بآن آویخته‌اند برگردانده میگوئیم: آقایان! چنان فرض‌کنیم‌که خدا وپیغمبر وائمهٔ معصومین گفته بودند‌که زکاة فقط براشیاء تسعه‌است لاغیر ! (وحال‌اینکه چنین‌نگفته‌اند!) ولی‌شما میدانید‌که مقصود خدا وپیغمبر تأمین حوائج فقرا بوده وخواسته‌اندکه محتاج وبینواگرسنه نمانند . درچنین روزگاری‌که این‌اشیاء تسعه دراکثر بلاد عالم‌روبنابودی است وآنچه‌هم وجوددارد با این قیدوشرطها‌کأن‌لم‌یکن است وبرفرض رفع‌شرایط بازهم وافی‌نیست درحالیکه صدها حدیث ازطریق‌پیغمبر وآلش رسیده است‌که خداوندزکاة را دراموال اغنیا مقررفرمود تا حوائج‌فقرا تأمین شود ، میبایست آن گفتهٔ خدا و پیغمبر را که‌زکاة دراشیاء تسعه‌است در اصطلاح‌خود تأویل‌کنید وآنرا بسایراموال تعمیم‌دهید تا منظورخدا ورسول‌که تأمین‌حوائج فقراست حاصل‌شود وحال اینکه بالحس والوجدان‌می‌بینیم که‌خدا ورسول هرگز چنین سخنی نگفته‌اند وزکاة را مطلقاً بر اموال هرچه باشد مقرر داشته‌اند ودر میان‌صدها حدیث که زکاةبرجمیع اموال تعلق میگیرد چندحدیثی هم‌از امثال علی بن‌فضال ومحمدبن سنان‌که بتصدیق‌کتب رجال ضال و مضل بوده‌اند بائمهٔ معصومین نسبت داده‌اند که فرموده‌اند رسول‌خدا از نه چیز زکاة گرفت ! آیا باستناداین‌احادیث‌میتوان ازکتاب خدا واحادیثی‌که موافق‌کتاب

است و از حکم عقل و وجدان چشم پوشید و به آن احادیث کذب و ضعیف چسبید ؟! نه والله !

ما باز دراینجا خاطر شریف مطالعه‌کنندگان این اوراق را متوجه علت وباعث وانگیزهٔ‌داعی تألیف این‌رساله وترتیب این‌مقاله مینمائیم : که برما‌مخفی نیست که با نوشتن این مختصر بلکه با انباشتن صدها دفتر در این موضوعات خصوصاً در این زمان‌که علاقه و رغبت مردم بمطالب دینی در منتهای ضعف است درمقابل صفوف‌طویلی ازکثیری‌فقهای شیعه‌که درطی مدت‌بیش از هزار سال‌راه مخالف‌را پیموده‌اند نمیتوان این‌اوضاع نامساعد را بطریقی صحیح و عقل‌پسند موافق‌نمود . مانیز درپیشگاه پروردگارجهان وسازمان‌عجیب‌دستگاه خلقت التزامی‌نداده وتعهدی نسپرده‌ایم‌که اوضاع زمان‌را بمسیری‌که‌آن‌راحق وطریق عدل وصراط مستقیم‌الهی میدانیم برگردانیم .

درجائیکه خدای متعال رسول خود را از تأسف بحال گمراهان ملامت میکند که «لعلك باخع نفسك ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفاً» و فقط ابلاغ رسالت از او خواهان است که «وما علیك الا البلاغ» دیگر تکلیف امثال ما معلوم است

پس انگیزهٔ این‌عمل وموجب‌این اقدام‌بعلل وجهات‌دیگری است‌که‌برخی ازآن‌را فهرست‌وار بعرض خوانندگان میرسانیم :

۱ - چنانکه در مقدمه نگارش یافت : انگیزهٔ ایمان ما به نبوت پیغمبر آخرالزمان (ص) وعلت تصدیق واذعان‌ما برسالت‌آورندهٔ قرآن‌همان است‌که ماقرآن را معجزهٔ باقیه وحجت ابدی آن حضرت میدانیم واگربعلت قصور در فهم زبان عرب ودرك فصاحت‌آن نمیتوانیم مانند اعراب جاهلیت از حلاوت فصاحت وبلاغت‌آن محظوظ شویم‌لکن ازخاصیت مهمتر آن‌که احکام متقن و قوانین روشن آن است و دنیای تاریك و ستمکار ما سخت بدان نیازمند است میتوانیم بهره‌ورگردیم وهمین معجزهٔ بزرگ است‌که مارا درمقابل عظمت‌خود

مسحور وبحقانیت خود مذعن نموده است وازمهمترین قوانین واحکام اوقانون زکاة و اقتصاد اوست و چون می‌بینیم که این ید و بیضای موسوی بمجعولات سحرهٔ فرعون آلوده شده است لذا برای تشخیص وتبیین آن بنوشتن این رسالهٔ مبادرت نمودیم . خصوصاً که می‌بینیم دنیای‌ما دچار آفت سهمگین کمونیستی است وتنها علاج آن توسل باقتصادیات صحیح اسلامی است وکوتاهی دراین منظور ممکن است صدها محذور و محظور بیاورد .

۲ ـ بعقیدهٔما فحص وتحقیق وتألیف وتصنیف دراین‌موضوعات که آنرا چنانکه‌هست نمایاند ازنوشتن وپرداختن بکتب ورسائل دیگرحتی کتب‌توحیدی وتشریح معارف‌عالیهٔ‌اسلامی مهمتر ولازمتراست‌زیرا معتقدیم که اگرنویسندگان دینی درموضوعات دیگرهرچه قلمفرسائی وابراز هنرکنند تااینکه فی‌المثل‌خدا را بمصداق «ارنا الله جهرة» درمرأی ومنظر عالمیان‌گذارند ورسول خدا وائمهٔ هدی‌علیهم‌السلام را چون خورشید تابان‌وستارگان درخشان درآسمان‌حقیقت جلوه دهند مادامی که قوانین‌اقتصادی مسلمانان همچون زکاة فعلی معرفی‌شود وحکومت مسلمین درگرو ظهورموجودی ناپیدا باشد واحکام‌دینی‌آنان‌بصورتی که امروز درآمده‌باشد ! آن‌نوشتن‌ها وگفتنها چندان فائده نخواهد داشت ! و مثل‌آن مانندآن است که ما خانه‌ای‌بسیار عالی ومجلل با در و دیواری بلند و زیبا وایوانهای مقرنس ودلربا واثاث‌البیت چنین وچنان بسازیم لکن در درون این‌خانه ازخوردنی ونوشیدنی وپوشیدنی ولوازم حیات چیزی یافت نشود و یا ناقص وفاسد باشد بطور حتم و یقین در چنین خانه‌ای هیچ شخص عاقل مسکن نخواهدگرفت وازآن درو دیوارزیبا ونقش و نگار دلربا طرفی نخواهیم بست دینی هم که زکاتش چنان و خمسش چنین وحکومتش آن وجماعتش این باشد سرنوشت چنین‌خانه‌ای را خواهد داشت !

۳ ـ و بالاخره ما امیدواریم که با طرح این مسائل وپیشنهاد این مطالب عقول وافکار تکان‌خوردهٔ دانشمندان اسلامی‌را متوجه این‌حقایق‌نمائیم تا پیش

ازاینکه آب ازسربگذرد بخود آیند ودین خدا راکه یگانه شاهراه سعادت دنیا وآخرت‌است چنانکه‌هست بنمایند درآن‌صورت رجای‌آن هست که دنیای‌بیدار ومحتاج وافکار روشن ومهیا بخود آیند وبسوی صراط مستقیم الهی بگرایند و بالاخره‌چنانکه بارها گفته‌ایم تألیف این‌رساله حداقل رفع تهمت ازگزافکاری اولیای دین ودفع ضربت دشمنان به پیکر حقیقت اسلام است وهمین هم ما را بس است !

نظام مالی و اقتصادی اسلام

هرچند این کتاب درموضوع زکاة وبررسی در اشیائی که زکاة برآن تعلق میگیرد تحریرشد ، اما ازآنجاکه زکاة مهمترین فریضهٔ مالی است که دراسلام برای‌تأمین حوائج عمومی ومصالح‌اجتماعی مسلمین مقرر شده‌ و چنانکه معلوم شد حدمتوسطی که ازاین قانون‌عادلانه بدست می‌آید دراموال‌عمومی بصدی‌دو ونیم و در اموال صاحبان غلات وحبوبات صدی پنج تا صدی ده و در اغنام و احشام تقریباً همان صدی دو ونیم و درمعادن و کنوز وامثال آن صدی بیست است بعلاوهٔ درآمدهای دیگر که در این‌مقاله بدانها اشارت خواهد شد . واین مقدار برای تأمین‌حوائج‌عمومی ومعیشت‌فقرا ومصارف هشتگانه وسایرمصالح مسلمین کافی ووافی‌است

دراینجا لازم است بنکاتی که درعلت وحکمت فرض زکاة و سایر حقوق مالی که‌در اسلام مقررشده اشاره‌ای شودتامطلب ازهرجهت روشن گردد .

چنانکه درمقدمه اشاره‌شدکه مشیت پروردگارجهان درآفرینش انسان‌و حیوان‌اینست که این‌دونوع مجوف‌آفریده شده وهمواره چون‌نهرجاری‌مقداری مواد مناسب ومتناسب بادستگاه‌هاضمه درآن‌وارد وهضم وفضولات‌آن‌خارج میشود و این کیفیت تا پایان عمر برقرار است بااین تفاوت‌که لوازم و حوائج حیات حیوانات دیگر غیر از انسان را طبیعت خود عهده‌دار بوده و بهرکدام بمقتضا وتناسب وجودآن در اختیار و دسترس او گذاشته شده است واحتیاج

بکشش و کوششی که انسان‌دارد ندارد : هم‌دادهٔ طبیعت برای او کافی وهم او بدادهٔ طبیعت قانع وراضی است !

اما انسان ! این‌موجود دوپا واعجوبهٔ خلقت ! با اینکه از حیث جسم و نیرو ازبسیاری‌حیوانات ضعیف‌تراست معهذا درسویدای جان او سری نهفته و درنهانخانهٔ وجوداو روحی‌خفته است که نه‌تنها بموادخاص که طبیعت‌در دسترس اوگذاشته است‌اکتفا نکرده بلکه‌با اختلاط وامتزاج وترکیب وتعجین آن مواد بیکدیگر صدها وهزارهامطعومات ومشروبات گوناگون برای معدهٔ کوچك خود تهیه‌میکند وباز هردم آرزوی‌نوعی تازه‌میکند ! هزاران‌رنگ ازالبسه وپوششها وهمچنین صدها فرم‌از مساکن ومنازل بوجود می‌آورد وبازهرساعت جهنم‌وار فریاد «هل من‌مزید» میزند ! طبعاً به‌هیچ دادهٔ طبیعت‌قانع نمیشود بلکه تمام ملك زمین رابهیچ گرفته ودرخیال‌تصرف‌آسمانهاست وخدا میداندکه بدان‌هم‌راضی وقانع نخواهدشد !

ازطرف دیگردیده میشودکه استعداد تهیهٔ این‌لوازم درافرادانسان‌مختلف است ، هرچند این اختلاف خود دارای حکمتی بس عالی است و فعلا مجال شرحش نیست اما شناختن مظاهر این اختلاف وتمیزآن بسی آسان‌است .

درابناء نوع‌انسان افرادی یافت میشوندکه ازحیوانات عجم بیشعورتر و کم استعدادترند تانوابغی‌همچون ارسطو وافلاطون ودکارت وادیسون ، شکی نیست که تفاوت استعداد و اختلاف حوائج جسمانی را نیز بلکه روحانی را مختلف‌میکند لکن پروردگار عالم نوابغ‌را درعرصهٔ وسیع روحانی ودر میدان تحقیق ودقت درحقایق‌اشیاء عالم‌بخود مشغول وراضی وشاکرنگاه میدارد واز این‌جهت مزاحمتی درپیش نمی‌آید !

اما در جهات جسمی حق اینست که حوائج همگان یکسان است همه میخواهندخوب بخورندوخوب بنوشند وخوب‌بپوشند وبالاخره‌ازتمتعات حیات بهره‌ور شوند و هیچکس راضی بزندگی پست‌تر از همنوعان خودنیست مگراز روی‌اجبار واضطرار ! برای‌تأمین‌زندگیی چنین‌غالباً درصدد حیازت وتصرف

فرآوردهٔ دیگران به انواع حیل واعمال مشروع وغیرمشروع میباشد ازاین جهت است که پای احتیاج بقوانین ومشرعین پیش می‌آید وآفرینندهٔ جهان برای نظام احسن پیغمبران میفرستد واحکام دین را برای راهنمائی بندگان وحسن اجتماع مقررات مالی را وضع مینماید .

مواهب طبیعت فراوان است که «وان تعدوا نعمة‌الله لاتحصوها» و استفاده ازآن هم آسانتراست که «وآتاکم من کل سألتموه» وهمه کس حق دارد که از آن بهره‌ور شود که «خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» اما افسوس که درتقسیم بدست آوردن و مصرف کردن انسان ظلوم وکفار است .

اما ازحیث کسب : همه حاضر نیستند که برای استفاده ازمواهب طبیعت و مایحتاج زندگی در زمین طریقی عادلانه بپیمایند و هرکس بقدریکه مصرف میکند یا لااقل بقدر استعداد خودکارکند وآن مواهب راکسب نماید ! چنانکه طبقهٔ ممتازهٔ ازسلاطین واعیان وزهاد ورهبان وروحانیون مذاهب و مرتاضین به بهانه‌هائی خودرا ازکار بکنارکشیده‌اند وطبقاتی بعناوین فریبنده که درحقیقت شیاد و حیله‌گرند از آن عناوین سوء استفاده کرده بنام قاری و خادم و دعانویس و تعزیه خوان و مداح وعملهٔ اموات وامثال آن نیز خود را از کار معاف میدانند !

این طبقات که هم بیشتروبهترمیخورند وهم ازکارتن میزنند فشاروتحمیلات خودرا برگردهٔ طبقهٔ کارگرمیگذارند وبار آنان را سنگین میکنند !

طبقهٔ دیگری هم در اجتماع هستند که حقاً باید ازکار معاف باشند زیرا یا عاجز و ناقص و مجنون وکودکند ویا اصلا استعداد کار ندارند و ذاتا تنبل آفریده شده‌اند پس فشار اینان نیز برطبقهٔ کارگر است .

حال ازحیث تقسیم مصرف هم انسان ظالم است زیرا همان طبقهٔ ممتازهٔ سلاطین واشراف وروحانی درمصرف اسراف وافراط میکنند .

مثلا طبقهٔ سلاطین وپادشاهان بادربارهای پرجلال وشکوه ودستگاههای پرحشمت وعظمت بیداد میکنند مانندلوئی ۱۴ وخسرو پرویز و طبقهٔ روحانیون

ورؤساء دینی هرملتی نیزمعمولا زندگی مسرفانه دارند چنانکه قرآن مجیدهم از آن خبر میدهد که میفرماید : «یا ایها الذین آمنوا ان کثیراً من الاحبار والرهبان لیأکلون اموال الناس بالباطل ویصدون عن سبیل‌الله» و طبقات وابسته بسلاطین وروحانیون نیز درملل واقوام در هرجا بصورتی معمول وهمانند است .

بسا باشدکه مصرف تعینات وتجملات وتشریفات وبالاخره اسرافکاریهای این طبقات چندین برابر احتیاجات طبقات دیگر است. از طرف دیگر قسمت زیادی ازثروت و اندوخته‌های بشرکه نتیجهٔ رنج وزحمت طبقهٔ عامل وکارگر است صرف پاره‌ای اموربیهوده ولایعنی میشود مثلا در زمان ماکه مدعیند بشر ازقید رقیت آزادگشته وعلوم وصنایع وافکار واندیشه‌ها چنین وچنان می‌کنند . اکثر کار وکوشش ودرآمد او صرف کارهائی میشود که تماماً بضرر اوست . چنانکه با اینکه میلیونها افراد انسانی درگوشه وکنار اقطار عالم از قحطی و گرسنگی بموحش‌ترین وضعی جان می‌سپارند وحتی پاره‌ای قادر به ستر عورت وسد رمق خود نیستند ، معهذا در پاره‌ای ازکشورهای جهان میلیونها کارگر و میلیاردها ثروت بشری صرف ساختن آلات و ادوات جنگ یا اشیاء تجملی بیفائده و یا صرف رقابت درتسخیر فضا ومسافرت به کرات آسمانی میشودکه فرضاً ازلحاظ علمی فائده‌ای برای آن منظورشود باری ازنظرعملی ورفاه جامعه کمترین سودی ندارد .

اسلام که دین حق وصراط مستقیم الهی است برای درآمد ومصرف مال نظری بس عالی وحکیمانه وقوانین بس متقن وعادلانه دارد که ما بپاره‌ای ازاین در این کتاب پرداختیم .

چاره اندیشی دین !

اینك باید دیددین مبین اسلام درمقابل این وضع و کیفیت که بشریت همواره با آن دست درگریبان بوده وهست چه میکند ؟!

اسلام دردرجهٔ اول زمین راکه تمام ثروتها ونعمت‌ها ازآن بدست می‌آید ملك خدا میداند وآن را برای استفادهٔ عموم جهانیان مباح وبلامانع میشمارد که : «والارض وضعها للانام ... وخلق لکم ما فی الارض جمیعاً» وهرکس حق دارد درآن گردش کرده واز روزی آن بخورد «فامشوا فی مناکبها وکلوا من رزقه» وانسان را بقدرسعی وکوششی که برای جستجوی روزی بکار میبرد مستحق بهره‌برداری ازآن میداند که : «ولیس للانسان الا ماسعی» وتنبلی وبیکاری وکارهای بیفایده را مستحق اجرت ندانسته واکل از اینطریق را حرام و باطل میشمارد : «لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل» واموری ازقبیل حکومت وقضاوت و تبلیغ دین ووعظ وارشاد وحتی طب وراهنمائی طبی را امورروحانی میشمارد که در آن هیچگونه اجر و مزدی را از طریق اخذ مستقیم آن ، از مردم و حتی از بیت‌المال عمومی جایز نمیشمارد و اجرآن را به خدا حواله میدهد «ما اسألکم علیه اجراً ان اجری الا علی الله» .

تاریخ اسلام از زندگی رسول اکرم(ص) گرفته تازندگی خلفای راشدین مخصوصاً امیرالمؤمنین علی علیه السلام که خود برنامهٔ عملی اسلام است حاکی است که این قبیل عناوین دارای امتیازات مالی وغیره نبوده بلکه زمامدار اسلام بایك فرد عادی درزندگی ومعیشت ازحیث مال برابر بوده‌اند . پس در دین اسلام برای رؤسای

دین و دنیا هویت خاص و امتیاز مخصوصی نبوده است و هیچکس بعناوین حاکم ، زمامدار ، رئیس جمهور ، لیدرحزب ، پاپ ، کشیش وآخوندوامثال آن امتیازی نداشته وهمگی درمعیشت یکسان ویك صورت بوده‌اند و مصارف بیهوده هرگز وقوع نمی‌پذیرفت .

اموالی که اسلام برای تأمین حوائج [illegible] ومصالح مملکت اسلامی دریافت میدارد

پاره‌ای ازمردم وحتی‌مومنین بدین بعلت انس وعادتی که بوضع‌وکیفیت بودجهٔ دولتهای امروزدنیا دارند میگویند: زکاة دراموال‌صرفنظر ازاشیاء تسعه حتی درجمیع اموال بقاعدهٔ صدی دو ونیم برای هزینهٔ مصارف کشور اسلامی کافی‌نیست زیرا از یکطرف مصارفی راکه اسلام برای پاره‌ای حوائج که در هیچ دولت وملتی پیش‌بینی نشده دارد . مثلا : تأمین‌معیشت فقرارا کمتردولتی در نظر میگیرد وبرای آن در بودجهٔ خود چیزی منظور میکند و همچنین برای غرامت زدگان وورشکستگان و مقروضین وآزادکردن بندگان وتألیف قلوب غیرمسلمین و نومسلمانان وامثال آن[1].

دردین اسلام برای اینگونه اموربودجه‌ای منظورشده است که هیچ دولت

---

۱ ـ در زمان ما درکشورهای متمدن اروپا و امریکا بودجه‌های هنگفتی در اختیار مبلغان مذهبی (مخصوصاً مسیحیت) است که به صور گوناگون چون اطعام و انعام افرادی کـه می‌خواهند آنان را بمذهب خود دعوت وتبلیغ‌کنند ویا مدرسه‌ها وبیمارستانهابا تجهیزات کافی ومعلمان وپرستاران شایسته وورزیده برای جلب عموم افراد مورد نظرمیباشد و از اینطریق مساعی مهمی برای منظورخود مبذول‌میدارند در حالیکه برطبق آیات کتابهای آسمانی خود چنین حقی‌ندارند ودین و مذهب آنها قومی است وهیچ دستور صرف مال‌در اینگونه امور ندارند .

تنها دین‌مبین اسلام است که برای تالیف‌قلوب غیرمسلمین ومسلمانان ضعیف‌الایمان وتبلیغ وجلب‌افراد بدین‌وسائل سهمی درزکاة برای این‌مصرف منظور داشته است .

وملتی دربودجهٔ مملکت‌خود چنین چیزی ندارد .

وازطرف دیگرطرق درآمد دولت‌را منحصربه زکاة کرده است که بطور متوسط صدی پنج درآمد مردم است‌درحالیکه درپاره‌ای ازکشورها مالیاتهای تصاعدی تا صدی هشتاد در آمدهاست !

برای‌رفع این‌شبهه چنانکه‌گفتیم : دولت‌اسلامی هزینه‌های بیهوده و غیر لازم‌ندارد وحتی درامرحکومت نه‌تنها وضع زمامدار واولیای امور اسلامی با دیگران تفاوتی‌ندارد وآنان نیزبایدبطریق‌ساده ومقتصدانه عمل‌کنند وازتشکیل دربارهای پرجلال وجبروت وتشریفات وتجملات چشم بپوشند وعمل خود را يك عبادت بزرگی‌بدانند که فقط پروردگار جهان قادر است که پاداش اعمال آنانرا بدهد و بس[1]، بلکه حتی مؤسسات دولتی و ابنیه و اماکن و کاخها و آپارتمانهای سر بآسمان کشیده که در آن معمولاً يك عدهٔ مفتخور میلولند وجود ندارد .

حقیقت آن‌است که دراسلام برای‌تمام امور دولتی وملی ووزارتخانه‌ها

---

۱ ـ ماسینیون که خود از دانشمندان علوم اقتصادی واجتماعی است میگوید : بیگمان اسلام تنها دینی‌است که بیش ازهمه برقراری مساوات وبرابری را زیرنظرگرفته و توجه بیکی ازاحکام وشرایع‌آن این‌موضوع را ثابت ومدلل‌میداردکه تاچه‌اندازه اسلام درانتشار برنامهٔ تساوی افراد مؤثر بوده است .

گیب دانشمند انگلیسی میگوید : اسلام تنها دینی است‌که درنظام عملی و واقعی خود میتواند موازنه وتعادل اقتصادی واجتماعی لازم را برقرار سازد باین معنی‌که اسلام نه‌مانند سوسیالیزم‌اروپائی‌بکلی افراداجتماع را دربند اسارت وقیدبندگی دولت قرارمیدهد بلکه برنامهٔ خود را براساس توازن و هماهنگی لازم در میان‌فرد و اجتماع پایه‌گزاری میکند ازاین‌رو میان‌فرد واجتماع جای‌هیچگونه‌عداوت ودشمنی‌باقی نمانده وبعبارت‌دیگر اسلام در محیط واقع‌بینی خود نه ظلم وطغیان سرمایه‌داری کنونی غرب داشته‌که بر اثر آزادی بدون‌قید وشرط دراندوختن ثروت وسرمایه‌گریبان اکثریت افراد را گرفته ونه به انحرافات سیستم‌کمونیزم‌که دردنیای‌کنونی بردوش جامعه سنگینی‌میکند متمایل‌گشته‌بلکه برنامهٔ اقتصادی حد وسط سوسیالیزم افراطی وامپریالیزم افراطی است . (از کتاب اسلام و علم جدید) .

وکاخهای ریاست‌جمهوری وغیره‌وکاخهای سلطنتی وبناهای معظم‌قانونگزاری وامثال‌آن فقط مسجد درنظرگرفته شده‌است‌که درهرشهری یك مسجدجامع‌که مناسبت باجمعیت آنشهر داشته‌باشد برای تمام امور کافی است ! زیرا درنظر اسلام تمام‌امور دنیوی وسیاسی واجتماعی از عبادات واعمال اخروی شمرده شده وجای‌عبادت هم‌مسجداست‌که این‌امورراً میتوان درآن‌انجام داد .

اعلان‌جنگ وپیمان صلح وجمع‌آوری مالیات وپرداخت زکاة واجرای قوانین وانعقاد قراردادها ازهرحیث وهرجهت درمسجد انجام‌میشود ! باوجود مسجدی‌که متناسب باوضع واقتضاآت زمان‌باشدهیچگونه‌نیازی بصرف‌اموال دراین بناهای عجیب وغریب‌نیست .

و از طرف دیگردرآمد دولت اسلامی منحصر به زکاة نیست بلکه اموال بسیاری‌برای مصالح مسلمین درتحت اختیار دولت اسلامی است .

نصاب زکاة انعام‌ثلاثه بشرح ذیل‌است واخبار آن درکتب اربعه (کافی و من‌لایحضره‌الفقیه و تهذیب واستبصار است) .

الف ـ پنج شتر — یك گوسفند .

ب ـ ده شتر — دوگوسفند .

ج ـ پانزده شتر — سه گوسفند .

د ـ بیست شتر — چهار گوسفند .

ه ـ بیست وپنج شتر — پنج گوسفند .

و ـ بیست وشش شتر — یك‌بنت مخاض (ماده شتریکه داخل سال دوم شده باشد) .

ز ـ سی وشش شتر — یك بنت‌لبون (ماده شتریکه داخل سال سوم شده باشد) .

ح ـ چهل وشش شتر — یك حقه (ماده شتریکه داخل سال چهارم شده باشد) .

ط ـ شصت ویك‌شتر — یك جذعه (ماده شتریکه وارد سال پنجم شده باشد) .

ی ـ هفتاد وشش شتر — دو بنت لبون.

یا ـ نود و یك شتر — دو حقه .

یب ـ صد وبیست ویك شتر — باین عددکه رسید هر پنجاه شتر یك حقه و هرچهل شتر یك بنت‌لبون مثلا درصد وبیست ویك سه بنت لبون درصد و چهل دوحقه ویك‌بنت‌لبون ودرصد وشصت ،چهاربنت لبون ودردویست ، مخیراست بین دادن چهار حقه یا پنج بنت‌لبون وهكذا .

۲ ـ نصاب درزکاة گاو :

الف ـ در هر سی‌گاو یك‌گوساله‌که حداقل‌آن یك ساله‌باشد .

ب ـ در هرچهل‌گاو یك‌گاوکه داخل‌سال سوم شده باشد .

۳ ـ نصاب گوسفند :

الف ـ چهل‌رأس‌گوسفند (بز ومیش) — زکاةآن یك رأس‌گوسفند است .

ب ـ یکصد وبیست رأس — زکاة آن دورأس‌گوسفند است .

ج ـ دویست و یك رأس — زکاةآن سه رأس‌گوسفند است .

د ـ سیصد و یك رأس — زکاةآن‌چهار رأس‌گوسفند است.

ه ـ چهارصد ویك وبعد از آن درهرصدرأس‌یك‌گوسفند اضافه میشود .

اموالی که دراختیار دولت اسلامی است !

اینك فهرست برخی از اموالی که برای مصارف حوائج مسلمین وتأمین معیشت مستحقین دراسلام وضع‌شده وتحت اختیاردولت اسلامی است :

۱ ـ اموال زکوی که عبارتست اززکاة کلیهٔ زراعتها ازهرقسم وتجارت ازهرنوع وحیوانات معلوم واوراق بهادار ونقود وفطره وکفارات وبطورکلی هرچه جنبهٔ مالی دارد که بوسیلهٔ خود دولت جمع میشود و بمصارف مصالح مسلمین میرسد بدانصورت که شرح دادیم .

۲ ـ خمس معادن از هرقسم وکنوز وغواصی ومال مخلوط بحرام که در حقیقت همان زکاة است که یك‌پنجم ازاینها اخذ میشود .

۳ ـ خمس غنایم دارالحرب که در تحت نظر پیشوای مسلمین بمقتضای زمان درموارد خاصی صرف میشود .

٤ ـ فیء وانفال است که درصورت وجود ، مصارف آن در هرعصری بمقتضای آن ومصلحت عامه واحتیاجات عمومی بمصرف میرسد :

۵ ـ جزیه‌ایست که ازکفار واهل‌کتاب بترتیب‌خاص وبمقداری که‌زمامدار مسلمانان مصلحت بداند اخذ ومصرف میشود[1].

---

۱ ـ درپاره‌ای از عهدنامه‌هاکه ازخود رسول‌خدا (ص) بدست آمده است معلوم‌میشودکه از عایدات‌عمومی اهل کتاب تا صدی بیست وپنج برای مصرف تشکیلات اسلامی گرفته میشده است . چنانکه جرجی‌زیدان در جلد سوم تاریخ التمدن الاسلامی ازنامه‌ای که آن حضرت برمردم اذرج واهل‌مقنا نوشته است این‌عبارت دیده می‌شود :
«و ان علیکم بعد ذلك ربع ما اخرجت نحیلکم و ربع ما صادت عزککم و ربع ما غزلت نسائکم» .

٦ ـ خراج ودرآمد اراضی خراجیه است که خوشبختانه اکثرکشورهای اسلامی امروز و زمینهای زراعتی آن از این قبیل است . این قبیل اراضی را بهرنحویکه پیشوای‌سیاسی مسلمین صلاح بداند ومقتضی باشد بقباله ، بزارعین وکسانیکه بالیاقت شغل زراعت‌را پیشه‌کنند وامیگذارد ودرآمد آنهارا اخذ و به‌بیت‌المال ریخته وصرف مصالح مسلمین مینماید[1].

۷ ـ عشور گمرکی است که از تجار حربی یکدهم و از تجار اهل ذمه یك بیستم و از تجار مسلمان یك چهلم اخذ میشود . (منتخب کنز العمال ج ۲ ص ۳۰۱) .

۸ ـ علاوه براینها درهر موردی که زمامدار مسلمین برای‌مصالح کشور اسلامی هرگونه هزینه‌ای راکه لازم‌بداند میتواند ازمسلمانان دریافت‌کند[2].

۹ ـ اموال اموات بلاوارث و مرتدین که وارث مسلمان ندارند .

۱۰ ـ موقوفات که توسط اشخاص خیر و بصیر برای امور عام‌المنفعه وقف میشود دراختیارحاکم وزمامدار اسلام است که‌آن‌را بمصارفی که‌ترجیح میدهد برساند .

---

۱ ـ شیخ طوسی در نهایهٔ خود دربارهٔ درآمد اراضی مفتوح‌العنوة می‌نویسد : «یخرج‌الله الخمس والباقی یکون للمسلمین قاطبة... یقسمه‌الامام بینهم علی‌قدر مایراه من‌مؤونتهم».

۲ ـ کافی ج۱ ص۳٤۵ : «ما یجب من‌حق الامام علی‌الرعیة وحق‌الرعیة علی الامام ... عن ابی‌حمزة قال سألت ابا جعفر علیه‌السلام ماحق‌الامام علی‌الناس قال حقه ان‌یسمعواله و یطیعوا قلت فما حقهم علیه قال‌یقسم بینهم بالسویة و یعدل فی‌الرعیة فاذا کان ذلك‌فی الناس فلایبالی من‌اخذ ههنا و ههنا» .

ابی‌حمزه روایت میکندکه ازحضرت امام‌محمد باقر علیه‌السلام سؤال کردم که حق پیشوای‌ملت برمردم چیست ؟ فرمود : اینکه ازاو بشنوند واطاعت‌کنند گفتم : پس حق مردم برپیشوا چیست ؟ فرمود : که دربین ایشان بیت‌المال‌رابالسویه تقسیم‌کند ودررعیت بعدل وداد بپردازد چون چنین وچنین باشد پس‌باکی ندارد ازاینکه ازاینجا اخذ کند یا از آنجا ، یعنی هرچه لازم دارد ازهرکجا اخذکند .

۱۱ ـ کفارات : مانندکفارهٔ قسم ـ روزه ـ تقصیردراعمال حج ـ حیض ونذورات که خود قلم‌درشتی ازدرآمد دولت اسلامی را تشکیل میدهد نیز در اختیار دولت اسلامی است .

۱۲ ـ قربانی و هدی حج که برحسب اقتضای زمان و بموجب صلاح و صوابدید پیشوای اسلام بمصارف‌لازم‌خود میرسد نمانند امروز که ذبایح‌بیحد وشماری درصحرای حجاز مزبلهٔ گندزای نفرت افزائی‌را تشکیل‌میدهدکه‌نه‌تنها دیناری‌بحال‌مسلمین فائده ندارد بلکه‌خود یك‌لکهٔ ننگ ومصداق: «ان‌المبذرین کانوا اخوان الشیاطین» است .

۱۳ ـ انفال : که‌عبارتست ازصفایای‌غنائم وسرزمینهائی‌که بدون‌جنگ در تصرف مسلمین درآید ورؤس جبال وبستر رودخانه‌ها و جنگلها و تیولهای سلاطین و معدنها وآنچه بدون اذن پیشوای اسلام جنگ شده و بغنیمت گرفته شود ، این قلم درآمد کشور اسلامی تنها در ایران سالیانه بالغ بر میلیاردها تومان است چنانکه درحدود ۱۹ الی ۲۰ میلیون هکتار جنگل دراین سرزمین است‌که پاره‌ای ازدرختان صنعتی‌آن از ۴۰ الی ۶۰ مترمکعب حجم دارد ودر حدود دو الی‌سه میلیون جنگلها ازدرخت پسته و غیرآن در حوالی مرز ایران باکشورهای افغانستان وشوروی است ودرحدود۵۰۰ هکتار ازهمین جنگلهای پسته وبادام وحشی درکرمان است .

ونیز شیلات‌که بقول‌یکی ازکارشناسان‌آمریکاکه گفته‌است : من‌معتقدم که شیلات ایران اعم‌ازشمال وجنوب بقدری استعداد داردکه عایداتش‌بآسانی میتواند بعایدات نفت برسد وماهی پولك‌دار ایران را در امریکا هر مارل ۵۵ دلار میخرند ودر ایران ۹ دلار تمام‌میشود وسالیانه ۲۵۰ هزار مارل میتوان در امریکا فروخت وماهی استورزن و غیره .

ونیز مراتع‌که اگربطریق صحیح بهره‌برداری شود درسال به میلیونهابالغ میشود ، وهمچنین معادن‌آهن وسرب وقلع و زغال سنگ وطلا ونقره وفیروزه وگوگرد و اورانیوم .

وازهمه مهمترنفت که اگربوسیلهٔخوددولت استخراج‌شود درآمدآن‌خود ثروت گیج‌کننده‌ای است‌که این مملکت را هرگاه طبق قوانین اسلامی صرف شود رشگ بهشت برین خواهدکرد .

وبرمردم مسلمان واجب‌است‌که بفرمان واجب‌الاذعان : «و انفقوا فی سبیل‌الله ولا تلقوا بایدیکم الی‌التهلکة واحسنوا ان الله یحب المحسنین . البقره آیهٔ ۱۹۰» وهمچنین بحکم‌محکم : «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدوالله وعدوکم وآخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم و ما تنفقوا من‌شیء فی‌سبیل‌الله یوف‌الیکم وانتم لاتظلمون» ونیز بمفادآیهٔ‌شریفهٔ : «انفروا خفافاً وثقالا وجاهدوا باموالکم وانفسکم فی سبیل‌الله» هراندازه مالی راکه زمامدار وپیشوای زمان‌منتخب خودشان بمنظور مصلحت وحفظ‌شوکت وعزت مسلمین لازم‌دانسته بخواهد بدون‌هیچگونه عذری دردسترس واختیار او بگذارد تامشمول ومصداق این‌آیهٔ شریفهٔ ۱۱۱ سورهٔ التوبه شوندکه میفرماید : «ان الله اشتری من‌المؤمنین انفسهم واموالهم بان‌لهم الجنة[1]» .

چنانکه قبلا هم‌گفتیم خدای متعال میخواهد ازماکه درراه او بی‌مضایقه مال مصرف نمائیم چنانکه در سورهٔ « القتال » فرمود : «ها انتم هؤلاء تدعون لتنفقوا فی‌سبیل‌الله» ودرمذمت‌کسانیکه ازصرف مال وانفاق درراه خدامضایقه میکنند فرمود : «و من یبخل فانما یبخل عن نفسه والله الغنی و انتم الفقراء» و بلافاصله ما را تهدید بوضعی میکند که اکنون گرفتار آنیم ، میفرماید : «وان

---

۱ ـ در تفسیر البرهان ج۲ ص۱۲۱ از کافی : «عن معاذ بن کثیر قال : سمعت ابا عبدالله علیه‌السلام یقول موسع علی شیعتنا ان ینفقوا مما فی ایدیهم بالمعروف فاذا قام قائمنا حرم علی کل ذی کنز کنزه حتی یأتیه به فیستعین به علی عدوه و هو قول‌الله عزوجل : الذین یکنزون الذهب و الفضة ...» .

و در ص۱۲۲ : « ... عن ابی‌عبدالله علیه‌السلام قال ان المؤمن اذاکان عنده من ذلك‌شیء فینفعه‌علی‌عیاله ماشاء ثم اذا قام القائم یحمل‌الیه ماعنده من‌ذلك یستعین‌به‌علی امره فقد ادی مایجب علیه» . مراد ازقائم دراینجا زمامدار عادل‌شیعه است‌که حق دارد آنچه لازم دارد ازمؤمنین اخذکند . «ولاحول و لاقوة الا بالله» .

تتولوا یستبدل قوماً غیرکم ثم‌لایکونوا امثالکم : اگرشما ازاین قانون‌سرپیچی کرده واز بذل‌مال مضایقه‌کنید شمارا میبرد وقومی دیگرجانشین‌شما میکندکه مانند شما نباشند» . چنانکه می‌بینیم ملتهائی‌که در راه مصالح پنداری‌خودپول حرج‌میکنند برملل مادون خود تفوق وآقائی‌دارند .

پس معلوم شد که نظام مالی اسلام کامل و برای تأمین حوائج و مصالح مسلمین کافی است . «لیهلك من‌هلك عن بینة ویحیی من حی عن بینه» . «و تمت کلمة ربك صدقاً وعدلاً لامبدل لکلماته انه هوالسمیع العلیم» .

الاحقر الحاج احمد نواندیش